«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

«الحشر ۵۹/۲۱»

امثال قرآن

فصلی از تاریخ قرآن کریم

تألیف

اقل عباد علی اصغر حکمت

تهران

۱۳۳۳

چاپخانهٔ مجلس

اهداء کتاب

این کتاب بدانشگاه لاهور هدیه میشود

سرآغاز

بسمه تعالی

این رسالهٔ مختصر که از نظر خوانندگان عظام میگذرد فصلی است مجمل از کتابی مفصل درتاریخ قرآن کریم که بنده نویسنده چندسالی است بتحقیق و تألیف و تدوین آن اشتغال دارد وبحمدالله برای اونعم‌الاشتغال است. امثال وارده در کتاب ربّانی در آیاتی لطیف و کلماتی شریف فرود آمده که از دیرباز از عاشقان ادب و شیفتگان دانش برقت الفاظ و دقت معانی دلها ربوده، این حقیر را نیز بنوبت خویش باعجاز خود واله و شیدا ساخته. که «لوانزلنا هذالقرآن علی جبل لرأیتهُ خاشعا متصدعاً.»

درسال۱۳۲۳ش. درصدد برآمد که ازآن آیات بیّنات مجموعهٔ خاص فراهم‌سازد که‌اقوال‌وآراءِ دانشمندان‌را ازصدرتاریخ‌اسلام‌تاکنون‌درآن گرد آورد، وبقدرمقدور از سخنان علماء اسلام و محققین بیگانه که در آن باب گفته اند جمع آوری کند. براین نیت خیر بحمدالله کما ینبغی توفیق یافت وفصلی‌از کتاب خود را درتاریخ قرآن مجید مخصوص باب امثال قرار داد.

لیکن این‌مجموعه مختصر آتش‌شوق را در دل خاموش نمیکرد وکام خشکیده بدین قطرات خُرد سیرآب نمیگشت. درآن تاریخ وزیرمعارف وقت مرحوم‌دکتر **عبدالحمید زنگنه** رحمه‌الله که بلطف وصفا وکرم ووفا موصوف و بنجابت موروث و هنرمکتسب آراسته‌بود بنده را برتألیف تاریخ کتاب مبارك‌الهی تشویق میفرمود، از آنزمان تاکنون غالب اوقات این ضعیف بآن شغل شریف مشغول و باین معشوقه روحانی و لطیفه غیبی جان و دل سپرده است.

باری درسال۱۳۳۰ش. تألیف‌آن کتاب شریف زینت اختتام یافت ودرظلّ کلمات الهی نعمت خلود و بقا حاصل کرد که «اُکلها دائمٌ و ظلّها تلك عقبی الذین اتقوا.»

سال گذشته (۱۳۳۲ش..) که اساتیدعظام دانشگاه **لاهور** تختگاه **پنجاب** این

این اسلوب بکر و بدیع است بدعای خیر یاد کنند.

درپایان مقال سزاوار میداند از فضلائی که درداخل وخارج ایران بمقصود نویسنده یاری کرده وبهدایت و ارشاد خود اورا مدد فرموده‌اند سپاسگزاری کند و نیز از آقای دکتر **علی محمد مژده** که جوانی هنرمند است وباسنّ برنائی صاحب خرد پیران، و مدارس طهران را از افاضل دبیران است، و دراستکتاب و طبع وتنقیح و تصحیح اوراق نویسنده را بهترین یاور و معین بود، و هم از «کانون معرفت» که بحقیقت بهترین مرکز نشر معارف وطبع کتب است، وهزینه چاپ این کتاب را برعهده همت خود گرفت ابراز امتنان بسیار نمایم.

از خداوند متعال مسئلت آنکه نویسنده و چاپ کننده و خواننده را همگی مشمول عنایات شامله خود فرماید ومزید توفیق وسعادت دارین عطا کند. والحمدلله رب العالمین.

تهران - اردیبهشت ۱۳۳۳ — **علی اصغر حکمت**

بنده ناتوان را مشمول الطاف و عنایات بی‌پایان خود قرار دادند و اورا باهمه خُردی و بیمایگی باعطاء درجه دکترای افتخاری « honoris causa » سرفراز و مُباهی ساختند، بحکم وظیفه‌سپاسگزاری وبنیّت ایفاء حق‌سپاس بر آن‌شدم که فصل امثال‌را از مجموعه خود استخراج و مستقلاً کتابی ساخته بآن کانون‌علم وفرهنگ اسلامی که رآیات دانش‌ومعرفتش پاینده وآفتاب‌کمال‌وفضیلتش‌تابنده باد، اهدا کنم، و رِجلِ جُرادی بدان بساط سلیمانی‌نیاز آورم. اینك فصل‌مذکوررا درحد توانائی‌خود شرح و بسطی داده ام، و اقوال‌بسیار از آراء وعقاید صوفیه عظام وحکماءِ بزرگ ومحققین عصر بر آن مزیدساخته،وآنرا بمقدمه‌ای درتعاریف واصطلاحات‌مصدّر کرده، وهرچه در کلمات شعراءِ و گویندگان فارسی زبان از آن آیات شریفه اقتباس شده وبنده را بنظر رسیده بر آن‌افزوده، وآنرا به پنج فصل‌مشتمل‌بر شرح وتاریخ‌وانواع ثلاثه مَثَل ـ از داستانها وضرب‌الامثال و تمثیلات ـ بیاراسته، وفصل آخر آن را مخصوص تمثیلات مبارکه قرآنی قرار داده، که درآن پنجاه وسه تمثیل« Parabole » مندرج گشته. خلاصه‌آنکه کتابی مفرد و مستقل دراین موضوع شریف فراهم آمده‌است.

اینك که این رساله مُحقّرساخته و پرداخته گشته وبزینت‌آیات باهرات زیب و زیور یافته است، اگر مؤلف حقیر را سعی و مجـاهدت در این راه مشکل و کار خطیر کافی نبوده و تألیف او دولت کمال را فـاقد است لیکن بحمدالله تعـالی در پرتو کلمات حیّ قدیم شرف‌عظمت ومجد حاصل کرده‌است که «ولو انّ قراناً سُیّرت به الجبال او قطّعت به الارض اوکُلّم به الموتی بل‌لله الامر جمیعاً أفلم ییأسُ الذین آمنوا ان لو یشاءالله لَهدی‌الناس جمیعاً»

نویسنده بعجز خود معترف وبرنقص خویش مُذعن‌است که این مجموعه خُرد ازسحاب آن کتاب قطره ای و ازآن آفتاب عالمتاب ذرّه‌ای بیش نیست« کشجرة طیبة اصلها ثابتٌ و فرعها فی‌السماء. » ولی باهمه رنج فراوان و سعی بسیار هنوز منقصت فراوان دارد. شاید که بزرگان بدیدهٔ عفو اغماض بر آن بنگرند، و سالکان طریق و طلبهٔ علم در این وادی بیکران نیز گام بردارند، نقائص را انشاءالله مرتفع وعیوب‌را زائل‌فرمایند، وازین بنده حقیر که درین فنّ‌شریف مخترع

صفحه

فصل پنجم

تمثیلات قران وعقاید ارباب مذاهب وعلماء در تفسیر انها

صفحه

فهرست ابواب و فصول

مقدمه

خدای ما سوی ما نامهٔ نبشت شگفت — نبشتهاش موالید و آسمانش سحی.
شریفتر سخنی مردم است کاین نامه — ز بهر این سخنان کردگار کردانشی
سخن که دید سخنگوی و عالمی زنده — چنین سزد سخن کردگار خلق ، بلی
رسول خود سخنی باشد از خدای بخلق — چنانکه گفت خداوند خلق در **عیسی**

(ناصرخسرو)

آنچه در لسان اهل ادب به «مثل» تعبیر کنند عبارت است ـ از تشبیه امری بامری یا چیزی بچیزی ، تا از آن فایدتی معنوی حاصل گردد .

کلمه مثل (جمع آن امثال) از ریشه مَثلَ . «و مَثل الشیئ بالشیئ سوّاه وشبّهه به ، جعله مِثلهُ وعلی امثاله .»(۱) کلمه مثل « Mathal » در اکثر لغات سامی مانند حبشی و آرامی وعربی باختلاف لهجات بهمین معنی آمده است(۲). و درهمه جا بمعنی تشبیه شیئ بشیئ میباشد ، و بعد از آنکه یك جمله تشبیهیه صورت کامل حاصل نمود کلمهٔ مثل را بر آن جمله اطلاق کنند . و اصطلاح ـ مثل ـ برای سخنان سائره وکلامی که برزبانها روان باشد نیز ثابت ومقرّر گردیده است .

علماء ادب در تعریف مثل باختلاف ذوق خود تعبیرات گوناگون نموده‌اند :

المبرد(۳) که از پیشوایان علم ادب است مثل را چنین تعریف کرده : « المثلُ ماخوذٌ من المثال وهو قول سائرٌ یشبّهُ به حال الثانی بالاوّل ، والاصل فیه التشبیه .»(٤)

الشریشی(٥) شارح **مقامات حریری** مثل را چنین تعریف نموده است : «المثل عبارةٌ عَن تعریف لاحقیقة له فی الظاهر و قد ضمّن باطنه الحکم الشافیة » چه مثل

---

(۱) ابن اثیر ـ النهایه ، چاپ تهران ،

(۲) انسیکلوپید یای اسلام ـ مقاله « Mathal »

(۳) المبرّد ـ محمدبن یزید الثمالی الأزدی امام لغت عرب درعصرخویش، متولد ومتوفی در بغداد ۲۱۰ ـ ۲۸۶ هجری، مؤلف : « الکامل » و « اعراب القرآن » و « طبقات النحات البصریین »

(٤) مجمع الامثال ـ میدانی ـ مقدمه .

(٥) الشریّشی ، تاج الدین ابوالعباس القیسی الصوفی، متولد ۵۵۷ متوفی ۶۱۹ هـ. شارح مقامات حریری.

غالباً از اشیاء و جمادات و اشجار و حیوانات و مانندآن حکایت میکند، و درآن ظاهراً حقیقتی نیست ولی درون آن معانی عالیه و تعالیم پرمغز نهفته است که شنونده از آن حکمتی میآموزد یا فایدتی میاندوزد.

فوائد استعمال مثل در علم معانی و بیان بسیار است، چه لسان مثل ازخشکی و تلخی پند و اندرزصریح میکاهد، وخاطررا لذت وطبع را مسرّت میبخشد، و درالفاظ قلیل معانی کثیرمندرج،وازسخنان کوتاه اندیشه های ژرف حاصل میگردد، و درپردهٔ کنایت و اشارت که ابلغ از تصریح است مطالب عالیه وحکم شافیه تعلیم میدهد.

از **ابن مقفع**(۱) روایت است که گفت: «اذا جعل الکلامُ مثلاً کان اوضحَ للمنطق و آنقَ للسّمع و اوسعَ لشعوب الحدیث.»(۲)

ابراهیم نظام(۳) گفت: «یجتمعُ فی المثل اربعةٌ لاتجتمعُ فی‌غیره من‌الکلام: ایجازاللفظ و اصابة المعنی و حسنُ التشبیه وجودة الکنایة، فهوبلاغة النهایة.



باید دانست که مثل را شقوق وانواع مختلف است که درغالب السنه حیّه ولغات متکامل جهان برای هریك ازآن نامی خاص واصطلاحی مستقل وضع کرده‌اند. چون علم براقسام آن اصطلاحات واسامی درمطالعهٔ این رساله ضرورت دارد ناگزیردرین مقدّمه تعریفاتی چند برای هریك ازآن اقسام ذکرمیکنیم:

هر سخن و یا گفتاری که بصورت کلامی جامع بنظم ویا بنثرادا شود و زبانزد خاص و عام گردد و در السنه و افواه جاری و ساری باشد آنرا به عربی: «قول» و بفرانسه (Dicton)(٤) گویند.

---

(۱) ابومحمد عبدالله بن المقفع الکاتب - نویسندهٔ معروف عربی نویس و فارسی نژاد، متوفی بسال ۱٤۳ هـ. مترجم کلیله و دمنه والادب الصغیر و الادب الکبیر.

(۲) مجمع‌الامثال، میدانی.

(۳) النظام - ابراهیم‌بن سیارالبصری. ازائمهٔ معتزله ومؤلفین اسلام، متولد بسال ۱۸۵ هجری متوفی ۲۲۱ هجری.

(٤) Dicton از ریشه لاتین Dictum که در زبان فرانسه از لغت لاتین اقتباس شده وآنرا چنین تعریف کنند:

Dicton = Sentence passée en proverbe. (دیکسیونر اشتقاقی فرانسه)

اگر درسخنی تمثیل چیزی بچیزی با ذکر ادوات تشبیه همراه باشد آنرا بعربی « تشبیه » و بفرانسه « Comparaison »(۱) نامند.

اگر ادوات تشبیه محذوف باشد آن جمله را بعربی « استعاره » و بفرانسه «Métaphore»(۲) نام نهند.

• وبطور کلی هر بیان تشبیهی که در لفظ بدون ذکر مشبّه به استعمال گردد آنرا بفرانسه«Trope»وبعربی نوعی از « مجاز » یا کنایه‌خوانند،واستعاره خودنوعی ازمجازاست.

وهر گفتاروقول که دارای تشبیه مجازی باشد وبا نهایت ایجاز معنائی عام از آن استفاده گردد ، و بصورت یك سخن کوتاه وپرمعنی (Formule) زبانزد خاص وعام شود که هرکس برای افادهٔ آن معانی درمواقع خاص بخود استشهاد نمایدآنرا بعربی «ضرب‌المثل»و بفرانسه «Proverbe»(٤)نام دهند.

ضروب امثال گاه مختص بیك قوم وملت است ، که درطول قرون واعصار متوالیه

---

(۱) Comparaison - از ریشه لاتین Comparare اقتباس شده : و آنرا چنین تعریف کنند

Comparaison == Figure exprimant la ressemblanc equi existe entre deux êtres ou deux choses .

(۲) Métaphore - ازریشهٔ یونانی metaphora یعنی « انتقال دادن وجابجا کردن» بزبان لاتین منتقل شده و از آن پس بلغت فرانسه داخل گشته و آنرا چنین تعریف کنند :

«Figure de rhétorique par la quelle on transporte la signification propre d'un mot à une autre signification qui ne lui convient qu'en vertu d'une comparaison sous-entendue . »

(۳) Trope - ازریشه یونانی Tropos یعنی« بر گردان» بلاتین منتقل شده- Tropus- وبعدها بزبان فرانسه داخل گشته است و تعریف آن چنین است :

«Toute figure de mots dans laquelle on emploie ceux - ci avec un sens diffèrent de l'habituel . »

(٤) Proverbe - مشتق از دو کلمه لاتینی Pro بمعنی (پیش) وverbum بمعنی (کلمه) که بزبان فرانسه و سایرالسنهٔ اروپائی مستعمل شده است ، و آنرا چنین تعریف کنند :

« Proverbe est une maxime exprimée en peu de mots et devenue populaire . »

وبطور کلی اینگونه جمل‌وعبارات را که ما «مثل» گوئیم بفرانسه : «Adage» ویا« Sentence » و یا « Apologue » گویند.

خلفاً عن سلف، آنقوم درزبان خود آن عبارات را نگاه دارند. وگاه باشد که همان معنی بالفاظ گوناگون درالسنهٔ ملل عالم منتشر گردد. و جنبهٔ جهانی حاصل نماید. بعضی از متاخرین آنرا بفارسی «فراگفت» نام داده اند که ازلغات مستحدثه است ولی ظاهراً در فارسی آنرا «داستان» یا «دستان» گفته‌اند حافظ گوید:

هر زمان با دف و نی برسربازار دگر | راز سربسته ما بین که بدستان گفتند

اگر تشبیه وتمثیل با شرح و تفصیل وبا فروع وزوائد چند بیان شود و بصورت حکایتی نسبهٔ مفصل درآید آن نیز برچند گونه است وهر کدام‌را نامی‌است باین قرار:

هرگاه آن حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن اخذ شود، که وقوع آن حکایت در خارج محال باشد آنرا بعربی تمثیل و یا مثل و بفرانسه «Fable» (۱) گویند. وهرگاه‌آن حکایت بصورت رمزوتعمیه اداگردد که ازآن‌معنائی فلسفی یا عرفانی استخراج شود آنرا «تمثیل رمزی» وبفرانسه «Allégorie» (۲) نامند. و چون آن حکایت از آدمیان روایت نمایدویا وقوع‌آن امکان پذیر بود آنرا «تمثیل دینی» و بفرانسه «Parabole» (۳) نام دهند. و اگر آن حکایت از افسانه های گذشتگان واخبارخرافی پیشینیان گرفته شود آنرا «اُسطوره» (جمع‌آن «اساطیر») وبفرانسه «Mythe» (٤) خوانند.

---

(۱) Fable - از ریشه لاتینی «Fabula» یعنی «حکایت - یاقصه» که بزبان فرانسه و دیگرالسنهٔ اروپائی در آمده و آنرا چنین تعریف کنند:

« Petit recit, conte, apologue, le plus souvent en vers, qui cache une moralité, sous le voile d'une fiction.»

(۲) Allégorie - این لغت راکه از ریشه لاتین «Allegoria» اقتباس شده است چنین تعریف نمایند:

« Fiction qui presente un objet à l'esprit de manière à éveiller la pensée d'un autre objet.»

(۳) Parabole - که ازکلمهٔ یونانی Parabolê گرفته شده تعریف آن چنین است:

« Fiction sur laquelle se cache quelque vérité importante.»

(٤) Mythe - از ریشه یونانی Muthos گرفته شده و آنرا چنین تعریف کنند:

« Récit des temps fabuleux et héroiques.»

و هر گاه آن اسطوره ها و افسانهای کهن از معتقدات عامه باشد آنرا مجموعه قصص یا اعتقادات یا روایات تاریخی « Folklore »(١) نام دهند.



علماء معانی و بیان در هر قوم و ملت در تعریف اقسام کلام و انواع تشبیهات و استعارات و مجازات و کنایات سخن بسیار گفته اند. **ارسطو** استعاره (Métaphore) را، انتقال لفظ ازمعنائی به‌معنای دیگر وصف کرده(٢) و **سیسرون** خطیب رومی آن‌را بمعنای وام گرفتن دانسته و آنرا کلامی برای افادهٔ معنائی غیر از معنای لغوی آن تعریف نموده است(٣).

از متأخرین مسیو Konard(٤) در کتابی مفرد که دربارهٔ استعاره تألیف کرده همچنان این صنعت کلامی را انتقال لفظی از معنای خود بمعنای دیگر دانسته است، لیکن در نظراواختلافی مابین معنای نخستین ومعنای دوّمین موجود است که غرض از استعاره تأکید همان اختلاف میباشد.

و باید گفت که مابین استعاره و داستان نیز وجه قرابتی وجود دارد زیرا درنظر بدوی آن هر دو دارای منظور واحد هستند، و در پیرامون یك مقصود و یك نتیجه بحث میکنند. هر چند در «استعاره» برخلاف داستان توسعه و بسط کلی در موضوع وجود ندارد. از اینجاست که در **قرآن مجید** ازحکایات تاریخی و داستان گذشتگان نیز تعبیربه «مثل» شده است. وممکن است که این تعبیرازهمان وجه شباهت جزئی که مابین آن دوشکل کلام موجود است بوجود آمده باشد.

مثال: «**ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولماياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم...**» (٢/٢١٤)

و ایضاً: « **و ضرب لهم مثلا اصحاب القرية . . .** » (٣٦/١٢)

---

(١) Folklore - از ریشه انگلیسی « Folk » بمعنی -مردم - و « lore » بمعنی - علم - اخذ شده و تعریف آن چنین است:

« Ensemble des traditions, poèmes, légendes populaires d'un pays .»

(٢) La métaphore dans le Coran. /٢ ص

(٣) « « « /٢

(٤) "Etude sur la métaphore„ ٣٢ ص

علماء بیان در زبان عرب که زبان **قرآن** است و از السنه حیّه و راقیه بشری بشمارمیآید برای اصطلاحات فوق تعریفاتی چند نموده‌اند که با بیان دانشمندان زبان شناس دیگر السنه تفاوت چندانی ندارد . و خلاصهٔ سخنان ایشان اینست :

۱- بیان : عبارت است از سخنانی فصیح که بطرق‌گوناگون تعبیر از مافی‌الضمیر کند وآنرا چنین تعریف کنند :

«البیان هوایراد المعنی الواحد بطرق مختلفة فی‌وضوح الدلالة علیه» .

و تشبیه و مجاز و کنایه و استعاره همه از اقسام بیانست[۱].

۲ ـ تشبیه : عبارت است ازمطابقه و مقابلهٔ چیزی بچیزی یا امری بامر دیگر درصفتی که بآن مخصوص است، بوسیله بعضی کلمات که‌آنهارا «ادوات‌تشبیه» گویند[۲].

مثال عربی : **مثل نوره کمشکوة . . . نور ومشکوة** دو طرف تشبیه‌اند که آندورا مشبّه ومشبّه به گویند . و «ك» ادات تشبیه است . و وجه تشبیه نور و روشنائی محسوس با هدایت یا نور الهی است .

مثال فارسی :

سر از البرز بر زد قرص خورشید — چو خون‌آلوده دزدی سرزمکمن **(منوچهری)**

که دو طرف تشبیه « خورشید و دزد خون‌آلوده » است .

وجه تشبیه که طرفین درآن صفت بایکدیگرمشترکند درقرمزی چهرهٔ خورشید و رنگ دزد خون‌آلوده است . یا ناگهانی از مکمن خفا بیرون آمدن . و ادات تشبیه در این کلمه « چو » میباشد .

۳ ـ مجاز : که از بهترین وسائل بلاغت کلام و برای ایضاح معنی و یا تأکید مقصود است . از ریشهٔ «**جازالمکان**» گرفته شده است یعنی از جایگاه خود تجاوز کردن و آن در مقابل «حقیقت» است .

وتعریف آن را چنین کنند : استعمال لفظ برمعنائی غیر از معنای حقیقی آن ، بمناسبت علاقه که مابین آن دومعنی موجود است[۳] . وفایدهٔ‌آن تقویت کلام و تزیین

---

(۱) علم‌الادب ۵٦/۱

(۲) « « ۵۹/۱

(۳) « « ۷۰/۱

سخن و رونق معنی و ترویح قوهٔ خیال است .

مثال عربی : **اشتعل الرأس شیباً** . (۱۹/٤)

مثال فارسی :

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم **(سعدی)**

و مجاز را بدو نوع تقسیم کنند : اول استعاره ـ دوم مجاز مرسل .

٤ـ استعاره ـ که درلغت عاریه خواستن مال بود در اصطلاح اهل بیان استعمال لفظ است در غیر معنای وضعی آن بقصد تشبیه ، بعبارت دیگر [۱] استعاره تشبیهی است بدون ذکر ادات تشبیه .

مثال عربی : **ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا** (۱۲/٤۹)

مثال فارسی :

جمال دختر رز نورچشم ماست مگر که درحجاب زجاجی و پردهٔ عنبی است **(حافظ)**

۵ ـ مجاز مرسل ـ کنایتی است که علاقه تشبیه در آن نباشد [۲].

مثال عربی : **وارسلنا السماء علیهم مدراراً** (٦/٦) ویا «**یقدم رجلا و یؤخر اخری**» .

مثال فارسی :

گرسرم میرود ازعهدتوسر باز نپیچم تابگویند پس ازمن که بسر برد وفارا. **(سعدی)**

٦ ـ کنایه ـ تعبیر از امری است بکلامی غیرصریح با دلالت برمعنای نخستین ، وآن در لغت نقیض «تصریح» است [۳].

مثال عربی : **اخرجت الارض اثقالها** . (۲/۹۹)

مثال فارسی :

بزیر دلق ملمع کمند ها دارند درازدستی این کوته آستینان بین **(حافظ)**

وفایدهٔ کنایه در کلام ـ مانند استعاره ـ تحسین لفظ و تأثیر سخن و تهییج قوهٔ خیال است . ولی در آن برخلاف استعاره تشبیهی موجود نیست .

---

(۱) علم‌الادب ۷۰/۱

(۲) » ۸۲/۱

(۳) » ۸۸/۱



باید دانست که امثال و حکم و حکایاتی که مشتمل برمعانی لطیفه و یا مواعظ بلیغه و مفاهیم عالیه است ، و در سخن گویندگان و حکماء بنظم یا بنثر آمده ، یا در کتب آسمانی وارد گشته ، هر کدام بوجهی ازمقوله مجازات بیانیه میباشند . و آنهارا اعم ازآنکه از نوع ضرب‌المثل (Proverbe) یا افسانه های اخلاقی (Fable) یا تمثیلات رمزی (Allégorie) و یا تمثیلات دینی (Parabole) باشند هر کدام را بطریقی مشمول انواع استعارات و تشبیهات میتوان دانست .

وما دراین‌رساله از هریك از فنون ثلاثه : ۱ ـ حکایات اخلاقی ۲ ـ ضروب الامثال ۳ ـ تمثیلات دینی که در قرآن کریم وارد است جداگانه سخن گوئیم .



تمثیلات رمزی « Allégorie » چنانکه فوقاً گفتیم بمعنی حکایتی است که از آن برمز و تعمیه معنائی دینی یا فلسفی استخراج کنند ، بعبارة اخری این گونه تمثیلات شامل مجازی است که در آن حقیقتی روحانی نهفته است ، مانند : پیکر استخوانی میّت که در دست او داسی است وآنرا ـ تمثیل زمان ـ مینامند زیرا که عمر انسانرا درو میکند .

درادبیات جهانی اینگونه تمثیلات بسیارمعروف اند یکی‌ازآنجمله موسوم به : Pilgrim's Progress « سیاحت مسیحی » تألیف **جان بنیان** « Bunyan » انگلیسی و دیگر : «ملکه پریان» « The Faeirie Queene » تألیف **ادموند اسپنسر** انگلیسی « Edmund Spenser » که این هردوحکایت‌را نمونه کامل تمثیلات فلسفی میشمارند .

درادبیات فارسی، بنظم دومثنوی : « **منطق‌الطیر** »**عطارنیشابوری** و «**سلامان وابسال** »**جامی** . ودرنثرترجمهٔ قصه **حی‌بن یقظان** که اصل‌آن عربی‌وبقلم **ابن‌سیناست** ویکی از معاصرین او درقرن چهارم بفارسی ترجمه کرده و همچنین ترجمهٔ **رسالة‌الطیر ابن‌سینا** (۱) بقلم قاضی **عمربن سهلان ساوجی** نمونه های کاملی از این نوع حکایات رمزی میباشد .

(۱) رجوع شود به ابن‌سینا و تمثیل عرفانی تصنیف **کربن** H.Corbin جلد اول ـ چاپ تهران

قطعه زیبائی منسوب به مولانا **جلال‌الدین رومی**(۱) موجود است که یکی‌از بهترین نمونه‌های کامل «تمثیلات رمزی» میباشد. گوینده‌ازافسانهٔباستانی ـ فرار**سیاوش** به **توران** و مزاوجت با **فرنگیس** دختر **افراسیاب** تا آنجا که منجر بآمدن **کیخسرو** از توران **بایران** گردید ـ تمثیلی رمزی مطابق معتقدات صوفیه اختراع کرده است، وما آنرا در اینجا زینت کلام قرار میدهیم:

کیخسرو سیاوش کاوس کیقباد گویند کز **فرنگس افراسیاب** زاد
رمزی خوش است گر بنیوشی بیان کنم احوال خلق وقدرت وشادی وعلم وداد
ز **ایران** جان **سیاوش**عقل‌معاد روی از بهر این نتیجه به **توران** تن نهاد
پیران مکر پیشه که عقل معاش بود آمد برسم حاجب و در پیشش ایستاد
تا برد مرد را بر **افراسیاب** نفس بس سعی کرد و دخترطبعش بزن بداد
تا چند گاه در **ختن** کام و آرزو بیچاره با **فرنگس** شهوت ببود شاد
گرسیوز حسد ز پی کینه و فساد آمد میان آندو شه نامور فتاد
تدبیر های باطل و اندیشه های زشت کردند تا **هلاک سیاوش** ازآن بزاد
زیر سفال سفله درخشنده گوهرش پنهان نشدکه داشت زتخم دو شه نژاد
کیخسرو وجود ز تزویج عقل ونفس موجودگشت و بال بزرگی **همی** گشاد
گیو طلب بیامد و شهزاده بر گرفت از**تور** تن ببرد به**ایران** جان چو باد
ز آنجاش برد باز به **زابلستان** دل دادش به **زال** علم که او بود اوستاد
سیمرغ قاف قدرتش ازدست زال‌علم بستد بلطف وچشم‌جهان‌بینش بر گشاد

در **قرآن** مجید تمثیلی که بتوان آنرا مستقلا ازین نوع دانست بنظر نمیرسد گرچه بعضی قصص را، مثل قصهٔ **موسی و خضر** (سوره کهف ۱۸/۶۱ ـ ۸۳) و قصهٔ **اصحاب کهف** وقصهٔ **سلیمان** ومور، وقصهٔ **بلقیس** وسلیمان، مطابق مشرب ارباب تاویل تا حدّی از مقولهٔ تمثیلات رمزیه شمرده‌اند.



اساطیر بیفایده نیست که بنوع افسانهای تاریخی ـ اساطیر ـ دراینجا اشارتی رود اسطوره « Mythe » ـ حکایتی است که ازافسانه های باستانی وداستان های پهلوانی اخذ شده باشد، و مجموعهٔ آن روایات را که در آن مطالبی از طبیعت یا تاریخ اخذ وبا حکایات خرافی آمیخته شده میتولوژی «Mythologie» گویند. بعبارت دیگر:

(۱) آتشکده آذری.

میتولوژی تاریخ افسانه‌ای هرقوم وملت است. وآن مللی که بیشتر دارای این نوع تاریخ هستند عبارتند از: یونانیها، هندیها، ایرانیها، رومیها، ژرمن ها و اسلاوها.

محققین و دانشمندان ازمطالعه وبحث درمیتولوژی هرملت حقایق بسیارازتاریخ دینی، نژادی و ادبی آن ملل استخراج مینمایند. بعضی گفته اند که کلمه اسطورهٔ از ریشهٔ یونانی « Historia » یعنی « تاریخ » گرفته شده(۱).

مردم عرب نیز دارای اساطیر و داستانهای خرافی بوده اند که مربوط است بسر گذشت بت ها و اصنام و حکایات در باره جنّ و غول و کواکب و امثال آن.

هر چند قصص **قرآن** مجید منزّه از آنست که درصف میتولوژی قرار گیرد بعضی از محققین جدید بر آنند که پاره ازقصص‌انبیاء مانند داستان **هابیل و قابیل**، و **هاروت وماروت**، وطوفان **نوح**، و داستان **نمرود**، وحکایات **عمالقه** و **عاد** و **ثمود**، و **شداد وارم ذات‌العماد** و داستانهای دیگر کم وبیش بمیتولوژی اقوام سامی مرتبط است(۲).

کلمهٔ اساطیر که در**قرآن‌مجید** درنه‌آیه: (۶/۲۵) (۳۱/۸) (۲۶/۱۶) (۸۵/۲۳) (۵/۲۵) (۶۸/۲۷) (۱۶/۴۶) (۱۵/۶۸) (۱۳/۸۳) و همه جا با اضافهٔ بکلمه (الاولین) آمده همه بمعنی حکایات وافسانها است. لغویون عرب آنرا جمع - اسطاره - یا - اسطوره مشتق از ماده - سَطر - بمعنی نبشتن دانسته اند. **نولدکه** این کلمه را لغتی آرامی شمرده، بعضی از محققین دیگرآنرا از ریشه یونانی میدانند که از مجرای لغت سریانی بعربی داخل شده. بعضی‌دیگرآنرا مستقلا ازاصل سریانی میدانند. این کلمه دراشعار جاهلی و در لهجه عربی جنوبی نیز وجود داشته است(۳).

دربعضی ازآیات کتاب مجید بداستانهای افسانه **ایران** اشارهٔآمده است که قابل توجّه است وآن در دو آیه ذیل میباشد:

۱ - « و من‌الناس من یشتری لهوالحدیث لیضلّ عن سبیل‌الله بغیرعلم ویتخذّها هزواً. (۶/۳۱)

---

(۱) معجم‌القرآن - طبع قاهره ص ۴۴۰

(۲) رجوع شود به قصص‌الانبیاء یاتفسیرعرائس المجالس - تألیف‌الثعلبی‌النیشابوری، وقصص‌القرآن، طبع مصر، ۱۹۴۶

(۳) آرتورجفری - «لغات بیگانه قرآن»

۲ ـ « اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیرالاولین . (۱۵/۶۸)

اغلب از مفسرین گفته اند[۱] (باستناد کلام دو نفر از رواة صدر اول :(**الکلبی** و **مقاتل**) کـه این آیات درباره **نضربن حارث بن کلده**[۲] نازل گشته است . که بتجارت مشغول بود و به‌شهر **حیره** آمد وشدی داشت ودر آنجا اخبارپهلوانان **ایران** را میخرید ودر **مکه** برای **قریش** نقل مینمود و میگفت : اگر **محمد** برای شما از **عاد** و **ثمود** حدیث من کـند من داستان **رستم** و **اسفندیار** برای شما باز می گویم ـ آن جماعت استماع **قرآن** رارها میکردند و درپی حکایات وی می‌رفتند . واز این است که در آیه دوم مذکور در فوق از حکایات او تعبیر به «اساطیرالاولین» شده است .

اینکه‌آیه اول‌درصدرسوره **لقمان** واقع‌شده خودقرینهٔاست برصحت روایت‌فوق. زیرا که **محمد** علیه السلام اراده فرمود که همچنان برای ایشان ازحکایات گذشتگان غیر ازجماعت انبیا سخن گوید، ازاینروحکم‌وامثال لقمان را درپی‌آن‌آیت آغاز کرد و فرمود « و لقد آتینا لقمان الحکمه الخ . . .» (۱۲/۳۱)

و سر گذشت **نضربن حارث** بتفصیل درسیره **ابن‌هشام** وارد است[۳] واو نخستین کسی‌است که به کلام الهی نسبت اساطیردادو گفت«والله ما **محمد** باحسن حدیث‌منی وماحدیثه الا اساطیرالاولین . ونزل فیه : اذا تتلی علیه‌آیاتنا قال‌اساطیرالاولین»۱۵/۶۸

مولوی اشاره باین‌سخن مخالفین **قریش** درباره **پیغمبر**ص نموده[۴] که چگونه ازنزول **قصص** و امثال در **قرآن** براوعیب میگرفته وآنها را « اساطیر » میخوانده‌اند چنین فرموده و نیکو گفته :

« تا قیامت میزند **قرآن** ندا — کای گروهی جهل را گشته خدا
مر مرا افسانه می پنداشتید — تخم طعن و کافری میکاشتید
خودبدیدید ای خسان طعنه زن — که شما بودید افسانهٔ ز من
من کلام حقم و قائم بذات — قوت جان جان و یاقوت زکات
نور خورشیدم فتاده بر شما — لیك از خورشید ناگشته جدا»

---

(۱) البغوی : (معالم التنزیل ، طبع مصر . ج ۳۵/۶ . البیضاوی : انوار التنزیل ، ۵۷/۵ طبع المطبعة العامره ـ آستانه .۱۳۱۷ هـ .

(۲) النضر بن الحارث : از قبیله قریش و علمدار کفار در جنگ بدر ، پسر خاله پیغمبر بوده است که در سال دوم هجری در همان غزوه بدست مسلمانان بقتل رسید .

(۳) سیره ابن هشام ۳۲۱/۳۸۴/۱ (٤) مثنوی : ۳۰۶/۳



اساطیر ایرانیان ایرانیان را نیز مانند دیگر اقوام آریائی اساطیر وافسانهای باستانی کهن سالی است که علاوه بر جنبه حکایت دارای ظرائف اوصاف ولطایف معانی وحکم عالیه بسیار میباشد . جامعترین مجموعه تاریخ میتولوژیك ایران همانا **شاهنامه فردوسی** است . ودر دیگر کتب مانند **گرشاسب نامه اسدی طوسی** ، و **غرر اخبار ملوك الفرس**(۱) **ابو منصور ثعالبی**(۲) **نیشابوری** و **تاریخ ابن جریر طبری** مقادیر فراوان از اساطیر و روایات خرافی ایرانیان یافت میشود .

برای نمونه و مثال یکی از آن روایات ، که بزعم بعض از مفسرین در **قرآن مجید** اشارتی بران رفته است(۳) داستان **رستم** و **اسفندیار**(٤) روئین تن وغلبه رستم براهنمائی **سیمرغ** است . درآنجا که چون رستم درنبرد اسفندیار بقوت با او بر نیامد و در کار خود فروماند **زال زر** پاره ازپر سیمرغ را بسوخت وسیمرغ حاضر آمد، ورستم از زور آوری ونیرومندی اسفندیار بدو شکایتها کرد ، وجراحات وزخمهای خود و **رخش** را که ازدست اسفندیار بدو رسیده بود بدو باز نمود ، وازوی یاری جست . سیمرغ بسخن آمد وچنین گفت:

«بدو گفت سیمرغ کز راه مهر — بگویم همی با تو راز سپهر
که هر کس که خون یل اسفندیار — بریزد ورا بشکرد روزگار
همان نیز تا زنده باشد ز رنج — رهائی نیابد نماندش گنج
بدین گیتی اش شوربختی بود — چو بگذشت دررنج وسختی بود
بدین گفته همداستان گر شدی — بدشمن براکنون دلاور شدی
شگفتی نمایم هم امشب ترا — ببندم ز گفتار بد لب ترا
بدو گفت رستم که همداستان — شدم من کنون هرچه خواهی بران
جهان یادگار است و ما رفتنی — ز مردم نماند جز از گفتنی
بنام نکو گر بمیرم رواست — مرا نام بهتر که تن مرگ راست ... الخ»

تا آنجا که سیمرغ درخت گز بدو بنمود و از آن چوبه‌های تیر بساخت واسفندیار را از پای درآورد بشرحی که در شاهنامه آمده . . .

---

(۱) غرر اخبار ملوك الفرس ـ طبع پارس ، ۱۹۰۰ م .

(۲) الثعالبی ـ ابو منصور عبدالملك بن محمد النیسابوری، متولد بسال ۳۵۰ متوفی به ٤۲۵ هـ. ازائمه ادب و لغت و تاریخ ، مؤلف « یتیمة الدهر » و غیره و غیره .

(۳) تفسیر طبری ، بیضاوی ، و غیره درآیه ٦ از سوره ۳۱

(٤) شاهنامه ـ ۳/ ٤۲ طبع تهران .

فصل اول

امثال - (داستان ها) «Fables»

حکایات کوچك اخلاقی را بعربی - مثل - و بزبانهای لاتین « Fable » گویند، وبفارسی « داستان » یا « دستان »(۱) میتوان گفت. این رشته از ادب در ادبیات جهان فصلی بزرگ دارد.

در تعریف امثال بمعنای - فابل - درمقدمه سخن گفتیم، هرچند از این نوع کلام در قرآن مجید مثال و نمونه روشنی بدست نیست لیکن از آنجا که علم بر این گونه سخن که در عالم ادب مرتبتی بلند و مقامی ارجمند دارد، ما را برایراد فصلی مخصوص در این باب ناگزیر ساخت، تا در آن از چگونگی این فن لطیف و تاریخ ادبی آن در نزد ملل و اقوام جهان مختصر اشارتی رفته باشد.

نویسندگان جهان درتمام السنه حیّه از دیر باز تا کنون حکایات کوچك برای وعظ و ارشاد خلایق وضع کرده اند.



امثال قدیم عبری گویند قدیمترین‌مثلی که درتاریخ ادب‌درممالك شرق‌نزدیك وجود دارد حکایتی است بنام - مثل «اشجار» که‌درکتاب **عهدعتیق**(۲) وارد شده و آن نمونه کامل این نوع ازادب است. عین آن حکایت چنین است:

«وقتی درختان رفتند تابرخود پادشاهی نصب کنند وبدرخت زیتون گفتند برما سلطنت نما، درخت زیتون بایشان گفت - آیا روغن خود را که بسبب آن خدا و انسان مرا محترم میداند ترك کنم؟ ورفته بردرختان حکمرانی نمایم؟ ودرختان بانجیر گفتند که توبیا وبرما سلطنت‌نما. انجیر بایشان گفت - آیاشیرینی ومیوهٔ نیکوی خود را ترك کنم؟ ورفته بر درختان حکمرانی نمایم؟ و درختان بمو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما، مو بایشان گفت آیا شیوهٔ خود را که خدا و انسان را خوش میسازد ترك

---

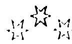
(۱) دستان: بمعنی حکایت، در جهانگیری آمده و استناد ببیت ابن یمین کرده‌است:

برفراز ربع‌مسکون آنکه بامردانگی   داستان پوردستان جمله دستان یافتند

(رجوع شود بمقدمه صفحه ٤)   (۲) سفرداوران: ۱٦/۹-۸.

بکنم ورفته بردرختان حکمرانی نمایم ؟ وجمیع درختان بخار گفتند که - تو بیا و برما سلطنت‌نما . خار بدرختان گفت -اگر به‌حقیقت شمامرا برخود پادشاه نصب میکنید پس بیائید ودرسایه من پناه گیرید و گرنه آتش ازخار بیرون بیاید وسروهای آزاد **لبنان** را بسوزاند ! »

و نیز در کتاب عهد عتیق مثلی دیگر است که آنهم ازحیث قدمت بامثل فوق در یك عرض قرار دارد و آن داستان - شترخار لبنان- است که عین آن این‌است: « شترخار لبنان نزد سروآزاد لبنان (کس) فرستاده گفت- دختر خودرا به پسرمن بزنی بده، اما حیوان وحشی که درلبنان بود گذر کرده شتر خار را پایمال نمود(۱)



امثال قدیم هندی - بایدگفت امثال‌کهن هندوستان قدیمتر ازدومثل‌عبرانی فوق است ، ومثل درادبیات سانسکریت ازدیربازبابی وسیع داردوبآن زبان امثال‌بسیار دربارهٔحیوانات ونباتات وجمادات‌موجوداست . وحکایات بی‌شمار، که بعضی‌ازآنهابصورت منظومات شعری مفصّل وبعضی دیگربصورت کلمات قصار بجای مانده از**هند** قدیم بعصر

(۱) این مثل که در کتاب دوم پادشاهان ۹/۱٤ وارد شده ظاهراً در زبان فارسی نیز نفوذنموده‌است وبصورت امثالی چند درآمده، چنانکه ناصرخسروآنرا بصورت حکایت- کدو وچنار- درآورده است :

نشنیده ای که زیر چناری کدو بنی	بررست وبر دوید براوبربه روز بیست
پرسید ازآن چنار که توچندروزه‌ای؟	گفتا چنار سال مرا بیشتر زسی‌است .
خندید پس‌کدو که من‌ازتوبه‌بیست‌روز	برترشدم، بگوی‌که‌این کاهلی‌زچیست؟
او را چنار گفت که امروز ای کدو	با تو مرا هنوز نه‌هنگام داوری است؟
فردا که برمن و تو وزد باد مهرگان	آنگه شودپدید که نامرد ومرد کیست!

و همین مثل را خاقانی نیز بصورت چنار و بید انجیر بنظم آورده آنجا که گفته است .

گر بر جسد چنار چالاك	بید انجیری بر آید از خاك
آنها که به عقل کار دانند	بید انجیر از چنار دانند
این سال وفا بصد رسانند	وان بید سه چار مه نمانند

همچنین مثل - دختر پادشاه را بزنی خواستن که موضوع مثل فوق است درحکایات و ادبیات فارسی فراوان دیده میشود .

سعدی گوید :

گدائی که از پادشه خواست دخت	قفا خورد و سودای بیهوده پخت

ما رسیده است .

بیشتر این امثال وحکایات‌هندی دردو کتاب بسیار کهن گرد آمده - یکی موسوم به «Hitopadésa»[۱] ودیگری «Panchatantra» .

تئودربونفه آلمانی[۲] که از محققین جدید و بانی علم مقایسه ادبیات است ، و « **پانچاتانتارا** » را ترجمه کرده ، معتقد است که اختراع حکایات و امثال کوچك بصورت (فابل) مختص مردم مشرق زمین میباشد ، وی همچنان تحقیقی دقیق نموده و معلوم داشته که تاچه حدّ آداب و آثار بودائی درنشر این نوع از ادب در اطراف جهان از قدیم‌الایام منتشر شده است[۳] .

یکی ازجمله امثال بسیار کهن که عین آن درآداب بودائی **شرق اقصی** تا این زمان وجود دارد مثلی است درباب حیات انسان وغفلت او، وآن حکایتی است بسیار پرمعنی که مثل مردی است که ازخطر میگریخت و بچاهی پناه برد و درآنجا در حالی که انواع مخاطرات از هر طرف او را احاطه نموده بود بخوردن عسلی شیرین مشغول شد . این مثل که در مقدمهٔ **کلیله‌ودمنه** پهلوی بقلم **برزویه** ، پزشك فارسی ، درآمده است ومحققاً ازمسموعات او در **هندوستان** بوده همچنان بقلم **ابن‌مقفع** بعربی ترجمه شده[٤] وسپس‌در کتب اخلاقی تمام السنهٔ حیهٔ عالم نقل‌وتکرار یافته است: ازآن‌جمله **نصرالله بن محمدبن‌عبدالحمید** منشی آنرا درقرن ششم بفارسی فصیح ترجمه کرده .[۵] ما ازلحاظ اهمیت این مثل اصل و ترجمه را هر دو در برابر یکدیگر در اینجا ثبت مینمائیم که فائدهٔ آن تام و فیض آن عام باشد .

---

(۱) Hitopadesa - مجموعه‌ایست از امثال و حکایات هندی بسیار کهنسال که قدیم ترین نسخهٔ آن درقرن چهارده میلادی کتابت شده‌واکنون موجود است . وآنکتاب‌بزبانهای فرانسه وانگلیسی ترجمه یافته است .

(۲)Theodor Benfey-آلمانی فیلولوك وعالم بزبان سانسکریت، متولد۱۸۰۹ ومتوفی۱۸۸۱.

(۳) رجوع شود به کتاب Etude Folklorique تالیف : E. Casquin پاریس ۱۹۲۳ .

(٤) کلیله ودمنهٔ ترجمهٔ ابن‌مقفع، طبع بیروت ۱۹۲۲ ص ٤۸

(۵) کلیله دمنه بهرامشاهی : طبع تهران ؛ ۵۱

ترجمهٔ ابن مقفع از پهلوی بعربی

فالتمستُ للانسان فی ذلك مثلاً فاذاً مثله مثل رجلٍ الجاُه خوف الی بئر فتدلّی فیها و تعلّق بغصنٍ باعلی شفیر ها، فوقعت رجلاه علی عَمدها، فنظر فاذاًهی حیّاتٌ اربع، قد اطلعن روؤسهنّ من اجحارهنّ، و نظر الی اسفل البئر فاذاً هو بتنین فاغرٍ فاه نحوهُ. ورفع رأسه الی الغصن فاذاً فی اصله جُرذان ابیض و اسود و یقرضان الغصن دائبین لایفتران. فبینما هو فی النظر و الاجتهاد لنفسه و ابتغاء الحیلة فی ذلك اذنظر فاذاً قریب منه نحلٌ قد صنعن شیئاً من العسل، فاراد ان یأكل منه قلیلاً فشغل قلبه من التفكّر فی امره و التماس حیلةٍ یُنجی بها نفسهُ فنسی ان یذكرا لُجرذین الدائبین فی قطع الغصن، وانهما اذا قطعاه وقع فی فی التنین، فلم یزل لاهیاً غافلاً حتی هلك. تشبّهتُ البئر بالدنیا المملوة افكاً و بلایا وشروراً و مخاوف، وشبهت الحیّات الاربع بالاخلاط الاربعة التی هی فی بدن

ترجمهٔ نصرالله منشی ازعربی بفارسی

وهر كه همت در آن (دنیا) بست وسعادت آخرت را مهمل گذاشت همچون آنمرد باشد كه از پیش شتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد كه بر بالای چاه رسته بود، و پایهایش بر جائی قرار گرفت در این میان بهتر نگریست هر دو پای خود را بر سر چهار ما ردید كه سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند، و نظر درقعر چاه افكند اژدهائی سهمناك دید دهان گشاده و افتادن او را انتظارمیكرد، بسرچاه التفات نمود موشان سیه وسپید دید كه بیخ آن شاخها را دائم بی فتور میبریدند، و او در میان این حال و در اثنای این محنت تدبیری می اندیشید وخلاص خودرا چاره‌میجست. پیش خویش زنبور خانهٔ دید و قدری شهد یافت چیزی از آن بلب برد چنان درحلاوت آن مشغول شد كه از كارهای خود غافل گشت، و نیندیشید كه پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست كه كدام وقت در حركت آیند، و موشان دربریدن شاخها جدّی بلیغ مینمایند، والبته فتوری بدیشان راه نمی یابد، وچندانكه شاخها بگسست در كام اژدها قرار خواهد گرفت، و آن لذتی حقیر چنین غفلتی عظیم

ترجمه ابن‌مقفع از پهلوی

فمتی ماهاج منهاشیءٌ کان کحمة الافعی و السّم الممیت . وشبّهت الجرذین باللیل و النهار . و شبهت قرضهما للغصن دائبین دوراللیل والنهار فی‌افناء الاجل الذی هو حصن الحیاة . و شبهت التنّین بـالموت الذی لابدّمنه . وشبهت‌العسل‌بهذه‌الحلاوة القلیلة التی یری‌الانسان و یشمّ و یطعم و یسمع و یلمس فتشغله عن نفسه و تُنسیه امرهُ و تلهیه عن شأنه و تصرفه عن سبل النجاة . »

ترجمه نصرالله منشی ازعربی

بدو راه داد و حجاب تاریك جهل برابر نور عقل او بداشت تـا موشان از بریدن شاخها بپرداختند وبیچاره حریص دردهان اژدها افتاد . پس من‌دنیا رابدان‌چاه‌پرآفت ومخافت مانند کردم، وموشان سیاه وسپید و مداومت ایشانرا بر بریدن شاخها به شب‌وروزکه‌تعاقب‌هردو برفانی‌گردانیدن جانوران و تقریب آجال ایشان مصروف است، وآن چهار مار را بطبایع کـه عماد خلقت‌آدمی‌است ، وهرگاه که یکی‌ازآن درحرکت‌آید زهری قاتل ومرگی حاضر باشد ، وچشیدن شهد وشیرینی را بلذات این جهانی که فائده آن اندك است و رنج وتعب‌آن بسیار، وآدمی‌را بیهوده از کار آخرت باز میدارد و راه نجات بروی بسته‌میگرداند،واژدهارا بمرجعی‌که‌بهیچ تأویل ازآن چاره نتواند بود وچندانکه شربت مرگ را تجرّع‌افتد ...»

عارف معروف واستادحکیم **سنائی** غزنوی‌که ازاساتید مثل‌نویسان درادب‌فارسی بشمار است درحدود قرن ششم نیز همین مثل را بنظم درآورده (۱) که چند بیت ازآن ذیلاً نقل میشود :ـ

« آن‌شنیدی که درولایت**شام** | رفته بودند اشتران بـه چرام
شتر مست در بیابـانـی | کرد قصد هـلاك نادانـی

(۱) مثنوی **حدیقة‌الحقیقه** ، چاپ مدرس رضوی ، تهران ، ص ۴۰۸

مرد در راه خویش چاهی دید — خویشتن را در آن پناهی دید
شتر آمد بنزد چه ناگاه — مرد بفکند خویش را در چاه
دستها را بخار زد چون ورد — پایها نیز در شکافی کرد
درته چه چو بنگرید جوان — اژدها دید باز کرده دهان
دید از بعد محنت بسیار — زیر هر پاش خفته جفتی مار
دید یك جفت موش بر سر چاه — آن سپید و دگر چو قیر سیاه
میبریدند بیخ خار بنان — تا در افتد بچاه مرد جوان
دید در گوشه‌های خار نحیف — اندکی زان ترنجبین لطیف
لذت آن بکرد مدهوشش — مگر آن خوف شد فراموشش!
توئی آن مرد و جاهت این‌دنیی — چار طبعت بسان این افعی
آن دوموش سیه سفید دژم — که برد بیخ خار بن دردم
شب وروزاست آن سپید وسیاه — بیخ عمر تو میکنند تباه
بر سر چاه نیز اُشتُر مست — اجل است‌ای‌ضعیف کوته دست
خار بن عمرتست ، یعنی زیست — می‌ندانی ترنجبین تو چیست؟
شهوتست آن ترنجبین ای مرد — که ترا از دو کون غافل کرد.»

کتاب « **پانچاتانتارا** » را که در **کشمیر** درحدود قرن‌ششم‌میلادی‌طبیبی‌ایرانی موسوم به **برزویه** بدست‌آورد ، وآنرا بدربارپادشاه‌ساسانی **انوشیروان** اهدا نمود، واز زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه کرد ، دویست سال بعدیعنی درقرن هشتم آن‌ترجمهٔ پهلوی بقلم **عبدالله‌بن‌المقفع** (۱) کسوت زبان عرب پوشید. وازآن پس تا زمان ما کتاب مذکورازروی این‌دومتن بمتجاوز ازبیست زبان ازالسنهٔ عالم ترجمه‌گردید، ودر سراسرجهان انتشاریافت . (۲) این‌کتاب بزرگترین مجموعهٔ امثالی است که از دیرباز در ادبیات جهانی بوجودآمده ، ودوترجمهٔ ازآن بفارسی اکنون دردست ماست: نخست بقلم **نصرالله‌بن محمدبن عبدالحمید** منشی ، چنانکه در فوق ذکرشد در قرن ششم هجری‌بنام **بهرام شاه** غزنوی . دیگربقلم **حسین واعظ** کاشفی در قرن نهم ، موسوم به « **انوارسهیلی** » که هردوترجمه‌در **ایران** و **هندوستان** مکرر بطبع رسیده‌است .

---

(۱) عبدالله‌بن‌المقفع : روزبه فارسی، متولد۱۰۶ ومتوفی ۱۴۳ ﻫ . مترجم کتب **ارسطو** و **کلیله دمنه** و مؤلف الادب الصغیر و غیره وغیره .

(۲) رجوع شود به مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی کلیله و دمنه بقلم K. Folconer ۱۸۸۵ م . و همچنین ترجمهٔ فرانسوی سیلوستر دوساسی ، وهمچنین تاریخ ادبی‌ایران تألیف ادوارد براون جلد دوم. ۳۵۰

و **رودکی** شاعر این کتاب را از روی ترجمهٔ عربی **ابن‌المقفع** بنظم درآورده که متأسفانه جزابیاتی چند بطور متفرق چیزی از آن بجای نمانده است [۱].



انتشار امثال هندی درزبان عرب

ازاین‌گونه حکایات وامثال‌بیگانه درلسان عرب‌غالباً مواردی یافت میشود که منبع آنها از ممالك خاوری است و در ازمنه باستانی نه تنها در **عربستان** بلکه در سراسر جهان ساری و جاری گشته است. چنانکه این مثل که **بروکلمن**[۲] بآن اشاره کرده نمونه کاملی است ازآنجمله: « انّما اُکلتُ یوم اُکِل‌الثورالابیض ».

این مثل ازحکایات کلیله است، ولی‌ظاهراً قبل‌ازآنکه **کلیله‌ودمنه** بعربی‌ترجمه شود در جزیرةالعرب معروف بوده‌است. **المیدانی** مدعی‌است‌که **امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام** در روز قتل **عثمان** بآن تمثل فرمود « والعهدة علیه » [۳] و آن حکایت اینست: « گویند سه گاو دربیشه‌ای بودند: یکی سیاه ویکی سفید ویکی سرخ، و نیز شیری در آن بیشه مقام داشت. چون آن هرسه گاو با یکدیگر متحد بودند شیر برایشان دست نمی‌یافت. روزی شیر دو گاو سیاه و سرخ را نهانی گفت که رنگ من باشما یکی‌است، و گاو سفید درمیان ما بیگانه است بگذارید تا او را بکشم و چمن و چراگاه ما را تنها ماند، آندو فریب وی را خورده ویارخود را رها کردند. چون شیر از گاو سفید خاطر بپرداخت گاو سرخ را بفریفت و گفت مرا با تو رنگ یکی است، بیا تا گاو سیاه را از میان برداریم و بیشه به تنهائی از آن ما باشد. چون گاو سیاه را نیز بکشت شیردیگربارقصد خوردن‌گاوسرخ کرد. گاوسرخ گفت مرامهلت ده تا سه بار بانگ برآورم، شیر او را مهلت داد. پس گاو فریاد برآورد ـ « ألا ! إنّی اُکلتُ یوم‌اُکل‌الثورُ الابیض » من‌آنروزخورده شدم که گاو سفیدخورده شد. »

---

(۱) رجوع شود به‌اخبار ملوك‌الفرس، تألیف ابومنصور ثعالبی‌حیث یقول: «ولم یَزَلِ الکتاب‌مخزوناً عند ملوك‌الفرس حتی نَقله ابن‌المقفع الی‌العربیة والرّودکی بامرالامیرنصربن‌احمد الی‌الشعر بالفارسیة».

(۲) انسیکلوپیدی اسلام ـ مقالهٔ « Mathal » . ٤٦٢ .

(۳) جمهرةالامثال للعسکری. مجمع‌الامثال‌للمیدانی: ۱۷/۱ .



امثال نزد فارسی زبانان داستانها و حکایات کوچك اخلاقی بنثر یا بنظم که متضمّن پندی و اندرزی حکیمانه باشد از عهدی قدیم در نزد فارسی زبانان وجود داشته‌است. و ممکن است که ظهور این سبك از سخن در نتیجهٔ انتشار تعالیم هندی و بودائی در طی ادوار تاریخ باستانی **ایران** باشد که قبل از عصر **سیروس کبیر** بزبان فارسی نفوذ یافته.

یکی از آن جمله امثال کهن پارسی که بر اثبات این معنی دلیلی واضح است، داستان منظومی است بزبان پهلوی کهنه موسوم « **بدرخت آشوریك** ».(۲) این حکایت مناظره‌ای است ما بین درخت سرزمین آشور (یعنی خُرما بُن) و بز، که هریك از آندو در اثبات فضیلت و برتری خود استدلال و سخنوری مینمایند- و خویشتن را از خصم برای نوع بشر سودمندتر میشمارند. اینگونه حکایات پهلوی با ترجمه، «**کلیلك و دمنك**» و حکایات موجوده در **هزارافسانهٔ** پهلوی(۱) همه از نوع مثل (Fable) است، که از عهد بسیار کهن تاریخی در **ایران** وجود داشته است.

مثلی که **هردوت** مورخ یونانی از قول **سیروس کبیر** نقل کرده(۳) چون در این نوع از کلام از شواهد بسیار برجسته تاریخی است و دارای لطف بسیار میباشد ذیلاً ترجمه و نگاشته میشود:

«...پس آنگاه که اهالی **لیدی** (Lydiens) در تحت قدرت پارسی‌ها درآمدند ایونی‌ها (Ioniens) وائولین‌ها (Eoliens) فرستادهٔ نزد **سیروس** روانه کردند، و تقاضا نمودند همان شرایط و امتیازاتی را که برای رعایای **کرزوس** (Crésus) پذیرفته است برای آنها نیز بپذیرد. **سیروس** چون این تقاضا را شنید شروع بسخن کرد، و مثل نی زنی را گفت که - چون ماهی‌ها را در دریا به شنا کردن مشغول دید شروع بنواختن نی کرد

---

(۱) رجوع کنید بمقالهٔ « Pahlavi Literature » بقلم E.W.Weet درمجموعهٔ فیلولوژی ایران، استراسبورگ، ۱۹۰٤ ، ونیز بمقالهٔ Drakhti Aashurik' بقلم Prof. M. E. Benveniste در ژورنال آزیاتیك ، اکتبر ۱۹۳۰ .

(۲) رجوع شود بمقدمهٔ هزار ویکشب ، بقلم نویسندهٔ این سطور ، صفحه (مج) ، تهران ۱۳۱٦

(۳) هردوت-ترجمهٔ فرانسه، جلد اول، بند ۱٤۱

تاآنها را بسوی ساحل بکشاند، ولی ماهی‌ها نیامدند. وچون نا امید شد دام خود را برداشت‌وآنراچنان بموقع افکندکه عدهٔ زیادی ازماهی‌ها بدام اودرافتادند. پس آنهارا بخشکی کشاند، وچون دید که روی زمین‌جست‌وخیز میکنند وحرکتی رقصانه‌دارند، بدانها گفت:

«بس‌است، دیگر نرقصید، زیرا وقتی من‌برای‌شما نی‌میزدم‌نخواستید برقصید!»

سیروس این حکایت را بطور مثل بایشان گفت زیرا وقتی که ازآنها تقاضا کرده بود، طرف **کرزوس** را رها کنند، حرف او را نشنیده بودند و اکنون پس از اینکه کارها انجام شده بود، حاضر باطاعت اوشده، پس این جواب را بطعن بآنهاداد. ایونی‌ها که این سخنان را شنیدند راه شهرهای خود را پیش گرفتند.»

فصولی که ایرانیان بر **کلیله ودمنه** افزوده اند[1] و همچنین مجموعه حکایاتی که ازاصل‌پهلوی بزبان عرب‌در آمده وهمه‌اکنون موجوداست‌مانند: **هزارافسانه**[2]

---

(۱) اصل کلیله و دمنه چنانکه نام سانسکریت آن‌حاکی‌است پنج حکایت بوده، ولی ترجمهٔابن‌المقفع چهارده باب است که گویا شامل اضافات فارسی برآن اصل هندی نیز می‌باشد.

(۲) هزار افسانه یا «**الف‌لیلةولیلة**» مجموعهٔ حکایاتی است بعربی که اصل آن ظاهراً هندی و در زمانی قدیم قبل‌از اسکندر کبیر بایران آمده است. و در فارسی‌به «هزارافسانه» نامبردارشده، بعدها آنرا بعربی ترجمه کرده ونام «هزارویکشب» بآن نهاده‌اند. **مسعودی** در**مروج‌الذهب** آنرا «هزارافسانه» میخواند. **وابن‌الندیم** در**الفهرست** آنرا چنین وصف‌میکند: «اول‌من‌صنف الخرافات و جعل لها کتباً و اودعها الخزائن وجعل بعض ذلك علی‌السنة الحیوانات، الفرس الاول، ثم اغرق‌فی‌ذلك‌ملوك**الاشغانیة**ثم‌زاد ذلك‌واتسع‌فی‌ایام **ملوك‌الساسانیة**، ونقلته‌العرب‌الی‌اللغة‌العربیة. فاول کتاب عمل فی‌هذاالمعنی - کتاب «هزارافسان» ومعناه: - الف‌خرافة ... وقدقیل أن‌هذاالکتاب اُلّف لهمای‌ابنة بهمن» **وقطران** تبریزی‌نیزدرشعرخود از آن کتاب نام‌میبرد (بنقل‌ازفرهنگ جهانگیری)

هزار و یك صفت از هفت‌خوان روئین‌دژ فروشنیدم و خواندم من از **هزارافسان**

در این مجموعه حکایات وامثال فارسی ازاصل پهلوی با حکایات عربی بسیار آمیخته شده است یکی‌از آن‌میان‌بنام «حکایت: **الملك‌جلیعاد**وابنه **وردخوان** والوزیر**شماس**» مجموعهٔ‌بیمانندی‌است از همه‌گونه امثال وحکم ازنوع «فابل وپرابول.» شباهت سبك وقرابت موضوع این‌حکایت باحکایت سندبادنامه جالب توجه است.

سند باد نامه(۱) **مرزبان‌نامه**(۲) همه نمونهٔ تکامل فن مثل‌نویسی در نزد فارسیان‌است .

پندنامه‌های خسروان‌عجم مخصوصاً وصایای **کسری انوشیروان** که ازمنابع عربی بدست ما رسیده ، همه‌شامل تشبیهات‌لطیفه وامثال‌وحکایات بسیاراست، که چون‌مشتی‌از خرواروِ نمونه‌ای ازبسیار، حاکی‌ازانتشار این رشته‌ازادب نزدفارسی زبانان قدیم میباشد. **ابن قتیبه دینوری**(۳) در **عیون الاخبار** مثلی از قول موبـد برای **انوشیروان** ذکر میکند ، کـه کلمه حکمت را ببذری در خاکی پاك و حاصلخیز تمثیل نموده و عبارت او چنین است :

« قال **انوشیروان** لِلمؤبد : مارأس‌الاشیاء؟ قالَ : الطبیعةُ النقیة تکتفی‌من‌الادب برائحته و من‌العلم بِالاشارةِ الیه ، و کما یذهب‌البـذر فی‌السّباخ ضائِعاً کذلك‌الحکمة تموتُ بموتِ الطبیعة ، و کما تقلبُ السباخُ طیّبَ البذرِ الی‌العفن کذلك‌الحکمة تفسدُ عندغیر اهلها . قال **کسری** : قد صدقتَ و بحقّ قلّدناك ما قلّدناك . »(٤)

همچنین‌حکایات وامثال‌منسوب‌به **بوزرجمهر** حکیم‌که‌اصل آنهادردورهٔ ساسانی

(۱) **سندبادنامه** ـ مجموعهٔ حکایاتی‌است که اززبان‌پهلوی باقی‌مانده وترجمهٔ عربی‌آن درمتن «الف لیلة و لیله» بنام « حکایةالملك و ولده والوزراء السبعة والجاریة . » موجود است و بنثر فارسی ساده نخست‌درزمان‌**امیر نوح‌بن منصور سامانی** بسال ۳۳۹ هجری ترجمه‌شده ، سپس به‌نثرمصنوع ومتکلف بسبك کلیله‌ودمنه بهرامشاهی بقلم‌**محمدبن علی الظهیری** السمرقندی‌درآمده‌است . ودراستانبول در سال ۱۹٤۸ م . باهتمام فاضل‌معاصر **احمد آتش** بطبع رسیده است . این حکایت مشتمل‌است بر ۳٤ تمثیل از نوع فابل وپرابول (رجوع شود به مقدمهٔ ترکی بقلم احمد آتش) .

(۲) **مرزبان‌نامه** ـ کتابی است که بسبك وروش کلیله و دمنه درایران‌نگارش یافته ، مجموعه‌ایست از امثال وحکایات، اصل آن‌بپارسی‌قدیم بلهجهٔ طبرستانی بنام‌**اسپهبدمرزبان‌بن رستم‌بن شروین** در قرن چهارم هجری‌تألیف شده است (رجوع شود به‌مجموعهٔ منتخبات فارسی:ـمسیوشفر جلد ۲ ص۱۹٤) و مقدمهٔ مرزبان‌نامه ، طبع اوقاف گیپ ، لیدن ۱۹۰۲ . این کتاب را ازاصل فارسی در اوائل قرن هفتم هجری ادیبی موسوم به سعدالدین الوراوینی بنثر مصنوع فارسی‌انتقال داده است . وآن ۹ باب است ، وهرباب مشتمل‌بحکایات وامثال وداستانهای بسیار . درقرن نهم **احمدبن عربشاه دمشقی** (۷۹۱ـ۸۵٤ هـ.)آنرا بعربی ترجمه نموده است و در مصر بطبع رسیده .

(۳) ابن قتیبه ابومحمد عبدالله‌بن مسلم دنیوری مروزی ، عالم و کاتب وادیب ومورخ ومفسر ومحدث، متولد دربغدادبسال ۲۱۳ ه و متوفی ۲۷٦ ه. مؤلف عیون‌الاخبار و ادب‌الکاتب ومعانی‌الشعروغیره

(٤) عیون‌الاخبار، جلد ۲ ص ۱۲۹ ، القاهره

بزبان پهلوی بوده و درادوار اسلامی بعربی وسپس بفارسی امروزی منتقل شده، **همه** **دلالت** بفراوانی امثال وانتشار وسیع این‌فن درایران‌مینماید. یکی‌از آن‌حکایات‌اینست:

« قال **انوشیروان لبزرجمهر**(۱) : ایّ‌الاشیاء خیرٌ للمرءِ ؟ فقال عقلٌ یعیش به‌قال- فانْ لم یکن ؟ قال اخوانٌ یشیرونَ علیه . قال - فان لم یکن ؟ قال فمالٌ یتحبّبُ به اِلیٰ‌الناس . قال‌فان‌لم‌یکن؟ قال-فعیٌ صامتةٌ . قال‌فان لم یکن ؟ قال-موتٌ جارفٌ. »(۲)

واین مثل را **جامی** درقطعهٔ لطیفی‌چنین ترجمه کرده است : -

جامی ، آمد در این سپنج سرای	دولت مرد ، عقل مادر زاد ،
اگر آن نیست ، شیوهٔ ادبی ،	کرده حاصل ز خدمت استاد ،
وگر آن نیز نیست ، سیم وزری	که شود پرده پوش شر و فساد ،
وگر آن نیز نیست ، حادثه‌ای	که کند نخل عمرش از بنیاد .

ابن‌الندیم در اسماء کتب مؤلفه در باب مواعظ و حکم نزد اقوام و ملل مختلف فصلی آورده است و در آن بسیاری از کتب اخلاق پارسیان را نام میبرد ، که از آن جمله کتابی است در آداب و امثال و مذاهب **فرس** تألیف **علی‌بن‌زین‌النصرانی**(۳)

در **گرشاسبنامه اسدی‌طوسی**(٤) که شامل بسیاری از آداب و روایات قدیمهٔ پارسیان است تمثیلی لطیف دیده میشود در تشبیه جهان بدرخت و مردم ببار آن ، در آن مثنوی کهنسال - که درارتباط سیاسی و فرهنگی پارسیان قدیم با هندوان سندی متقن است - ازاینگونه امثال که ظاهراً مقتبس ازدانایان و برهمنان **هند** است‌کم‌وبیش یافت میشود(٥)

قطعه این است :

درختی شناس این جهان فراخ	سپهرش‌جو بیخ‌آخشیجانش‌شاخ

---

(۱) بزرگمهربن بختکان وزیرانوشیروان، رجوع شود به شاهنامه و تاریخ طبری

(۲) کشکول ، ج - ۳ ص - ۲۹۰

(۳) الفهرست : - ص۴۳۹

(٤) اسدی طوسی - ابونصر علی‌بن احمد مؤلف مثنوی گرشاسب‌نامه، و لغةالفرس، والابنیة عن‌حقایق الادویه . متوفی ٤٦٥ هـ .

(٥) گرشاسب‌نامه ، چاپ‌یغمائی تهران - ١٤٤

ستاره چو گلهای بسیار اوی — همه رستنی برك و ما بار اوی
همی هر زمان نو برآرد بری — چو این شد کهن بردمد دیگری
بدینگونه تا بیخ و بارش بجای — بماند نـه پوسد نه افتد ز پای
درخت آنکه زو آدم آمدبرون — بدان کاین بود کت بگفتم که چون
بر این جهان مردم آمددرست — چنان دان که تخمش همین بد نخست
چنان چون درخت آمداز بهر بار — جهان از پی مردم آید بکار »

درتشبیه تن آدمی بشهرواجتماع انسانی **حجةالاسلام غزالی** کـه ازبزرگترین حکما وعالمان ایران درسده ششم است مثلی آورده است که تن آدمی‌را بمدینه‌تشبیه کرده وهرجزء ازکالبد انسانی‌را بجزئی از اجتماع تطبیق نموده ، واین تمثیلی لطیف وبسیار کهنه وقدیم است که‌غزالی‌ازپیشینیان گرفته وسخن اورا بعینه نقل میکنیم(۱).

« بدانکه مثال تن چون شهری‌است ، و دست و پای و اعضا پیشه‌وران شهرند ، و شهوت چون عامل خراج است ، وغضب چون شحنه شهراست ، ودل پادشاه شهراست وعقل وزیرپادشاه است ، وپادشاه را بدین‌همه حاجت‌است تامملکت راست کند ، ولیکن شهوت که عامل خراج است دروغ زن وفضولی وتخلیط گر است ، و هرچه وزیر عقل گویدبمخالفت آن بیرون آید، وهمیشه خواهان‌آن باشدکه هرچه درمملکت مال‌است‌همه ببهانه خراج بستاند ، واین غضب که شحنه شهراست شریر و سخت تند و تیز است ، وهمه کشتن و شکستن و ریختن دوست دارد . وهمچنان که پادشاه شهر اگر مشاورت همه باوزیر کند و عامل دروغزن ومطمع را مالیده دارد ، و هرچه وی برخلاف وزیر گوید نشنود، وشحنه را بروی مسلط کند تاوی را ازفضول بازدارد ، وشحنه‌را نیزکوفته وشکسته دارد تاپای ازحدّ خویش بیرون ننهد ، وچون چنین‌کند کار مملکت بنظام بود . همچنین پادشاه دل چون کار باشارت وزیر عقل کند و شهوت وغضب را زیر دست و بفرمان عقل‌دارد، وعقل‌را مسخرایشان نگرداند ، کارمملکت تن‌راست بود . واگرعقل‌را اسیر شهوت و غضب گرداند مملکت ویران شود و پادشاه بدبخت گردد و هلاك شود . »

---

(۱) کیمیای سعادت : ۱٤/۱ ، طبع تهران

سعدی در **بوستان** (باب هفتم) همین تمثیل را اینچنین بنظم آورده است :

«وجود تو شهری است پر نیك و بد — تو سلطان و دستور دانا خرد
همانا که دونان گردن فراز — در این شهر گیرند سودای آز
رضا و ورع نیکنامان حر — هوی و هوس رهزن و کیسه بر
چو سلطان عنایت کند با بدان — کجا ماند آسایش بخردان ... الخ »

• این مثل چنانکه گفتیم از امثال قدیم پارسیان میباشد که در اندرزهای **اردشیر بابکان** آمده است (۱).

از **رودکی** ناظم **کلیله ودمنه** که یکی از خازنین ادب پارسیان قدیم است **متأسفانه** اشعار بسیار بجای نمانده ، ولی جسته و گریخته از آن استاد بزرگ ابیاتی **چند بدست** است ، نمونه‌ای دو در این جا ثبت میافتد که برای فن امثال و حکایات قدیم بهترین **مأخذ** و منبع میباشد.

از مثنوی **کلیله‌ودمنه** ، این تمثیل در بهترین شادیها و تلخ ترین **غمها باو** منسوب است :

«هیچ شادی نیست اندر این جهان — برتر از دیدار روی دوستان
هیچ تلخی نیست بردن تلخ تر — از فراق دوستان پر هنر » (۲)

ابو الحسن احمد بن موکل کاتب قطعه‌ای از **رودکی** را بعربی ترجمه کرده ، که اصل فارسی آن در دست نیست ، ولی ترجمهٔ آن که مشتمل بر تمثیلی **لطیف است** در اینجا نقل میشود :

« تصوّر الدنیا بعین الحمی — لا باللتی انت بها تنظر »
«والدهر بحر فاتّخذ زورقاً — من عمل الخیر به تعبر . »

استاد دانشمند معاصر آقای **دهخدا** بجای قطعه گم شده **رودکی چنین گفته‌اند :**

«بچشم نهان نی بچشم عیان — اگر در جهان جهان بنگری
بدانی که دریاست ، وزفعل نیك — سماری(۳) کنی تابد و بگذری» (٤)

امام رازی در **تفسیر کبیر** پس از آنکه بر اتفاق **عرب** و **عجم** بر اتیان **مثل در کلام** خود **بحث** میکند ، اشاره به**قدمت فن تمثیل** در نزد ایرانیان نموده و این **مثل قدیم را باستشهاد**

(۱) ثعالبی ـ غرر اخبار ملوك الفرس . پاریس (۲) دیوان رودکی چاپ نفیسی ، تهران ، ص ۱۰۸۰ .
(۳) سماری = زورق . (٤) از یادداشت های آقای دهخدا .

آورده است(۱) : ـ

«واما العجم فیدل علیه کتاب **کلیله ودمنه** وامثاله وفی بعضها: قالت البعوضة قد وقعت علی نخلة عالیة وارادت ان تطیر عنها : ـ یا هذه استمسکی ! فانی ارید أن اطیر، فقالت النخلة والله ماشعرت بوقوعك فکیف اشعر بطیرانك . . . . »

وهمین مثل از **ایران** بعدها بممالك غرب رفته و مثل نویسان آنرا بصورتهای دیگر در ضمن حکایات شیرین نظم کرده اند(۲) .

در مثنوی **ویس ورامین فخری گرگانی** که اصل آن از متون قدیم پهلوی است تمثیلات لطیف دیده میشود، که از آنجمله این است :

« مثال عشق خوبان همچو دریاست	کنار و قعر او هر دونه پیداست
اگرخواهی در او آسان توان جست	ولیکن چون بخواهی بد توان رست(۳) »

مثل شیر فروش ـ که به تقلب و تزویر آب در شیر میکرد و میفروخت تا آنکه ناگاه سیلی در آمد و گوسفندان او را ببرد، پس او را گفتند که این آن آبها بود که در شیر میکردی ، اینك جمع آمد و رمه ببرد ـ نیز از امثال قدیم پارسی است که در فضیلت راستی و درستی گفته اند، وآنرا یکی از شعراء عصر سلجوقی بدینگونه بشعر فصیح در آورده است(٤) :

«دیدی بدان شبان که گرفتی همیشه شیر	آری شبان ز شیر گرفتن توانگر است
در کوزهای شیر فزودی همیشه آب	بفروختی به خلق که شیر مطهر است
پیوسته شیر خود را با آب می فروخت	پنداشت کارها همه ساله برابر است
بنگر بدان شبان چه رسید از بلای حرص	اینك بگویمت که دلت نیك غم خوراست
سیلی در آمد و رمه خواجه را ببرد	فریاد کرد خواجه، که چه شور وچه شر است
آواز داد هاتفش از گوشه ای و گفت :	کاین خاك توده خانهٔ پاداش و کیفر است!
آن قطرهای آب که بر شیر میزدی	شد جمع وسیل گشت وچنین فتنه گستر است
ای مرد خسته دل تو نیز اکنون چو آن شبان	دانی که چیست آن رمه این ز روز یوراست!»

(۱) تفسیر رازی ۳۵۱/۱

(۲) لافونتن : « Le coche et la Mouche » .

(۳) ویس ورامین ـ طبع تهران

(٤) لباب الالباب عوفی ـ ۳۸۱/۲



امثال در کلام صوفیه ایران

درادب فارسی در کلام صوفیهٔ بزرگوار ایران مانند **سنائی غزنوی** **عطار نیشابوری** ، **سعدی شیرازی** ، **عبدالرحمن جامی** وغیرهم امثال منظوم و منثور لاتعد و لاتحصی است . که همه کهنه و باستانی است .

ایشان برای تعلیم فضائل اخلاقی وارشاد وتربیت نفوس صدها مثل نغز وحکایت دلنشین کهن را برصحیفه ادب فارسی چون جواهر آبدار ساخته و پرداخته و بروزگار بجای گذاشته اند . ما برای نمونـه بنقل دو مثل قدیمی از آثار مشایخ صوفیه عظام در اینجا مبادرت میجوئیم یکی بنثر و دیگری بنظم :

۱ ـ مثلی است که یکی ازبزرگان آنطایفه آورده(۱) ودرآن دوافسانه‌تاریخی یکی « مرغ همای و سایه دولت او » و دیگر « تبدل جنسیت زغن که بتناوب سالی‌نر و سالی‌ماده میشود » موضوع سخن‌قرارداده ، وازین مثل بیان فضیلت‌استقامت وثبات‌قدم خواسته است . و آن چنین است :

« روزی بپای درختی‌رسیدم غلیواژی‌را دیدم باهمائی که برشاخه‌ای نشسته‌بودند و در میان ایشان مناظره میرفت . غلیواژ میگفت : ای همای ساعتی با من آی پریشان خاطرم . همای گفت : از چه سبب ؟ گفت : مدتی شد تا در این اندیشه مانده‌ام کـه در زمین با تو برابرم و در هوا به از تو میپرم ، اگر معنی است هر دو هم نواله‌ایم واگر دعوبست در یك قباله‌ایم ، اثر سعادت در ناصیه تو پیدا و مبین است ، داغ ذلت مرا از چه سبب برجبین‌است ؟ آنانکه صاحب تخت و تاجند بسایه اقبال تو محتاجند ، همه در سایه تو میآویزند و از همسایگی من میگریزند .

قبولت هر کجا محکم کند پـای مگس بر فرق سیمرغان نهدپای
و گر بینـد خیال سـایه‌ات دور سلیمانی کند در عهـد خود مور
چو عکست بـا ملخ انبـاز گردد ز فـرّ دولتت شهبـاز گـردد

تو را در این معنی حکم ساخته‌ام تاحکم کنی‌که حکمت چیست ؟ همای گفت

---

(۱) نزهةالارواح ، (تألیف امیر حسینی سادات هروی ، متوفی بسال ۷۱۸ هـ) فصل ۲۶

اینهمه تو راست گفتی ، امّا عیبی که تراست نگفتی ! غلیواژ گفت : آن‌عیب کدام‌است؟ گفت: ـ آنکه همیشه این‌هنرداری که‌گاه خودرا ماده وگاه نرداری ! حکیم **سنائی** گفته :

« یا همیشه چون زنان رنگی و بوئی پیش گیر   یا چو مردان اندرآی و گوی درمیدان فکن... »

۲ ـ مثلی است که از طبع وقاد استادی بزرگ(۱) تراویده و در **قطعه نغز** ضرب‌المثل سائره نزد ایرانیان راکه گفته‌اند . « زاغ روش کبك میخواست بیاموزد رفتار خود نیز فراموش کرد » با شرحی وبسطی لطیف موضوع سخن قرارداده ، ودر آن‌ستایش « تحقیق » ونکوهش « تقلید » کرده است . و آن‌قطعه این‌است :

«زاغی ازآنجاکه فراغی گزید   رخت خود از راغ بباغی کشید
زنگ زدود آینه باغ را   خال سیه کشت رخ راغ را
دید یکی عرصه بدامان کوه   عرضه ده مخزن پنهان کوه
سبزه و لاله چو لب مهوشان   داده ز فیروزه و لعلش نشان
نادره کبکی بجمال تمام   شاهد آن روضه فیروزه فام
فاخته‌گون‌صدره بیرکرده‌تنگ   دوخته بر صدره سجاف‌دورنگ
با بجناحین زده تا ساق پای   کرده ز چستی بسر تیغ جای
برسر هر سنگ زده قهقهه   پی سپرش هم ره و هم بیرهه
تیز رو و تیز دو و تیزکام   خوش‌پرش وخوش‌روش وخوش‌خرام
زاغ چو دید آن ره ورفتار او   و آن روش و جنبش هموار او
با دلی از درد گرفتار او   رفت بشاگردی رفتار او
باز کشید از روش خویش پای   در پی آن کرد بتقلید جای
بر قدم او قدمی می کشید   وز قلم پا رقمی میکشید
در پیش القصه درآن مرغزار   رفت برین قاعده روزی سه چار
عاقبت از خامی خود سوخته   رهروی کبك نیاموخته
کرد فرامش ره و رفتارخویش   ماند غرامت زده‌ازکارخویش.»

بباید‌دانست‌که استادی دراین فن‌لطیف درادبیات صوفیّه فارسی زبان خاص‌گوینده بزرگی‌است‌که میتوان اورا بسزا بزرگترین مثل‌نویس‌ایران دانست. واو همانا **مولانا جلال الدین محمد بلخی** است که در کتاب **مثنوی** خود امثال وحکم فراوان از آثار پیشینیان مندرج‌ساخته ودرآن باب سخن‌ها گفته ومستغنی ازتعریف وتوصیف ماست.

---

(۱) تحفة‌الاحرار ـ جامی

ویرا درفوائد تمثیل وحکایات ادبی بیاناتی لطیف‌است، که برای تیمّن‌وتبرك چند بیتی از آن در اینجا نقل میکنیم که این سخنان حقیر بفرّ کلام آن گویندهٔ بزرگ عظمت یابد، وی میفرماید(۱) :

«ای برادر قصه چون پیمانه است — معنی اندر آن بسان دانه است
دانهٔ معنی بگیرد مرد عقل — ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
ماجرای بلبل و گل گوش دار — گرچه گفتی نیست اینجا آشکار
ماجرای شمع با پروانه تو — بشنو و معنی گزین ز افسانه تو
گفت در شطرنج کاین خانهٔ رخست — گفت خانه‌اش از کجا آمد بدست
خانه را بخرید یا میراث یافت؟ — فرخ آنکس کو سوی معنی شتافت
تا همین گفت ـ آن کلیله بی زبان — چون سخن نو شد زدمنه بی‌بیان ؟
ور ندانستند لحن همدگر — فهم آن چون کرد بی نطقی بشر
در میان شیر و گاو آن دمنه چون — شد رسول وخواند بر هردوفسون؟
چون وزیر شیر شد گاو نبیل ! — چون زعکس ماه‌ترسان گشت‌پیل !
این **کلیله‌ودمنه** جمله دفتری‌است — ورنه کی‌بازاغ‌لك‌لك رامری‌است»



امثال موجوده نزد ملل غرب

قدیم ترین مجموعه امثال موجوده که در ادب جهانی شأنی‌رفیع دارد و در نزد ملل غرب از دیر باز متداول بوده است امثال منسوب بشخص یونانی‌است موسوم به« **ایزوپ** Esope ». این مجموعهٔ امثال که در قرن پنجم قبل ازمیلاد جمع آوری شده ، وتاریخ قدیمترین نسخهٔ موجودهٔ آن در حدود ۳۰۰ قبل از میلاد میباشد ، درنزدتمام ملل غرب یکی ازمنابع تعالیم‌اخلاقی است. چون این کتاب ازیونانی بسریانی منتقل‌شد و در **شام** انتشاریافت در مشرق نیز تأثیری فراوان نمود و در آنجا مجموعه امثالی مشابه آن بظهور رسید که به **لقمان‌حکیم** منسوب است . از وجه مشابهت‌آن باامثال لقمان حکیم‌بعداً سخن خواهیم گفت .

امثال‌موجود درمجموعه ایزوپ غالباً اززبان حیوانات گوناگون سخن میگوید، و هر یك معنای اخلاقی مستقلّی‌دارد، وبسیار ساده وبی‌پیرایه بیان شده، ودرمیان ملل عالم از **فنلاند** گرفته تا **استرالیا** ـ انتشار و رواج یافته است .

---

۱ ـ مثنوی مولوی جلد ۲ ـ ص ۱۸۶ چاپ تهران

درحدود ۲۰۰ مسیحی **بابریوس**(۱) شاعریونانی . آنرابنظم آورده است ، وقبل از آن درقرن اول میلادی نیزمجموعه‌ای از آن بلاتین بقلم **فدروس** « Phaedrus (۲) » موجود است . این دوترجمه با ترجمهٔ سومی که بقلم فابولیستی (داستان نویس) بنام **اویانوس** Avianus (۳) » در قرن چهارم انجام گرفته درسراسر قرون وسطی درتمام مدارس اروپا جزو کتب درسی بوده است . ونیزمجموعهٔ بنثربقلم راهبی یونانی موسوم به **پلاندوس** ازقرن چهاردهم بدست است که مجموعه حکم وپندهای اوست(٤) . واین کُتب همگی موجود ومحل استفاده وترجمه وتقلید واقتباس اهل ادب وگویندگان جهان است .

گویند که ـ **ایزوپ** یونانی غلامی بود زرخریدکه بعدها صاحبش اوراآزاد کرد و دلفین‌ها او را بقتل آوردند . درزبان فرانسه مثلی است که درمکالمات جاریه بکارمیرود و میگویند « Les langues d 'Esop » مقصوداز آن هرسخنی است که دارای دوتعبیر ودومعنی متباین باشدـ یکی مستوجب مدح ، ودیگری مستحق قدح . و این مثل از آن حکایت استخراج شده که ـ روزی خواجه **ایزوپ** را فرمودبهترین اعضای بدن گوسفندی را برای او بخرد واو زبان گوسفندی را خرید وبیاورد . چون روز دیگر خواجه باو امر کرد که بدترین اعضاء گوسفندی را بخرد ، بار دیگر باز زبان او را خریداری کرد ، ودر مدح زبان و ذم آن برای خواجه سخن ها گفت .



امثال درقرون وسطی پس از آنکه زبان‌های کلاسیك ـ یونانی ولاتینی ـ در اروپا جای خود را بالسنهٔ ملی اقوام مختلف از نژادهای نوین لاتین و ژرمن داد امثال « **ایزوپ** » بلغات ملی مختلف ترجمه و بزبان هریك از آن اقوام و ملل بنظم ونثردرآمد ، سپس باتکامل و ارتقاء ادب ملّی در هرکشور فن مثل نویسی در

۱ - Babrius - شاعر یونانی که امثال ایزوپ را به نظم درآورده است .

۲ - Phaedrus یا Phèdre - مثل نویس لاتین، غلام اگوست، متولد به ۳۰ قبل ازمیلادمتوفی بسال ٤٤ بعد از میلاد .

۳ - Avianus - جغرافی دان و شاعر لاتین در قرن چهارم .

٤ - Maximus Planudes ترجمه از لاتین بفرانسه

میان ایشان نیز توسعه و ترقی یافت، ودر هرزبان شاعری یا نویسنده‌ای بنگارش امثال پرداخت. و « Fabuliste » درزبان فرانسه به کسی گفتندکه فن‌او نگارش‌فابل‌است.

درزبان فرانسه زنی شاعره موسوم Marie de France (۱) نخستین بار در قرن سیزدهم امثال جدیدی برشتهٔ تحریردرآورد. درکشورانگلیس شاعری بزرك موسوم به چاسر Chaucer (۲) درقرن چهاردهم حکایات وامثال بسیار تألیف نمود.

در ادبیات فرانسه فنّ فابل نویسی بمنتهای کمال رسید و ذوق بی‌پایان شاعری مثل‌نگارموسوم به لافونتن (۳) این‌باب ازادب‌را باوج رفعت رسانید. دیگران مقدمة الجیش‌واوسلطان‌این‌فنّ‌است. دیگران‌را « Fabuliste » گفته‌اند واورامنحصراً «Fablier» لقب‌داده اند. وی شاعری است لطیف ذوق که با نظرتیزبین کتاب طبیعت را خوانده و آنرا بااحوال واوضاع‌انسان تشبیه وتطبیق کرده، وازآن حکمت‌ها وپندها که متضمّن سعادت بشر است استخراج فرموده ودرامثال خود بکاربرده، همچنین اجتماع بشری را چون دور نمائی عظیم درنظر داشته است، و نیز از امثال مثل نویسان دیگر کشورها (ازجمله‌ایران) اقتباس کرده است.

پس‌از لافونتن مثل نویسان دیگر درفرانسه وسایر کشورها بظهور رسیدند که هریك ازایشانرا دراین رشته ازادب شأنی رفیع ومقامی‌ارجمنداست. ازآن جمله‌است فلوریان « Florian »(۱) که بعداز لافونتن درلغت فرانسه بزرگترین استاد فنّ‌مثل

---

۱ - Marie de France : femms poète de XIII siècle auteur de «Lais» et de «Fables», Poésies touchantes d' un grand mérite. (Larousse)

۲ - شاعر انگلیسی Geoffroy Chaucer متولد در حدود ۱۳۴۰ و متوفی در حدود ۱۴۰۰ میلادی. مؤلف حکایات کانتربری « Canterbury Tales » اورا پدرشعرانگلیسی‌لقب داده‌اند

۳ - Jean de La Fontaine - متولد ۱۶۲۱ و متوفی در پاریس ۱۶۹۵ م. مؤلف فابل های معروف که شهرت جهانی یافته است. ودرسراسر اعصار وقرون بالسنهٔ گوناگون مورد مطالعهٔ ارباب ذوق است.

۱ - Jean Pierre Florian - متولد به ۱۷۵۵ و متوفی ۱۷۴۹ م.

نویسی‌است . دیگر **توماس‌ایریارت** اسپانیولی(۱) و **پیك نوتی** ایتالیائی(۲) و **ژانگه** انگلیسی « John - Gay »(۳) و **لسینك** آلمانی (٤) که سبك قدیم ایزوپ‌را بهترین روش دانسته وتقلیدکرده ، وبعد ازاو **کریلف** روسی(٥) **همه** نویسندگان بزرگی **هستند** که درفنّ مثل نویسی جدید آثار جاویدی بیادگار نهاده‌اند .



امثال جهانی

بعضی‌از امثال که موضوع ترجمه واقتباس این‌نویسندگان‌بزرگ است ظاهراً از ممالك شرقی اقتباس شده ، و بعدها بالسنهٔ مختلفه روایت گشته ، ودرنظم ونثراقوام‌ملل به تعبیرات‌گوناگون ازنوپدیدار شده است وچون احساسات انسانی درهروقت ودرهرجا حالت واحد دارد ، نوع بشردرمواقع متشابه بآن تمثّل جسته ، و از اینرو درطول زمان و درسراسر اعصار وقرون باقی برقرار مانده و صفت - مثل جهانی - پیدا کرده است .

یك نمونه ومثال بارز ازاینگونه مثل‌های جهانی « Universel » مثل‌معروف **لافونتن** است : « Le vieillard et ses enfants » که اصل آن از امثال **ایزوپ** است و **فدروس** در ترجمهٔ لاتینی خود بآن مطالبی افزوده ، وبعدها لافونتن بمناسبت عصر و زمان خویش درآن تغییراتی داده ، و بشعری لطیف درآورده . عین این مثل در چند منبع شرقی نیزبنظر نویسندهٔ این سطور رسیده که دراینجا برای تتمیم فایده یادداشت میشود :

۱ - در**مروج‌الذهب مسعودی** درشرح‌حال**عبدالملك‌مروان** چنین‌آمده(٦)

---

(۱) Yriarte ou Iriarte - شاعر مثل‌نویس اسپانیولی ، متولد۱۷۰۲متوفی۱۷۷۱م

(۲) Pignotti

(۳) John - Gay - انگلیسی،صاحب کتاب «۵۰مثل‌منظوم» متولد ۱۶۸۸متوفی ۱۷۳۲م.

(٤) Gothold Ephraim Lessing - آلمانی،متولد ۱۷۲۹ و متوفی۱۸۸۱م . مؤثر اصلی درجنبش ادبی در اماتیك آلمان .

(٥) Ivan Krylov - متولد ۱۷٦۸درمسکو، متوفی۱۸٤٤ م .

(٦) مروج‌المذهب جلد۲ . ص ۱۵۷ . اخبار ولیدبن عبدالملك .

« و کان الولید متحنّناً علی اخوته مُراعیاً بسائرما اوصاه به **عبدالملک** ، و کان
یرالانشاد لابیاتٍ قالها **عبدالملک** حین کتب وصیّته ، منها :

« انفوا الضغائن عنکم و علیکم — عندالمغیب وفی حضورالمشهد

اِنّ القداح اذا اجتمعنْ فرآمها — بالکسر ذوحنقٍ وبطش بالید

عَزّت فلم تکسروان هی بددّت — فالوهن والتکسیر للمتبّدد. »

۲ ـ در **جمهرة الامثال ابوهلال العسکری**(۱) این حکایت را به **قیس بن عاصم**
ت کرده وسخن را باین اشعار پایان داده است :

بصلاح ذات البین طول بقائکم — ان مُد فی عمری و ان لم یمدد

حتی تلین قلوبکم و جلودکم — لِمسّود منکم و غیر مُسّودِ

اِنَّ القداح اذا جمعن فرامها — بالکسر ذوحنقٍ وبطشٍ بالید

عزّت فلم تکسر و ان هی بدّدت — فالوهن و التکسیر للمتبدد . »

۳ ـ **طبری** درحوادث سال ۸۲ هـ .(۲) این حکایت را به **مهلب بن ابی صفره** نسبت
، و گوید : « فدعا اُلمهلّبُ حبیباً و مَن حَضر مِن وُلدِه و دعا بسهام فحزمت و
ـ أترونکم کاسریها مجتمعة؟ قالوا ـ لا ، قال ـ افترونکم کاسریها متفرقة؟ قالوا ـ نعم، قال ـ
کذا الجماعة . »(۳)

۴ ـ در مرزبان نامه در قصهٔ برزگر و مار چنین آمده(۴) : « وبنگر که ازنیش
ای چند که بتو ازر وتعاون دست یکی میکنند بـا پیکر پیل و هیکل گاومیش
میرود . . . . .

کونوا جمیعاً یا بنیّ اذا اعتری — خطب ولا تتفرقوا احـاداً

تـأبی القداح اذا جمعن تکسراً — واذا افترقن تکسرت افراداً . »

۵ ـ در تاریخ **جهانگشای جوینی** در دو مورد این حکایت را نقل کرده است :

---

۱) جمهره ، ج اول ـ ۴۸ . قیس بن عاصم التمیمی (متوفی ۲۰ هـ .) از امرا وشعراء وشجعان عصر
لیت که در وفد تمیم اسلام آورد ، ودربصره وفات یافت .
۲) تاریخ جهانگشای جوینی، طبع گیپ جلد سوم ، ص ۶۸ ـ حواشی مرحوم قزوینی .
۳) تاریخ طبری سلسلهٔ ۲ ـ ص ۱۰۸۲ . المهلب بن ابی صفرة الازدی از امراء عصر اموی درزمان
الملک امارت خراسان یافت ودرآنجا بسال ۸۳ هـ . بمرد .
۴) مرزبان نامه طبع بریل ـ ص ۳۷ .

نخست - درشرح احوال **چنگیز خان**(١) و دوّم - درشرح احوال **منکوقا آن**(٢). درحال چنگیز چنین مینویسد :

« در تشیید بنای موافقت و تمهید قواعد الفت میان ابناء و اخوان تحریض میکرد . . . . . و بضرب امثال آن بنا را مستحکم میگرداند و آن قاعده را راسخ میکرد . . روزی پسران را جمع کرد ویك تیر از ترکش بر کشید ، و آنرا بشکست ، ودوعدد گردانید و آنراهم بشکست، یك یك تیر برمیفزود تاچند عدد شد ، از کسر آن زورآزمایان عاجز ماندند ، روی به پسران آورد و گفت : مثل شماست تیر ضعیف ، چون بیاران مضاعف شود وهم پشت باشند ، مبارزان به شکستن آن قادر نباشند و بعجز دست از آن باز میدارند . . . . »

این مثل را **جامی** بسالها قبل از **لافونتن** چنین بنظم آورده است :(٣)

« خسروی را که بود فرزندان	وقت رفتن رسید از این زندان
هریکی را به حیله سازی و فن	داد تیری که زور کن بشکن
یك بیك را چو قوت تن بود	زور کردن همان شکستن بود
تیر ها دسته کرد دیگر بار	نه فزون و نه کم از آن بشمار
نتوانست کس که زور زند	دستهٔ تیر ها بهم شکند
گفت - باشید اگر بهم همپشت	بشکند زود پشت خصم درشت
وربدارید از آنچه گفتم دست	زودتان او فتد زخصم شکست
یك یك انگشت اگردهی بکسی	که بود زور او کم از تو بسی
تا بد انگشت تو چنان بشتاب	که از آن تافتن رود ز توتاب
ور بهر پنج تا بیش پنجه	دستش از تافتن کنی رنجه
جمع را هست قوت معتاد	که نباشد میسر از آحاد.»



امثال لقمان حکیم

همانطور که امثال **ایزوپ** در آداب کلاسیك **یونان و روم** در قرون وسطی دراروپاشهرت ورواجی عظیم یافته حکایات **لقمان** حکیم نیز درآداب شرقی وروایات اسلامی بزرگترین مجموعهٔ امثال است . نام این مرد که حکایات و قصص بسیار بنام او در کتب شرقی بجای مانده ، از آن سبب برای

---

(١) جهانگشای جوینی، سلسله اوقاف گیب - جلد اول - ص ٣٠ .

(٢) جهانگشای جوینی، » » - جلد سوم - ص ٦٨ .

(٣) این مثل در سلسلة‌الذهب جامی (دفتر اول) آمده که تاریخ تألیف آن ٨٩٠ هجری مطابق با ١٤٨٥ م. یعنی درست ١٣٦ سال قبل از تولد لافونتن فرانسوی است .

ما اهمیّت دارد که در **قرآن مجید** نیز سورهٔ مستقلی بنام او موجود است، ودر آن سوره در دو آیه از او یاد میکند :

۱- « و لقد آتینا لقمان الحکمة . . . . » ۱۱/۳۱

۲- « و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه . . . » ۱۲/۳۱

لقمان در آداب اسلامی و ادبیات عرب از سه جهت معروف است، ومیتوان سه شخصیت را باین اسم شناخت :

لقمان عصر جاهلیت

اول - **لقمان** مانند یکی از ابطال قرون **قدیمهٔ** قبل از اسلام بنام **لقمان بن عادیا** از معمّرین معروف عرب است، این **لقمان** است که بموهبت طول عمر برگزیده شده.(۱) درافسانهای قدیم عرب آورده‌اند که - خداوند عمر اورا برابر عمر هفت کرکس (نسر) قرارداد، بنابر این پانصد و شصت سال (یعنی هفت بار هشتاد سال) یا سه هزار وپانصد سال (یعنی هفت بار پانصد سال) عمر نموده است(۲) . و هر کس که بطول عمر ممتاز بوده اورا به« نسر لقمان» مثال زده‌اند . چنانکه شاعر گوید :

یا نسر **لقمان** کم تعیش وکم   تلبس ثوب الحیاة یا لبد(۳)

نام **لقمان بن عادیا** در اشعار جاهلی بسیار آمده، و روایات و افسانها وامثال از او بازمانده است(٤) و بعید نیست که **لقمان بن عادیا** هم در آن اعصار قدیمهٔ قبل از اسلام به خرد و دانش شهرتی داشته و او را حکیم می پنداشته‌اند .

لقمان حکیم
یا لقمان مذکور درقران

دوم- **لقمان** گوینده مواعظ وحکم. پس از انتشار **قرآن مجید** درمیان مسلمانان عالم، سی ویکمین سورهٔ کتاب الهی نام او را بحکمت معروف ساخت، مفسّرین و مورّخین اسلام در بارهٔ او حکایات بسیار نقل کردند. **طبری**، هم درتفسیر و هم در تاریخ خود، از او

---

(۱) کتاب المعمّرین، ابوحاتم السجستانی .

(۲) نظر کنید به - حیوة الحیوان، الدمیری، فی لغة : لباد .

(۳) مروج الذهب ۳٤۳/۱

(٤) مقدمه ابن خلدون، جلد ۲، ص ٥۰ . مجمع الامثال میدانی .

بتفصیل نام برده (۱). و **امام ثعلبی** در **تفسیر العرائس** مجلسی را باو اختصاص داده است (۲).

درمیان آنچه که مفسّرین سورهٔ **لقمان** بالسنهٔ گوناگون دربارهٔ اوروایت کرده‌اند کلام **زمخشری** جامع‌تر و موجزتر است که در اینجا عیناً نقل میشود:

« هو **لقمان‌بن باعورا بن اخت ایوب او ابن خالته**. و قیل کان من اولاد **آزر** - و عاش **ألف** سنة. و أدرك داود علیه‌السلام واخذ منه‌العلم و کان یفتی‌قبل مبعث **داود** علیه‌السلام، فلمابعث‌قطع الفتوی فقیل‌له، فقال‌الا اکتفی اذا کفیت، وقیل کان قاضیاً فی‌بنی‌اسرائیل، و اکثر الاقاویل انه‌کان‌حکیما ولم‌یکن نبیاً، و عن **ابن‌عباس** رضی الله عنهما - **لقمان** لم یکن نبیاً ولاملکاً ولکن کان‌راعیاأسود فرزقه‌الله العتق و رضی قوله و وصیته، فقص أمره فی‌القرآن لتمسکوا بوصیته.

وقال **عکرمة والشعبی** کان‌نبیاً، وقیل‌خیربین‌النبوةوالحکمةفاختارالحکمة،وعن **ابن المسیب** کان اسودمن‌سودان مصر خیاطاً. وعن **مجاهد** کان عبداًاسود غلیظ الشفتین‌متشقق القدمین،وقیل کان نجاراً، وقیل کان‌راعیاً، وقیل کان یحتطب لمولاه کل‌یوم حزمة،وعنه‌انه قال‌لرجل‌ینظر الیه -ان کنت ترانی غلیظ‌الشفتین فانه یخرج من بینهما کلام دقیق وان کنت ترانی اسودفقلبی أبیض. وروی أنّ رجلا وقف علیه‌فی مجلسه فقال‌ألست‌الذی ترعی‌معی‌فی‌مکان کذا؟ قال بلی. قال‌مابلغك ماأری؟ قال‌صدق الحدیث والصمت عمالا یعنینی. وروی انه دخل علی **داود** و هویسرد الدرع و قدلین‌الله له الحدید کالطین،فاراد‌ان‌یسأله‌فأدرکته‌الحکمة فسکت.فلما اتمهالبسها وقال-نعم لبوس‌الحرب‌أنت -فقال «الصمت حکمة وقلیل فاعله» فقال‌له**داود**- بحق‌ماسمیت حکیما.وروی-انّ مولاه امره‌بذبح شاة وبأن یخرج منها اطیب مضغتین، فأخرج اللسان والقلب ثم امره بمثل ذلك بعد ایام و ان یخرج اخبث مضغتین فاخرج اللسان والقلب، فساله عن‌ذلك فقال «هما اطیب مافیها اذاطابا، واخبث مافیها اذاخبثا» وعن **سعید بن‌المسیب** انه قال‌لاسود- لاتحزن فانه‌کان من‌خیرالناس ثلاثة من‌السودان: - **بلال،ومهجع** مولی **عمر، ولقمان**(۳).»

و در تفاسیر قدیم فارسی جامعترین سخنی‌که درباب روایات‌اسلامی‌منسوب‌به **لقمان** آمده‌انست که **ابوالفضل میبدی** در **کشف‌الاسرار** آورده، چون‌ببیانی‌فصیح و تعبیری‌نغز اداشده عیناً نگاشته‌میشود: - وی‌درتفسیر آیهٔ «ولقدآتینالقمان‌الحکمة» چنین‌گوید: (٤)

---

(۱) تاریخ طبری جلد ۲ - طبع لکنهو ص ۱۷۲.
(۲) تفسیرالعرائس - ص ۳۱۲
(۳) الکشاف جلد دوم - ص ۱۹٤.
(٤) کشف‌الاسرار: نسخهٔ عکسی ملك نویسندهٔ این کتاب: ج ۸۲۰/۹.

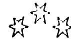
«**لقمان** مردی حکیم بود ازنیك مردان **بنی‌اسرائیل** ، خلق‌را پند دادی و سخن حکمت گفتی . ودرعهد وی هیچ کس‌را آن‌سخن حکمت نبود که او را بود .

وعلمای تفسیرمتفق‌اند که ازاولیاء بود نه ازانبیاء ، مگر**عکرمه** که وی تنها میگوید پیغامبربود و این قول خلاف مفسران است . و گفته‌اند ـ پیغامبر نبود اما هزار پیغمبر را شاگردی کرده بود ، وهزارپیغمبر اورا شاگرد بودند در سخن حکمت . وخلاف است که حرفت وی چه بود : قومی گفتند نجار بود ، قومی گفتند خیاط بود ، قومی گفتند شبان بود . روزی مردی بوی‌بگذشت وبنی اسرائیل دوراوجمع شده بودند وایشانرا پند میداد. آن مرد گفت تونه‌آن شبانی که با من بفلان جایگاه گوسفند بچرا داشتی ؟ لقمان گفت : آری ، من آن‌شبانم که تودیدی، آن مرد گفت ـ بەچه خصلت بدین پایگاه رسیدی؟ گفت : بصدق‌الحدیث واداءالامانة وترك مالا یعنی- بسخن راست گفتن و امانت گزاردن واز آنچه که دردین بکارنیاید از آن بسرشود بگذاشتن

ونسب وی بقول **محمدبن‌اسحق** : **هولقمان‌بن باعوربن ناهوربن‌تارخ، وهو آزر.**
وهب گفت : ابن اخت **ایوب** بود **مقاتل** گفت : ابن خاله **ایوب** بود .

وبیشترمفسرین میگویند : غلامی سیاه بود نوبی ، ستبرلب ، بزرگ بینی ، زفت ساق ، ستبر گردن ، بلند بالا ، ادبی تمام داشت ، وعبادت فراوان ، وسینه‌ای آبادان ، ودلی بنور حکمت روشن ، برمردمان مشفق ، و درمیان خلق مصلح ، و همواره نصح خودرا پوشیده داشتی ، وبرمرگ فرزندان وهلاك‌مال غم‌نخوردی ، وازتعلم هیچ‌نیاسودی ، وحکیم بود و کریم ورحیم بود وحلیم و درعصر**داود** بود ، سی‌سال باداود همی‌بود بیك جای ، وازپس‌داود زنده بود تابعهد **یونس‌بن‌متی** . وسبب عتق اواین بود که ولینعمت‌وی اورا آزمونی کرد تابداند که عقل وی چنداست وحکمت ودانش وی کجا رسیده . گوسپندی بوی‌داد و گفت: اینرا قربان کن وآنچه‌ازجانورنیکوتروخوشتراست بمن‌آر. **لقمان** ازآن گوسفند دل وزبان بیاورد . گوسفندی دیگر بوی داد که قربان کن وآنچه از جانور بتر است وخبیث‌تربمن‌آر. **لقمان** همان دل وزبان بوی‌آورد ، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی ؟ گفت : «انهما اطیب شیء اذاطابا واخبث شی اذا خبثا . » خواجه آن حکمت از وی بپسندید واورا آزاد کرد .

وعن **نافع** عن**ابن‌عمر**قال : « سمعت **رسول‌الله** یقول : حقاًاقول‌لم‌یکن‌لقمن نبیاً ولکن کان عبداً کثیرالتفکر حسن‌الیقین، احب‌الله فاحبّه فمنّ علیه بحکمته . . . الخ ».



اکنون که ازروایات اسلامی دربارهٔ **لقمان** حکیم مختصری بدست آمد باید گفت که‌ـ محققین جدید درمنابع کلمات منسوب به **لقمان** فحص وبحث بسیار کرده‌اند، وبسبب شباهت موجود ما بین امثال وی وامثال **ایزوپ** یونانی هر دو را شخص واحد شمرده‌اند . لیکن دراین‌اواخردانشمندی موسوم به **راندل هاریس**(۱) شباهتی محسوس

(۱) Rendel Harris انگلیسی، مؤلف کتاب : Story of Ahikar .

مابین سخنان **لقمان** باامثال **احیقر** حکیم یافته است،(۱) ویکی ازمنابع امثال ایزوپ را همان کتاب احیقر میداند (۲) . مثلا این نصیحت لقمان بفرزند : « واقصدفی مشیك و اغضض من صوتك انّ انکر الاصوات لصوة الحمیر. . .»ـ ۳۱/۲۹ ، بزعم راندل هریس شبیه است باین سخن منسوب باحیقر که چنین ترجمه کرده :

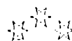
• «Baisse ta tête, parle à voix basse et regarde en bas! Car s'il suffisait de parler haut pour constriure une maison, l'âne construirait deux maisons par jour .»

همچنین در این روایت که **ثعلبی** به **لقمان** نسبت داده « ضرب الوالد لولده کالماء للزّرع »(۳) .

بزعم **راندل هاریس** منطبق میشود باین مثل از **احیقر** :

« Ne ménage pas ton fils. Car les coups sont aussi nécessaires aux garçons que l'engrais aux iardins. »

وهم محقّقین جدید درنتیجهٔ تحقیقات خود چنین حدس زده اند ـ این که مفسّرین اسلام سعی کرده اند **لقمان** حکیم را با **بلعام بن باعورا** یکی بدانند از آنجاست که همه نام پدر اورا **باعورا** و نام فرزند اورا **العام** ذکر کرده اند ، واسم هردو تن که از دوریشهٔ « بلع » و « لَقم » اشتقاق یافته بمعنای واحد که « فرو بردن لقمه در حلق » است استعمال میشود. ولی حرمتی که **قرآن مجید** برای **لقمان** قائل شده بامطرودیت **بلعام** در **توراة** قابل تطبیق نیست .



لقمان صاحب امثال

سوّم ـ **لقمان** مثل نگار ـ Fabuliste . ظاهراً پس ازانتشار **قرآن مجید** درسراسر عالم شرق ، مخصوصاً درممالك **سوریه** و **عراق** در قرون اوائل اسلامی ، یکرشته حکایات اخلاقی بظهوررسیده که آنهارا مانند حکایات نادره و امثال جامع . همچنان به **لقمان** نسبت داده اند ، تا آنکه درقرن چهارم هجری برابر

---

(۱) احیقر حکیم : رجوع شود بکتاب « حکمت احیقار اشوری » تألیف فرانسوانو . F. Nau ، پاریس
(۲) انسیکلوپدیا اسلام ، **برنارد هلر**
(۳) تفسیر العرائس ـ ۳۱۳

باقرن دهم مسیحی، مجموعهٔ آن امثال منسوب به **لقمان** بصورت کتابی مستقل ومفرد درآمد، و در بلاد و امصار مسلمانان رواج یافت . این حکایات اخلاقی که بایجاز و سادگی و وضوح ممتاز است ، بامجموعهٔ امثال یونانی منتسب به **ایزوپ** شباهت بسیار دارد ، پس اقوال وروایات دربارهٔ هر دو تن بصورت واحد درشرق وغرب عالم متمدن منتشر گردید. همانطور که در روایات یونانی **ایزوپ** رانجّاریا شبان وبالاخره غلامی سیاه ذکر کرده‌اند، در روایات اسلامی نیز **لقمان** عرب ـ چنانکه فوقاً ذکر شد ـ نجّاریا شبان وغلام اسود حبشی خوانده شده است . و چنانکه معروف است کلمهٔ **ایزوپ** « Eisope »صورتی منحول ازکلمه « Atzoupas » و بالاخره « Ethiopien » یعنی «حبشی» میباشد .

سه حکایت که از امثال معروف **لقمان** است : اول ـ حکایت اختیار زبان و قلب ازگوسفند مذبوح ، مانند بهترین یابدترین اعضاء آن حیوان . دوّم ـ حکایت غلامان که انجیرهای باغ صاحب خودرا خوردند وتهمت آنرا بر **لقمان** نهادند . . . . سوّم ـ حکایت خواجهٔ **لقمان** که در حال مستی عهد بست که تمام آب دریا را بیاشامد و از برکت دانش و خرد غلام خود ـ **لقمان** ـ از زحمت آن مشارطت نجات یافت ، هر سه این حکایات عینا در مجموعهٔ امثال ایزوپ نیز آمده است(۱)

از آنجا که در اشعار وادب عصر جاهلیّت اشارهٔ بحکایات و امثال **لقمان** نیست میتوان یقین نمود که این مجموعهٔ حکایات درقرون وسطای اسلامی (ازقرن دوم تاهفتم) جمع آوری شده است ، وقدیم‌ترین مجموعهٔ خطی که از حکایات منسوب بلقمان دردست است، نسخهٔ کتابخانهٔ **ملی** پاریس میباشد. درآنجا چهل ویك مثل وحکایت جمع آوری شده . بعضی از دانشمندان آنها را منتخبی از امثال **ایزوپ** دانسته اند ، که بعربی ترجمه یافته است(۲). و **ارپنی** « Erpenii » مستشرق هلندی در سال ۱۶۱۵ و درسال ۱۶۳۶ آنرا با ترجمه لاتینی در**لیدن** بطبع رسانده . و در **مصر** درزمان **ناپلئون بناپارت** متن عربی آن در سال ۱۷۹۹ میلادی باسم کتاب « **لقمان الحکیم ابو انعم** » با ترجمهٔ

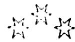
---

(۱) رجوع شود به مجموعه ایزوپ ترجمه بابریوس شاعر یونانی ، همچنین کتاب پلوتارك .

(۲) انسیکلوپیدی اسلام . مقالهٔ ـ لقمان ـ

فرانسوی آن چاپ شده . و بعدها ترجمه ها وچاپهای متعدد یافته است(۱) .

خلاصه ـ باید گفت که **قضیه** مشابهت این دو مثل نویس، و اینکه آیا این امثال و حکم از مشرق بمغرب و از هند و عرب به **یونان و روم** سرایت نموده است و یا از مغرب بمشرق یعنی از یونان بممالك آسیای صغیر و ایران آمده ؟ هنوز محل تحقیق و بحث و گفتگوی دانشمندان است . آنچه مسلم است اینست که **لقمان** عربی در آداب شرقی و روایات اسلامی همان مقامی را دارد که **ایزوپ** یونانی در آداب واخبار ملل غربی .



لقمان در ادب فارسی

نفوذ **لقمان** و داستانهای او در ادب فارسی بی شبهه از مجرای آداب و آثار عرب است ، وخود پیداست که فارسی زبانان نیز از آنزمان که بتحریر وترجمه وتفسیر **قرآن مجید** برخاسته اند ناگزیر در تفسیر سوره سی و یکم از قرآن شریف **لقمان** را چنانکه مفسّرین اسلامی گفته بودند بهم زبانان خود معرفی کرده اند . نمونه ای از تفسیر کشف الاسرار معروف بتفسیر **خواجه عبدالله انصاری** (۵۲۰ هجری) در فوق مذکور افتاد . و از قرن چهارم هجری ، شاید قریب همان زمان که تفسیر و تاریخ **محمدبن جریر طبری** در **بخارا** کسوت زبان فارسی درپوشید، اخبار **لقمان** نزد فارسی زبانان متداول گشت :

درتاریخ **طبری** فارسی در پایان خبر **لقمان** گفته است(۲) : «درحکمت **لقمان** کتاب های بسیار است ولیکن **محمدبن جریر** نگفته است زیرا که مراد او تاریخ بوده است که هر کسی بچه کار بوده اند وچندگاه زیسته اند . . . » این سخن خودگواه است که در سدهٔ چهارم هجری کتب واوراق دراخبار و آثار **لقمان** در **بغداد** ودیگر بلاد اسلام متداول بوده است .

از قرن پنجم شعرا و گویندگان فارسی زبان ، خاصّه آنان که در وعظ و ارشاد اشعار حکمت آموز سروده اند **بلقمان** و روایات او تمثل بسیار کرده اند .

---

(۱) رجوع شود به معجم المطبوعات العربیه ۱۰۹٤/۲ .

(۲) تاریخ طبری طبع لکنهو ـ ص ۱۷۹

سنائی یك‌جا اشاره بطول عمر **لقمان** نموده(۱) ودرجای دیگرحکایتی درباب خانهٔ کوچك او نقل میکند و میگوید :

«داشت **لقمان** یکی کریچه تنك(۲) ... الخ»

دردیگرجا او را درعداد انبیاء **بنی‌اسرائیل** نام‌میبرد(۳) ودرجای دیگرحکایتی از **عزرائیل** و **لقمان** نقل میکند(٤) و بالاخره در جای دیگر اشاره بحکمت **لقمان** فرموده و گفته است :

لیکن از روی حکمت لقمان رقم لقمه ماند بر اینان(٥)

بعد از **سنائی** در سخنان **عطار نیشابوری** نیز اشاره به این‌حکیم بسیار است از آنجمله این قطعه در فضیلت خاموشی از(٦) او آمده است :

باپسر **لقمان** چنین گفت ـ ای‌پسر گرچه بسیاری سخن گفتم چو زر
ایعجب با آنکه لقمان آمدم از بسی گفتن پشیمان آمدم
لیك هرگز از خموشی کردنم نه ندامت بود و نه غم خوردنم

مولانا جلال‌الدین رومی در مثنوی بعضی از حکایات منتسب به آن مرد را بزبان پرشور وفتان خویش بنظم آورده‌است از اینقرار :

اول ـ وصف لقمان :

نی که **لقمان** را که لقمه پاك بود روز و شب دربندگی چالاك بود(۷)
زآنکه **لقمان** گرچه بنده زاده بود بنده بود و از هوا آزاده بود

دوّم ـ داستان **لقمان** و دیگر غلامان که میوهٔ خواجهٔ خود خوردند وتهمت آن بر لقمان نهادند :

---

(۱) مثنوی حدیقة‌الحقیقه چاپ مدرس رضوی ـ تهران ـ ص ۳۸۹
(۲) » » » ـ ص ٤۱٦
(۳) » » » ـ ص ٤۲۲
(٤) » » » ـ ص ٦۹۰
(٥) » » » ـ ص ۷۰۷
(٦) مصیبت نامه چاپ تهران: ٤٥۳
(۷) مثنوی: چاپ علاءالدوله ـ جلد اول ـ ص ۱۳٦

بود لقمان پیش خواجه خویشتن　　در میان بنـدگانش خوار تن(۱)

. . . . الخ

سوّم ـ حکایت **لقمان** که از دست خواجهٔ خود خربـزه تلخ گرفت و بخورد و بروی خود نیاورد(۱) :

خواجه **لقمان** چو **لقمان** را شناخت　　بنده بود اورا وبا او عشق باخت . . . الخ

چهارم ـ داستان او با **داود پیغمبر** که زره میساخت و **لقمان** از او نپرسید که چه میسازی(۲) .

رفت **لقمان** سوی **داود** از صفا　　دید کو میکرد ز آهن حلقه ها . . . الخ

وهم در آن زمان (قرن هفتم هجری) شیخ **سعدی** نیز دردو کتاب بزرگ خود **گلستان** و **بوستان** کراراً بسخنان آ نمرد تمسّك جسته وبسر گذشت او تمثّل فرموده است.

ازاین قرار :

اول ـ « **لقمان** حکیم را گفتند حکمت از که آموختی ؟ گفت ازنابینایان که تا جای نه‌بینند پای ننهند(۳) » .

دوّم ـ قطعه در داستان او با **داود پیغمبر** :

چو **لقمان** دید کاندر دست **داود**　　همی آهن بمعجز موم گردد

نپرسیدش چه میسازی چو دانست　　کی بی پرسیدنش معلوم گردد (٤)

سوم ـ حکایت **لقمان** واینکه غلام سیاهی بوده است (٥) :

شنیدم که **لقمان** سیه فام بود　　نه تن پرور و نازك اندام بود ... الخ

چهارم ـ نقل یکی از سخنان **لقمان** (٦) .

نکو گفت **لقمان** که نازیستن　　به از سالها در خطا زیستن

---

(۱) ـ مثنوی ـ چاپ علاءالدوله جلد اول ص ـ ۱۹۳

(۲) مثنوی چاپ علاء الدوله ـ تهران جلد دوم ـ ص ۱۳۷

(۳)　«　«　«　جلد سوم ـ ۲٤۱

(٤) گلستان سعدی ـ مقدمه .

(٥) گلستان سعدی ـ باب هشتم .

(٦) بوستان ـ چاپ فروغی ـ ص ۱٤٦

(۷)　«　«　ـ ص ۲۲۲

وشك نیست که درممالك اسلامی، ازعرب وفرس وهند وترك، هرجا که رهبران و هادیان خلایق بزبان شعر یا بقلم نثر در ارشاد مردمان سخن گفته‌اند، غالباً هر کلمه نادره و حکمتی لطیف یافته‌اند **بلقمان** نسبت داده اند، از اینرو در آداب ملی ایشان اقوال لقمان حکیم و سخنان منسوب باو فراوان، و در دواوین شعر و کتب مثنوی و مجموعه های حکایات ذکر او بیشمار است.



سلیمان و مور

داستان **سلیمان** بامور حکایتی است از گفتگوی آن حشره ضعیف باآن پیغمبر عظیم که چون متضمن فایدتی معنوی وموعظتی بلیغ است و بیشباهت بحکایاتی از نوع «فابل» نیست در اینجا از آن یاد میکنیم.

موضوع این حکایت از آیات ۱۷، ۱۸، ۱۹ در سورهٔ ۲۷ (النمل) استخراج شده و آن آیات اینست:

« وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ »

« حَتّٰى اِذا اَتَوا عَلٰى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سليمان وَجُنُودُهُ وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ »

« فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ اَوْزِعْنى اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتى اَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَ عَلٰى والِدَىَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحاً تَرْضيهُ وَ اَدْخِلْنى بِرَحْمَتِكَ فى عِبادِكَ الصّالِحينَ »

درروایات اسلامی، که برای **سلیمان** نبی حشمت وجلالتی خاص قائلند وازوحکایتها نقل کنند، درتفسیراین آیات که منشأ مثل **سلیمان** و مور است چنین گفته‌اند(۱).

« درلشکرگاه **سلیمان** از جن و انس ومرغان جمع بودند، ولشکرگاه اوچند فرسنگ بود. واو را بساطی بود از زر و ابریشم یك فرسنگ دریك فرسنگ، واورا سریری زرین بود وآن سریر برمیان آن بساط بنهادی، وپیغامبران وعلما برکرسیهای

(۱) ابوالفتوح: ۱۵۴/۴. ابن کثیر: ۶. التعلبی ـ قصص الانبیاء: ۲۶۰

زر وسیم بنشستندی، وگردا گرد ایشان انسیان بایستادندی، و از پس ایشان جنیان بایستادندی ودربالای سر ایشان مرغان پردرپر گستردندی چنانکه آفتاب بر آن بساط نیفتادی، وبادصبابساط برداشتی دربامداد یکماه راه بردی و نمازشام باز آوردی. و **سلیمان** روزی به **واد النمل** آمد بالشکر، و بر زمین میرفت برپشت اسب، مورچهٔ بالای بلندی آوازدرداد بمورچگان که: ای مورچگان درخانه‌ها بشوید که مبادا **سلیمان** ولشکرش شمارا درپای فکنند وایشان بیخبرباشند. باداین سخن بگوش **سلیمان** برسانید، **سلیمان** بخندید ازین گفتار، وپس فرستاد وآن مورچه را بخواند وگفت ـ چگونه مورچگان را از ظلم من بترسانیدی ومن پیغامبری عادلم؟ مورچه گفت من عذر خواستم وبگفتم «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» ـ و ایشان بیخبر باشند ازشما.

سلیمان گفت ـ پندی ده مرا، مورچه گفت ـ ای پیغمبر خدا دانی تاچرا پدرت را **داود** خواندند؟ گفت نی، گفت: ـ لانه‌داوی‌جراحه فودّ. برای آنکه او دوای‌جراحت‌خود کرد مودود گشت. گفت‌دانی تا ترا چرا نام **سلیمان** نهادند؟ گفت نی! گفت «لانك سليم القلب» برای آنکه تو سلیم دلی گفت ـ دانی تاچرا بادرا درفرمان تو کردند؟ گفت‌نی! گفت ـ برای آنکه بدانی که‌بناء همه دنیا برباد است وآنرا که بنابرباد باشد پایدار نماند. **سلیمان** ازین گفتار او بخندید «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا» وگفت ـ بار خدایامرا الهام وتوفیق ده تاشکر نعمت کنم برمن وبر پدر ومادرمن، وعمل‌صالح کنم که‌تو بپسندی وبرحمت‌خودمرا درمیان‌بندگان‌صالح‌بری ومرا ازیشان کنی.»

و **وادی‌النمل** را گویند درارض **عسقلان** به **شام** است(۱).

ازین مکالمهٔ **سلیمان** با مور داستانها وقصص پر از ارشاد و پند پرداخته‌اند ودر طی این‌مثل حکمتها وعبرتها مندرج ساخته. یکی‌ازآن جمله که ازمنشآت قرن پنجم هجری‌است وبابیانی شیرین ونغزلطائف ونکات‌پرمغزرا مشتمل است دراینجامیآوریم(۲) تا این معنی را نمونه ومثالی باشد:

«**سلیمان** چون به **واد النمل** رسید و باد سخن مورچه را ازمسافت سه میل بگوش وی

---

(۱) قصص‌القرآن‌ـقاهره، ۱۹۸۰

(۲) کشف‌الاسرار: ۷۷۱/۸.

برسانید که «یاایها النمل ادخلوا مساکنکم» سلیمان را خوش آمد سخن ملك موران وحسن سیاست وی بررعیت خویش، وشفقت بردن برایشان. آنکه گفت بیارید آن ملك موران‌را، بیاوردند. اورا دید برلباس سیاه مانند زاهدان، کمربسته مانند چاکران. سلیمان گفت آن سخن ازکجا گفتی؟ که لایحطمنکم سلیمان وجنوده-حطم مابشما کجا رسیدی؟ شما درصحرا وما درهوا؟ ونیزدانستهٔ که من پیغامبرم باعصمت نبوت، عدل فرونگذارم و برضعفا و غیرایشان ظلم نکنم، و لشکریانرا نگذارم که شمارا بکوبند. ملك‌موران جواب داد که - من خودعدل تو دانسته‌ام وشناخته وعذر تو انگیخته که گفتم- وهم لایشعرون اما آنچه میگوئی که حطم ما بشما چون‌رسید وشما درصحرا وما درهوا؟ بدانکه من بر این سخن حطم دل میخواستم، ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا کنند و از سر وقت زهد خویش بیفتند، ودرویش را آن نیکوتر بود که جاه ومنزلت اغنیا نبیند..، آنکه سلیمان گفت - ترا لشکر چنداست؟ گفتا - من‌ملك ایشانم و چهل هزار سرهنگ دارم و هرسرهنگی چهل هزار عریف و هرعریفی را هزار مور. گفت چرا بیرون نیاری ایشانرا وبرروی زمین نروید؟ گفت ای‌سلیمان ما را مملکت روی زمین دادند اما نخواستیم و زیر زمین اختیار کردیم تا بجز خدای کس‌حال ماندانند. گفت - ای سلیمان ازعطایا که خدای ترا داد یکی بگوی. گفت - بادمرکب ماساخته - غدوّها شهر و رواحهاشهر - گفت ای‌سلیمان دانی که این چه معنی دارد؟ یعنی هرچه ترا دادم ازین ملکت دنیا همچون باداست - در آید و نپاید وبرود. واین آن مثل است که گفته‌اند «قدینبه الکبیرعلی لسان الصغیر.»

و حافظ ناظر بهمین سخن مور بوده است که گفته:

گـره بباد مزن گر چه بر مـراد رود   که این سخن بمثل‌مور با سلیمان گفت

ونیزازجمله حکایات اسلامی دربارهٔ مورباسلیمان این حکایت است (۱): - «گویند که در عهد سلیمان قحط وغلا مردمانرا فراگرفت وخلایق بطلب باران بدعا کردن بیرون‌آمدند ناگهان موری برپای خاست و دست بسوی آسمان کرد گفت - خداوندا ما نیز ازمخلوقان توایم و ازفضل تو بی نیاز نه‌ایم روزی ما از نزد خود بمابازرسان! وما را بگناه این سفیهان که اولاد آدم‌اند مگیر! سلیمان بخندید واورا بشارت داد که دعای وی مستجاب گشت.

اصل حکایت سلیمان و علم و حکمت او و دانش بـر منطق طیور در کتاب عهدعتیق مذکور است، وظاهراً اخباری‌که بعدها باو نسبت داده‌اند همه ازآنجا ناشی شده است، در آنجا میگوید (۲): «سلیمان سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود در بارهٔ درختان سخن گفت از سرو آزاد لبنان تازوفای کـه بر دیوارها میروید و در بارهٔ بهائم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت.»

---

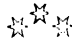
(۱) مجمع البحرین

(۲) اول پادشاهان: ٣٣/٤

هم درامثال **سلیمان** آمده‌است(۱) که گفت: «ای شخص کاهل نزدمورچه برو ودرراههای او تامل کن وحکمت بیاموز که ویراپیشوائی نیست ونه‌سرور ونه حاکمی ، اما خوراك خود را درتابستان مهیا می‌سازد وآذوقه خویشرا در موسم حصاد جمع میکند » .

بعضی از محققین جدید سعی کرده‌اند که قصه **سلیمان** وبساط او وعلم بمنطق‌طیر وزبان حیوانات‌را درآثار بسیارقدیم اهل کتاب جستجو کنند، وبعضی منابع نیزبدست داده‌اند لیکن صحت و قدمت آن‌ها محل تردید است(۲) .

محققین جدید که درحیات اجتماعی مورچه بحث وتدقیق کرده‌اند این آیت را مورد توجه و اعتناء قرار داده وازآن بشرح وبسط سخن گفته‌اند ازآن جمله است پروفسور(۳) **فورل** سویسی مؤلف کتاب «جهان اجتماعی مورچگان» .



حکایت مور وسلیمان درادبیات

درادبیات عرب وعجم داستان مور وسلیمان منشأ قصص و امثال بسیار است وهمواره مور را با **سلیمان** متقابلاً ذکر کنند . و هرگاه مورد اهداء هدیه حقیر بشخص محتشمی باشد بداستان « ران‌ملخ » که موربه **سلیمان** تحفه برد اشارت نمایند بعضی ازآن کلمات اینست :

ابن الاعمی گفته است درذم خانه ای که مسکن او بوده است :

و بها من النمل السلیمانیة ما	قدقل ذر الشمس عن ذراتها
لایدخلون مساکنا او یحطون	جلودنا والقعر من سطواتها

خاقانی گوید

مور را روزی از سلیمان نیست	که ز روزیده **سلیمان** است

انوری گوید

همی شرم دارم که پای ملخرا	سوی بارگاه **سلیمان** فرستم

ابن یمین گفته است

تو سلیمانی ومن مورم و جز مورضعیف	نزل پای ملخی نزد **سلیمان** که برد ؟

حافظ گوید

نظر کردن بدرویشان منافی بابزرگی نیست	**سلیمان** باچنان حشمت نظرها بود بامورش

---

(۱) امثال سلیمان : ٦/٦

(۲) سیدرسکی Sidersky : «منابع حکایات اسلامی» پاریس ۱۹۳۳

(۳) «Le momde social des fourmis.» G. 1923, Professeur Forel

اوحدی گوید

مکن آزار خلق و گور بین
با **سلیمان** چه گفت موربین (۱)

گر سخن گفت مور دم بسته
که سلیمان شنیدش آهسته

لیك داند که مور بی تابست
هر کسی جز کسی که در خوابست

بر ضعیفان روا نباشد زور
چه ملخ باشد آن ضعیف چه مور!

ناصرخسرو گفته است

خرد را بایمان و حکمت بپرور
که فرزند خود را چنین گفت لقمان:ـ

چو جانت قوی شد بایمان و حکمت
بیاموزی انکه زبانهای مرغان

بگویند با تو همان مور و مرغان
که گفتند ازین بیشتر باسلیمان

(۱) جام‌جم چاپ تهران . ۱۴۳

فصل دوم

امثال سائره - « Proverbes »

ضروب الامثال یا امثال سائره

دیگر از اقسام مثل که از **قرآن‌مجید** اقتباس شده « مثل سائر » است : وآن چنان است که یك جملهٔ مختصر بنثر یا بنظم، مشتمل برپندی یا دستوری یا قاعدهٔ اخلاقی مورد تمثّل‌خاص وعام بشود چنانکه ازفرط سادگی وروانی وکمال ایجازهمگان آنرا استشهاد نمایند. وآنرا «ضرب‌المثل» گویند. و کلمهٔ «ضرب» درموردمثل بمعنی‌ایقاع وبیان‌آنست. و این کلمه را برای زدن مثل‌ازآنجا گرفته‌اندکه تأثیرنفسانی وانفعال وهیجانی که از آن درخاطر حاصل میشود مثل آنست که درگوش شنونده سخن را بکوبند، چنانکه اثر آن درقلب وی نفوذکند، وباعماق روح اودرون گردد. واتیان بامثال وحکم و سخنان قصار ازخصائص تمام لغات والسنه عالم‌است، و در زبانهای جهان بیش وکم وجود دارد.

کتاب **امثال سلیمان** (۱) که یکی ازکتب‌عهدعتیق‌است مجموعه ازامثال سائره وحکم و اندرزهای‌اخلاقی ومذهبی است که برای تمام حالات زندگی قواعد ودستورهای جامع وضع‌کرده است. این کتاب‌که درسه هزارسال قبل برشته تحریر درآمده بی‌شبهه زبدهٔ افکار ومنتخب امثال ملل قدیمه را متضمن وچنین آغاز میشود :

« امثال **سلیمان‌بن داود** برای دانستن حکمت و عدل، برای اکتساب ادب ومعرفت وعدالت، وانصاف واستقامت. تا ساده دلان‌را زیرکی بخشد وجوانانرا معرفت

---

(۱) سلیمان‌بن داود . Salomon . ۹۷۵-۱۰۸۲ ق . م . در کشور اسرائیل سلطنت داشته نبوت وحکمت‌را جمع فرمود. کتاب **جامعه وامثال** درعهد عتیق ازاوست . ناصرخسرو دربیتی چند احوال اورا چنین خلاصه کرده است :

رسید از او بسلیمان چو باز نوبت ملك — ز باختر بگرفت او بحکم تا خاور
زجن‌وانس ووحوش وطیورودیو وپری — شدند جمله مراو را مطیع و فرمانبر
بدهر چون صد و هفتاد سال عمربراند — گذشت و رفت و ازو ماند خاتم وافسر

وتمیز آموزد ، تامرد حکیم بشنود وبرعلم‌خرد بیفزاید. وهوشیاران نصایح خردمندان را دریابند ، تاامثال و کنایات‌را فهم نمایند وپندهای حکما ومشکلات سخنان ایشانرا درك فرمایند : ترس خداوند آغاز حکمت است، لیکن بیخردان حکمت وادب‌راخوار میشمارند . . »

امام **فخر رازی** در تفسیر خود (۱) در باب وسعت دامنه مثل گفته است : « ضروب‌الامثال ازاموری است‌که در عقول و افکار نیکو افتد ، وازآن سبب است که عرب و عجم برآن متفقند

و عرب به ضرب امثال مشهوراند وبخردترین چیزها تمثّل کنند . مثلاً درباب تمثیل به- ذرّه - گفته‌اند : « اجمع من ذرّه » ویا « اضبط من ذره » ویا « اخفی من ذرّه » و در تمثیل بمگس گویند : « اجرأ من‌الذّباب » ویا « اطیش من‌الذباب » و یا « اشبه من‌الذّباب بالذباب » .

ابوهلال عسکری در کتاب خود(۲) میگوید : « انسان پس از سلامت سخن ازغلط ولحن بشاهد ومثل و کلمه سائره محتاج است زیرا مثل برفخامت منطق‌میافزاید وجامهٔ قبول براومی‌پوشاند. وارزش آنرا در دل‌ها وشیرینی آن‌را درسینه‌ها زیاد میکند، و دل‌هارا بحفظ آن میخواند . وآنرا دراوقات مذاکره وهنگام صحبت و یادرمیدان مجادله ومباحثه بکار میبرند . . .»

علامه زمخشری در تعریف مثل وشأن آن سخنی جامع آورده است(۳) که نقل عبارت اوبفارسی مارا از هرتحقیقی دیگربی‌نیاز میکند ، میگوید : « مَثَل » - دراصل کلام‌عرب بمعنی - مِثْل-است‌یعنی نظیر، ومَثَل ومِثْل ومثیل‌مانند شَبَه و شِبْه وشبیه ، واگر کلامی‌رابرسبیل تمثیل بمورد ایراد کنند آنرا - مَثَل - گویند، ودرنزدعرب‌ضرب‌امثال وتکلم‌علماء بامثال‌ونظائرشأنی‌رفیع دارد که‌آن پرده ازروی معانی‌مخفی برمیدارد ، ونکات‌تاریك را روشن میکند ، تا بحدی که امرمختیل بنظر چون محقق میرسدوشیء متوهم درمحل متیقن قرارمیگیرد ، و غائب مانند شاهد جلوه گرمیشود و ازهمین جهت در کتاب **قرآن مبین** ودرسایرکتب الهی خداوند امثال بسیار ایراد کرده است و **پیغمبر** اسلام صم و دیگرانبیاء بزرگ وحکماء امثلهٔ بیشمار آورده اند ....»

---

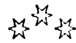
(۱) تفسیر کبیررازی - جلد اول - ص۳۵۱

(۲) جهرة‌الامثال - چاپ مصر - جلد اول - ص ۳

(۳) الکشاف - جلداول .

صنعت «ارسال المثل» خود از لطائف انواع علم بدیع شمرده میشود. و آن چنانست که گوینده در کلام، ویا شاعر در بیت خود سخنی چنان گوید که آن را طباع قبول کنند، ودر زبانها افتد و بدان تمثّل نمایند.

واگر آن کلام بزینت حکمت وموعظت مزیّن باشد وبر حقایق عالیه ومعنویات مشتمل، آنرا «کلام جامع» نام دهند(۱).



ضرب امثال در عرب

اهل تحقیق ودانشمندان مدقّق که در این اواخر در این باب مطالعه وفحص نموده اند، بر آنند(۲) که ذوق استعمال استعاره و کنایه در کلام بصورت یك جملهٔ موجز که از آن به «مثل» تعبیر کنند، در نزد همهٔ ملل واقوام جهان ودر سراسر جوامع بشری وجود داشته است، ولی در نزد اقوام سامی بالخاصه نزد مردم **عربستان** تکامل وارتقاء یافته، ودر ادب آن قوم مقامی ارجمند حاصل نموده است.

وامثال سائره عرب در آغاز امر مثال ویا تشبیهی ساده بوده که از توازن وتقابل مابین انسانی وحیوانی ظاهر گشته، چنانکه دربارهٔ پدری یارئیس عشیره‌ای که فرزندان یا افراد قبیلهٔ خود را بطریقی هدایت وتربیت میکند میگفته اند:

«بال حمار فاستبالَ احمرةً» یا «بال فادرٌ فبالَ جفره (۳)»

و گاهی برای اهانت واستهزاء بشخصی اورا بحیوانی تشبیه نموده اند واز آن پس آن تشبیه مثلی جاری وسائر گشته است مانند:

انّ البغاث بارضنا تستنسرُ(٤)

بعدها که زندگانی اجتماعی آنملت تکامل یافت ونضج گرفت از زندگی روزانه امثالی اقتباس کرده اند، یا عین وقایع واتفاقات تاریخی را بصورت مثل سائر در آورده اند. و در غالب این حکایات که منبع امثال شده گفته اند:

---

(۱) انوارالربیع: چاپ تهران - ص ۱۵۱ و ۲٤٤.

(۲) رجوع شود بمقاله بروکلمن درانسیکلوپدی اسلام درباب مثل

(۳) المیدانی - ج ۱ ص ٦٤ - ٦٥

(٤) المیدانی ۱/۷، البغاث پرنده‌ای کوچك است و نسر: بمعنای کرکس، تستنسر از نسر گرفته شده.

« فصارت او ذهبت مثلا » یا آنکه گفته اند : « ضُرب به‌المثل »

این دو مثل که ذیلاً نقل میشود از مقولهٔ حکایات تاریخی است :

۱ ـ صحیفةالمتلمّس (۱) .   ۲ ـ جزاء **سنمار** (۲) .

حکایت **متلمس** شاعر آن است که وی با **طرفةبن العبد** شاعر دردربار **عمروبن المنذر** ازملوك حیره بودند، وآن پادشاه دربارهٔ آندوتن غدری اندیشید وآنهارا بوعده انعام مأمورساخت که **بهجر**روند. ونهانی برای آنهانامهٔ خطاب به **ابی کرب** عامل خود در**هجر** نگاشت ودرآن‌اورا امرنمود که چون آندوتن نزدوی آیند هردورابقتل رساند. دربین راه درکناررود**حیره متلمس** شاعرنامه‌بگشود وبخواند وچون برمضمون آگاهی یافت نامه‌را دررود افکند. ولی**طرفه** اورا پیروی نکرد وبطمع‌مال بنزد عامل**عمروبن المنذر** رفت و کشته شد. ولی**متلمس** نجات یافت و ازآن پس «صحیفةالمتلمّس» مثل گشت . وآنرا در مورد کسی که بدست خود خویشتن‌را دربلا افکند استعمال کنند .

شرح مثل « **جزاء سنمار** » آن است که **سنمار** بنّائی بود رومی ، قصر**خورنق** «خوردنگاه» رادرکناررودفرات‌برای **نعمان** ملك**حیره** بنا کرد ، چون آنرا به‌نیکوئی هرچه تمامتر بپرداخت **نعمان** امر کرد تا او را از بام قصر فرو افکنند و هلاك سازند تاآنکه نتواند مانندآن قصری دیگر بنا کند(۳) ازآن پس جزاءِاو درعرب مثل‌سایر گشت ودرباره کسی‌که درجزای نیکی بدی یابد بدان تمثل کنند :

واین حکایات‌را **نظامی** به‌بیانی لطیف وسخنی نغز بنظم آورده است(٤) واجمال آن مفصل این است :

« چون **سنمار**سوی **نعمان**رفت.	رغبت کار شد یکی در هفت
آنچه مقصود بود از او درخواست	وانگهی کرد کار او را راست
تا هم آخر بدست زرین چنگ	کرد سیمین بنائی‌ازگچ وسنگ

---

(۱) مجمع‌الامثال ، المیدانی ـ جلداول ـ ص۲۷۰

(۲) المیدانی جلد اول ـ ص ۱۰۷

(۳) « « ۱۰۷/۱

(٤) بهرام نامه ـ (هفت اورنگ)

پنجه کار گر شد آهن سنج — بر بنا کار کرد سالی پنج
ز آسمان بر گذشت رونق او — خور برونق شد از **خورنق** او
داد **نعمان** بنعمتیش نوید — که بیک نیمه زآن نداشت امید
مرد بنا که آن نوازش دید — وعده های امید وار شنید
گفت اگر زآنچه وعده دادم شاه — پیش از این شغل بودمی آگاه
نقش این کارگاه چینی کار — بهتر ک بستمی در این پرگار
کردمی کوششی که تا بودی — روزش از روز رونق افزودی .
گفت **نعمان** چو بیش یابی چیز — به ازین ساختن توانی نیز؟
گفت اگر بایدت بوقت بسیج — آن کنم کاین برش نماید هیچ
این سه رنگ است آن بود صد رنگ — آن ز یاقوت باشد این از سنگ
. . . روی **نعمان** ازین سخن بفروخت — خرمن مهر و مردمی را سوخت
گفت اگر مانمش بزور و بزر — به ازین میکند بجای دگر
کار داران خویش را فرمود — که دهندش زر افکنندش زود
کرد قصری بچند سال بلند — بزمانیش از زمانه فکند
بیخبر بود ز او فتادن خویش — کان بنابر کشید صد گز بیش
گرز گور خودش خبر بودی — یك بدست از سه گز بینفزودی
تخت پایه چنان بباید برد — که چوافتی ازو نگردی خرد».(۱)



امثال وحکایات منسوب بجحا

بعضی از امثال در نزد اقوام و امم با آنکه از حوادث روزمرهٔ زندگی ایشان ناشی شده است آنرا بشخصی معروف نسبت میدهند که یا بعقل و دانش سمر و یا بجهل و بلاهت مشتهر است ، از نوع اول امثالی است که به **لقمان** یا **سلیمان** یا **ارسطو** یا **بزرگمهر** نسبت داده‌اند . از نوع دوّم امثالی است منسوب به **جحا**(۲) . که حکایات بسیار و روایات بیشمار از او در ادب عرب

---

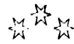
۱ - این بیت اشاره بمثلی است که گفته‌اند : « علی قدر المصعد تکون السقطه » .
مولوی گفته است :

نردبان خلق این ما و من است — عاقبت زین نردبان افتادن است
هر که بالا تر رود ابله تر است — کاستخوان او بتر خواهد شکست

وشاعر عرب گفته : بقدر الصعود یکون الهبوط — فایاك والرتب العالیه
فکن فی مقام اذا ماسقطت — تقوم و رجلاك فی عافیه

(۲) نظر کنید به القاموس ، فیروز آبادی ، درلغت « ج ح و » . الفهرست ، ابن الندیم

بجای مانده است ، وحتی بزبان فارسی نیز سرایت کرده[۱] . ونیز ازاین مقوله است روایات وامثالی که به **ملانصرالدین** در زبانهای فارسی وترکی نسبت داده ودر ممالك آسیای مرکزی جریان بسیار یافته است [۲] .



ضروب الامثال قدیم درلغت عرب

بسیاری ازامثال سایره که از زمان جاهلیت عرب تا امروز باقی مانده ودرعصر حاضر رونق وطراوت خود را ازدست نداده . در لسان فصحای آن قوم هنوز جاری و ساری است .[۳] و بعضی ازآن جمله کلام منثوراست : مانند این امثال :

۱ ـ رُبَّ رمیة من غیر رام .

۲ ـ جوّع کلبك یتبعك .

۳ـ سبقَ السیف العذَلَ .

٤ ـ مواعید **عرقوب** .

و بعضی منظوم مانند :

۱ـتمتع من شمیم عرار **نجد** فما بعد العشیة من عرار

۲ـلاتقطعن ذَنبَ الافعیو تُرسلها ان کنت شهماً فأتبع رأسها الذنبا

درمیان امثال سایره عرب بعضی یافت میشود که ریشهٔ آن درعهد جاهلیت قدیم وقرون باستانی تاریخ آنقوم است، وغالباًشأن ورودآن حکایتیاست ازمردم بادیهوقبائل صحرا که قرنها قبل ازمیلاد ازقول جانوران و یا جمادات گفتهاند ، و دراینجاست که امثال بمعنی « Fables » یعنی حکایات حکمت آمیز، با امثال بمعنی « Prov erbes » یعنی امثال سایره با یکدیگرتوارد مینمایند . ازآن جمله برای مثال سه حکایت که همه از امثال بسیار کهن عربی است دراینجا ذکرمیکنیم :

۱ ـ کیفَ اعاو دك وهذا اثر فأسك (٤) : ـ آن داستان دوبرادر است که : درقرب چراگاهی سرسبززندگیمیکردند ، ماری آن وادیرا حمایت میکرد ، یکی ازآندو دیگریرا همواره

---

(۱) نظر کنید بمثنوی مولوی ـ ٥/٢٢/٥٠ ، ١٧٤/٢٠ ،

(۲) حکایات ملانصرالدین چاپ تهران

(۳) الوسیط فیالادبالعربی وتاریخه ـ القاهره ، ۱۹۳۱ ـ ص ٦١ .

(٤) المیدانی ـ جلد دوم ـ ص۱۳

اندرز میداد که از آن وادی بپرهیزد ، ناگهان مار او را گزیده و هلاک کرد ، برادر دیگر بخونخواهی اودرطلب ماربرآمد، مارچون طاقت جنگ اونداشت خواهان آشتی گردید وباو گفت که آن چراگاه را باووا گذارد وروزی یکدنیارنیز باوخونبها دهد ، واوسوگند یاد کند که پیرامون آزار آن مارنگردد ، روزی برادررا خون برادربیادآمد تیشهٔ خود برگرفت ودرپی آن مار رفت وضربتی بسوی اونواخت کهخطا کرد ،لیکن اثر آن ضرب در کنارسوراخ اوبرجای ماند، مار آن دینار را قطع کرد ، مرد ازاو بترسید وازآنچه رفت پشیمان شد ، دیگربار با مارخواهان آشتی گشت وباو گفت - آیا ممکن است که بمن اعتماد کنی وبرآنچه بودیم باز گردیم ؟ مارجواب داد : « کیف اعاودُكَ وهذا اثر فاسك » یعنی چگونه بتواعتماد کنم که هواره اثر تیشهٔ ترا دربرابر خود می بینیم .

این سخن از آن زمان مثل سائر گردید .

۲ ـ فی بیته یؤتی الحکم .(۱) ـ این مثل نیزدرحکایتی شیرین اززبان حیوانات آمده است . و آنچنانست که خرگوشی دانهٔ خرمائی بدست آورد، روباهی آنرابدزدید وبخورد، هردوبمخاصمت نزد سوسماری رفتند ، خرگوش گفت « یا اباالحسل ؟ گفت « سمیعاً دَعوتَ » خرگوش گفت برای مخاصمت نزدتوآمده‌ایم ، پاسخ داد « عادلاً حکمتما » دیگربار گفت دربارهٔ ما حکومت فرما ، سوسمارجواب داد « فی بیته یؤتی الحکم » گفت خرمائی یافتم ـ جواب داد « حلوة فکلیها » ـ خرگوش گفت ـ روباه آنرا بدزدید ، گفت « لنفسه بغی الخیر » خرگوش گفت ـ باو در آویختم و او را بزدم ـ سوسمار پاسخ داد « بحقّك اخذتَ » گفت او نیزمرا بزد ـ » گفت ـ « حرّ انتصرَ » گفت اینک بین ما قضاوت فرما ، گفت « قد قضیت » ـ سراسر این سخنان که سوسمار گفت در زبان عرب هر یك جداگانه مثلی سایر گشت . »

۳ ـ کذلك النجارُ یختلف .(۲) ـ این مثل در موردی گویند که دو چیز با هم مختلف باشند ، و آن از حکایتی شیرین آمده است که مضمون آن چنین است : روباهی برلب چاهی آمد وبرلب آن دلوی دید ودرته چاه دلوی دیگر: دردلوی که برفرازچاه بود سوارشد، وفرود آمد . دلو دیگر بالا رفت، پس ازآنکه آب بیاشامید ناگزیر درچاه بماند . ناگهان کفتاری بطلب آب برلب چاه آمد ، روباه بدو گفت درآن دلو بنشین و فرود آی که آبی بس گواراست ! کفتار بیچاره در آن دلو برنشست وفرودآمد، ودلو دیگر روباه را بالا برد . چون روباه را دید که بالامیرود، بدو گفت کجا میروی روباه جوابداد : « کذلك النجار یختلف » . یعنی اصل ما بایکدیگر مختلف است

واین مثل را **شیخ عطار** در قطعه لطیفی بنظم آورده(۳) وبرای آن تأویلات عرفانی کرده است :

« براهی بود چاهی بس خجسته — رسن را هر دوسر دو دلو بسته

(۱) ـ المیدانی ـ جلد دوم ـ ص ۱۳ .

(۲) ـ المیدانی ـ جلد۲ ـ ص۶۱ . النجار = الاصل

(۳) اسرارنامه چاپ تهران، ۱۹۲

چو از بالا تهی دلوی در آمد — زشیب او یکی پر برسر آمد
مگر می‌شد یکی سر گشته روباه — بدآنموضع فتاد از راه ناگاه
چو دید آن دلو اندر دلو تن زد — بدستان دست محکم دررسن زد
یکی گرك کهن شدتاسر چاه — درون چاه دید افتاده روباه
بروبه گفت ـ گر مشتاق مائی — فرود آیم بگو یاتو بر آئی ؟
جوابش داد آنروباه دلتنگ — که من لنگم توبه کائی بر لنگ
نشست آن گرك دردلو روان زود — روان شد دلو چون تیر از کمان زود
همی چندانکه میشد گرك درچاه — ببالا می بر آمد تیز روباه
میان راه چون درهم رسیدند — بره در روی یکدیگر بدیدند
زبان بگشاد آن گرگ ستمکار — که ای روبه مرا تنها بمگذار
جوابش داد آن‌روباه قلاش — که تو میرومن اینك آمدم فاش
همی تا گرگ را درچه خبر بود — نگه میکرد روبه برزبر بود
چو درچاه او فتاد آنگرك بدخوی — رهائی یافت روباه سخنگوی »

بعضی ازامثال عرب بقدری قدیم است که ریشهٔ تاریخی ومنبع آن درظلمات قرون باستانی مفقود است و برای شرح و توضیح آن‌ها روایات بسیار آمده است ، وغالباً آنها را ادبای عرب **بعمالقه** نسبت داده‌اند .



ضروب الامثال جهانی همان گونه که امثال سائره در نزد اقوام وملل متضمن پندها واندرزها میباشد و حکیمان و دانشمندان آن قوم آنرا بنظم و یا بنثر درآورده‌اند همچنان بعضی ازامثال بواسطهٔ کمال سادگی وروانی زبانزد خاص وعام گشته وازقومی بقومی دیگرسرایت نموده ، تاآنکه بتدریج جنبهٔ جهانی گرفته و دراطراف عالم روان گشته. **بروکلمن** علاوه برمقالهٔ مشروحی که دراین باب نگاشته(٤) هم دراین

---

(۱) المیدانی ـ جلد ۱ ـ ص ٤۹
(۲) » » ۱ ص ۲۸۸
(۳) » » ص ۳۱
(٤) Ostas zeitshrift, VIII, 66

باب فهرست مختصری دارد که اشاره بآن بی‌فایده نیست : ـ

وی مثل عربی : «صار الرّمی الی النزعة»(۱) یعنی «عاد الامرُ الی اولی القوة»

را مطابق یك مثل معروف لاتینی میداند و آن اینست : «Res venit ad triarios» . هم

او برای نمونه امثال عربی ذیل را با نظائری بفرانسه درمقاله خود ذکر کرده است که ما

آنرا عیناً نقل ، و مشابه آنرا از امثال فارسی نیز مینگاریم :

۱ ـ الحیطان آذان .(۲) = (دیوار موش دارد و موش گوش) ـ

1 - « Les murs ont des oreilles »

۲ ـ اذا ذکرت الذئب ناعِدّ له العصا .(۳) = (چو نام سگ بری چوبی بکف گیر)

2 - « Quand on parle du loup on en voit la queu. »

۳ ـ اذا کُنْتَ سنداناً فاصبر واذا کُنْتَ مطْرقةً فاوجعْ .(٤) = (یا زنگی زنگ باش یا رومی روم)

3 - « Enclume et marteau. »

٤ ـ اذا کُنْتَ کذوباً فکُنْ ذکورا .(٥) = (دروغگو کم حافظه است)

4 - « Le menteur doit avoir bonne memoire. »

٥ ـ فرّ من المطر وقعد تحت المیزاب(٦) = (آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد)

5 - « de charybde en Scylla »

---

۱ ـ جمهرة الامثال ۲/۳۲

۲ ـ المیدانی ـ ۱/٥٧

۳ ـ المیدانی ـ ۱/٥٧

٤ ـ المیدانی ـ ۱/٥٨

٥ ـ « ـ ۱/٤٩

٦ ـ « ـ ۲/٢٥

٦ ـ كَالساقِط بَيْنَ الْفَراشَين (١) ـ (به چه عضو توزند بوسه نداند چه كند برسر سفرهٔ سلطان چو نشیند درویش؟) .

6 - « S'asseoir entre deux chaises. »

٧ ـ كَانَّه قاعِدٌ عَلَى الرضف (٢) ـ (گوئی برسر آتش نشسته است)

7 - « Etre sur des charbons. »

٨ ـ من حَفَر مُغْواةً وَقَعَ فيها (٣)

8 - « Celui qui creuse une fosse pour autrui y tombe lui même. »

مفاد این مثل در **قرآن** کریم نیز آمده است که « وَلا يَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلّا بِاَهْلِه » ٣٥/٤٢ .

فردوسی فرماید:

کسی کو بره بر کند ژرف چاه   سزد گر کند خویشتن را نگاه

و درحدیث نبوی است: « مَنْ حَفَر بئراً لاخيه وقع فيه » .

مولوی گوید :

من حفر بئراً نخواندی ازخبر   آنچه خواندی کن عمل جان پدر

ودر **کلیله و دمنه** فارسی است :

« بد مکن که بد افتی   چه مکن که خود افتی» (٤)

٩ ـ عُصْفورَين فِي الْكَفّ خَيْرٌ مِنْ اَلْف كركّي فِي الْجَو (٥)

(خولی بکفم به که کلنگی بهوا) یا (گنجشک بدست است به از باز پریده)

9 - «Un moineau dans la main vaut mieux qu' un pigeon sur le toit.»

---

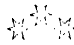
(١) الميدانى ـ ٢/٦٤

(٢) » ـ ٢/٧٤

(٣) الميدانى ـ ٢/١٦٨

(٤) كليلهٔ بهرامشاهی ـ چاپ تهران

(٥) رسائل الهمدانى ـ بيروت ـ ص ٤٤ .



نفوذ امثال انجیلی در لسان عرب

بروکلمن[۱] اشاره بیك رشته امثال مذهبی کرده است که از آثار اهل کتاب در زبان عرب داخل شده، و معتقد است که انتشار اینگونه امثال برسبیل تصادف نبوده بلکه از آنجا که درعصرجاهلیت مذهب **مسیح** درنزد قوم عرب انتشاری فراوان داشته، ودر زندگی عقلانی آن‌قوم نقشی مهم‌بازی کرده، ازاینرو بنظر وی درامثال عرب بسیاری ازحکم ومواعظ **عیسی** ع، بخصوص ازآنچه به «وعظ جبل» معروف‌است یافت‌میشود. وهم او جدولی از اینگونه امثال باذکر منابع انجیلی آنها ترتیب داده است که اشاره بآن‌ها وتأثیر آن در زبان فارسی باذکر امثال و نظائر فارسی دراینجا بی فایده نیست.

امثال عربی	منابع انجیلی
۱ ـ کَما تَدینُ تُدانُ[۲]	«بدان‌پیمانه که‌پیمائید برای‌شماخواهند پیمود[۳]». در فارسی **مولوی** فرماید: این‌جهان کوه است و فعل‌ما ندا باز گردد این نداها را صدا ونیز گفته اند: از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوزجو
۲ ـ ذِئْبٌ اَسْتَنْعَجَ[٤]	«بلباس‌میش‌هانزد شمامیآیند ولی‌درباطن گرگان درنده میباشند[٥]» و در فارسی گویند: «**گرگ درپوست میش**».

(۱) دائرةالمعارف اسلام، ٤٦٣

(۲) المیدانی ٦٧/۲

(۳) متی ـ ۲/۷

(٤) المیدانی ـ ۱۹۲/۱

(٥) متی ـ ۱٥/۷

۳ - اِنَّكَ لاَ تَجْنِي مِنَ الْشوكِ العِنَبْ (۱)

«آیا انگور از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟(۲)»

سعدی گفته است :

مقدر است که از هر کسی چه فعل آید
درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود

۴ - كَيْفَ تُبْصِرُ القذى فِي عين اخيك وَ تَدَعُ الْجِذْعَ الْمُعْتَرِضَ فِي عينك (۳)

«چو نست که خس‌را درچشم برادر خود می‌بینی وچوبی کـه درچشم خود داری نمی‌یابی ؟» (٤)

نظیر این‌مثل بفارسی‌آمده‌است : خاررا درچشم دیگران‌می‌بیند وشاه تیررا درچشم خودنمی‌بیند » و نیز گویند: کور خود است و بینای مردم»

۵ - يأْنَفُ الْفِيلَ وَ يَغتصّ بالْبقّة (۵)

«ای رهنمایان کور که‌پشه‌را صافی‌میکنید وشتر را فرو میبرید» (٦)

درفارسی گویند: «ازدروازه بیرون نمیرود ولی‌از سوراخ سوزن بیرون میرود » .

٦ - كَمَا تَزْرَعْ تَحْصُدْ (۷)

« آنچه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد »(۸)

حافظ گفته است :

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر : -
کای نورچشم من بجز از کشته ندروی

---

(۱) المیدانی - ۳٤/۱
(۲) متی - ۱٦/۷
(۳) المیدانی - ۲ /٦۷
(٤) متی - ٤/۷
(۵) المیدانی - ۲/۲۵۹
(٦) متی - ۲٤/۲۳
(۷) المیدانی - ۷۳/۲
(۸) رساله غلاطیان - ۷/٦

۷ـ لا اَفعل کذا حتی یلج الجمل فی سم الخیاط (۱) «گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا» (۲)

همین تعبیر و تمثیل در قرآن مجید نیز آمده در این آیه شریفه: «انّ الّذین کذّبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لا یدخلون الجنّة حتّی یلج الجمل فی سمّ الخیاط ...» ۳۹/۷

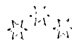
شیخ **عطار** همین مثل را موضوع قطعهٔ نغز ولطیف قرار داده است (۳).

و گفته است:

شنیدم من که موشی در بیابان — مگر دید اشتری را بی نگهبان
مهارش سخت بگرفت و دوان شد — که تا اشتر بآسانی روان شد
چو آوردش بسوراخی که بودش — نبودش جای آن اشتر چه سودش
بدو گفت اشتر: ای گم کرده راهت — من اینك آمدم کو جایگاهت؟
کجا آیم درون ای تنگ روزن — چو من اشتر بدین سوراخ سوزن؟
برو دم در کش ای موش سیه سر — که نتواند گذشت اشتر ازین در

مولوی نیز فرموده است: (٤)

«نیست سوزن را سر رشته دوتا — چونکه یکتائی در این سوزن در آ
رشته را با سوزن آمد ارتباط — نیست درخور با جمل سمّ الخیاط»



جمع آوری امثال سائرهٔ عرب

از اواسط قرن دوّم هجری که علوم ادبیه در پرتو تمدن اسلام رونق ورواجی عظیم گرفت اهل ادب و ائمّه لغت به جمع امثال سائره که در زبان عامه متداول بود توجه نمودند. **المفضل الضبی** (٥) نخستین کسی است که بجمع آوری امثال عرب پرداخت، بعد از او **ابوعبیده معمر بن المثنی** (٦) و پس از او **ابوعبید قاسم بن سلام** (۷) هریك مجموعه‌ای در این فن بنگاشتند و آنرا «الامثال السائرة» نام نهادند، همچنان درهمان زمان **مفضل بن سلمه** (۸) مجموعه امثال

(۱) المیدانی ـ ۱۱۳/۲
(۲) متی ـ ۲٤/۱۹
(۳) اسرارنامه ـ تهران، ۲۰۷
(٤) مثنوی ـ تهران ـ ۸۱/۱
(٥) المفضّل الضبّی ـ ازرواة ادب در کوفه، مؤلف «المفضّلیات» و «کتاب الامثال». متوفی ۱٦۸ هـ.
(٦) ابوعبیده معمر بن المثنی ـ اللغوی، البصری، مؤلف «کتاب الامثال» متوفی بسال ۲۱۰ هـ.
(۷) ابوعبید القاسم بن سلّام ـ البغدادی لغوی مفسر ومحدث ـ متوفی به ۲۲٤ هـ.
(۸) مفضّل بن سلمه ـ شاگرد قاضی ابن العربی، متوفی ۲٥۰ هـ.

خودرا بنام «**الفاخر**» (١) تدوین نمود. وپس ازاواٸمهٔ لغت‌مانند **ابوالحسن ابراهیم بن سفیان زیادی**، و**ابوبکر محمدبن‌القاسم‌الانباری**(٢) وسرانجام **حمزه اصفهانی**(٣) جامع مثل‌های افعل‌التفضیل که با کلمه «افضل مِن ....» شروع میشود مجموعه‌های امثال بسیار ازلسان عرب جمع نمودند.

نخستین کسی که امثال‌عرب را باایراد شرح وذکرمنابع‌جمع آوری کرده و لغت وتاریخ آنرا استقصاءِ نمود **ابوهلال‌العسکری** (٤) است. کتاب اوموسوم به «**جمهرة امثال‌العرب**» در **بمبئی** و **مصر** بطبع رسیده است، وما دراین مختصر ازآن استفاده بسیار نمودیم.

وپس از او **ابوالفضل احمدبن محمدالمیدانی‌النیشابوری**(٥) است که امثال موجودهٔ درکتب سابقین‌را جمع آوری وآنرا بترتیب‌الفبا مدّون‌ساخت، وبرهر باب فصلی‌از امثال مولّدین بیفزود، وآنرا «**مجمع‌الامثال**» نام‌نهاد. این کتاب مکرر در**مصر** بسال ١٢٨٤و١٣١٠، ودر**تهران** بسال١٢٩٠، ودر **آلمان** ١٨٣٨ بطبع رسیده‌است. واو دراین کتاب‌افزون از ٦هزار مثل جمع کرد. این کتاب بلاتین نیز ترجمه شده است.

علامه زمخشری (٦) نیز درهمان زمان کتابی در امثال موسوم به «**المستقصی فی‌الامثال**» تدوین فرمود که هنوز بطبع نرسیده. و **الماوردی** (٧) نیز کتابی در کلمات قصار وحکم ومواعظ جمع نموده وآنرا «الامثال» نام نهاده است.

---

(١) کتاب‌الفاخر ـ طبع لیدن ـ ١٩١٥

(٢) ابوبکر محمدبن‌القاسم‌الانباری ـ معروف‌بابن‌بشار انباری ازعلمای ادب ولغت، درانبار بساحل‌فرات درسال ٢٧١هـ. متولد ودربغداد بسال ٣٢٨ وفات یافت ویکی از کتب او «الامثال» است.

(٣) حمزة‌بن‌الحسن ـ درحدود ٢٧٠ دراصفهان‌متولد وهم‌درآن‌شهر درحدود ٣٦٠ وفات‌یافت. صاحب کتاب‌التاریخ، والامثال وغیره.

(٤) حسن‌بن عبدالله‌العسکری ـ متولد به٢٩٣ متوفی به٣٨٢ هـ. ازاجلهٔ علمای ادب، درقریهٔ عسکر مکرم از دهات اهواز متولد ودر بغداد اقامت ووفات یافت.

(٥) المیدانی ـ درمیدان که یکی از محلات نیشابور بوده است متولد شده ودر سال ٥١٨ هجری در همان شهروفات یافته ـ اورا با زمخشری معارضات و حکایات است. (رجوع شود به کشف‌الظنون).

(٦) محمودبن‌عمر الزمخشری‌الخوارزمی ـ ملقب به «جارالله» متولد به ٤٦٧ هـ. ومتوفی به ٥٣٨ هـ. ازاجله اساتید ادب و امام در تفسیر وحدیث، ومؤلف تفسیر معروف به «الکشاف».

(٧) الماوردی ـ علی‌بن محمد قاضی‌القضاة عصرخود صاحب‌تصنیفات بسیار درادب و کلام وفقه، متولد در٣٦٤ در بصره، و متوفی به ٤٥٠ هـ دربغداد، کتاب ـ الامثال والحکم ـ او بچاپ نرسیده است.



امثال سائره در زبان فارسی

در نزد فارسی زبانان نیز، چون دیگر اقوام وملل، ظهور امثال سائره بسیار کهن است. وهمچنان که احتیاجات بشری در طی حوادث روزانه زندگانی درهمه‌جا مستلزم وضع قواعد ودستورهای کوتاه اخلاقی است که بصورت کلمات قصاردر آمده، درجوامع ایرانیان نیز ازبدو تأسیس تمدن فارسی امثال وحکم بسیار بوجود آمده است. که بعضی از آن ازازمنه دیرین باستانی تاامروز بجای مانده است. **ابونواس** شاعر ایرانی نژاد عربی‌زبان(۱) که ازفحول شعراء عرب درقرن دوم هجری است این‌مثل معروف فارسی را: «دزد بازار آشفته میخواهد» بنظم آورده و آن سخن را به **کسری** منسوب داشته:

دراین بیت:

کقول کسری فیما تمثله	«من فرص اللّص ضجّة السوق»

درقرون اولیه اسلام که تمدن فارسی با دیانت و ادب و فرهنگ عرب آمیخته گشت بسیاری ازامثال فارسی کسوت عربی پوشید، ونیز بسیاری ازامثال و کلمات عربی بزبان فارسی در آمد. مثلاً غالب شعراء عجم این مثل عرب را که ظاهراً از احادیث نبوی است: ـ«المرءُ مخبوءٌ تحت لسانه» بزبانهای شیرین وتعبیرات فصیح بنظم آورده‌اند.

عطار گفته است(۲):

«حکیمی خوش زبان پاکیزه گفته است	که در زیر زبان مردم نهفته است
چو یزدان گوهرت را داد بسیار	بشکر آن زبان را کن گهر بار»

عنصری گوید:

«هنر بدست بیان است از اختیار سخن	چنانکه زیر زبان است پایگاه رجال»

مولوی فرماید:

«آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است بر درگاه جان»

---

(۱) ابونواس ـ الحسن‌بن‌هانی‌بن عبدالاول‌الاهوازی ـ در۱۴٦ هـ. دربصره تولد یافت وببغداد رفت، ودر دستگاه خلفاء بنی‌عباس مقامی واحترامی حاصل کرد، ودرهمان شهر درسال ۱۹۸ هـ. وفات یافت و او نخستین کسی‌است که درشعرعرب «بدوی» سبکی «حضری» ابداع نمود. درحق او گفته‌اند: «کان ابونواس للمحدثین کامرئ القیس للمتقدّمین» دیوان او کراراً بطبع رسیده است.

(۲) اسرارنامه، تهران، ۱۰۰



ابو منصور ثعالبی نیشابوری(۱) در **یتیمة الدهر**(۲) از دو شاعر ایرانی نام میبرد که بترجمه و نظم امثال فارسی بعربی همت گماشته بوده‌اند، ترجمهٔ اشعار ایشان بعضی بزمان ما معلوم ولی بعضی مجهول است. آن اشعار عیناً نقل میشود: ــ

۱ ــ **ابوالفضل السکری** شاعر **مرو** که در منظومه‌ای مزدوج (ارجوزه) اشعار ذیل را در ترجمه امثال فارسی متداول زمان خود سروده است:

«من رام طمس الشمس جهلا اخطا	الشمس بالتطيين لا تغطّى
احسن ما فی صفة اللیل وجد	اللیل حبلی لیس یدری ما یلد
من مثل الفرس ذوی الابصار	الثوب رهن فی ید القصّار
ان البعیر یبغض الخشاشا	لکنه فی انفه ما عاشا
نال الحمار بالسقوط فی الوحل	ما کان یهوی و نجا من العمل
نحن علی الشرط القدیم المشترط	لا الزّق منشق ولا العیر سقط
فی المثل السائر للحمار	قد ینهق الحمار للبیطار
والعنز لایسمن الّا بالعلف	لایسمن العنز بقول ذی لطف
البحر غمر الماء فی العیان	و الکلب یروی منه باللسان
لا تک من نصحی فی ارتیاب	ما بعتك الهرّة فی الجراب
من لم یکن فی بیته طعام	فما له فی محفل مقام
مُنیتنی الاحسان دع احسانك	اترك بحشوالله بادنجانك
کان یقال من اتی خوانا	من غیران یدعی الیه هانا»

ثعالبی پس از نقل این منظومه چنین اضافه میکند:

«کان مولعاً بنقل الامثال الفارسیة الی العربیة، فمّما اخترته من ذلك بعد المزدوجة قوله(۳)

قوله:	اذا وضعت علی الراس التراب فضع	من اعظم التل ان النفع منه یقع
وقوله:	اذا الماء فوق غریق طما	فقاب قناة و الف سوا
	اذا لم تطق ان ترتقی ذروة الجبل	لعجز فقف فی سفحه هکذا المثل
وقوله:	فی کل مستحسن عیب بلا ریب	ما یسلم الذهب الابریز من عیب
وقوله:	اذا حاکم بالامر کان لهُ خبر	فقد تم ثلثاه و لم یصعب الامر

---

(۱) ثعالبی ـ ابو منصور عبدالملك بن محمد النیسابوری ـ از بزرگان لغت و ادب و از مؤلفین بنام است. اورا «جاحظ نیشابور» گفته‌اند، در ۳۵۰ ه. تولد ودر ۴۲۹ ه. وفات یافت.

(۲) یتیمة الدهر فی شعراء اهل العصر ـ تألیف ابومنصور الثعالبی در ٤ جلد، که درشرح احوال واشعار شعراء عرب عصر وزمان خود تألیف کرده، دردمشق بطبع رسیده است.

(۳) یتیمة الدهر ـ ٤/۲۳

وقوله : ما كنت لو اكرمت استصعى — لا يهرب الكلب من القرص
وقوله : طلب الاعظم من بيت الكلاب — كطلاب الماء فى لمع السراب
وقوله : ادعى الثعلب شيئا و طلب — قيل هل من شاهد ؟ قال ـ الذنب
وقوله : هوالثعلب الروّاغ فى مهمة سلك — يرى التّو فيه و ما ان يرى الشبك
وقوله : من مثل الفرس سارفى الناس — التين يسقى بعلة الاس
تبختر اخفاء لما فيه من عرج — وليس لهُ فيما تكلفهُ فرج »

۲ـ **ابوعبدالله الضرير الابيوردي** ـ كه اورا قصيده ايست در ترجمه امثال فرس وچند بيت ازو نقل ميكنند بشرح ذيل(۱) .

« صيامى اذا افطرت بالسحت ضلة — وعلمى اذالم يجد ضرب من الجهل
و تركيتى مالا جمعت من الربا — رياءً و بعض الجود اخزى من البخل
كسارقة الرمّان من كرم جارها — تعود به المرضى و تطمع فى الفضل
ألا رُبّ ذئب مرّ بالقوم خاويا — فقالوا اعلاة البهر من كثرة الاكل
و من عقعق قد رام مشية قبجة — فانسى ممشاه و لم يمش كالحجل
يواسى الغراب الذئب فى كل صيده — وماصاده الغربان فى سعف النخل »

وهم **ثعالبى** قصيدهٔ ازشاعرى ذكر ميكنند كه نام اورا ثبت نكرده ولى ازاشعار او درترجمه امثال عجم بعضى را بر گزيده ودر كتاب خود جاى داده(۲) .

« وقد ذكرتنى هذه الامثال الفارسيه قصيدةً لبعض من ذهب عنى اسمه ، و كتبتُ مااخترتُ منها ليقترن بما تقدّمها و ذلك :

« ما اقبح الشيطان لكنه — ليس كما ينقش او يذكر
يكفى قليل الماء رطب الثرى — والطين رطبا بلّه ايسر
الى شفا النار اُماشى اخى — لكننى اِن خاضها اصدر
انتهز الفرصته فى وقتها — وألقط الجوز اذا ينثر
يطلب اصل المرء من فعله — ففعله عن اصله يخبرُ
كم ماكرٍ حاق به مكرهُ — و واقع فى بعض ما يحفر
فررت من قطرالى مثعب — علىّ بالوابل يثعنجر
ان تأت عوراً فتعاور لهم — و قل اتاكم رجل اعور
خذه بموت تغتنم عنده — الحمّى فلا تشكو ولا تجأر
الباب فانصب حيث ما يشتهى — صاحبه فهو به اخبر
والكلب لايذكر فى مجلس — الاّ ترآى عند ما يذكر»

---

(۱) يتيمه ـ ۲٥/٤
(۲) يتيمه ـ ۲٤/٤



جمع و تدوین امثال سائره فارسی

جمع آوری امثال فارسی در کتب مستقل و مفرد کاری است که در این اواخر انجام گرفته است. ظاهراً نخستین بار شخصی بنام **میرزا محمد حبله رودی**(۱) کتابی بنام **جامع التمثیل** فراهم آورد، و امثال پارسی را بروش **مجمع الامثال میدانی** بنظم الفبائی منتظم ساخت. و در ۲۸ باب مندرج کرد. کتاب مذکور در سال ۱۰۵٤ هـ. در **دکن** تألیف شده، و حکایات بسیار را متضمن است. شهر **گلکنده** در آن تاریخ در سایه شاهان ادب دوست و دانش پرور **قطبشاهیه** بالخاصه **سلطان عبدالله قطب شاه**(۲) کانونی از لغت و ادب و فرهنگ ایرانی بوده است. کتاب **جامع التمثیل** که در نوع خود ناقص و مختصر، و فضیلت آن در تقدم اوست درسال ۱۲۸۵ هـ. و ۱۳۰۲ هـ. بطبع سنگی در **تهران** چاپ شده است.

در مقدمه آن میگوید (باختصار):

« درمجلس شریف . . . . شیخ الاسلام الشهیر **بمحمد خاتون** که باستحقاق وزیر شهنشاه افاق است کلام بضرب المثل منجر گشت . . . . یکی از افاصل در آن مجلس اظهار نمود که بموجب امر پادشاه علیین آشیان **شاه عباس صفوی** امثال ترکی را جمع نموده دریکجا، والحق حقی بر ترکی زبانان فرموده‌اند . . . و ترکی زبانان بفراهم آوردن امثال ترکی سعی جزیل مبذول داشته. وهیچکس از فصحای فرس تابحال بجمع آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند، اگر کسی دراین باب کمر سعی برمیان بندد، وامثال پریشان فرس را جمع آورد حقی بر اینطایفه ثابت کرده خواهد بود. دراستماع این کلام این ضعیف فقیر نیز درحاشیه مجلس جای داشت، و بمقتضای آنکه « آلوچو با آلو نگر در نگ بر آرد» هرچند «پشمی در کلاه نداشت، سری درمیان سران آورد» یعنی که «ما ازاین نمد کلاهی داریم، وهمه ازسریک کرباسیم.» پس با کلافهٔ ریسمان جهل داخل خریداران یوسف سخن گردید که گفته‌اند. « جوینده یابنده است» پس بجستجوی قیام ورزیده بجمع آوردن امثال فرس قرس سعی درمیدان تکاپو دواینده‌م..»

افتخار جمع آوری مجموعه عظیمی در امثال فارسی بعصر و زمان ما مقدّر بود، که در این زمان دانشمند معاصر **علی اکبر دهخدا** بتألیف کتاب جامعی در **امثال و حکم فارسی** توفیق یافت. و امثال فارسی بسیار با شرح و شواهد زیاد از کتب

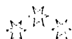
---

(۱) **حبله رود** از دهات تابعه فیروز کوه درشمال شرقی ری.

(۲) سلطان عبدالله قطب شاه- ششمین سلطان از شاهان قطب شاهیه، پادشاه دکن درجنوب هندوستان، متولد ۱۰۲۳ هـ. جلوس ۱۰۳٦، وفات ۱۰۸۳ هـ.

ادب و سخنان منظوم و منثور گویندگان عجم جمع فرموده و مجموعه نفیسی ساخته. افزون ازدوهزار صحیفه، ودرتهران بسال ۱۳۱۰ شمسی بطبع رسیده است.

امثال وحکم **دهخدا** نیز بترتیب حروف الفباست، و مؤلف معظم کم و بیش. امثله عرب راکه درنزد فارسی زبانان متداول است بر آن مزید فرموده است.



امثال سائره از قرآن مجید

درقرآن مجید هم ازبدو تاریخ اسلام، بعض آیات وفقرات ازفرط بلاغت وکمال انسجام وسهولت بیان وعمق معانی آن کلام معجز نظام. درنزد عرب وعجم مثل سائر گشته است، وزبانزد خاص وعام شده.

ظاهراً بعد از **الماوردی** نخستین کسی ازعلماء اسلام که امثال مذکور را ازقرآن شریف. استخراج کرده و کتاب او موجود است **جعفربن شمس الخلافه** شاعر و کاتب و خطاط معروف قرن ششم میباشد(۱)

وی در کتاب خود « **الاداب** »(۲) فصلی را خاص امثال قرآن قرارداده است، و متأخرین غالباً مجموعه امثال اورا عیناً نقل کرده و بتحقیق او اکتفا نموده اند.(۳)(٤)، این دانشمند ٦۹ آیه ازآیات کریمه را که درزمان او مجرای مثل یافته(٥) ضبط نموده است. تنها **سیوطی** در **الاتقان** پس ازنقل امثال قرآنیه ازقول او پنج مثل دیگر بر آن مجموعه اضافه. کرده است.

پس ازاو **شهاب الدین الابشیهی**(٦) درکتاب - **المستطرف** - فصلی را مخصوص امثال. سائره قرارداد، ودرآنجا کلام را بامثال موجودهٔ درقرآن شریف وامثال مقتبسهٔ ازاحادیث. نبوی افتتاح کرده است، وباین عبارت آغاز سخن میکند:

---

(۱) ابوالفضل جعفر بن محمد- شمس الخلافة الافضلی المصری، متولد در ۵٤۳ متوفی ٦۲۲ هـ (وفیاة الاعیان).

(۲) کتاب الاداب: لجعفر بن شمس الخلافه، آنرا به ابوعلی عبدالرحیم العسقلانی وزیر- الملك الناصر، صلاح. الدین- اهدا کرده است. وهو کتابٌ وجیزٌ فی الحکم والامثال من النثر والشعر، طبع مصر، ۱۳٤۹ هـ.

(۳) الاتقان - ج۲، نوع ٦٦، ص ۱۵۵.

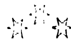
(٤) انوارالربیع (ارسال المثل) ۱۵۱.

(٥) کتاب الاداب، «فصلٌ فی الفاظ یتمثل بها من القرآن»، ص ٦۱ طبع قاهره.

(٦) الامام الابشیهی- شهاب الدین ابوالفتح محمد بن احمد، مؤلف کتاب «المستطرف فی کل فن مستظرف». درآداب واخبار، متولد درآبشویه مصر، بسال ۷۹۰ هـ. متوفی درالمحلة مصر بسال ۸۵۲ هـ.

« اعلم انّ الامثال من اشرف ما وصل به اللبیب خطابه، وحلّی بجواهره کتابه، وقدنطق کتاب‌الله بکثیرٍ منها ولم یخل کلام سیدنا رسول‌الله عنها . . . الخ »

فهرست **الابشیهی** ازامثال قرآن نیزظاهراً مأخوذ ازکتاب **الاداب شمس الخلافه** میباشد وبا آن اختلافی چندان ندارد(۱) .



امثال سائره قرانیه در زمان حاضر فهرستی که صاحب کتاب‌الآداب ترتیب داده است غالباً آیاتی است که درقرن ششم -زمان‌حیاة مؤلف- درسراسرعالم‌اسلامی یا لااقل در**مصر**، صورت مثل سائر داشته، واغلب آنها همچنان درالسنه وافواه مسلمانان جهان جاری وساری مانده‌است. هرچند بعضی‌ازآنها درزمان حاضرجنبۀ مثلی‌خودرا از دست‌داده ویالااقل در بعضی ازممالك اسلامی مانند ایران بآن تمثّل نمیکنند .

نویسندۀ این سطور برای درك خیر و کسب فیض توفیق قرائت **قرآن مجید** را ازاین مدّ نظر مرةً اخری حاصل نمود، واز **امثال سائره قرآنیه** که درعصر وزمان ما **(قرن چهاردهم هجری)** متداول نزد مسلمانان‌است **فهرستی** ترتیب داد، که **مجموع آن ۲۳۸ مثل** است و افزون ازفهارس متقدّمین میباشد، که آنها را ملل اسلام بطور مثل درموارد مختلف وشئون گوناگون زندگانی درمقام وعظ یاتذکر یاارشاد یاتنبّه وامثال آن درعصرما استعمال مینمایند .

اینك‌فهرست مذکور را ذیلاً نقل مینماید، ودراین‌فهرست ازذکرموارد استعمال آن امثله از فرط وضوح خودداری میشود، و بذوق واستنباط خواننده لبیب حوالت میگردد، چه‌ممکن‌است یك‌آیه ویافقره برای موارد شتّی ودرمقاصد مختلف‌تمثّل شود .

ونیز ذکر این نکته لازم است که : درفهرست **جعفربن‌شمس‌الخلافه** بعضی از امثال آمده که چه بسا فقط در ممالك عربی زبان بدان تمثل میکرده‌اند و در دیگر ممالك اسلام‌جنبه ضرب‌المثل ندارد. اکنون‌نیزچه بسا آیات‌دیگر درآن‌ممالك بصورت مثل سائر متداول و جاری است که نویسندۀ این سطور را برآن وقوف نبوده :

---

(۱) المستطرف طبع مصر ص ۲۵

فهرست امثال سائره قرآن مجید

العدد	الايات	مكانها
١	اَلحمدللهِ رَبّ العالمين	١/١
٢	فی قُلوبهم مرضٌ فزادهمُ اللہُ مرَضاً	١٠/٢
٣	فَما رَبحت تِجارتهمْ	١٧/٢
٤	صُمٌّ بُكمٌ عُمیٌ فهمْ لاَ یرجعونَ (لايعقلون)	١٨/٢، ١٧٢/٢
٥	اَتأمُرونَ النّاسَ بِالبّر وَتنسونَ انفسكمْ	٤٤/٢
٦	وَضُربت عليهمُ الذلّةَ والمسكنة وَبائوا بغضب مِنَ اللہ	٦١/٢
٧	صَفراءُ فاقعٌ لونُها تسرّ النٰاظرينَ	٦٩/٢
٨	اِنَّ البقرَ تَشابهَ علينا	٧١/٢
٩	اَفتؤمنونَ بِبعض الكتاب وتَكفرون ببعضٍ	٨٥/٢
١٠	ماننسخ من آيةٍ او نُنسها نَأتِ بخيرمنها	١٠٦/٢
١١	هاتوا بُرهانكمْ اِنْ كنتم صادقينَ	١١٢/٢
١٢	اَينما تولّوا فَثمَّ وَجهاللہ	١١٥/٢
١٣	صِبغةَ اللہِ وَمَنْ اَحسنُ مِن اللہ صِبغةً	١٣٨/٢
١٤	وَلكلٍّ وجهةٌ هو مُولّيها	١٤٨/٢
١٥	وَلا تقولوا لمن يقتلُ فی سبيل اللہ امواتٌ بلْ اَحياءٌ	١٥٤/٢
١٦	اِنّا للہ وَانّا اِليه راجعونَ	١٥٦/٢
١٧	وَلكم فی القصاص حَيوةٌ يا اولی الالباب	١٧٨/٢
١٨	يُريدُ اللہ بكمُ اليسرَ وَلا يُريدُ بكمُ العسرَ	١٨٤/٢
١٩	وَأتوا البيوتَ مِنْ اَبوابها	١٨٨/٢
٢٠	والفتنةُ اشدُّ مِنَ القتل. اَلفتنةُ اكبرمن القتل	١٩٠/٢، ٢١٧/٢
٢١	وَلا تُلقوا بايديكم اِلی التّهلكة	١٩٤/٢
٢٢	فَاِنّ خَيرَ الزّادِ التقویٰ	١٩٦/٢

العدد	الايات	مكانها
٢٣	وَ قُضىالاَمرُ	٢٠٩/٢
٢٤	عَسىٰ اَنْ تَكرَهُوا شَيئاً وَهُو خَيرٌ لكمْ وَعسىٰ	
	انْ تُحبّواشيئاً وَ هو شَرّ لكم	٢١٥/٢
٢٥	لا تكلفّ نفسٌ اِلاّ وسعها	٢٣٢/٢
٢٦	كَم من فئةٍ قليلة غلبت فئةً كثيرةً	٢٤٨/٢
٢٧	ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض	٢٥٠/٢
٢٨	فَبهت الذى كفر	٢٥٧/٢
٢٩	و لٰكن ليطمئنّ قلبى	٢٥٩/٢
٣٠	ومن يُؤت الحكمة فقدا وتى خيراً كثيرا	٢٦٨/٢
٣١	يحسبهم الجاهلُ اغنياء من التعفّف	٢٧٢/٢
٣٢	لايكلفّ الله نفساً الاّ وسعها	٢٨٦/٢
٣٣	اِنّ فى ذلك لعبرةً لاولى الابصار	١٤/٣
٣٤	تعزّ من تشاء وتذّلُ من تشاء بيدك الخير	٢٦/٣
٣٥	اذاقضى امراً فانّما يقول له كن فيكون	١١٧/٢-٤٨/٣
٣٦	واعتصموا بحبل الله جميعاً ولاتفرّقوا	١٠٣/٣
٣٧	وَشاورهم فى الامر	١٥٩/٣
٣٨	ولو كنت فظّاً غليظ القلب لانفضّوا من حولك	١٥٩/٣
٣٩	انّ الله لايضيع اجر المؤمنين (المحسنين)	١٢١/٩-١٧١/٣
٤٠	يَقولون باِفواههم ماليس فى قلوبهم	١٦٧/٣
٤١	ولا تحسبنّ الّذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياءٌ	
	عِندَ رَبهمْ يرزقونْ	١٦٩/٣
٤٢	كلّ نفس ذائقةُ الموت	١٨٥/٣

العدد	الآيات	مكانها
٤٣	للذّكر مثلُ حظّ الانثيين	٤/١١
٤٤	وَخُلق الانسان ضعيفا	٤/٢٧
٤٥	اينما تكونوا يدرككّمُ الموت واو كنتم فى بروج مشيّدة	٤/٧٧
٤٦	فضّل الله المجاهدين على القاعدين اجراً عظيما	٤/٩٤
٤٧	ارض الله واسعةٌ فتها جروافيها	٤/٩٦
٤٨	من يعمل سوءاً يُجزَ به	٤/١٢٢
٤٩	والصلحُ خيرٌ	٤/١٢٧
٥٠	لآ الى هؤلآء ولا الى هؤلآء	٤/١٤٢
٥١	نُؤمن ببعض ونكفر ببعض	٤/١٤٩
٥٢	تعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان	٥/٣
٥٣	اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى	٥/٤
٥٤	اعدلوا هو اقرب للتقوى	٥/٩
٥٥	من قتل نفساً بغير نفس . . . فكانّما قتل الناس جميعاً	
	ومن احياها فكانّما احيا الناس جميعا	٥/٣٥
٥٦	السّن بالسّن والجروح قصاص	٥/٤٨
٥٧	يجاهدون فى سبيل الله ولا يخافون لومة لائم	٥/٥٧
٥٨	ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء	٥/٥٧
٥٩	عفا الله عمّا سلف	٥/٩٨
٦٠	لا تسئلوا عن اشياء ان تبدلكم تسؤكم	٥/١٠٥
٦١	ما على الرسول الاّ البلاغ	٥/١٠٢
٦٢	يوم ينفع الصادقين صدقهم	٥/١٢٢
٦٣	هل يستوى الاعمى والبصير	٦/٥٠

العدد	الايات	مكانها
٦٤	وعنده مفاتح الغيب لايعلمها الاّ هو	٥٩/٦
٦٥	لارطبٍ ولايابسٍ الاّ في كتاب مبين	٥٩/٦
٦٦	ذَرْهم في خوضهم يلعبون	٩١/٦
٦٧	يُخرج الحيّ من الميّت ومخرج الميّتِ من الحيّ	٩٥/٦
٦٨	فمن ابصر فلنفسه ومن عمى فعليها	١٠٤/٦
٦٩	وتمّت كلمةُ ربّكَ صدقاً وعدلاً	١١٥/٦
٧٠	من جاء بالحسنةِ فله عشر امثالها	١٦١/٦
٧١	ولا تزروا زرةٌ وزراخرى	١٦٤/٦
٧٢	فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولاَ يستقدمون	٣٤/٧
٧٣	ولباس التقوى ذلك خيرٌ	٢٥/٧
٧٤	كلوا واشربوا ولاتسرفوا	٣٠/٧
٧٥	اِنّ َالارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين	١٢٧/٧
٧٦	ربّ ِأرني انظر اليك ، قال لن تراني	١٤٢/٧
٧٧	عِجلاً جَسداً له خوارٌ	١٤٧/٧
٧٨	ألستُ بربّكم ــ قالوا بلى	١٧١/٧
٧٩	اولئك كالانعام بل هم اضّل	١٧٨/٧
٨٠	لو كنتُ اعلم الغيب لاستكثرتُ من الخير	١٨٧/٧
٨١	وما رميت اذ رَميتَ ولكن الله رمى	١٧/٨
٨٢	ليميّزَ الله الخبيثَ من الطيّب	٣٨/٨
٨٣	اِنمّا اَموالكم واولادكم فتنةٌ	٢٨/٨
٨٤	ولا تنس نصيبك من الدنيا	٧٧/٢٨
٨٥	فليضحكوا قليلاً وليبكوا كثيراً	٨٣/٩

العدد	الايات	مكانها
٨٦	ان الظنّ لا يُغنى من الحق شيئاً	١٠/٣٦
٨٧	وَاَحسن كما اَحسن اللهُ عليك	٢٨/٧٧
٨٨	ألا انّ اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون	١٠/٦٢
٨٩	فاستقم كما اُمرتَ	١١/١١٣
٩٠	انّ الحسنات يذهبن السيّئات	١١/١١٥
٩١	انّ كيد كُنّ عظيم	١٢/٢٨
٩٢	فذروهُ فى سُنبله	١٢/٤٧
٩٣	وما اُبرّئ نفسى انّ النفس لامّارةٌ بالسوء	١٢/٥٢
٩٤	فاللهُ خيرٌ حافظاً وهو ارحم الراحمين	١٢/٦٤
٩٥	هذه بضاعتنا رُدّت الينا	١٢/٦٥
٩٦	وفوقَ كلّ ذيعلم عليمٌ	١٢/٧٦
٩٧	ولاتيأسوا من روح الله	١٢/٨٧
٩٨	اِن اللهَ لايغيّر مابقوم حتى يغيّروا مابانفسهم	١٣/١٢
٩٩	يمحوا الله مايشاء ويثبتُ وعنده اُمّ الكتاب	١٣/٤١
١٠٠	ألا بذكر الله تطمئّن القلوب	١٣/٣٠
١٠١	لِكل اجلٍ كتابٌ	١٣/٤٠
١٠٢	كفى بالله شهيداً	١٣/٤٥
١٠٣	وما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه	١٤/٤
١٠٤	لئن شكرتم لَازيدنكمّ	١٤/٧
١٠٥	فجعلنا عاليها سافلها	١٥/٧٤
١٠٦	لم تكونوا بآلغيهِ الاّ بشّق الانفس	١٦/٧

العدد	الايات	مكانها
١٠٧	و اِنْ تعدّوا نعمةالله لاتحصوها	١٦/١٨
١٠٨	فاصابهم سيّئات ما عملوا	١٦/٣٥
١٠٩	ان نقول له :۔ كن فيكونْ	١٦/٤٠
١١٠	فسئلوا اهلَ الذكران كنتم لاتعلمون	١٦/٤٣
١١١	فيه شفاءٌ للنّاس	١٦/٦٩
١١٢	وهو كَلٌّ على مولاه	١٦/٧٦
١١٣	اينما يوجهّهلا يأت بخير	١٦/٧٦
١١٤	ما عندكم ينفد وما عندالله باقٍ	١٦/٩٦
١١٥	وجادلهم باللتىّ هىاحسن	١٦/١٢٥
١١٦	اِنْ احسنتم احسنتملانفسكم و اِنْ اسئتم فلها	١٧/٧
١١٧	وكان الانسان عجولاً	١٧/١١
١١٨	و كّلُ انسان الزمناه طائره فىعنقه	١٧/١٣
١١٩	مناهتدى فانّما يهتدى لنفسه	١٧/١٥
١٢٠	انّالمبذرّين كانوا اخوان الشّياطين	١٧/٢٧
١٢١	ولاتجعل يدكَ مغلولةً الىعنقك ولاتبسطها كَلّالبسط	
	فتقعد َملوماً محسورا	١٧/٢٩
١٢٢	يوم ندعوا كلّ اُناس بِامامهم	١٧/٧١
١٢٣	من كان فى هذه اعمى فهو فىالاخرة اعمى	١٧/٧٢
١٢٤	جاءَ الحقُ وزهقالباطل	١٧/٨١
١٢٥	قل كلٌ يعملُ علىشاكلته	١٧/٨٤
١٢٦	كفى بالله شهيداً	١٧/٩٦
١٢٧	وكلبهم باسطٌ ذراعيه بالوصيد	١٨/١٩
١٢٨	ثلاثةٌ رابعهم كلبهم	١٨/٢٤

العدد	الآيات	مكانها
١٢٩	ولا تقولَنّ لِشيئٍ انّي فاعلٌ ذلك غداالاّ ان يشاءَ اللهُ	٢٥/١٨
١٣٠	قل الحق من ربكم فمن شأفليؤمن و مَنْ شاءَ فليكفرْ	٣٠/١٨
١٣١	فاصبح يقلّب كفيّه على ما انفق فيها	٤٤/١٨
١٣٢	الباقيات الصالحات خيرٌ عند ربك ثواباً	٤٨/١٨ ٧٨/١٩
١٣٣	لا يُغادرُ صغيرةً ولا كبيرةً الاّ احصيها	٥١/١٨
١٣٤	هذا فراقٌ بيني وبينك	٨٠/١٨
١٣٥	و السّلام على من اتبّع الهدى	٤٨/٢٠
١٣٦	عجلاً جسداً له خوارٌ	١٤٨/٧ و ٨٩/٢٠
١٣٧	لو كان فيهما آلهةٌ الاّ اللهُ لفسدتا	٢٢/٢١
١٣٨	وجعلنا من الماء كلشيٍّ حيّ	٣١/٢١
١٣٩	وترى الناس سُكارى وماهم بُسكارى	٣/٢٢
١٤٠	خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين	١٢/٢٢
١٤١	ضعفُ الطالب والمطلوب	٧٤/٢٢
١٤٢	فتبارك الله احسنُ الخالقين	١٥/٢٣
١٤٣	كلُ حزبٍ بما لديهم فرحون	٥٥/٢٣
١٤٤	الخبيثات للخبيثين - والطيبات للطيّبين	٢٧/٢٤
١٤٥	ليس على الاعمى حَرجٌ	٦١/٢٤
١٤٦	نورٌ على نور	٣٦/٢٤
١٤٧	كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماءً	٣٩/٢٤
١٤٨	و ما على الرسول الاّ البلاغ المبين	١٨/٢٩ و ٩٩/٥ و ٥٥/٢٤
١٤٩	إن هم الاّ كالانعام بل هم اضلُّ سبيلا	٤٥/٢٥
١٥٠	وسيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون	٢٢٧/٢٦
١٥١	انّ الملوك اذا دخلوا قريةً افسدوها وجعلوا اعزّة اهلها اَذلّةً	٢٤/٢٧

العدد	الايات	مكانها
١٥٢	فخرج منها خائفاً يترقبُ	٢١/٢٨
١٥٣	كل شيئٍ هالك الاّ وجهه	٨٨/٢٨
١٥٤	وانّ اوهن البيوت لبيتُ العنكبوتِ	٤١/٢٩
١٥٥	الذّين جاهدوا فينا لنهدّينهم سبلنا	٦٩/٢٩
١٥٦	يُخرج الحيّ من الميّت ويخرج الميّت من الحيّ	١٩/٣٠
١٥٧	ظهر الفساد في البرّ والبحر بما كسبت ايدي الناس	٤١/٣٠
١٥٨	انّ انكر الاصوات لصوتُ الحمير	١٩/٣١
١٥٩	ما جعل اللهُ لرجل من قلبين في جوفه	٤/٣٣
١٦٠	فمنهم من قضى نَحبه ومنهم من ينتظر	٢٣/٣٣
١٦١	وقليلٌ من عبادي الشكور	١٣/٣٤
١٦٢	انتم الفقراء الى الله والله هو الغّنى	١٥/٣٥
١٦٣	ولا يحيق المكرُ السيّئُ الاّ باهله	٤٣/٣٥
١٦٤	ومن نُعمّره نُنكسّهُ في الخلق	٦٨/٣٦
١٦٥	فاذاقضى امراً فانما يقولُ له كن فيكون	٨٢/٣٦ ٦٧/٤٠
١٦٦	لمثل هذا فليعمل العاملون	٦١/٣٧
١٦٧	وانّ جندنا لهم الغالبون	١٧٤/٣٧
١٦٨	انّ كثيراً من الخلطاءِ ليبغى بعضهم على بعض	٢٤/٣٨
١٦٩	ولا تزر وازرةٌ وزرَ اُخرى ٦/١٦٤ و١٥/١٧	٧/٣٩ ٣٨/٥٣
١٧٠	هَلْ يستوي الذّين يعلمون والذّين لايعلمون	٩/٣٩
١٧١	ارض الله واسعةٌ	١٠/٣٩
١٧٢	من يضلل الله فماله من هادٍ	٢٣/٣٩ ٣٣/٤٠

العدد	الايات	مكانها
١٧٣	وافوّض امری الی الله انّ الله بصیرٌ بالعباد	٤٤/٤٠
١٧٤	وما یستوی الاعمی والبصیر	٥٨/٤٠
١٧٥	وقال ربّکم ادعونی استجب لکم	٦٠/٤٠
١٧٦	اِدفع باللّتی هی احسنُ	٣٣/٤١و٩٦/٢٣
١٧٧	من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساْفعلیها	٤٦/٤١ ١٤/٤٥
١٧٨	واستقم کما اُمرتَ	١٥/٤٢و١١٢/١١
١٧٩	من کان یُریدحرثالاخرةِ نزدله فیحرثه ومن کان یرید حرث الدنیانؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب	٢٠/٤٢
١٨٠	وامرهم شوری بینهمُ	٣٨/٤٢
١٨١	وجزاء سیئةٍ سیئةٌ مثلها فمن عفا واصلح فاجره علی الله	٤٠/٤٢
١٨٢	الاخلاّء یومئذٍ بعضهم لبعض عدوٌ الاّالمتقین	٦٨/٤٣
١٨٣	وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذّ الاعین	٧١/٤٣
١٨٤	کفی به شهیداً	٨/٤٦
١٨٥	لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون	١٣/٤٦
١٨٦	فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل	٣٥/٤٦
١٨٧	انّا فتحنا لك فتحاً مبینا	١/٤٨
١٨٨	یدالله فوقَ ایدیهم	١٠/٤٨
١٨٩	یقولون بالسنتهم مالیس فی قلوبهم	١١/٤٨
١٩٠	ولا علی المریض حَرَجٌ	١٧/٤٨
١٩١	ولن تجدَ لسنةَ الله تبدیلا	٢٢/٤٨
١٩٢	انمّا المؤمنون اِخوة	١٠/٤٩
١٩٣	فاصلحوا بین اخویکمْ	١٠/٤٩

العدد	الآيات	مكانها
۱۹٤	انّ بعض الظّن اثم	۱۲/٤۹
۱۹٥	انّ اکرمکم عندالله اتقاکم	۱۳/٤۹
۱۹٦	و نحن اقرب الیه من حبل الورید	۱٦/٥۰
۱۹۷	و تقول هل من مزید	۳۱/٥۰
۱۹۸	و ذکّر فان الذکری تنفع المؤمنین	٥٥/٥۱
۱۹۹	کلّ امریٔ بما کسب رهین	۲۱/٥۲
۲۰۰	انّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً	۳۸/٥۳
۲۰۱	لیس للانسان الّا ما سعی	۳۹/٥۳
۲۰۲	ما امرنا الاّ واحدةٌ کلمح بالبصر	٥۰/٥٤
۲۰۳	کلّ من علیها فان	۲٦/٥٥
۲۰٤	کلّ یوم هو فی شأن	۲۹/٥٥
۲۰٥	یعرف المجرمون بسیماهم	٤۱/٥٥
۲۰٦	هل جزاء الاحسان الّا الاحسان	٦۰/٥٥
۲۰۷	والسابقون السابقون - اولئك المقربون	٥٦/۱۰و۱۱
۲۰۸	و انّه لقسمٌ لو تعلمون عظیم	۷۰/٥٦
۲۰۹	هو معکم اینما کنتم	٤/٥۷
۲۱۰	لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم	۲۳/٥۷
۲۱۱	فاعتبروا یا اولی الابصار	۲/٥۹
۲۱۲	تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی	۱٤/٥۹
۲۱۳	و لتنظر نفسٌ ما قدّمت لغدٍ	۱۸/٥۹
۲۱٤	کما یئس الکفار من اصحاب القبور	۱۳/٦۰
۲۱٥	لِمَ تقولون مالا تفعلون	۳/٦۱
۲۱٦	یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم والله مُتمّ نوره	۸/٦۱
۲۱۷	نصرٌ من الله و فتح قریب	۱۳/٦۱

العدد	الايات	مكانها
٢١٨	كمثل الحمار يحمل اَسفاراً	٥/٦٢
٢١٩	انمّا اموالكم و اولادكم فتنةٌ	١٥/٦٤
٢٢٠	ان تقرضوا الله قرضاً حسنا	١٧/٦٤
٢٢١	لعّل الله يحدثُ بعدذلك امراً	٢/٦٥
٢٢٢	ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لايحتسب	٣/٦٥
٢٢٣	و من يتوكّل على الله فهو حسبه	٣/٦٥
٢٢٤	سيجعل الله بعد عسرٍ يُسرا	٧/٦٥
٢٢٥	افمن يمشى مكّباً على وجهه اهدى امّن يمشى سوّياً على صراط مستقيم	٢٢/٦٧
٢٢٦	انّ الانسان خُلق هلوعا	١٩/٧٠
٢٢٧	فذرهم يخوضوا و يلعبوا حتّى يلاقوا يومهم الذى يوعدون	٤٢/٧٠
٢٢٨	ولا تمننْ تستكثر	٦/٧٤
٢٢٩	كانّهم حمرٌ مستنفرهُ فرّت من قسوره	٥٠/٧٤
٢٣٠	بل الانسان على نفسه بصيرة	١٤/٧٥
٢٣١	و ما تشاؤن الاّ ان يشاء الله	٢٩/٨١ ٣٠/٧٦
٢٣٢	يا ليتنى كنتُ تراباً	٤٠/٧٨
٢٣٣	قُتل الانسان ما اكفره	١٦/٨٠
٢٣٤	يوم يفرّ المرءُ من اخيه	٢٤/٨٠
٢٣٥	ختامه مسك و فى ذلك فليتنافس المتنافسون	٢٦/٨٣
٢٣٦	يوم تُبلى السرائر	٩/٨٦
٢٣٧	لا يُسمنُ ولا يُغنى مِن جوع	٧/٨٨
٢٣٨	انّ ربك لبالمرصاد	١٤/٨٩

العدد	الایات	مکانها
٢٣٩	و امّا بنعمة ربك فحدّث	١١/٩٣
٢٤٠	انّ مع العسر یسرا	٥/٩٤
٢٤١	فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ـ و من یعمل مثقال ذرة شراً یره	٩٩/٧و٨
٢٤٢	انّ الانسان لفی خسر	٢/١٠٣
٢٤٣	لکم دینکم ولی دین	٦/١٠٩
٢٤٤	الخنّاس، الذّی یوسوس فی صدور الناس	٥/١١٤
٢٤٥	انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی	٦/٩٦



امثال فارسی مقتبس از قرآن

مسلمانان ممالك فارسی زبان در طول مدت سیزده قرن که بقرائت کتاب الهی برای زاد معاد و کسب فیض خو گرفته‌اند درزندگی دنیوی وحیات روزانهٔ خود از آن نامه آسمانی اقتباسها کرده‌اند . وازاینرو مثل‌های بسیار که ریشهٔ آن همه قرآن مجیداست برسر زبان ایشان بفراوانی روان گشته‌است . واینگونه امثال ازچند نوع بیرون نیست :

نوع اول آن‌است که آیتی موجز ازکتاب کریم یافقرهٔ از آن که باقتضای معنای حکمت آموزو بیان معجز نشان زبانزدخاص وعام‌شده ، ودراثناءزندگانی ودرمواقع حاجت تمثل کنند . بسیاری ازاین نوع درجدول فوق ذکرشده، ولی از آن میان بعضی درزبان فارسی بخصوص رواجی چنان گرفته که مانند امثال ملّی برسر زبانهاست .

برای نمونه چند مثل از آن‌جمله با ذکر موارد استعمال آنها و نمونه‌ازسخنان گویندگان معروف در اینجا ثبت میشود :

۱ــ**الحمدلله** . . . . . (۱/۱) ـ درموردسپاس وشکرالهی ودرهنگام وصول نعمتی یادفع بلیّتی این کلمه را تکرار کنند ، ویاصالحین و ابرار درمقام صبر برشدت ونقمت آنرا بر زبان رانند . سعدی گوید : « الحمدلله که بمصیبتی گرفتارم نه بمعصیتی. . .

حافظ فرماید : « کارم بکام است الحمدلله »

۲ـ **انشاء الله** ـ که درمقام عزیمت بانجام امری باتوکل بمشیت الهی گویندو اشارت است ببعضی آیات شریفه چون « و إنا انشاءالله لمهتدون » (۲/۷۰) : وچون « ستجدنی انشاءالله من الصابرین » (۳۷/۱۰۲) و غیره وغیره .

مولوی گوید :

گرخدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر

۳ ـ **لم تقولون مالاتفعلون** (۶۱/۲) ـ در مورد کسی که بوعده خود وفا نکند ، یا داعیهٔ عملی داشته باشد وبدان رفتارننماید ، استعمال نمایند . مانندآنکه شاعر گفته : کردار بیارو کرد گفتار نکرد .

یا آنکه گفته‌اند : کاری که نمیکنی چرا میگوئی ؟

۴ ـ **کلوا واشربوا ولاتسرفوا** (۷/۳۱) ـ در مورد نهی از بسیار خوردن استعمال کنند . شاعر گوید :

کلوا واشربوا را دُر گوش کرد ولا تسرفوا را فراموش کرد .

۵ ـ **نور علی نور** (۲۴/۳۵) ـ در مواردی که نعمتی زائد بر نعمت دیگر حاصل شود استعمال کنند . **جامی** گوید :

وجودی ازخواص آب وگل دور جبین طلعتش نورٌ علی نور

۶ ـ **ومن الماء کل شیئی حی** (۲۱/۳۰) در ستایش آب و ترجیح آن بر سایر مشروبات . **ابن یمین** گوید :

آب بهتر هزار بار ز می و من الماء کل شیئی حیّ

۷ ـ **وماعلی الرسول الاالبلاغ** (۲۴/۵٤) ـ در مورد نصیحت بکسی درمقام اتمام حجّت استعمال کنند . **سعدی** گوید:

گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

۸ ـ **هذا فراق بینی و بینك** (۱۸/۷۸) ـ درمقام جدائی و متارکه در دوستی با کسی گویند چنانکه ، **خضر موسی** را گفت . **اوحدی** گفته‌است:

گفت هذا فراق یا **موسی** چون توئی بی وفاق یا **موسی**

۹ ـ **هل جزاء الاحسان الا الاحسان** (۶۰/۵۵) ـ که در موقع ستایش احسان ونیکی، یا در نکوهش غدرو ناسپاسی گویند. **مولوی** گوید :

چیست احسان را مکافات ای پسر — لطف و احسان و ثواب معتبر.

۱۰ ـ **هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون** ؟ (۹/۳۹) ـ درمقام ستایش علم و اهل علم و نکوهش جهل وجاهلان بکار برند. شاعر گفته :

نیست دانا برابر نادان — این مثل زد خدای درقرآن

۱۱ ـ **یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی** (۱۹/۳۰) ـ این آیت را در ستایش فرزندی بلند نام از پدری گمنام یا در مقام تعییر خلف طالح از سلف صالح مثل زنند. چنانکه گویند : ازآتش خاکستر زاید. **سعدی** گوید :

هنر بنمای اگر داری نه گوهر — گل از خار است و**ابراهیم** از **آذر**

۱۲ ـ **یدالله فوق ایدیهم** (۱۰/۴۸) ـ این آیه را در توکّل بعنایات **الهی در** مقام مقابله با دشمنان تمثّل نمایند. **مولوی** فرماید :

رو یدالله فوق ایدیهم تو باش — همچو دست حق گزافه رزق پاش

۱۳ ـ **استغفر الله** (۱۰۶/٤) در مقام ندامت وانابت و استیحاش استعمال کنند.

حافظ فرماید : « از دست زاهد کردیم توبه — وز فعل عابد استغفرالله ! »



نوع دیگر آنست که نام مبارك «قرآن» بلفظه موضوع مثل شده است وار آن نیز چند نمونه با ذکر مورد و بیان شاهددراینجا تیمناً نگاشته میشود :ـ

۱ ـ در مقام تعظیم یا طهارت یا صحت چیزی چنانکه گویند : «مثل قرآن بی عیب » یا « مثل قرآن در خانهٔ کافر». که در حقیقت ترجمهٔ مثل عربی : « کالمصحف فی بیت زندیق . » میباشد.

شاعر گوید :

مظلوم چون بخانهٔ زندیق مصحفم — محروم چون زچشمهٔ حیوان سکندرم

۲ ـ ویاآنکه درمقام تأکید بقرآن مجید قسم یاد کنند؛ چون سخن **حافظ** :

گفتمش زلف بخون که شکستی گفتا — **حافظ** این قصه درازاست **بقرآن** که مپرس.

۳ ـ یا در مقام استیحاش از عمل منکری ، مانند این مثل : قرآن خدا را

شسته‌ام یا سوخته‌ام اگر چنین یاچنان کنم »وهم درمورد تعلیق عملی برامری منکر و ناشایست استعمال کنند. **فرخی** گوید :

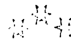
« گر من امروز شادمانه نیم   شسته‌بادی بدست‌من **قرآن** »

۴ – چون این مثل : «**قرآن** خدا غلط میشود ولی کار او غلط نمیشود» که درمقام مبالغه درصحت امری ودرستی کاری که عکس آن تعلیق بامری محال باشد گویند. شاعر گفته :

ازفلك‌خیزد بدی ، وزطبع او ناید بدی   از**قرآن** آید خطا ، درلفظ او ناید خطا

۵ – و هم در این مثل : « هفت **قرآن** در میان » ؛ که درمقام تعویذ قبل از ذکر رنجی یا مرضی یا مصیبتی استعمال کنند.

۶ – وهم دراین مثل «هرچه در**قرآن** کاف است در آن شکاف است» که درمقام تشبیه و تمثیل به قماشی پاره پاره استعمال کنند.



دربعضی اشعار کلمهٔ قرآن موضوع بیتی است که‌خود آن بیت‌مثل سائر گشته‌است :

اوّل – چون‌این‌مثل : «**قرآن** کنند حرز و امام مبین‌کشند» و آن مصرع دوّم است ازبیت **وصال شیرازی** درمرثیه که گفت :

یس کنند حفظ و به طه کشند تیغ . . .

و آن مصرع در مقام تمثیل بحال کسانی است‌که مانند پیروان **بنی‌امیه** باظاهری بصلاح مرتکب اعمالی قبیح ومنکر شوند.

دوّم – چون این مصرع از **حافظ** :

«دیو بگریزد از آن قوم که **قرآن** خوانند » که جزء دوم است ازاین بیت :

«زاهد ار رندی **حافظ** نکند فهم چه باك . . .»

اقتباس است‌ازآیهٔ شریفهٔ :« اذاقرأت‌القرآن فاستعذ بالله من الشیطان‌الرجیم». (۱۶/۱۰۰).

سوّم – چون این بیت از **سعدی** :

گرتو **قرآن** بدین نمط خوانی   ببری رونق از مسلمانی

که مثلی سائر است درباره کسانیکه قرآن بصوتی ناپسند خوانند، یا بغلط و لحن تلاوت نمایند، یا در پردهٔ دین و صلاح اعمال زشت وقبیح ارتکاب کنند، ومنطبق است باحدیث شریف : « ربّ تالٍ للقرآن والقرآنُ یلعنه . »



نوع دیگر آنست که از بعضی کلمات یا اصطلاحات **قرآن** مجید فعلی یاجمله‌ای ساخته‌اند که رفته رفته بصورت مثل درآمده، ودرموارد مختلفه بلسان ادبی یابزبان عامیانه بدان تمثل جویند . برای نمونه چند مثل از این نوع بصورت صیغهٔ مصدری در اینجا ذکر میکنیم :

۱ـ « شغلتنارا شدُ رُستنا کردن »: مثل است درحال کسی بقصد تصحیح امری آنرا مغلوط تر سازد . مانند آن مصحح قرآن عامی بیسواد که چون بکلمه « شغلتنا » درآیهٔ مبارکه : شغلتنا اموالنا و اهلونا (۱۱/٤۸) رسید باخوداندیشیدکه « شغلتنا » درقرآن نشاید، پس آنرا محوساخت وبجای آن « شدُ رُستنا » آورد، واین مثل شد .

۲ ـ « عالیهاسافلهاشدن » اقتباس از آیهٔ مبارکه : جعلنا عالیها سافلها (۱۱/۸٤) درمقام تمثیل بباژگون شدن بنائی یاآشفته شدن امری استعمال کنند . واین اصطلاح در کتب ادب فراوان آمده، **جامی** گوید :

نامزد کن بزمین زلزلها   ساز از آن عالیها سافلها

۳ ـ « کوس لمن‌الملك زدن » اقتباس است ازآیهٔ شریفهٔ : « لمن‌الملك الیوم » (۱٦/٤۰) در مقام اشاره به تکبّر وتجبّر آمری نافذ یاپادشاهی خودستا گویند :

نظامی گوید :

کیست در این دائره دیرپای   کو « لمن‌الملك » زندجزخدای

٤ ـ « لن ترانی گفتن » اقتباس است از آیهٔ شریفهٔ : « لن ترانی ولکن انظر الی الجبل . . . » (۱٤۳/۷) که نفی مؤبّد است در رؤیت حق . و آنرا در مقام‌اشاره بجوابی‌سخت ویاکلمهٔ بنفی قطعی‌تمثیل کنند، وبعدها بمعنی « درشت گفتن » تحوّل یافته است . شاعر گفته :

چو رسی **بطورسینا** «أرِنی» مگو و بگذر — که نیرزد این تمنی بجواب « لن ترانی »

شاعر دیگر در جواب او گفته است :

چو رسی **بطورسینا** «أرِنی» بگو و مگذر — که رسد جوابت ازدوست اگرچه «لن‌ترانی»

۵ ـ « چون ابلیس از لاحول گریختن» یا «مثل دیوازقل اُعوذ فرار کردن» یا : « پول غول است و ما بسم‌الله » که همهٔ این امثال و نظائر آن در مقام « دوری جستن » و « مباعدت » از کسی یا چیزی استعمال شود، همانطور که شیطان ازقرآن بگریزد . اقتباس و اشاره است بآیهٔ شریفه : « و حفظاً من کل شیطان مارد» (۹/۳۷) و یا این آیه : « و انما ینزغنّک من الشیطان نزغٌ فاستعذ بالله » (۳٦/٤۱)

٦ ـ « مانند الحمد از برداشتن» درمقام تشبیه و تمثیل برای‌کسی‌که بر کاری مستولی و چیره است، همانطور که مسلمانان سورهٔ مبارکه الحمد را از بردارند .

انوری گفته :

روشنو حال**خراسان وعراق** ای‌شه غرب — که مر اوراست همه حال چو الحمد از بر

۷ ـ « شب قدر را قدر دانستن » که اقتباس است از آیه مبارکه « انّا انزلناه فی لیلةالقدر » (۹۷ ۲) و از این کلمه تشبیهات و استعارات فراوان در کتب ادب یافت میشود . مانند این مصرع که مثل سائر گشته :

« هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی! »

سعدی گوید :

دُهل زن‌گو دونوبت زن بشارت — کـه دوشم قدر بود امروز نوروز

و نیز گفته :

« اگر شب ها همه قدر بودی ، شب قدر بی قدر بودی . »

۸ ـ « هل مِن مزید گفتن » در مقام اشاره به حرص و شره و زیاده طلبی ، اقتباس است ازآیهٔ شریفهٔ :«یوم نقول‌لجهّنم هل امتلئتِ وتقول هل من‌مزید.»(۵۰/۲۹)

شاعر گوید :

مست شراب صمـدی **بایزید** — آنکه زدی نعرهٔ هل من مزیـد

۹ ـ « یارغاربودن» درمقام اشاره بدوستی دوتن یارمحرم ورفیق موافق . که در سرّاء و ضرّاء شریك باشند، مأخوذ از داستان مصاحبت **ابوبکر** با **پیغمبر** علیه‌السلام درغار، واقتباس است‌ازآیه شریفه : « ثانی اثنین اذهما فی‌الغار . (۹/۴۰)

کمال اسمعیل گوید :

هرجا روی و آئی همراه تو سعادت   هرجا مقام سازی اقبال یار غارت

و نیز **ناصر خسرو** گوید :

غار جهان گرچه تنگ و تارشده‌است   عقل پسنده است یار غار مرا

۱۰ـ « یاسین بگوش خرخواندن» درمقامی که بناخردمندان بعبث پندگویند، و ابلهان را بی‌فایده اندرز دهند، همانگونه‌که سورهٔ مبارکهٔ یاسین را اگردرگوش دراز گوش بخوانند البته چیزی‌از آن‌فهم‌نکند. **ناصرخسرو** قریب بهمین مضمون گفته‌است :

کی سزد حجت بیهوده سوی جاهل   پیش گوساله نشاید که قُران خوانی

۱۱ ـ « صوراسرافیل دمیدن » اشاره بقیام قیامت یا تمثّل به جنبشی در جماعت وگروهی که غافل و جاهل باشند. اقتباس‌است از آیات عدیده که در آنها اشاره به‌نفخ صور شده مانند (۶/۷۳) و (۲۳/۱۰۲) و (۳۶/۵۱) .

جمال اصفهانی در قصیدهٔ که در وصف هول قیامت سروده است گوید :

بنفخ صور شود مطرب فنا موسوم   برقص وضرب وبایقاع کوهها مأذون

۱۲ ـ « کن فیکون شدن » در هنگام اشاره بوقوع امری بزرگ که مستلزم تغییر و تحوّلی عظیم باشد باین عبارت تمثل جویند . وآن اقتباس است از آیهٔ شریفهٔ: « فاذا قضیٰ امراً فانّما یقول له کن فیکون . » (۴۰/۶۸) و آیات دیگر .

باز **جمال اصفهانی** گفته است :

چو درنورد د فراش امر کن‌فیکون   سرای پردهٔ سیماب رنگ آینه‌گون

۱۳ ـ « تاهم فیهاخالدون رفتن» در مقام تمثیل به تعقیب امری طویل و دنبال کردن کاری درازتانقطهٔ انتهاء آن. همانطورکه «آیةالکرسی »که از آیات طوال است تا آخر قرائت نمایند، وآن اقتباس است از همان آیه (۲/۲۵۵) .

۱۴ ـ « لاحول گفتن » درهنگام وقوع بلیتی یا حدوث مصیبتی ونقمتی است،

و اقتباس است از آیهٔ شریفه : « ماشاءالله لاقوةالاّبالله . . . . » (۳۸/۱۸) و همچنان اشارت است بحدیث : « لا حول ولا قوة الاّ بالله . » **سعدی** گوید :

مگو انده خویش با دشمنان — کهلاحول گویندشادی کنان



نوع دیگر امثالی است که از ترجمه و تفسیر بعضی آیات و کلمات قرآن که عیناً یا باندك تبدیل وتحریفی درزبان فارسی روان شده . وازآن بعضی درلغت فصیح ادب و بعضی دیگر بلسان عامیانه تمّثل کنندانیك چند مثال :

۱ ـ « تا شتر ازسوراخ سوزن بیرون شود » ـ تمثیل ازاتیان بامری محال است وترجمه است ازآیهٔ شریفه : « حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط » (۳۸/۷) (۱) .

شاعر گفته :

اگر برون شود ای شاه اشتر از سوزن — شود مقابل تو چرخ در توانائی

۲ ـ « هرچه خدا میخواهد میشود » در مقام تسلیم بمشیّت الهی و گردن نهادن بتقدیر، ترجمهایست ازآیه مبارکه : « ماشاءالله . . . . » درقرآن (۱۲۸/۶) و(۴۹/۱۰) ودر حدیث . **مولوی** گوید :

هرچه میخواهد خدا چون میشود — دیده و دلها عبث خون میشود

۳ ـ « چراغی را کهایزد برفروزد — هرآن کس پف کند ریشش بسوزد »

این بیت که در زبان فارسی مثلسائر شده درمقام غلبه حق برباطل و در تعبیر از کسانیکه برخلاف تأییدات خدائی عمل کنند وخسران بینند استعمال میشود ، اقتباس وترجمه است از آیهٔ شریفهٔ : « یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم . . . »(۸/۶۱) و بسیاق این بیت بهمین معنی ترجمههای دیگر ازهمان آیه در شعرو ادب فارسی یافت میشود . مانند این بیت **مولوی** :

هر که بر شمع خدا آرد پفو — شمع کی میرد بسوزد پوز او

۴ ـ « هرآنکس که دندان دهد نان دهد » ـ درمقام اشاره برسیدن روزی مقدّر

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۶۰ از همین کتاب .

که ترجمه و اقتباس است از آیاتی که در رزاقیّت خداوند و مقسوم بودن رزق در قرآن شریف وارد است . مانند آیات (۲۹/۶۲) و (۳۹/۵۲) و (۵۱/۲۲) و (۱۱/۶) وغیره .

سعدی گوید :

مخور هول ابلیس تا جان دهد — که هر کس که دندان دهد نان دهد

۵ – « یکدل و یکدوست » – این تمثیل را درمقام اشاره بدل بستگی بامعشوق واحد، وعلاقه قلبی بمطلوب یگانه ، ونهی از تعدد مقاصد و تشتت مطالب استعمال کنند واقتباس و ترجمه است از آیهٔ شریفهٔ : « ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » (۳۳/٤)

سنائی گفته است :

گر مذهب عاشقان عاقل داری — یکدوست پسنده کن که یك دلداری

٦ – « **عیسی** بدین خود **موسی** بدین خود . » این مثل را در تساهل نسبت بارباب مذاهب واصحاب ادیان، و اینکه هرقوم ومردمی پیرو کیش آئین خود میباشند استعمال کنند ، ترجمه واقتباس است ازآیهٔ شریفهٔ : « لا اکراه فی الدین » (۲/۲۵٦) و یا آیهٔ مبارکه : « لَکُمْ دینکُمْ ولیَ دین » (۱۰۹/٦) .

ناصرخسرو گفته است :

فضل تو چیست بنگر برترسا — از سرهوس برون کن وسودا را
تو مؤمنی گرفته **محمد** را — او کافر و گرفته **مسیحا** را
ایشان پیمبران و رفیقانند — چون دشمنی تو بیهده ترسا را

۷ – « شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد . » – این مصراع دوّم ازبیت **حافظ** است که گفت :

دلتنگ نباید بود از طعن حسود ای دل . . . .

و در مقام نصیحت بصبر و امر ببرد باری در شدائد ، و تحمل آلام و اشاره به حکمت و خیری که در مصائب و سختی ها مخفی است . ظاهراً ترجمه و اقتباس است از آیهٔ شریفهٔ : « عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیرٌ لکُم » (۲/۲۱۳)



نوع دیگر کنایات واستعاراتی است که ازاوصاف وحکایات وقصص تاریخی ازقرآن

مجید اقتباس شده و آنرا در موارد عدیده بتناسب وقوع نظائر همان وقایع استعمال کنند، یابرسبیل تشبیه تمثّل نمایند. و اینگونه‌امثال و تشبیهات درزبان فارسی‌فراوان است. نمونه را به چند مثل که مقتبس از آیات و از حکایات بعضی از پیغمبران عظام است اکتفا مینماید:

۱ ـ «گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده» این‌مثل‌که مصراع دوّم است از بیت **سعدی** که گفت: «در کوی تو معروفم و از روی تو محروم ...» در زبان فارسی مثل‌است برای‌تهمت بیگناهان، مانند گرگی که **یوسف**را نخورده بود ولی اورا بدین گناه متهم داشتند ـ رجوع شود به آیهٔ شریفهٔ: «و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب.» (۱۲/۱۷).

۲ ـ «چون **قارون** توانگر بودن» مثلی است که درمقام اشاره بثروت بی‌پایان و مال و منال بسیار استعمال کنند، و آن اقتباس است از قصهٔ قارون در قرآن مجید (۲۸/۷۹). **سعدی** گوید:

قارون هلاك شد که چهل خانه گنج داشت — **نوشیروان** نمرد که نام نیکو گذاشت

۳ ـ «مانند برادران یوسف» در مقام تشبیه بحسد و غدر و مکر بد اندیشان اقتباس ازسورهٔ یوسف (سورهٔ۱۲). **سعدی** گوید: «چون برادران یوسف که بدروغ متهم شدند و براست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند.»

٤ـ «چون‌بهشت**شداد**» درمقام وصف عمارتی‌یامکانی‌مجلل که‌بانواع زخارف و وزیورها مزّین‌شده باشد، اقتباس است ازحکایت **شداد** وبهشت او. درآیهٔ‌شریفهٔ: «ارم ذات‌العماد الّتی لَمْ یُخلقْ مثلها فی‌البلاد.» (۸۹/۷).

ملك‌الشعراءبهاردر وصف **قمصر کاشان** گوید:

گویند در زمانهٔ شدّاد — گم شد یکی‌بهشت بکشور

گر آن بهشت‌گم‌شده‌خواهی — بگذر یکی بدرّهٔ **قمصر**

۵ ـ «چون زقّوم» تشبیه به «زقّوم» شجرهٔ خبیثهٔ دوزخ. این تمثیل در بیان مرارت وتلخی طعامی بسیار متداول است. اقتباس از آیهٔ شریفهٔ: «اِنّ شجرة

الزّقوم طعامُ الاَثیم . (٤٤/٤٣ و ٣٧/٦٢) .

٦ – «چون زمهریر» و «چون جهنم» اولی تمثیل و تشبیهی است که در توصیف سردی و برودت استعمال کنند، و دوّمی برعکس آن . اوّلی اقتباس شده از آیهٔ مبارکه : «لا یرونَ فیها شمساً ولا زمهریراً » (٧٦/١٣) و دوّمی از آیاتی که در وصف جهنم آمده است .

٧ـ «کشتی **نوح** وطوفان» درمقام تمثیل وبیان پناهگاه محکمی که دربرابر حوادث و آفات پایداری ومقاومت کنند . اقتباس ازحکایت طوفان نوح و کشتی ساختن او (سورهٔ هود ـ ١١/٣٩) .

سعدی گوید : چه باك از موج بحر او را که باشد **نوح** کشتیبان .

٨ ـ «**سلیمان** ومور» درمقام اشاره بهعظمت شخصی دربرابر حقارت شخصی دیگر بدان تمثیل کنند . اقتباس است ازحکایت **سلیمان** نبی علیهالسلام بامور (٢٧/١٩).(١)

حافظ گوید :

« اندر آن موکب که برپشت صبا بندند زین　　　باسلیمان چون برانم من که مورم مرکب است

٩ ـ «**سلیمان** وباد» درمقام اشاره بفنای دولتهای دنیوی وزوال جاه وجلالها اقتباس از آیهٔ مبارکهٔ : « ولسلیمان الرّیح ... الخ » (٣٤/١٢) و (٢١/٨١) .(٢)

خواجو گوید :

« پیش صاحب نظران ملك **سلیمان** باد است　　　بلکه آنست **سلیمان** که زملك آزاد است»

حافظ گوید :

« شکوه آصفی واسب بـاد ومنطق طیر　　　ببادرفت وازآن خواجه هیچ طرف نبست»

١٠ ـ «یوسف ارزان فروختن یابثمن بخس فروختن» تمثیلی است در مقـام افسوس ازدست دادن متاعی گران قیمت، یافقدان مالی هنگفت دربرابر سودی قلیل. اقتباس است ازحکایت فروختن **یوسف** بدراهم بخس معدوده (سورهٔ یوسف ـ ١٢/٢٠) .

خاقانی گوید :

انصاف بده که هست ارزان　　　یوسف صفتی به هفت درهم

---

(١) ـ رجوع شود بصفحه ٤٣ همین کتاب (٢) رجوع شود بصفحه ٤٥ .

حافظ گوید:

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد   آنکه یوسف به زرناسره بفروخته بود

۱۱ـ «**سلیمان** واهرمن» ـ تشبیه و تمثیلی است که درمقام غلبهٔ موقت باطل برحق باینحکایت اشاره نمایند، از تفسیر مفسّران از آیهٔ شریفهٔ، «و لَقدْ فَتّنا السلیمان ....» (۳۸/۳٤) این معنی اقتباس شده. **حافظ** گوید:

«من آن نگین **سلیمان** بهیچ نستانم   که گاه گاه دراودست اهرمن باشد»

۱۲ـ «مرغ **عیسی**، خفّاش» ـ اشاره بامری خسیس که از شخصی نفیس صادر گردد، واز آیهٔ شریفهٔ: «اِذ تخلقَ مِنَ الطّین کهیئة الطیرْ...» (۵/۱۱۰)و(۳/٤۹) اقتباس شده است.

صبای کاشانی درهجا گوید:

«ای طایر **عیسی** آفرینش   چون طایر عیسوی به‌بینش»

۱۳ ـ **ابراهیم** فرزند **آذر** ـ در مقام تمثیل حال فرزندی نیك بخت و دانا از پدری بد بخت وجاهل استعمال کنند نظیر: «یُخرجُ الحّی مِنَ المیّت» واقتباس است از حکایت **آزر** پدر **ابراهیم** خلیل «اذا قال ابراهیم لِاَبیه آزرْ» (٦/٧٤).

سعدی گوید:

«هنربنمای اگر داری نه گوهر   گل ازخاراست و ابراهیم از آزر»

۱٤ـ «پسر **نوح**» ـ درمقام تمثیل خلفی طالح که ازسلف صالح زائیده شود و او را از فضائل موروث نصیبی نباشد، اقتباس است ازحکایت پسر نوح (۱۱/٤٦).

سعدی گوید:

پسر **نوح** با بدان بنشست   خاندان نبوتش گم شد»

۱۵ـ «سدّ **اسکندر** و یأجوج و مأجوج» ـ مثالی است در استحکام واستواری امری رزین یامردی پایدار دربرابرغوغا وهجوم عوام، یااستقامت دربرابرفتن وحوادث. اقتباس است از داستان **ذوالقرنین** وساختن سدّ ـ سورهٔ کهف (۱۸/۹٤).

سعدی گفته است :

« **سکندر** بدیوار روئین و سنگ　　نمود از جهان راه **یأجوج** تنگ

ترا سدّ **یأجوج** کفر از زر است　　نه روئین چو دیوار **اسکندر** است »



نوعی دیگر از امثال مقتبسه از **قرآن** شریف که خالی ازظرافت نیست وذکر آن دراینجا برای تفریح خاطر مناسب مینمود امثالی‌است عامیانه که عوام‌الناس واهل سوقه از بعضی کلمات یا بعضی آیات قرآنیه گرفته اند و با الفاظی فارسی ـ احیاناً مغلوط ـ بهم‌آمیخته وبرای معنای خاصی بآنها تمثل جویند.

این سه‌چهار مثل که ذیلاً ذکر میشود از آن جمله است :

۱ ـ « نه‌این ونه‌اون و یمنعون الماعونْ » ـ چون دراختیار یکی از دو امر مخیّرباشند وعاقبت هر دو را ردّ وطرد نمایند این مثل‌را استعمال کنند. « اون » بجای « آن » لغت عامیانه‌است برای‌آن‌که با «ماعون» قافیه‌کرده باشندازآیهٔ‌شریفه(۷/۱۰۷)

۲ ـ « والشّمس وضحیها اینم بالای انهاها ... » ـ چون کسی را ضررها ویا مصیبت‌ها بتوالی دررسد وناچاربدان گردن درنهد وبرضررجدید نیزصبرو بردباری‌پیشه کنداین مثل را گوید. ترکیبی است باآیه اول درسورهٔ مبارکه (الشّمس ـ ۹۱)

۳ ـ « قُلْ هُوَالله احدْ ...باخورد ومردش کفواً اَحدْ » ـ چون درمقام جمع تفاصیل وتلخیص کلام نسبت بجزئیات عدیده یك جا بامری اشاره‌کنند این مثل‌را بکار برند. وآن ترکیبی است ازآیات سورهٔ مبارکهٔ اخلاص.

٤ـ «زیدٌ رُجلٌ بزرگوارٌ ـعجلاً جسداً لَهُ خوارٌ»ـ درمقام تحقیر وتوهین درباره شخص پرداعیهٔ وژاژخای ایراد کنند، وترکیبی است غلط از عربی وفارسی که باآیهٔ شریفه ـ در وصف گوسالهٔ **سامری** ـ آمیخته اند (۱٤۸/۷) و (۸۸/۲۰).

سعدی در بیتی بعربی فصیح این آیه را چنین تضمین فرموده است :

قَدْ شابَهَ بالوریٰ حِمارٌ　　عجلاً جسداً لَهُ خوارٌ



این بود نمونه ای چند از ضروب امثال و گفتار های عامه که در السنه و افواه فارسی زبانان با اقتباس از قرآن مجید جاری و ساری گشته است، و تا آن حد که ما را وسائل و اسباب فراهم بود باضیق وقت استقصا واحصا نمودیم.

خدای تعالی ما را اززلّت وسهو درامان دارد، در مثل است که: الانسانُ مَحَلُّ السهو والنسیانْ، فارسی زبانان هم گویند: انسان جایز الخطااست: یا آدم شیرخام خورده است» و در کلام الهی این آیه مبارکه مناسب حال نویسنده است:

«لاَ یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفساً اِلاّ وسعها لَها ما کَسبتْ و عَلیها مَا اکتسبتْ. رَبّنا لاتُؤاخذنا اِنْ نَسینا او اَخطأنا... » البقره ۲/۲۸۶،



فصل سوم

تمثیلات ـ «Paraboles»

در تعریف تمثیلات تعلیمی و مذهبی سابقاً باجمال سخن گفته شد[1] اکنون هنگام آنست که از آن نوع کلام بتفصیل بحث کنیم : ـ

بعضی ازمحققین تمثیل را به «حکایات انسانی» تعبیر کنند : باین معنی که ما بین امثال «حکایات اخلاقی» و «تمثیلات تعلیمی» فرقی نهاده‌اند . و گویند در مثل(فابل) گوینده بحیوانات ونباتات وحتی جمادات واشیاءِ بی‌جان شخصیت انسانی عطا میکند . و باینگونه موجودات کردار و گفتار ذوی‌العقول را نسبت میدهد ، بنابر این وقوع آن حکایت درخارج امکان‌پذیر نیست . ولی در «تمثیل(پرابول)» موضوع سخن افراد انسانی هستند و گوینده ازعالم انسان مثالی میآورد ، وازآن درسی معنوی یاتعلیمی روحانی استخراج میکند . پس تمثیل حکایتی است حقیقی وقابل وقوع که فرض حدوث آن ممکن است.[2] ولی درزبان عرب ازهردو نوع حکایات وتمثیلات به« **مثل** » تعبیر کنند ، ومابین « فابل » و « پرابول » فرقی ننهاده‌اند . قال بعض المحققین[3] : اِنّ المثلَ یُستعملُ فی ثلاثة معانٍ : فَستعملُ بمعنی الشبیه فی اصل اللغة . و بمعنی القول السائر المعروف فی عُرف اللغة و بمعنی الصفة الغریبة و هو معنیٌ مجازیٌ له مأخوذٌ مِن المعنی العرفی بعلاقة الغرابة ، لِانّ المثل انما یسیرُ بین النّاس لِغرابته .» و درقرآن مجید نیزازتمثیل تعلیمی تعبیربه «مثل» شده‌است ، چنانکه دراین آیه : «ذالك مَثلهم فی التوراة و مَثلهم فی الانجیل . . . الخ » (۲۹/۴۸)

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود[4] در ذیل آیهٔ شریفهٔ : « انّ الله لایستحیی

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ٤ و ۸ ازهمین کتاب

(۲) دائرة‌المعارف مذاهب **J. A. MacCulloch**

(۳) تفسیر روح‌المعانی ـ ج ۱۶۲/۳

(٤) تفسیرالکبیر : جلد اول ص ۳۵۱

اَنْ یضرب مثلاً . . . الخ » شطری از امثال **عیسی** را نقل کرده است که از آن جمله است مثل زارع(۱) بااختلافی در صورت و تأویل با آنچه در **اناجیل اربعه** آمده و مثل دانهٔ خردل(۲) و بعضی امثال و تشبیهات دیگر از انجیل روایت نموده وآنگاه چنین گفته است (۳) : « اِنّ المقصودَ مِنْ ضَربِ الامثال اَنّها تؤثر فی القلوب مالا یؤثّرهُ وصف الشئی فی نَفسه . و ذلك لان الغرَضَ مِنَ المثلِ تشبیه الخفّی بالجلیّ و الغائبُ بالشّاهد، فیتأکدُّ الوقوف علی ماهیته و یسیرُ الحسّ مطابقاً للعقلِ . . . . . و لهذا اکثرالله تعالی فی کتابه المبین و فی سائر کتبه امثالهُ . »

بی فایده نیست ذکر شود که **امام فخر** در تفسیر خود از بعضی امثال عیسوی سخن میگوید که ظاهراً در **اناجیل اصیله اربعه** یافت نمیشوند.(٤) از آنجمله است آنکه گفت : قلوبکم کالحصاة التی لاتنضجبها النار ولا یلینها الماء ولا تنسفها الریاح» ودیگر آنکه گفت : لا تثیروا الزنا بیر فتلدغکم ولا تخاطبوا السفهاء فیشتموکم . »



تمثیل تعلیمی و مذهبی

چنانکه گفتیم درزبان عرب مابین سه نوع امثال فرقی ننهاده‌اند ، وازهمه «بمثل» تعبیر کنند، ولی ما دراین کتاب بپیروی علماءِ بیان چنانکه قبلاً نیز گفته شد مابین امثال ـ حکایات اخلاقی (فابل) ، و ضروب الامثال (پروزْب) ، وتمثیلات تعلیمی (پرابول) فرقی نهاده‌ایم واز دو نوع اول سابقاً سخن گفتیم اکنون از تمثیلات تعلیمی بطور عموم ودر کتاب مجید بطور خصوص، بحث می‌نمائیم :

---

(۱) متی : ۲٤/۱۳

(۲) مرقس : ۳۲/٤

(۳) تفسیرالکبیر : جلد اول ص ۲۹۳

(٤) تفسیرالکبیر : ۳۵۲/۱ ـ برای یافتن این دو مثل باناجیل رسمی مراجعه شد و عین یا شبیه و نظیر آن بدست نیامد . پس ازبعضی ازدانشمندان مسیحی مقیم تهران یعنی روحانیون کاتولیك وفضلاء پروتستان هردو استعلام گردید ، ایشان نیز پس از فحص بسیار عدم ایندو مثل را در کتب چهارگانه انجیل‌های رسمی تصریح نمودند . شاید که امام رازی آنهارا دراناجیل غیراصلی Apocryphe دیده باشد و بعداً در آنها درباب ایندو مثل فحصی بتوان نمود .



تمثیل در نزد اقوام بدوی

باید دانست که تمثیلات تعلیمی بدین صورت که اکنون درنزد اقوام وملل راقیه وجود دارد البته درنزد مردم بدوی وملل غیر متمدّن یافت نمیشود. ولی‌هم درلسان اینگونه اقوام تمثیلات و تعبیرات و تشبیهاتی که میتوان گفت جرثومهٔ ابتدائی پرابولها و فابل ها هستند بصورتی بسیاربسیط کم وبیش دیده میشود؛ و افسانهائی که شامل تشبیهات بزندگانی جانوران و نباتات یا اشیاء غیر ذوی‌الحیات باشد نزد آنها موجود است که بآنها شبه شخصیتی بخشیده و قولی یا فعلی بایشان منتسب داشته‌اند. درنزد همهٔ مردم وحشی حتی هوتن توت ها(۱) و زولوها ،(۲) و قرمز پوست‌های(۳) ساکنین آمریکا و افریقا از اینگونه تمثیلات و تشبیهات کم و بیش بلهجه های همجیه موجود است که بعضی بکلی فاقد نتیجهٔ اخلاقی میباشند، ولی‌ازبعضی‌دیگرشبحی بسیاربسیط ومبهم ازنوع معانی اخلاقی استخراج میتوان کرد. چنانکه مثلاً بفوائد دوستی ومهربانی ومضارّ دشمنی و حق ناشناسی و یا بی دینی اشارتی میکنند؛ مانند حکایت آن کس که بت یا معبود قبیله را می‌شکند باو آزاری می‌رسد، یا حادثه‌ای ناگوار واقع میشود و یا آن کس که برئیس قبیله یا بدوست خود خیانت میکند و او را مصیبتی روی میدهد.

در نزد ملل و اقوام متوسط که از درجهٔ منحط بدوی یا اقوام همجیه قدمی فراترنهاده‌اند ولی بپایهٔ ملل راقیه ومردم متمدن نرسیده‌اند، بعضی حکایات وامثال‌ادب آموزبیش و کم بصورت کاملتری یافت میشود(٤) که درطی مرور زمان اندك اندك یك رشته حکایات مذهبی و تعلیمات اخلاقی در نزد آن مردم بوجود آمده وتکامل یافته. اینگونه حکایات ساده رامیتوان جرثومه یا مقدّمهٔ وجود وظهور امثال اخلاقی یا امثال تعلیمی مترقی درنزد ملل متمدّنه دانست.

---

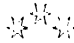
(۱) هوتن توت ها Hottentots ـ نژاد وحشی افریقائی واسترالیائی که آنهارا Koronas گویند

(۲) زولوها Zoulous مردم ساکن جنوب افریقا که آنها را «Cafres» گفته‌اند.

(۳) American Indians ـ هندوهای قرمز پوست سکنه قدیم امریکا

(٤) دائرةالمعارف مذاهب ـ مقاله «Parabole - «Ethnics»

سراسر حکایات وامثال موجودهٔ درنزد ملل خاوری ـ هندیها وچینی‌های باستانی تا آنجا که منتهی به تولد **بودا** و ظهور دیانت او میشود همه از این مقوله است .



تمثیل در نزد ملل خاوردور

تعالیم اخلاقی بزبان حکایات و امثال و تشبیهات و مجازات در مذهب **بودا** فراوان است . بعضی از آنهـا را منتسب بخود **گواتما** (۱) میدانند ، مانند تشبیه معروفی که از او منقول است وانسانرا بکوری تشبیه میکند که آنچه دیگران می‌بینند منکر میشود . و باید گفت که سراسر تاریخ سر گذشت اینمرد بزرگ بصورت یك رشته تمثیلات تعلیمی در آمده است که غالباً از زندگی فلاحتی و دهقانی مردم هند اقتباس شده است .

امتیاز و بسط و انتشار تمثیلات **بودا** بجائی رسیده که بعضی از منقدّین ادب ومحققین جدید ریشهٔ تمثیلات **انجیل** را در آثار ونوشتجات بودائی جستجو نموده‌اند ، وبرآنندکه امثال‌انجیل ازاقوام شرقی آسیا باقوام سامی نفوذ یافته‌است . ولی این‌عقیده قابل‌قبول نیست زیرا که قوهٔ اختراع تمثیل وتشبیه درقوه‌متفکره تمام نژادهای بشری وجود دارد ، و همهٔ ملل در زبان قومی خود برای تعبیر حقایق به تشبیهات و تمثیلات تمسك می جویند ، خاصه که در آثار قدیم نژاد سامی پارابول ها و حکایات تعلیمی و تمثیلات از دیر باز بدست است و نباید امثال موجودهٔ در غرب آسیا را منسوب بملل خاور دور دانست ولو که در بعضی ازحکایات وامثال شباهتی موجود وحتی توارد واقع شده باشد ، مانند مثل زارع که در **انجیل عیسی** ودر کتاب **بودا** هر دوآمده است .

مذهب **بودا** از مغرب **هندوستان** قبل از **اسکندر** بشرق ایران نفوذ نمود ، و**آشوکا** امپراتورمعروف**هند** مبلّغین‌ودعاة بودائی را ازکشورخودبه ممالك مغرب‌گسیل داشت . آثار بودائی در چند قرن قبل از مسیح در درّه **جلال‌آباد افغانستان** مرکز بنای دیر ها و صوامع بودائی بود ، و تا قرن پنجم مسیحی سیاّحان چینی مـانند

---

(۱) گواتما بودا Gautama, Bouddha موسس وبانی مذهب بودائی در قرن پنجم قبل ازمیلاد

(۲) آشوکا . Acoka امپراطور هندوستان .

فاهیان ـ Fa Hian و دیگران باین نواحی آمد و رفت میکردند. پس از آن در شمال و جنوب افغانستان از **بلخ** تا **قندهار** این مذهب بسط و انتشار یافت. یکی از این سیاحان چینی موسوم به هوان تزانگ ـ HuenTsang بوجود معابد بودائی درسرزمین **ایران** اشاره میکند ومیگوید که درآن کشور صدها رهبان بودائی دردیرها بمطالعه و نشرو تبلیغ دین **بودا** اشتغال میجسته‌اند.

دامنهٔ انتشاربودیسم درحدودقرون چهارم وسوّم قبل ازمسیح ازمرزغربی **ایران** نیز تجاوز نموده تا **بابل** و**فلسطین** و **مصر** رفته است؛ از اینجاست که چنانکه فوقاً گفتیم بعضی از محققین امروزی ریشهٔ پاره‌ای از مبادی **مسیحیت** را در دین **بودائی** جستجو کرده اند. یکی از افراطیّون ایشان موسوم به Arthur Lilli معتقد است که مذهب **مسیح** سراسر صورتی از دیانت بودائی است. هر چند افراط در این عقیده تا این حدّ مخالف تحقیقات تاریخی است، معذلك بطور وضوح معلوم است که تعلیمات اخلاقی **بودا** در آثار مسیحیان بشدت نفوذ یافته است(۱)

یکی از آباء مسیحیت در قرن هشتم میلادی موسوم به **یحیی دمشقی** که از قدّیسین کلیسای شرقی است و در آغاز عمر در خدمت خلیفهٔ **منصور عباسی**(۲) بسر میبرد بعد ها در دیری در بلاد **شام** اعتکاف جست و بنوشتن کتب و آثار چند مشغول گردید. درعدادکتب وآثاریکه‌بدومنسوب‌است افسانه‌ایست مذهبی موسوم‌به‌سرگذشت «**برلام**» یا داستان «**بوداسف** و **بلوهر**»(۳) که بزبان یونانی نوشته است و بدون تردیدسراسرآن را ازسرگذشت **بودا** نقل کرده است. آن حکایت مشتمل است بر تعالیم و تمثیلات مذهبی واخلاقی ومبادی دینی که شاهزادهٔ موسوم به «**بوداسف**» ازاستاد خود موسوم به «**بلوهر**» میآموزد.

---

(۱) Buddhism. P. Sheo Narian

(۲) ظاهراً یحیی دمشقی St. Jean Damascène که ازرجال معروف‌عالم مسیحیت‌است، دردربار خلیفه اموی هشام بن عبدالملك وقبل‌ازمنصور عباسی‌می‌زیسته. زیرا وفات او درحدود ۷۵٤ میلادی مطابق ۱۳۷ هجری اتفاق افتاده است و در آنوقت منصور دوانیقی تازه بخلافت رسیده بود.

۳ - Life of Barlaam and Joasaph - نسخهٔ اصل یونانی این تمثیل مذهبی تألیف یحیی دمشقی و همچنین ترجمه‌آن بلاتین هم اکنون موجود است، بفارسی نیز ترجمه‌های عدیده شده که یکی از آن جمله تألیف **نظام شامی** است که بنام سلطان اویس جلایر مصدّر است.

حکایت مهاجرت شاهزاده **بودا** و ترك مملکت درطلب حقیقت که درادبیات **فارسی** آنرا به **ابراهیم ادهم** نسبت داده‌اند، یکی از آثار و روایات بودائی است که در ممالك خاور میانه منتشر شده . **جلال‌الدین رومی** آن حکایت را در مثنوی بنظم آورده است(۱) آنجا که میفرماید :

«ملك برهم زن تو **ادهم** وارزود تا بیابی **همچو** او ملك خلود
خفته بود آن شه شبانه بر سریر حارسان بر بام اندر داروگیر
بر سر تختی شنید آن نیك نام تق تقی و هایٔ و هوئی شب زبام
گامهای تند بر بام سرا گفت با خود:این چنین زهره کرا؟
بانك زد برروزن قصر او که کیست این نباشد آدمی ما نا پریست
سر فرو کردند **قومی** بوالعجب: ما **همی** گردیم شب بهر طلب
هین چه میجوئید؟ گفتند اشتران گفت ـ اشتر بام بر که جست هان؟
پس بگفتندش که تو بر تخت وجاه چون **همی** جوئی ملاقات آله»

این روایات واخبار بخوبی روشن میسازد که در قرون اوائل مسیحی مبادی **بودائی** وحکایات وامثال آن درکشورهای **خاور میانه** انتشاری بلیغ داشته‌است و بعدها از آنجا **به اروپا** نفوذ یافته . همانطور که کتاب **بوداسف** و **بلوهر** را بلاتین و سپس بالسنهٔ جدیده اروپائی ترجمه کرده‌اند ترجمهٔ قدیم آن درممالك خاورمیانه بعربی وفارسی وارمنی و عبری و گرجی و حبشی موجود است .

تمثیلات تعلیمی و امثال وحکایات اخلاقی درمجموعهٔ آداب و مذهب **بودا** بحدّ وفور یافت میشود . قدیمترین مجموعه امثال بودائی بیشتر مأخوذ از دو مجموعهٔ قدیمی است : ـ یکی موسوم به «**آوادانا**»(۲) که شامل حکایات مربوط بزندگانی واعمال واقوال شخص **بودا**ست و در قرون قدیمه جمع آوری شده . دو دیگر تفسیری است بر مبادی **بودائی** موسوم به«**جاتاکا** » (۳) کەدرآن متجاوزازپانصد حکایت ومثل بزرگ وکوچك دراخلاق وادب بنثر واحیاناً بنظم نوشته‌شده‌است، وترجمهٔ آن مجموعه‌ازقرن پنجم میلادی بزبان شمال **هندوستان** تا کنون باقیمانده و بعدهابزبان انگلیسی ترجمه یافته است .(۴)

---

۱ ـ مثنوی جلد ٤ ـ ص ۳٤۳ . و۳٤٦ .

۲ - Avadana ۳ - Jataka

٤ ـ ترجمهٔ انگلیسی جاتاکا باهتمام پروفسور کول E. B. Cowell. (۱۸۹٥ تا ۱۹۰۷)



کنفوسیوس فیلسوف معروف **چین** و مؤسس مذهب اخلاقی معروف که پانصد سال قبل‌ازمسیح میزیسته همچنان دارای مواعظ وحکم فراوان‌است که اکثر متضمن تمثیلات شیرین میباشد. یکی از آنجمله این مثل است که برای نمونه ثبت میشود:

«یکی ازشاگران روزی ازوی پرسید که بمکارم اخلاق‌چگونه عمل توان‌کرد؟ حکیم جواب داد:- اگرصنعتگری بخواهد هنر خود را نیکوبنماید همانا می‌باید که نخست افزارو آلات خویش را تیزکند، همچنین مردان بزرگ کارهای‌نیک‌ازروی‌عقل و دانش آنوقت توانند کرد که در مصاحبت یاران دانشمند و پسندیده اخلاق باشند.»

دستور اخلاقی معروف: «بدیگران مپسند آن چه بخودنمی‌پسندی» که آنرا «قانون زرّین» نامیده‌اند نخست در کلمات آنحکیم یافت میشود(۱)



تمثیل درهندوستان حکایات و تمثیلات باستانی **هنود** قسمت عمده‌ای ازادب آنقوم را تشکیل میدهد. «**مهابهاراتا**» که قدیمترین کتاب‌اساطیر هندی است همه‌جا بسر گذشت پهلوانانی اشاره میکند کــه در هنگام نامرادی و اوان ناکامی باستماع حکایات و امثال خود را مشغول میداشته‌اند. کتاب **جاتاکای** بودائی که درفوق اشاره بدان شد سراسرمشتمل برحکایات وتمثیلاتی است که در کشور **هند** بعرصهٔ وجود رسیده و بعبارة اخری مخترع فکر هندی است.

بسیاری از دانشمندان برآنند که حکایات تمثیلی اختراع **هند** است، هر چند بعضی دیگرازمحققین ابداع سبك مثل نویسی‌را به **یونانیان** نسبت میدهند. درهرحال شك نیست که در این رشتهٔ ازادب آن دو ملت هریك دردیگری تأثیری متبادل داشته وهردومبتکر این فن بوده‌اند. بااین تفاوت که هندوستان در این باب بادبیات **اروپا** بیشتر ازآنچه از **یونان** گرفته است عطا کرده.

قوهٔ تصوّریهٔ فعّال هندی، و طرز زندگی آرام وساکن، و هوای گرم آن اقلیم که بالطبع مقتضی آرامش و سکون است، و کثرت **جوکیان** و مرتاضان یا فقرای

۱- The sayings of Confucius. - چاپ لندن - صفحه ص۶۸ - ۶۹

حکایت مهاجرت شاهزاده **بودا** و ترك مملکت در طلب حقیقت که درادبیات **فارسی** آنرا به **ابراهیم ادهم** نسبت داده‌اند، یکی از آثار و روایات بودائی است که در ممالك خاور میانه منتشر شده . **جلال‌الدین رومی** آن حکایت را در مثنوی بنظم آورده است(۱) آنجا که میفرماید :

«ملك برهم زن تو **ادهم** وارزود	تا بیابی **همچو** او ملك خلود
خفته بود آن شه شبانه بر سریر	حارسان بر بام اندر داروگیر
بر سر تختی شنید آن نیك نام	تق تقی و های و هوئی شب زبام
گامهای تند بربام سرا	گفت با خود:این چنین زهره کرا؟
بانك زد برروزن قصر او که کیست	این نباشد آدمی ما نا پریست
سر فرو کردند قومی بوالعجب:	ما همی گردیم شب بهر طلب
هین چه میجوئید ؟ گفتند اشتران	گفت ـ اشتربام بر که جست هان؟
پس بگفتندش که تو بر تخت وجاه	چون همی جوئی ملاقات آله»

این روایات واخبار بخوبی روشن میسازد که در قرون اوائل **مسیحی** مبادی **بودائی** وحکایات وامثال آن درکشورهای **خاور میانه** انتشاری بلیغ داشته‌است وبعدها از آنجا **به اروپا** نفوذ یافته . همانطور که کتاب **بوداسف** و **بلوهر** را بلاتین و سپس بالسنهٔ جدیده اروپائی ترجمه کرده‌اند ترجمهٔ قدیم آن درممالك خاورمیانه بعربی وفارسی وارمنی و عبری و گرجی و حبشی موجود است .



تمثیلات تعلیمی و امثال وحکایات اخلاقی درمجموعهٔ آداب و مذهب **بودا** بحدّ وفور یافت میشود . قدیمترین مجموعه امثال بودائی بیشتر مأخوذ از دو مجموعهٔ قدیمی است : ـ یکی موسوم به «**آواداتا**»(۲) که شامل حکایات مربوط بزندگانی واعمال واقوال شخص **بودا**ست و در قرون قدیمه جمع آوری شده . دو دیگر تفسیری است بر مبادی **بودائی** موسوم به «**جاتاکا**» (۳) که در آن متجاوز از پانصد حکایت ومثل بزرگ وکوچك دراخلاق وادب بنثر واحیاناً بنظم نوشته‌شده‌است، وترجمهٔ آن مجموعه ازقرن پنجم میلادی بزبان شمال **هندوستان** تا کنون باقیمانده و بعدها بزبان انگلیسی ترجمه یافته است .(٤)

---

۱ ـ مثنوی جلد ٤ ـ ص ۳٤۳ . و۳٤٦ .

۲ - Avadana ۳ - Jataka

٤ ـ ترجمهٔ انگلیسی جاتاکا باهتمام پروفسور کول E. B. Cowell. (۱۸۹۵ تا ۱۹۰۷)



کنفوسیوس فیلسوف معروف **چین** و مؤسس مذهب اخلاقی معروف که پانصد سال قبل ازمسیح میزیسته همچنان دارای مواعظ وحکم فراوان است که اکثر متضمن تمثیلات شیرین میباشد. یکی از آنجمله این مثل است که برای نمونه ثبت میشود :

« یکی ازشاگردان روزی ازوی پرسید که بمکارم اخلاق چگونه عمل توان کرد؟ حکیم جواب داد :ـ اگر صنعتگری بخواهد هنر خود را نیکو بنماید همانا می‌باید که نخست افزار و آلات خویش را تیز کند، همچنین مردان بزرگ کارهای نیك ازروی عقل و دانش آنوقت توانند کرد که در مصاحبت یاران دانشمند و پسندیده اخلاق باشند. »

دستور اخلاقی معروف: «بدیگران مپسند آن چه بخودنمی‌پسندی» که آنرا « قانون زرّین » نامیده‌اند نخست در کلمات آنحکیم یافت میشود(۱)



تمثیل درهندوستان

حکایات و تمثیلات باستانی **هنود** قسمت عمده‌ای ازادب آنقوم را تشکیل میدهد. «**مهابهاراتا**» که قدیمترین کتاب اساطیر هندی است همه‌جا بسر گذشت پهلوانانی اشاره میکند کـه در هنگام نامرادی و اوان ناکامی باستماع حکایات و امثال خود را مشغول میداشته‌اند. کتاب **جاتاکای** بودائی که درفوق اشاره بدان شد سراسر مشتمل برحکایات و تمثیلاتی است که در کشور **هند** بعرصهٔ وجود رسیده و بعبارة اخری مخترع فکر هندی است.

بسیاری از دانشمندان برآنند که حکایات تمثیلی اختراع **هند** است، هر چند بعضی دیگر ازمحققین ابداع سبك مثل نویسی‌را به **یونانیان** نسبت میدهند. درهرحال شك نیست که در این رشتهٔ ازادب آن دو ملت هریك دردیگری تأثیری متبادل داشته وهردومبتکر این فن بوده‌اند. بااین تفاوت که هندوستان در این باب بادبیات **اروپا** بیشتر ازآنچه از **یونان** گرفته است عطا کرده.

قوهٔ تصوّریهٔ فعّال هندی، و طرز زندگی آرام وساکن، و هوای گرم آن اقلیم که بالطبع مقتضی آرامش و سکون است، و کثرت **جوکیان** و مرتاضان یـا فقرای

---

۱ - The sayings of Confucius. - چاپ لندن - صفحه ص۶۸ - ۶۹

رّحاله که همه در اطراف خود گروهی مرید و مستمع گرد میکردهاند و برای آنان حکایات و تمثیلات نقل مینموده، و عقیده «**هندوئی**» باینکه حیوانات با آنکه در این عالم با انسان شرکت دارند خود نیز مستقیماً دارای جهانی مستقل میباشند، و خلاصه عقیده به «**کارما**» (تناسخ) همه اینها علل و اسبابی بوده که حکایت‌سرائی ومثل گوئی را درآن سرزمین بحدّ وفور بوجود بیاورد. (۱)

کتاب **پانچاتانتارا** یا «پنج‌باب» درفن سیاست مداری وحکمرانی دراین‌باب شاهدی است گویا . همچنین‌کتاب **الف لیلة ولیله** که اگر اصلاً هندی نباشد روزگاری دراز در تحت نفوذ فکرهندی بوده، ودرآنجا نشو ونما یافته است براین مقال گواهی است روشن . کتاب «**مهابهاراتا** (۲) که جنگ‌نامه معروف‌هندی است شامل حکایات وامثال فراوان است . تمثیل تعلیمی (پارابل) معروف : حکایت مردیکه بچاه **افتاده** در **کلیله ودمنه** درباب **برزویهٔ طبیب** آمده است وسابقاًاز آن‌یادکردیم(۳)هم در **جاتاکای** بودائی و هم در **مهابهاراتای هنود** هردو عیناً وجود دارد .

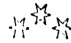
دانشمند آلمانی : T. Benfey در مقدمهٔ ترجمهٔ آلمانی **کلیله و دمنه** که اساس علم مقایسهٔ حکایات و امثال را نهاده است تا بجائی در این عقیده افراط کرده که ریشهٔ تمام امثال رائج در ممالك **اروپا** را بمنابع **بودائی** و **هندی** منتهی میسازد . هرچند تحقیقات جدیده بر آن است که قسمت عمده‌ای از این روایات و امثال در ادوار قدیمهٔ قبل از **بودا** بلکه قبل از تاریخ از **هند** بکشورهای مغرب سرایت کرده وازراه **ایران** وخاورمیانه و آسیای مرکزی به ممالك **اروپا** نفوذ نموده، ولی باید گفت که بسیاری ازآنها خود مخترع ملل غربی است . بهرحال فن تمثیل نویسی بصورت کامل ازخصائص ادب هندوستان شمرده میشود .

---

(۱) L' Inde antique et la civilisation Indienne.Paris. 378

(۲) Mahabharata «مهابهاراتا» رزم‌نامه تاریخی بزبان سانسکریت، مشتمل برافزون از دویست هزاربیت دراساطیر باستانی‌هند وداستان جنگها وحکایات ابطال هندوان، درحدود پانزده قرن قبل‌از میلاد برشتهٔ نظم درآمده است .

(۳) رجوع شود بصفحه ۱۵ همین کتاب



تمثیل در یونان و روم وجود امثال و حکایات اخلاقی در نزد **یونانیان** و پس از آن در نزد اقوام **لاتین**، همچنان از مراحل بدوی ابتدائی قدیم تا صورت کامل فنی که اکنون حاصل نموده، یك دورهٔ تکامل تدریجی را در این فن نشان میدهد. حکایات و افسانه‌های فولکلوریك یونانی از ابتدا تا زمانیکه بمجموعهٔ امثال **ازوپ** منتهی شد(۱) صورتی کامل از تحوّل این رشته از ادب است. کتاب **اساطیر افلاطون** «Les Myths de Plato» بمعنی حقیقی «اسطوره» نیست بلکه غالباً تمثیلاتی است که از اندیشه رزین و فکر پختهٔ حکمای یونان تراوش کرده است.

همچنین افسانه های لاتینی از فولکور رومیان قدیم که در قرون وسطی منتهی بمجموعهٔ **فدروس** (۲) گردید، و او امثال **روم** را درقرن اول مسیحی گرد آورد، تا آنجا که به «الیگوری» معروف ـ **کمدی الهی** ـ(۳) منتهی شد باز یك سلسلهٔ کامل از تحول تدریجی فن مثل نویسی است که در تاریخ ادب مشاهده میشود.

مثلی که **منیوس اگریپا** «Menenius Agrippa» کنسول و سناتور **روم** در سال ۴۹۳ قبل ازمیلاد، برای شورشیان شهر **رم** ایراد کرد و آن شورش را فرونشاند در تاریخ ادب شهرتی بسزا دارد، و آن چنانست که مردم آنشهر در اثر گرسنگی و فقر از پاتریسین ها (اشراف روم) بخشم آمده بشورش برخاستند، ودر کوه مقدس ـ Aventin اجتماع نمودند. **منیوس** از طرف سنا مأموریت یافت که آنهارا نصیحت نموده آرام سازد. وی درضمن نطق بلیغی مثل «اعتصاب اعضاء بدن بر ضد معده» Les membres et l'estomac را برای آنان حکایت کرد. و آن شورش در نتیجهٔ حسن تأثیر این مثل بآرامش بدل شد. بعد ها متأخرین نیز همین مثل را در آثار خود بنظم و نثر آورده‌اند(۴) وخلاصهٔ آن اینست که «روزی اعضاء بدن علیه معده برخاستند و گفتند: این مخالف عدالت است که ماهمه کار بکنیم ومعده متمتع شود! چون مدتی از اعتصاب آنها بگذشت معده نیز از کار بازایستاد،

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۲۹ و ۳۰ از همین کتاب

(۲) فدروس Phédre ـ مثل نویس لاتین تولد ۳۰ ق. م، وفات ۴۴ ب. م. نظر کنید بصفحهٔ ۳۰

(۳) La Comédie Divine تألیف Dante شاعر ایتالیائی منظومه است معروف از ادب کلاسیك جهانی

(۴) رجوع شود به Pantagruel تألیف **رابله** Rabelais و همچنین بامثال **لافونتن** کتاب ۳ ـ قسمت ۲ـ

واعضاءبدن ناتوان شدند:سرانجام جسم انسانی بهلاکت کشید.» مقصودآنست کسانیکه بیکاری پیشه میکنند بمنافع عمومی جامعه زیان میرسانند.

خلاصه، بعضی ازاین حکایات وامثال ازخاك **یونان وروم** درقرون بعد بممالك شرق سرایت نموده است ودرممالك **خاورنزدیك** موضوع مقالات منظوم ومنثور فراوان گردیده که بحث در آن بسیار مفصّل و خارج از حوصله این رساله است.

یکی ازآنجمله داستان **پنلوب**(۱)است که درمیتولوژی **یونان** وارداست وبعدها در امثال عرب دیده میشود. اصل آن حکایت چنان است که گویند: ـ **پنلوب** همسر **اولیس** مادر **تلماك** مدت بیست سال شوهرش گم شده و از او خبری نداشت. و در این مدت پیوسته خواستگاران از هرسو بسوی او هجوم میآوردند و وی متعذّر میشد که قماشی منسوج دردست دارد همینکه بافتن آن بآخر برسد یکی ازآنان را بشوهری انتخاب خواهد کرد، لیکن بافت آن قماش هیچوقت بپایان نمیرسید زیرا روز می‌بافت و شب می‌شکافت. از اینروحکایت او در لسان ادب ضرب‌المثل وفاداری وهمچنین ضرب‌المثل کار تمام ناشدنی گردید (۲)

عین این داستان درامثال عصرجاهلیّت بصورت این مثل درآمده است « اَخرقُ مِنْ ناکثةٍ غزلها.»(۳)درعرب‌اینحکایت‌را بزنی از**قریش** نسبت‌داده‌اند بنام«**خرقاء**» یا **ام ریطه بنت کعب بن سعد**. گویند که این‌زن مشتی پشم بدست‌آورده همه روزه او و کنیزکان اوبتابیدن ان مشغول میشدند، چون شب درمیآمدآنچه درروز بافته بودند وا میگشودند. ازآن پس این مثل ومثل‌های دیگر مانند « خرقاءُ وَجدَتْ صُوفاً » وهمچنین این‌مثل: « اَخسرُ مِن اَلّناقضةِ غَزلها » دربارهٔ کسی که مالی بدست آورد وآنرا بی‌فایده تلف کند مستعمل گردید(٤).

تاآنجا که‌همین مثل در **قرآن** عظیم نیزوارد شده است درآن آیه که میفرماید:
« ولاٰ تکونوا کالّتی نقضتْ غَزلَها مِنْ بَعد قُوّةٍ انکاثا » (۱۶/۹٤).

---

(۱) Pènèlope

(۲) تاریخ میتولوژی یونان

(۳) مجمع‌الامثال میدانی ـ جلد۱ ـ ص ۱۷۲

(٤) جمهرةالامثال ـ جلد اول ـ ص ۲۸۲

نمونهٔ دیگر از این حکایات و تمثیلات قدیم یونان داستان **سیسیف** Sisyphe است که ریشهٔ آن نیز در میتولوژی یونان یافت میشود(۱). و خلاصه آن حکایت چنانست که:- **سیسیف** شاهزاده ای بود بسیار خونریز و بی‌رحم ، پس از مرگ خداوند او را در دوزخ این چنین معذّب فرمود که سنگی عظیم پیوسته برقلهٔ کوهی فرازمیآورد ، وبعد از کوشش بسیار چون بمقصود نزدیك میشود، آن سنگ دوباره فرو میافتد، و از اینرو سنگ **سیسیف** « Le rocher de Sisyphe » ضرب‌المثل گردید، که آنرا برای هر کار دردناك وطاقت فرسا و بی نهایت که پس از نزدیکی بانجام دوباره از نو آغاز میشود استعمال کنند. درزبان عرب همین حکایت بصورت این مثل در آمده است : « اطمعُ مِنْ قالب الصخرة. » و آنرا بمردی از قبیله مُعدْ نسبت دهند که سنگی عظیم در زمین **یمن** دید و بر آن نوشته شده بود : « اَقْلبنی اَنفعكَ » پس ازرنج بسیار چون سنگ را واژگون ساخت برجانب دیگر آن نوشته دید : « رُبّ طمع یهدی اِلیٰ طبع » ازفرط پشیمانی پیشانی خود را چندان بر آن سنگ نواخت که مغزش فرو ریخت(۲).



تمثیل در ایران

وجود حکایات وقصص محلی که هنوز هزاران از آن در نزد قبائل و عشایر بدوی چادرنشین **ایران** مانند **لرها و بلوچها و کردها** وغیره موجوداست ، همه دلیل بر وجود این نوع تفکّر و اصالت عمیق این رشته از ادب درنزد اقوام ایرانی نژاد میباشد. تعبیر سخن بوسیله تشبیهات و ایراد کلام مستعار و تزئین آن بمجازات در نزد این قوم مانند سایر اقوام پیوسته درطول قرون و اعصار روبتکامل میرفته است ، تا آنجا که درعصر تمدّن **ساسانی** وپس از آن درقرون اوائل **اسلامی** که نضج و تکامل زبان فارسی **بشاهنامه فردوسی** بمنتهای کمال رسید، حکایات و امثال لطیف بمنتهای نغزی وزیبائی در ادب فارسی پدیدار گشت .

درآثار **مانوی** که در **تورفان** بدست آمده تمثیلی لطیف بنظر میرسد، که هر چند قسمت آخر آن ازمیان رفته لیکن آنچه باقی مانده در منتهای لطافت وبلاغت است .

---

(۱) تاریخ میتولوژی یونان

(۲) مجمع الامثال میدانی - جلد اول - ص ۲۹۷

مانی آنرا «افسون حواس پنجگانه» نامیده است و ترجمه آن حکایت چنین است[۱] :

«مردی **آمو** نام . (یکی از پیروان نخستین **مانی** است که برای تبلیغ به **خراسان** ونواحی شرقی **ایران** رفته است) با فرشته‌ای سخن میگوید ، و او که موسوم است به « **بگارد وخش** bg'rd Wxs » مرزبان **خراسان** افسون حواس پنجگانه را از راه تمثیل (مَثل = zynd،) میآموزد، وچنین میگوید: (این) مانند حس دو چشم است که بدیدن تهی فریفته میشوند، چون مردی که در دشت سراب بیند، شهر و درخت و آب وبسیاری چیزهای دیگر، آن دیواست که ویرا میفریبد ومیکشد . دیگر مانند آنکه دشمنان بدژی حمله برند، وبدان راه نیابند ، پس حیله‌ای آرایند ودژ را بگشایند . و چون حس دو گوش دربارهٔ آن مرد که با گنج بسیار براهی میرفت ، دو دزد بر کنار گوش او ایستادند و او را بگفتار خویش فریفته، وبجای دور بردند و کشتند وگنجش را ربودند . دیگر مانند دختری خوب چهر که دژی را بروی خود بست ومرد فریبنده دربن دیوار نوای شیرینی بسرود ، تا آن دختر از دریغ بمرد . و چون حس بینی که بوینده است ، مانند پیلی است که از سر کوهی برفراز بوستان شاه ببوی اسپر غمان دل ببست ورو به نشیب از کوه بزیر افتاد و بمرد . . . »

در **بندهشن** ایرانی فصلی است تمثیلی مشعر براینکه کالبد آدمی انعکاسی است ازعالم کبیر، وجهان کهین «عالم صغیر» رمزی است ازجهان مهین «عالم کبیر». وهربخشی از کالبد مردم به بخشی از زمین تشبیه شده واینچنین گوید :«پشت آدمی بآسمان ماند ونسیج های بدن بخاك شبیه است،استخوانها مانند کوهها هستند، رگ‌ها همچون رودهایند خون درتن آدمی آب دریاها را ماند، جگر بسان نبات است، وجایهائی ازبدن که موی فراوان روید بجنگل شبیه است، ونخاع آدمی مانند فلز گداخته در زمین است.[۲] .

همین تمثیل یعنی تشبیه کالبد انسانی بعالم وجود بعد ها درآداب و آثار اسلامی نیز کراراً آمده که باین تشبیه تمثل جسته و گفته اند :

---

(۱) کتاب آثار مانوی در ترکستان چین ، تألیف : F.C.Andreas و W. Henning، جلد دوم برلن ، ۱۹۳۲ م این قطعه ترجمه آقای دکتر یار شاطر است .

(۲) ترجمه آقای دکتر معین استاد دانشگاه تهران .

« اتزعم انّك جرمٌ صغیر وفیك انطوی العالم الاکبر »

امام **غزالی** نیز همین تمثیل را چنین گفته است:(۱)« تن آدمی با مختصری وی مثالی است از همه عالم که از هرچه در عالم آفریده است اندر وی نمودگاری است: استخوان چون کوه است، وعرق چون باران است، وموی چون درختان است، ودماغ چون آسمان است، وحواس چون ستارگان است ـ وتفصیل آن نیز درازاست وبلکه همه اجناس آفرینش را در وی مثالی است چون خوک و سگ وگرگ وستور ودیو وپری وفرشته... بلکه از هرپیشه‌وری که درعالم است در وی نمودگاری دراست: آن قوت که درمعده‌است چون طباخ است که طعام‌هضم کند، وانکه صافی طعام‌را بجگرفرستد و ثفل را بامعاء چون عصار است، وانکه طعام را در جگر خون کند رنگ رزاست، وانکه خون را درسینه شیرسپیدگرداند ودرانثیین نطفه سفید گرداند چون گازراست، وانکه در هر جزوی غذا ازجگربخویشتن کشد چون جلاب است، وانکه در کلیه آب ازجگرمی کشد تا درمثانه میرود چون سقاء است، وآنکه ثفل را بیرون اندازد چون کناس است، و آنکه صفرا وسودا انگیزد در باطن تاتن را تباه کند چون عیار مفسد است، وانکه صفراوعلتها را دفع کند چون رئیس‌عادل است وشرح این نیزدرازاست...»

شیخ شبستری همین مثل باستانی را چنین بنظم آورده است(۲):

« تن تو چون زمین سرآسمان است حواست انجم و خورشید جان است
چو کوه‌است استخوانهائی که‌سخت‌است نباتت موی و اطرافت درخت است
تنت در وقت مردن از ندامت بلرزد چون زمین روز قیامت
دماغ آشفته و جان تیره گردد حواست همچو انجم خیره گردد
بدینموال باشد حال عالم که تو در خویش می بینی دمادم »



تمثیل در زبان فارسی کنونی

درادب‌فارسی‌تمثیلات‌فراوان آنقدر بقلم استادان‌ادب وگویندگان بشعرونویسندگان بنثر آمده که ازحدّ احصا بیرون است. برای نمونه در اینجا بچند تمثیل از سخنان شعراء بزرگ ومشایخ صوفیه اکتفا میشود:

---

(۱) کیمیای سعادت: ۳۶/۱

(۲) شرح گلشن راز: طهران، ۳۴۳

از استاد بزرگ **فردوسی** این تمثیل روایت شده که در منتهای کمال و لطافت است:

«یکی ابلهی شب چراغی بجست | که با آن بُدی عقد پروین درست
فروزان تر از ماه و خورشید بود | سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کور دل | بجانش بدی جان خر متصل
چنان شب چراغی که نامد بدست | شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن شب چراغ سحر گاهیم | که روشن کن از ماه تا ماهیم
ولیکن مرا بخت ابله شعار | ببسته است بر گردن روزگار(۱)»

اگر در صحت انتساب این قطعه **بفردوسی** تردیدی باشد در این تردید نیست که مثل «گوهر بگردن خر بستن» از امثلهٔ قدیم پارسی بوده است: در تعبیرات **ابن سیرین**(۲) این خوابنامه دیده میشود: «جاء رجلٌ الیه وقال له رأیتُ کأنّی اعلق الدرّ فی اعناق الخنازیر والحمر. فقال انكّ تعلّمُ الحکمة غیر اهلها. وکان کما قال»(۳)

دیگر حکایت پادشاهی ظالم که وزیر برای او از دو مرغ در ویرانهٔ اندرزی آورد، تمثیل حکیمانه ایست که **نظامی گنجوی** بشعر در آورده و به **انوشیروان** نسبت داده(٤) و ظاهراً از امثال ایرانی قبل از اسلام است که باو رسیده، ذیلاً نگاشته میشود: -

«صید کنان مرکب **نوشیروان** | دور شد از کوکبهٔ خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس | خسرو و دستور، دگر هیچکس
شاه در آن ناحیهٔ صید یاب | دید دهی چون دل دشمن خراب
تنك دو مرغ آمده در یك دگر | وز دل شه قافیه شان تنگ تر
گفت بدستور چه دم میزنند؟ | چیست صفیری که بهم میزنند؟
گفت وزیر: - ای ملك روزگار | گویم اگر شه بود آموزگار
این دو نوا نز پی رامشگریست | خطبهٔ از بهر زناشوهریست
دختر این مرغ بدان مرغ داد | شیر بها خواهد از او بامداد
کاین ده ویران بگذاری بما | نیز چنین چند سپاری بما

(۱) مقدمهٔ شاهنامه - چاپ تهران.

(۲) محمد بن سیرین البصری- متولد ۳۳ ومتوفی به ۱۱۰ ه. ازاجله علمای فقه و حدیث و تعبیررؤیا، وی کاتب انس بن مالك حاکم فارس بوده است.

(۳) تفسیر صدر المتألهین - طبع شیراز، ص ۱۵۹

(٤) مخزن الاسرار، مقالهٔ دوم.

آن دگرش گفت در این رهگذر — جور ملك بین و برو غم مخور

تا ملك اینست و چنین روزگار — زین ده ویران دهمت صد هزار

در ملك این لفظ چنان در گرفت — کاه برآورد و فغان در گرفت

دست بسر برزد و لختی گریست — حاصل بیداد بجز گریه چیست!؟»



تمثیلات صوفیان ایران در ایران اهل اشارت از مشایخ صوفیه در اعصار اسلامی هم در معرفت وحکمت و در بطلان دنیا و جادوئی آن و غفلت مردم دنیا مثالها دارند.

غزالی را هفت تمثیل در این باب است و در هر یك از آن تمثیلات سبعه بزبانی شیرین و کلامی دلنشین این معانی را تبیین فرموده و داد تحقیق داده است(۱) که عیناً در اینجا ذکر میشود :

(۱) «مثل آن (دنیا) چون زنی نابکار و مفسدست که مردانرا بخویشتن غرّه کند و آنگاه بخانه رود و هلاك کند. **عیسی** ع دنیا را دید درصورت پیرزنی گفت چند شوهر داری ؟ گفت : در عدد نیاید از بسیاری ، گفت بمردند یا طلاق دادند ؟ گفت : نه که همه را بکشتم ، گفت : بس عجب ازین احمقان دیگر، می بینند که با دیگران چه میکنی ، و آنکه در تو رغبت می کنند و عبرت نمی گیرند . »

و این تمثیل **غزالی** در کلام شعراء صوفیه و اهل معنی مکرر آمده است چنانکه **حافظ** گفته است :

« مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوز عروس هزار دامادست »

و نیز گفته است :

« از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز — مکاره می نشیند و محتاله می رود »

(۲) «مثل وی (دنیا) چون پیرزنی است زشت که روی دربندد وجامه‌های دیبا و پیرایه بسیار برخود کند ، هر که از دورویرا بیند فتنه شود ، و چون چادر ازوی باز کند پشیمان شود . . . و در خبر است که دنیا را روز قیامت بیاورند بر صورت عجوزهٔ زشت، سبز چشم، ودندانهای وی بیرون آمده و چون خلق دروی نگرند گویند : نعوذ بالله این چیست بدین فضیحت و بدین زشتی ؟ ! گویند این آن دنیاست که بسبب او حسد و دشمنی ورزیدید با یکدگر ، وخونها ریختید و بوی غرّه شدید . آنگاه ویرا

---

(۱) کیمیای سعادت ، طبع تهران ۷۱/۱

بدوزخ اندازند، گوید: خدایا کجااند دوستان؟ بفرماید- تاایشا را نیز ببرند و بدوزخ اندازند».

(۳) «مثل دنیا چون راه مسافری است که اول منزل وی مهد است و آخر منزل وی لحد است و در میان وی منزلی چند است معدود، هرسالی چون منزلی، وهرماهی چون فرسنگی، و هرروزی چون میلی، و هرنفسی چون گامی، و وی بردوام میرود. یکی را آن راه فرسنگی مانده و یکی را کم و یکی را بیش. و وی ساکن نشسته که گوئی همیشه آنجا خواهد بود...»

(٤) «مثل اهل دنیا همچون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده وی تباه شود، آنگاه فضیحتی از معده و نفس و قضاءِ حاجت خویش می بیند و تشویر میخورد و پشیمان میشود که لذت گذشت و فضیحت بماند...»

(٥) «مثل جوینده دنیا (**عیسی** میگوید) چون مثل خورندهٔ آب دریاست، هر چند بیش خورد تشنه‌تر میشود، میخورد و میخورد تا هلاك شود، وهرگز آن تشنگی ازوی بنشود. **ورسول** ما صلعم گوید- همچنانکه روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد روا نباشد که کسی در دنیا شود و آلوده نگردد.»

(٦) «(مثل) دنیا همچنان مهمانسرای است سبیل برراهگذریان، تازاد برگیرند، و درآنچه درسرای است طمع نکنند.»

(۷) «مثل اهل دنیا درمشغولی ایشان بکار دنیا مثل قومی است که در کشتی باشند و بجزیره رسند، برای قضاءِ حاجت بیرون آیند، و کشتیبان منادی کرد که هیچکس مبادا که روزگار بسیار برد، که کشتی بتعجیل خواهد رفت. پس ایشان درآن جزیره پراکنده شدند، گروهی که عاقلتر بودند سبك طهارت کردند وباز آمدند، کشتی فارغ یافتند جائی که خوشتر وموافقتر بود بگرفتند، و گروهی دیگر درعجائب آن جزیره عجب بماندند، وبنظاره بازایستادند، درآن شکوفها ومرغان خوش آواز و سنگ ریزهای منقش و ملوّن نگریستند، چون بازآمدند در کشتی هیچ جای فراخ نیافتند. جای تنگ وتاریك بنشستند ورنج آن میکشیدند. گروهی بنظاره اختصار نکردند بلکه آن سنگ ریزهای غریب ونیکو برچیدند وبا خود بیاوردند ودرکشتی جای آن نیافتند، جای تنگ بنشستند و بارهای آن سنگ ریزها بر گردن نهادند،

و چون یك دوروز برآمد آن رنگهای نیکو بگردید و تاریك‌شد، وبویهای ناخوش ازآن آمدن گرفت،جای نیافتند که بیندازند پشیمانی خوردند وبارو رنج آن برگردن می‌کشیدند .گروهی دیگرازعجائب آن جزیره متحیرشدند تاازکشتی دورافتادند وکشتی برفت ودرجزیره می‌بودند تابعضی هلاك‌شدند از گرسنگی، وبعضی‌راسباع هلاك کرد...»

• تمثیل دنیا بسراب (۱) و اهل دنیا بمسافران تشنه و یا بخواب وخیال وهمچنین تمثیل اهل دنیا بدیوانگان در اشعار و کلمات بزرگان اهل طریقت بسیار است .

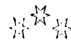
شیخ ابوسعید ابوالخیر(۲) دراین معنی نیکو تمثیلی دارد موجز و مفید، و فصیح و بلیغ :

« حال دنیا باز پرسیدم من از فرزانه ای — گفت:ـ یاخوابی است یابادی است یاافسانه‌ای!
گفتمش ـ هرکس بمهر دل بروبربست دل — گفت یا غول است یا دیوست یادیوانه‌ای!»

اشراق اصفهانی(۳) در رباعی ذیل این تمثیل را بحد کمال توصیف و مبالغه در تشبیه رسانیده که گفته است :

«**اشراق** جهان جمله‌چو نقشی است بر آب! — آن آب نه آب، بلکه موجی زسراب !
آن موج نه موج، بل خیالی در خواب! — آنخواب‌چه‌خواب؟خواب‌مستان‌خراب!»

علی‌الجمله مجموعهٔ عظیم از تمثیلات ایرانیان‌درفصول‌وابوابی که ایشان‌برکتابهای **کلیله‌ودمنه** و **هزارافسانه** و **سندباد نامه** و **مرزبان نامه** و کتب هندی الاصل افزوده اند اینك در دست است و این تمثیلات از قرن دوم اسلامی به بعد بزبان عرب درآمده، و درعالم ادب بجای مانده، همه شاهدی زنده و گواهی حیّ بر وجود وتکامل فن تمثیل نویسی در نزد آنمردم است(٤)



تمثیل نزد اقوام سامی

نزد **اقوام سامی نژاد** نیزامثله وحکایات تمثیلی از دیربازیافت میشود .کلمهٔ «مثل» در عربی و «مشله» بزبان آرامی و مشل «Mashal» درعبری بهرسه معنی :ـ حکایات اخلاقی (فابل)،

(۱) رجوع شود به تمثیل ۳۲ ازفصل چهارهمین کتاب درتاویل آیه « کسراب بقیعة یحسبه‌الظمان ماء»
(۲) تذکره دولتشاه ۵۲۱
(۳) اشراق اصفهانی ـ معروف **بمیرداماد** ـ محمد باقربن شمس‌الدین ـ (روضات الجنات، ریاض العارفین،
(٤) رجوع شود به صفحهٔ ۲۰ الی‌صفحه ۲۹ همین کتاب

تمثیلات تعلیمی (پرابول)، امثال سائره (پرورب) در نزد آن اقوام متداول بوده است :
درزبان عبری قدیم نیزمانند لغت عرب «مثل» بمعنی عام استعمال شده و**عبریان** مانند **عربان** برای‌هریك‌ازاقسام‌ثلاثه‌مثل‌لغت‌جداگانه‌نداشته . وهمه‌رامطلقاً ـمثل ـمیگفته‌اند.
کتب **عهدعتیق** قدیم‌ترین مجموعهٔ امثال‌مکتوبهٔ ملل **شرق‌نزدیك** رامتضمّن‌است ودرآنجا از انواع فوق نمونها یافت میشود مثلاً :ـحکایت‌اشجار که‌درسفر **داوران (۱)** وارد است قدیم‌ترین ـ مثلی ـ بمعنی (فابل)ـ میباشد که‌دردست مانده(۲)،همچنین‌حکایت خواستگاری ـ شترخار **لبنان** از دخترسروآزاد **لبنان**(۳) ـآن نیزازامثال قدیمهٔ کتب عهد عتیق است(٤) ونیز مثلی‌که **حزقیال** نبی راجع به « عقاب وسروآزاد(٥) » آورده ازهمین نوع میباشد.



ازنوع تمثیلات تعلیمی‌که موضوع سخن ما دراین فصل‌است پنج نمونهٔ برجسته از کتب **عهدعتیق** استخراج کرده اند :

تمثیل ناتان وداود(٦) اول ـ تمثیلی‌که برای **داود** پیغمبرآمده، ودر **قرآن** شریف‌نیز « **نود و نه میش ویك میش** » وارداست، و مفسرین و متکلمین در پیرامون آن تحقیق و بحث بسیار کرده‌اند.

این تمثیل در ترجمه فارسی کتاب عهد عتیق چنین است :

« و خداوند **ناتان** را نزد **داود** فرستاد ونزد وی‌آمده او را گفت که ـ درشهری دو مرد بودند یکی دولتمند ودیگری فقیر، ودولتمند راگوسفند وگاو بی‌نهایت بسیار بود . وفقیر را جزیك ماده بره کوچك نبود ، که‌آنرا خریده وپرورش داده همراه وی وپسرانش بزرگ می‌شد ، ازخوراك وی میخورد ،وازکاسه اومی‌نوشید، ودرآغوشش میخوابید ، وبرایش مثل دختر میبود . ومسافری نزد

(۱) سفر داوران ، ۷/۹
(۲) رجوع شود به صفحه ۱۳ همین کتاب .
(۳) کتاب دوم پادشاهان ، ۹/۱٤
(٤) رجوع شود به صفحهٔ ۱٤ همین کتاب .
(٥) حزقیال ، باب ۱۷ از ۱ تا ۱۰
(٦) کتاب دوم سموئیل،۱/۱۲

آن مرد دولتمند، آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا بجهت مسافریکه نزد وی آمده بود مهیا سازد. و بره آنمرد فقیر را گرفته برای آنمرد که نزد وی آمده بود مهیا ساخت. آنگاه خشم **داود** بر آنشخص افروخته شده به **ناتان** گفت بحیات خداوند قسم کسیکه اینکار را کرده است مستوجب قتل است ... چونکه این کار را کرده است وهیچ ترحم ننموده بره را چهار چندان باید رد کند، **ناتان** به **داود** گفت آنمرد تو هستی ... ».

در قرآن شریف این تمثیل چنین آمده است:

«وَهَلْ أَتاكَ نَبَؤا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ. إِذْ دَخَلُوا عَلى **داود** فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ واهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ. إِنَّ هذا أَخِى لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِىَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ اكْفِلْنِيها وَعَزَّنِى فِى الْخِطابِ. قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَقَلِيلٌ ما هُمْ وَظَنَّ داود أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ راكِعاً وَأَنابَ. فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَحُسْنَ مَآبٍ. يا داود إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِى الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ... » (۳۸/۲۷ - ۲۱)

ترجمه فارسی این تمثیل **قرآنی** چنین است: (بنقل و اختصار از ابوالفتوح: ٤/٤٦٢)

« آیا بتو نیامد خبر آن خصمان که ببالای محراب فروجستند و چون نزدیك **داود** شدند بترسید ازایشان، ایشان چون دیدند که داود بترسید گفتند مترس ما دو مردیم مخاصم که بهری ازما بر بهری ستم کرد، میان ما حکم کن بحق واز اندازه مگذر، وما را راه نمای. پس مدعی از آندو آغازسخن کرد و گفت این، برادرمن است، او نود ونه میش دارد، ومن یکی دارم، مرا گفت با من گذار آنرا ومرا متکفل آن کن، وبرمن درسخن گفتن غالب شد (واین را برطریق مثل گفتند) داود گفت ظلم کرد برتو که میش ترا خواست. آنگاه اندیشه کرد ودریافت وبدانست که آن امتحان است که او را کردند، پس ازخدای آمرزش خواست وبر کوع درآمد. وحق تعالی گفت - بیامرزیدم او را ... »

جامی در معنای این آیه: یا داود اناجعلناك خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحقّ گفته است: (**سلسلة الذهب**).

« نص قرآن شنو که حق فرمود | در مقام خطاب با داود
که ترا ز آن خلیفگی دادیم | سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملك را ز عدل اساس | حکم رانی بعدل بین الناس
هر که دانی ز عدل مستور است | از مقام خلیفگی دور است. »



بقیّه تمثیلات خمسه **عهدعتیق** از اینقرار است:

دوّم ـ تمثیل زن **تقوعیه** و پسرش با **داود نبی**(۱)

سوم ـ تمثیل اسیر فراری با پادشاه **اهاب**(۲)

چهارم ـ تمثیل نغمهٔ تاکستان (۳)

پنجم ـ تمثیل شیار و حصاد در مزرعه (٤)

علاوه بر کتب و اسفار عهد عتیق در دیگر کتب اسرائیلی نیز تمثیلات از این نوع فراوان یافت میشود که بحث از آنها بیرون از حوصلهٔ مقال ماست.



تمثیلات انجیلی

پس از اینکه نوبت **بعیسی** ناصری علیه السلام رسید وی کلام خود را بیش ازهمهٔ انبیاءِ **بنی‌اسرائیل** بتمثیلات زینت فرمود. تابجائی‌که اورا ازمدنظرادبی‌بزرگترین استادفن‌تمثیل‌سرائی‌شناخته‌اند. هرچندامثال اوباتعریفاتی که یونانیان مانند **ارسطو** ودیگران‌از «پرابول» نموده‌اند کاملاً منطبق میشود. معذلك بعضی ازمحققین که درفن بیان ازقواعد یونانیان پیروی میکنندگفته‌اند که ـ تمثیلات **عیسی** چون غالباً بصورت رمز و تعمیه است نمیتوان آنرا نمونهٔ کامل حکایات تمثیلی دانست، بلکه تمثیل یا (پرابول) باید بطور واضح و روشن‌افادهٔ معنی نماید. ولی‌بعضی دیگر گفته‌اند که تعقید وابهام‌امثال **عیسی** مربوط بکلام‌آن حضرت نیست بلکه انجیل نویسان «Evengilistes» یعنی چهارتن جمع‌کنندگان اناجیل اربعه‌ آنها را بمذاق خود بصورتی مرموز ومعقّد نقل‌کرده‌اند (والعهدةُ علیهم). (۵)

(۱) سموئیل کتاب ۲، ۱٤/از ۵ تا ۷.
(۲) کتاب اول پادشاهان، ۲۰ / ٤۰
(۳) کتاب اشعیاء، ۵ / ۱ و ٦
(٤) کتاب اشعیاء، ۲۸ / ۲٤
(۵) انسیکلو پدی مذاهب: ـ مقاله « تمثیلات » بقلم E. Nourse

درهر حال تمثیلات **عیسی ع** درعالم ادب لطیف ترین اثری است که در **انجیل** شریف باقی مانده ، و محققین فن از مسیحیان متعصب گرفته تا منقدین بیطرف همه بر کمال لطافت آن اذعان دارند ودرپیرامون آنها تحقیق ها کرده وشرح ها نوشته اند. تمثیلات **عیسی** مورد عنایت لسان وحی نیز قرار گرفته است ودر **قرآن کریم** بآن اشارت رفته، واکثر علماء تفسیر درعالم اسلام اشاره بامثال **عیسی** نموده اند . **امام رازی وعلامهٔ زمخشری** و درپی آنها **سیوطی** همه براین معنی تصریح کرده وگفته اند: «و لِذلكَ اكثرَ اللهُ تعالی فی کتابهِ وفی سائرِ کتبه الامثال ، و من سور **الانجیل** سورةٌ تُسمّی سورةُ الاَمثال .»(۱) ومیتواند باشد که کلام مفسّرین درباب «سورهٔ امثال» در**انجیل** اشاره بکمال امتیاز آنهاست نه آنکه با بی‌مشخّص و سوره‌ای مستقل بنام امثال در **انجیل** آمده باشد . یا آنکه با کتاب « امثال سلیمان » خلط کرده‌اند .

امام فخر رازی (۲) چنانکه گفتیم فصلی از امثال وحکایات **انجیل** را درتفسیر خود نقل کرده است ، از آنجمله مثال « گندم و کرکاس» را (متی ۱۳/۲٤) وآنرا تفسیری لایق نموده است . وهمچنین مثل « حبّه خردل» را (مرقس ٤/۳۱)ذکر کرده .

اشاره بامثال **توراة و انجیل** در **قرآن‌مجید** یکی در این آیهٔ مبارکه دیده میشود: «ذلكَ مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرعٍ اخرج شطائه ... الخ(۳). وظاهراً اشاره بآن مثلی است که در **انجیل** این چنین آمده : «ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند چنانکه او نداند، زیرا که زمین بذات خود ثمر میآورد، اول علف بعد خوشه، پس از آن دانهٔ کامل درخوشه ، وچون ثمر رسید فوراً داس را بکارمیبرد زیرا که وقت حصاد رسیده‌است.»(٤)

---

(۱) الاتقان - ۲/٦٦

(۲) تفسیرالکبیر ج ۱/۳۵۱ ، رجوع شود بصفحه ۹۳ از همین کتاب

(۳) سورةالفتح ٤۸/۲۹

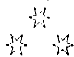
(٤) مرقس ٤/۲٦

یکی از تمثیلات **عیسی** کـه محققین آنرا نمونه‌ای کامل ازاین فن دانسته اند داستان برزگراست[۱] که برای شاگردان خود چنین میگوید: «پس شما مثل برزگررا بشنوید ـ کسی که کلمهٔ ملکوت را شنیده و آنرا نفهمید شیطان میآید و آنچه در دل او کاشته شده است میرباید، همان است آنکه در راه کاشته شده، و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده که ریشه‌ای درخود ندارد، . . . الخ . » نکته قابل توجه آنکه همین تمثیل برزگر در امثال **بودا** نیز آمده است، اگر درمقام تشبیه باشیم نزدیك است ببعضی از تمثیلات قرآنیه مثلا . دراین آیات :

۱ـ مَثلُ اللّذینَ یُنفقونَ اموالهمْ . . . . ۲۶۳/۲ (رجوع شود بتمثیل هشتم ازهمین کتاب)
۲ـ فَمثلهُ کَمثلِ صفوانٍ . . . . ۲۶٤/۲ (« « « هفتم « «)
۳ـ مثل اللذین کفروا کمثل اللذی ینعق.... ۱۷۱/۲ (« « « چهارم « «)

تطبیق تمثیلات **قرآن مجید** با دیگر کتب سماوی این فایده را متضمن است که خواننده ملاحظه کند چگونه امثال وارده درقرآن بکمال بلاغت و نهایت فصاحت درهمانحال بمنتهای سهولت و غایت ایجازوارد شده، که موجب تصدیق باعجاز است، درصورتیکه در دیگر **کتب عهد عتیق و جدید** باطناب و تفصیل پرداخته‌اند.

شمارهٔ تمثیلهای عیسوی موجوده درانا جیل اربعه درنظر محققین مختلف است[۲] **جولیشر** آلمانی[۳] آنها را ۵۳ تمثیل احصاءِ کرده، وانواع تشبیهات وحکایات انجیل‌را در ذیل آن مندرج ساخته است . محققی دیگر بنام **بوگ** Bugge آنجمله را تمثیل بشمار آورده . خلاصه، آنچه که محققین از مسیحی و غیر مسیحی در انجیل از نوع « پرابل » کامل شمرده اند و برآن اتفاق دارند در حدود چهل مثل است که برجبین شاهد ادب و اخلاق چون جواهر شاهوار بجای مانده است.



تمثیل نزد قوم عرب

اعراب ادوار جاهلیّت قرن‌ها قبل‌ازآنکه به‌حلیه تمدن‌اسلامی متحلّی شوند و با آداب و فرهنگ اقوام دیگر اختلاط حاصل نمایند، همچنان مانند دیگرملل عالم ازمراحل بساطت باستانی تامراحل متکامل کنونی

(۱) متی ۱۹/۱۳
(۲) رجوع شود به انسیکلوپدی مذاهب : ٦۳۰/۹
(۳) جولیشر Jülicher

درطیّ اعصارطولانی دارای‌ادبیاتی خاصّ زمان خود بوده‌اند وامثال وحکایات در ادوار مدنیت ایشان همیشه وجود داشته . چنانکه ازقبائل وعشایر عرب قبل‌از بعثت حکایات واساطیر محلی بسیار بجای مانده است که بعضی جنبهٔ تمثیلی دارد .

زندگانی بادیه ، طرز معیشت اعراب در صحرا های خشك ، گذراندن عمر در وادیهای لم یزرع و صحاری خالی ازسکنه ، مجاورت باحیوانات و جانوران بیابان مانند‌اسب وشتروافعی ومار و سوسمار وشترمرغ وشغال وامثال آن ، اعتقاد بموجودات و همی مانند ــ ارواح مفیده و هاتف و سائح و بارح و همچنین ارواح شریره و موذیه مانند ـ جن وغول وشیطان وغیره ، همه این علل واسباب مجموعهٔ عظیمی از امثال وحکم وحکایات درادب‌آنقوم بوجودآورده‌است، که‌درآنمیان مثل‌های‌نغزدرادبیات‌عرب قبل‌از اسلام بحدوفور یافت میشود . این رشته ازادب درنزدآنقوم پیوسته رو به تکامل‌میرفته تا آنکه درقرن هفتم مسیحی که عصر طلوع کوکب‌اسلام و ظهور ادبیات عصراسلامی است **قرآن مجید** نیز درطیّ آیات بیّنات امثال و حکم جـدیدی بعالم بشریت اعطا فرمود که بروزگاران زیب دیوان ادب جهان است .

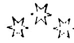
حکایت قبر **حاتم طی** یکی ازداستانهای شیرینی است‌که ازعصر جاهلیّت باقی مانده ، ودارای کمال لطف ، ومتضمن معانی اخلاقی وادبی است ، خلاصه‌آن حکایت‌را برای نمونه ازآثار قدیم عصر جاهلی دراینجا یاد میکنیم :

چنان روایت کنند که قبر **حاتم** در قلّهٔ کوهی واقع شده و دختران خوب رو پیوسته برآن‌نوحه سرائی میکنند . روزی **ابوالبختری** شاعر باکاروانی برسرآن قبر فرودآمد . روح سخاوتمند **حاتم** آن‌جماعت را بکرم واحسان معهود مهمان نمود . این حکایت آنقدر درنزد قبائل عرب انتشار یافت و معروف گردیدکه شعرای جاهلی بدان تمثّل‌ها نموده‌اند . یکی از آن جمله قطعهٔ ذیل است که شاعری درمدح **عدی‌بن حاتم** سروده است وباین حکایت اشاره کرده و گفته :

اَبوكَ ابـو سبّاقـة الخیر لـم یـزلْ   لدُنْ شبّ حتّی مات فِی‌الخیر راغِباً

بـه تُضرب الامثال فِـی‌الشّعر میّتـاً   و کانَ لـهُ اذْ ذاكَ حیّـاً مصاحبا

قَرى قَبره الاضياف اِذ نَزَلوا بـه و لَم يَقرِ قَبرٌ قبله الدّهرُ راكبا (١)



بعد از آنکه اعراب بادیه اندك اندك بزندگانی مدنی در ممالك مجاور یعنی **شام** و **عراق** آشنا شدند ، همچنان یك سلسله امثال وحکم از آن زمان بجای گذاردند ، که منشأ هر کدام حکایتی حکمت آمیز ویا تمثیلی دانش آموز است .

منشأ مثل معروف : « جاءَ بخفّیْ حُنین » روایتی شیرین است که از دورهٔ امتزاج اعراب بادیه با شهرنشینان **عراق** حکایت میکند : ـ گویند ـ مردی اعرابی و بیابان نشین با راحلهٔ خود نزد کفشدوزی ازاهل **حیره** رفت وازاو جُفتی موزه‌خریدار شد ، در سر قیمت آن با هم اختلاف کردند . عاقبت اعرابی برآشفت و از خرید آن منصرف گردید . چون رو براه نهاد **حنین** یك لنگه از موزهٔ خود را در راه او افکند ، و لنگه دیگر را در موضعی دیگر اندکی دورتر انداخت . چون اعرابی بلنگهٔ نخستین رسید آنرا بدید درآن طمع بست ، گفت : ما اَشبهَ بخفّی **حنین** ، اگر لنگهٔ دیگر میبود هرآینه آنرا برمیگرفتم . چون اندکی راه پیمود بلنگهٔ دوم رسید ، بطمع آن از شتر فرودآمد وشتر خودرا بنشاند وآن کفش برگرفت و بسوی نخستین روان شد . **حنین** که در کمین بود بسوی شتر وی تاخت وآنرا باآنچه برآن بود بسرقت برد . چون اعرابی بقبیلهٔ خود باز گشت اورا جز یك جفت موزه چیزی درکف نبود . قوم بوی گفتند که از این سفرچه غنیمت آورده‌ای ؟ پاسخ داد : « جئت بخفیّ **حنین** » و این سخن از آن پس مثلی شد که در بارهٔ کسی که به طمع سودی حقیر سرمایهٔ کثیرزیان کند استعمال نمایند.(٢)

حکایت آن عرب که ازمیهمانان خود در بادیه پذیرائی نمود وهر روز برای آنها شتری کشت ، اززندگی بادیه وسخاوت اعراب صحرانشین عصر جاهلی وآداب وعادات آنها پرده‌ای زیبا رسم مینماید . **جامی** که بزرگترین مترجم آثار عرب بزبان فارسی است آن حکایت را چنین بنظم آورده(٣):

---

(١) مروج‌الذهب ـ جلد ١ ص ٣٣١

(٢) عیون‌الاخبار ، ابن قتیبه ـ جلد ٣ ص ١٤١

(٣) سبحةالابرار ـ عقد ٢٨

«آن عرابی بشتر قانع و شیر — در یکی بادیه شد مرحله گیر
ناگهان جمعی از ارباب قبول — شب در آن ناحیه کردند نزول
خاست مردانه به مهمانیشان — شتری برد بقربانیشان
روز دیگر ره پیشینه سپرد — بهر ایشان شتری دیگر برد
عذر گفتند که باقی است هنوز — چیزی از دادهٔ دوشین امروز
گفت ـ حاشا که زپس ماندهٔ دوش — دیگ جود آیدم امروز بجوش
روز دیگر بکرم ورزی پشت — کرد محکم، شتری دیگر کشت
بعد از آن بر شتری راکب شد — بهر کاری ز میان غائب شد
قوم چون خوان نوالش خوردند — عزم رحلت ز دیارش کردند
دست احسان و کرم بگشادند — بدرهٔ زر بعیالش دادند
دور نا گشته هنوز از دیده — میهمانان کرم ورزیده
آمد آن طرفه عرابی از راه — دید آن بدره در آن منزلگاه
گفت ـ کاین چیست زبان بگشودند — صورت حال بدو بنمودند
خاست بدره به کف و نیزه بدوش — وزپی قوم برآورد خروش: ـ
کای سفیهان خطا اندیشه — وی لئیمان خساست پیشه
بود مهمانیم از محض کرم — نه چو بیع ازپی دینار و درم
دادهٔ خویش ز من بستانید — پس رو اجل بره خود رانید
ورنه تا جان بود اندر تنتان — در تن از نیزه کنم روز نتان.
دادهٔ خویش گرفتند و گذشت — وآن عرابی زقفاشان بر گشت.»

وجود تمثیلات و کلمات جامعه نزد قوم **عرب** که از کثرت فراوانی کتابها بدان مشحون است(۱)، همه نشان میدهد که آن مردم بنوبت خود چون سایر ملل و اقوام بالفطره مستعدقبول حکم وامثال وبالذات مستعد بیان مبادی فلسفی ومعانی عالیهٔ اخلاقی وتعلیمات لطیفهٔ مذهبی بزبان داستان ولسان حکایات وقصص اند، ودرین رشته صاحب آثار بیشمارند که چون لئالی شاهوار برپیکر شاهد روزگار بجای مانده. وازاینجاست که لسان وحی برای تعلیم افراد بشر و هدایت نوع انسان بدان زبان متکلم گردید. ودر آن نامه آسمانی تمثیلات عالیه برای هدایت خلایق بجهان فرود آمد.



(۱) برای شناختن کتب امثال عرب وتعدد آن رجوع شود بفهرست **بروکلمان**: تاریخ ادبیات عرب

فصل چهارم

تمثیلات قرآن مجید

Les paraboles Coraniques

کلمه « مثل » کلمهٔ مَثَل « **Mathal** » درهشتادآیه‌و کلمه، مِثْل درهشتادو یك آیه در **قرآن** مجید آمده است(۱) و « مِثل » و « مَثل» هر دو به « أَمْثال » جمع بسته میشود ، اول مانند این آیهٔ شریفه :

« إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبَادٌ أَمْثَالُکُمْ » (۱۹۴/۷)

ودوّم‌مانند این آیه : تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ(۵۹/۲۱)

این کلمه به « امثله و مُثل » نیز جمع بسته شده است .

اتیان به مثل یا ایراد تمثیل درلسان‌عرب همواره با فعل « ضَرَبَ » همراه است، مانند « ضَرَبَ اللهُ مثلاً » ونیزبا فعل« تمثّل و امتثال» استعمال کنند، چنانکه گویند « و قد مثّل به تمثیلاً » و یا گویند : « امتثل عندهم مثلا حسناً .» و ضَرْب بمعنی ساختن وزدن‌است چنانکه‌گویند : ضرب‌اللبن وضرب‌الخاتم (شیر بستن ومهرزدن(۲))

علماء فقه‌اللغه جدید را در ریشهٔ کلمه « مثل » اختلاف نیست وهمه متفقند که اصل آن درغالب السنه ولغات **سامی** وجود دارد، ودرعربیّت قدیم نیزاستعمال میشده ، وهمه از کلمهٔ (مِثل) بمعنی «شبیه» اتخاذ شده و تعریف آنرا ، **ابن اثیر** چنین کرده :

« مثّل‌الشئی بالشیٔ سوّاه ، و شبّهه بـه ، و جعله مثله ، و علی مثاله و منه‌الحدیث : رأیت‌الجنة و النّار ممثّلین فی قبلة‌الجدار . ای مصورتین اومثالهما . »(۳)

همین کلمه بهمین معنی در زبانهای عبری و حبشی و ارامی نیـــز آمده است از

---

(۱) المعجم‌المفهرس لالفاظ‌القرآن ـ ص ۶۵۹

(۲) القاموس فیروزآبادی .

(۳) نهایة‌اللغه ـ طبع تهران .

آنجمله دراسفار عهد عتیق ودرکتب عهد جدید همین کلمه بهمین معنی بکاررفته . بعضی ازمحققین ولغت شناسان گفته‌اند ، ممکن است این کلمه از سریانی بعربی انتقال یافته باشد(۱)و(۲) .



کلمه مثل در زبان فارسی

در زبان فارسی لغاتی که برای مفهوم « مثل » دیده میشود عبارت‌است از : «داستان» و «دستان» و «سان» و« نمود » و« نمون » و « نمودار »(۳) : در **فرهنگ رشیدی** دو کلمه « نمونه » و« نموده » را نیز بمعنای مثال دانسته که « انموذج » معرب آن است . در **فرهنگ نظام** ریشه کلمه نمودار را از اصل پهلوی نقل کرده وسپس بمعنای مثال این ابیات را شاهد آورده‌است :

حبّذا بـزم عشرت آهنـگش ‌ ‌ ‌ ‌ که نموداری از جنـان بـاشد
(سحر کاشی)

کتاب و کلك همه کانیان نمونه شود ‌ ‌ ‌ ‌ چو کلك او بنگارد صحیفهای کتاب
(معزی)

در تفاسیر قدیم‌فارسی درترجمه« مثل »هرجا که این کلمه در **قرآن‌مجید** وارد است‌یاهمان کلمه را بعینه ازعربی‌نقل کرده‌اند ویابه «سان» و «صفت» ترجمه نموده‌اند .

ابوالفتوح رازی و**ابوبکرعتیق‌سورآبادی** درتفاسیر خودمثل را به «داستان» ترجمه کرده‌اند :

ابوالفضل میبدی در **کشف‌الاسرار** این‌کلمه را یك‌جا به « نمون» گزاره کرده است ، وآن درتفسیراین‌آیهٔ مبارکه است : «مثل‌الذین ینفقون اموالهم‌فی‌سبیل‌الله کمثل حبةٍ انبتت سبع سنابل . . . الخ » البقره ، (۲۶۱/۲) که چنین ترجمه کرده است : « نمون‌ایشان‌که نفقه میکنند مالهای‌ایشان درراه خدای‌همچون نمون وسان دانه‌ایست که ازدست‌کارنده هفت خوشه رویاند . »

(۱) آرتور جفری « کلمات بیگانه در قرآن » ص ۲۵۸ .
(۲) بوهل Buhl مقالهٔ « امثال قرآن » در مجله آسیائی .
(۳) رجوع شود بصفحهٔ ٤ و ۱۳ همین کتاب .

سپس در تفسیر همان آیه گفته است : مثل درقرآن بر دو معنی است هرجای که آنرا جواب نیست مثل «صفت» است چنانکه گفت «مثل الجنة اللتی وعدالمتقون» وآنرا جواب نکرد پس بمعنی صفت است » و هر جای که مثل گفت وآنرا جواب دادچنانکه آیهٔ « مثل الذین ینفقون اموالهم . . . » بمعنی « شبیه » است . وباز میگوید ، « مَثلُ نفقة الذین ینفقون (یعنی) نمون نفقهٔ ایشان که هزینه میکنند بر غازیان و برتن خویش از بهر خدا راست برسان دانه‌ایست الخ . . . »(۱)

ظاهراً کلمهٔ «دستان» فارسی به «مثل» عربی نزدیکتر است زیرا در سخن بزرگان همواره بمعنی حکایت مشتهر و جاری بر زبانها استعمال شده است ، چنانکه **حافظ** گوید :

« دوستان درپرده میگویم سخن — گفته خواهد شد بدستان نیز هم »



کلمه «مثل» درقرآن شریف

کلمهٔ مثل در **قرآن** شریف به پنج معنی آمده است :

اول ـ بمعنی «حکایات تمثیلی» (پرابل) چنانکه دراین آیهٔ : « واضرب لهم مثلا رجلین . . . » (۱۸/۳۲) .

دوم ـ بمعنی داستانهای گذشته و تواریخ ایام ماضیه باعتبار آنکه محل تأمل و عبرت‌اند ، مثال : و لَمّا یأتکمْ مَثل‌الذین خلوا من قبلکم . . . . » (۲/۲۱٤) .

سوّم ـ بمعنی «شبیه» ، مثال : «و اذا بُشّراحدُهمْ بما ضرب للرحمن مثلا . . » (۱۷/٤۳) .

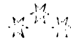
چهارم ـ بمعنی « صفت » مانند : « للّذین لایؤمنونَ بالآخرة مثل‌السوء . . » (٦۰/۱٦) .

پنجم ـ بمعنی «نمونهٔ کامل» مثل : « اِنْ هو الّا عبدٌ انعمنا علیه وجعلناهُ مثلاً (۵۹/٤۳) . از این معانی خمسه آنچه موضوع سخن ما در این فصل است نوع اول

---

(۱) کشف‌الاسرار ، ج ۱/۳۳۱

میباشد یعنی آنکه بمعنی حکایات تمثیلی وتعلیمی است .



اشاره بامثال قرآن در خود قرآن

باید دانست که کتاب الهی توجه وعنایت خاصی بتمثیلات تعلیمی داشته است، و همواره اتیان بمثل را بهترین وسیله برای تعقّل و تفکر و ارشاد خلائق قرار داده، کــه « لَعلّهمْ یتفکرون » (۲۱/۵۹) و « لعلّهمْ یتذکّرون » (۲۷/۳۹) . وآوردن اینگونه امثال در**قرآن** دریم تا بآن حد مورد عنایت مقام رسالت بوده‌است، که کفّار **یهود** و مشرکان **قریش** بر آن آیات تمثیلیّه خرده می‌گرفته‌اند و می گفته اند چگونه **پیغمبر** خــدای باشیاء ناچیز و حقیر مانند پشه و عنکبوت و زنبور عسل و مورچه و امثال آن تمثّل میفرماید ! ! چون این سخن بمسامع شریف **پیغمبر** رسید این آیه نازل گردید : « انّ اللهَ لاَ یستحیی انْ یضربَ مثلاً ما بعوضةً فما فوقها . . . » (۲۶/۲)[1] .

در آیات عدیده بضرب مثل و اتیان تمثیل در کــلام الهی تصریح شده است . فهرست ذیل ۱۷ آیه است از آیات شریفه که در آن همه این معنی را ذکر فرموده .

العدد	الایات	مکانها
۱	ـ ولقد صرفنا للناس فی هذاالقرآن من کل مثل	الاسراء ۸۹/۱۷
۲	ـ ولقد صرفنا فی‌هذاالقرآن للنّاس منْ کل مثل	الکهف ۵٤/۱۸
۳	ـ ولله المثل الاعلی وهوالعزیزالحکیم	النحل ۶۰/۱۶
٤	ـ وله المثل‌الاعلی فی‌السموات والارض وهوالعزیز الحکیم	الروم ۲۷/۳۰
۵	ـ ولقد ضربنا للناس فی‌هذا القرآن من کل مثل	الروم ۵۸/۳۰
٦	ـ ولقدضربنا للناس‌فی‌هذاالقرآن من کل مثل لعلّهم‌یتذکّرون	الزمر ۲۷/۳۹
۷	ـ کذلك یضرب‌الله الامثال	الرعد ۱۷/۱۳
۸	ـ ویضرب‌الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون	ابراهیم ۲۵/۱٤
۹	ـ وتبیّن لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال	ابراهیم ٤۵/۱٤
۱۰	ـ انظر کیف ضربوا لك الامثال فضّلوا فلایستطیعون سبیلا	الاسراء ٤۸/۱۷ . الفرقان ۹/۲۵

---

۱ ـ تفسیر طبری ـ جلد ۱ ـ ص ۱۳۸ . رجوع شود بتمثیل دوّم همین کتاب .

۱۱ ـ ویضرب‌الله الامثال للناس و الله بکل شییء علیم — النور ۳۵/۲۴

۱۲ ـ و تلك‌الامثال نضربها‌للناس و مایعقلها الّا‌العالمون — العنکبوت ۴۲/۲۹

۱۳ ـ و تلك‌الامثال نضربها للناس لعلّهم یتفکّرون — الحشر ۲۱/۵۹

۱۴ ـ کذلك یضرب‌الله للناس امثالهم — محمد ۳/۴۷

۱۵ ـ ولقد انزلنا الیکم آیاتٍ مبینات ومثلاً من‌الذین خلوا من‌قبلکم وموعظةللمتقین — النور ۳۴/۲۴

۱۶ ـ ولا یأتونك بمثلٍ الّاجئناك بالحق واحسن تفسیراً — الفرقان ۳۳/۲۵

۱۷ ـ و کّلاً ضربنا له الامثال و کلاً تبرّنا تتبیراً — الفرقان ۳۹/۲۵



امثال نبوی

گـذشته ازلسان وحی الهی در کلمات **پیغمبر** علیـه السلام نیز تمثیلات فراوان درمعانی مختلف وارد شده‌که همه دارای مواعظ عالیه وحکم شافیه کافیه میباشد . بسیاری ازعلماء اسلام اینگونه احادیث واخبارتمثیلیه راجدا گانه جمع آوری کرده‌اند ، ازآن‌جمله‌است حدیث « **ام‌زرع** » که **سیدعلی‌خان کبیر** در کتاب خود بتفصیل نقل نموده است(۱) .

فهرستی ازتمثیلات نبوی صاحب **روضة‌الامثال** بنقل‌ازکتاب **ابن‌قاسم عاملی** صاحب‌کتاب « **اثنی‌عشریه** » درکتاب خود تنظیم نموده ، ودرآن نزدیك ببیست مثل‌از احادیث مرویهٔ از **پیغمبر** را ذکر کرده است(۲) .

ابن‌الندیم گفته است(۳) **ابن‌خلادرامهرمزی** و **ابوهلال‌عسکری** قدیمترین کسانیند که امثال پیغمبر ص را جمع کردند . **المیدانی** در مجمع **الامثال** نیز در پی آنهارفته ودرمقدمهٔ کتاب خویش(۴) حدیثی‌از**پیغمبر**ص نقل‌میکند برای مثال‌احادیث

---

(۱) انوارالربیع : صفحهٔ ۳۴۱ ، چاپ تهران .

(۲) روضةالامثال : ص ۲

(۳) ـ الفهرست : ص ۲۲۰ ، چاپ مصر .

(۴) مجمع‌الامثال : جلد ۱ ، ص ۳ .

تمثیلیّه ، سپس یك سلسله احادیث نبوی که صورت **ضرب المثل** حاصل کرده درفصلی خاص ، وهمچنین امثال منسوبهٔ بخلفا را در فصلی دیگر ذکرنموده است(۱) .

علامهٔسیوطی نیزمجموعه ای ازامثال نبوی در**جامع** خودآورده است، که عدد آن بچهل ودوحدیث میرسد، وچون‌ظاهراً مجموعهٔ اوجامعتر ازدیگران‌است عیناً دراینجا نقل میشود(۲) تابحث ما دراین باب تامّ وفایدهٔ آن عام باشد وخوانندگان از تمثیلات نبوی نیز بهره ور گردند و کسب فیضی‌نمایند .

فهرستی از امثال نبوی

۱ ـ مثل‌الایمان مثل‌القمیص تقمصه مرّة وتنزعه اخری .

۲ ـ مثل‌البخیل والمتصدق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید من‌ثدیهماالی تراقیهما ، فاماالمنفق فلاینفق‌الاسبغت علی‌جلده ، حتی‌تخفی بنانه وتعفواثره ، واماالبخیل فلایرید ان ینفق الالزقت‌کل‌حلقة مکانها ، فهو یوسّعها فلا تتسع .

۳ ـ مثل‌البیت‌الذی یذکرالله فیه والبیت‌الذی‌لایذکرالله فیه مثل‌الحی‌والمیت .

٤ ـ مثل‌الجلیس الصالح والجلیس‌السوء کمثل‌صاحب‌المسك‌وکیرالحداد،لایعدمك من‌صاحب المسك ، اما ان تشتریه اوتجد ریحه و کیر الحداد یحرق بیتك اوثوبك اوتجد منه ریحاً خبیثة(۳) .

---

۱ ـ « « ج ۲/۲۷۵

۲ ـ الجامع الصغیر ۲/۱۵۲

۳ ـ ظاهراً دو شعر معروف منسوب بفردوسی نیز ترجمهٔ همین مثل است :

بعنبر فروشان اگر بگذری — شود جامه ات سر بسر عنبری

وگر بگذری نزد انگشت گر — از او جز سیاهی نبینی اثر

و **نظامی** گفته است :

عقل و طبیعت که ترا یار شد — قصهٔ آهنگر و عطار شد

کاین زتفش آبله رویت کند — وان ز نفس غالیه بویت کند

٥ ــ مثل الجليس الصالح مثل العطار ان لم يعطك من عطره اصابك مى ريحه .

٦ ــ مثل الرافلة فى الزينة فى غير اهلها ، كمثل ظلمة يوم القيامة لا نور لها .

٧ ــ مثل الصلوات الخمس كمثل نهر جار عذب على باب احدكم ، يغتسل فيه كل يوم خمس مرات فما يبقى ذلك من الدنس .

٨ ــ مثل العالم الذى يعلم الناس الخير و ينسى نفسه ، كمثل السراج يضئ للناس و يحرق نفسه(١) .

٩ ــ مثل القلب مثل الريشة تقلبها الرياح بفلاتٍ .

١٠ ــ مثل الذى يعتق عند الموت ، كمثل الذى يهدى اذا شبع .

١١ ــ مثل الذى يتعلم العلم، ثم لا يحدث به، كمثل الذى يكنز الكنز فلا ينفق منه .

١٢ ــ مثل الذى يتعلم العلم فى صغره كالنقش على الحجر ، ومثل الذى يتعلم العلم فى كبره ، كالذى يكتب على الماء .

١٣ ــ مثل الذى يجلس يسمع الحكمة ولا يحدث عن صاحبه الا بشرّ ما يسمع ، كمثل رجل اتى راعياً ، فقال يا راعى اجزرنى شاةً من غنمك ، قال اذهب فخذ باذن خيرها شاةً ، فذهب فاخذ باذن كلب الغنم .

١٤ ــ مثل الذى يتكلم يوم الجمعة والامام يخطب، مثل الحمار يحمل اسفاراً ، والذى يقول له انصت لا جمعة له .

١٥ ــ مثل الذى يعلم الناس الخير وينسى نفسه ، مثل الفتيلة ، تضئ للناس وتحرق نفسها (١) .

١٦ ــ مثل الذى يعين قومه على غير الحق ، مثل بعير تردّى وهو يجر بذنبه .

١٧ ــ مثل الذين يغزون من امتى ويأخذون الجعل يتقوّون به على عدوهم ، مثل **ام موسى** ، ترضع ولدها وتأخذ اجرها .

---

١ ـ اسدى بشعر فارسى چنين ترجمه كرده است :

كسى كاو بنيكى نهان و آشكار	دهد پند و او خود بود زشتكار
چو شمعى بود كاو كم وبيش را	دهد نور و سوزد تن خويش را

١٨ ـ مثل المؤمن كمثل العطار، ان جالسته نفعك، وان ماشيته نفعك، وان شار كته نفعك .

١٩ ـ مثل المؤمن مثل النخلة ما اخذت منها من شيئ نفعك .

٢٠ ـ مثل المؤمن اذا لقى المؤمن فسلّم عليه، كمثل البنيان يشّد بعضه بعضاً .

٢١ ـ مثل المؤمن مثل النحلة، لاتاكل الاطيباً ولاتضع الّاطيباً(١) .

٢٢ ـ مثل المؤمن مثل السنبلة، تميل احياناً وتقوم احياناً .

٢٣ ـ مثل المؤمن مثل السنبلة، تستقيم مرة وتخر مرة، و مثل الكافر مثل الارزة، لاتزال مستقيمة حتى تخر ولاتشعر .

٢٤ ـ مثل المؤمن مثل الخامة، تحمر مرة وتصفر اخرى والكافر كالارزة .

٢٥ ـ مثل المومن كمثل خامة الزرع من حيث اتتها الريح كفتها، فاذا سكنت اعتدلت، و كذلك المؤمن يكفأ بالبلاء، ومثل الفاجر كالارزة صماء معتدله، حتى يقصمها الله تعالى اذا شاء .

٢٦ ـ مثل المؤمن الذى يقرء **القرآن** كمثل الاُترجه ريحها طيّبٌ وطعمها طيّبٌ . و مثل المؤمن الّذى لايقرأ القرآن كمثل التمرة لاريح لها وطعمها حلوٌ . ومثل المنافق الّذى يقرأ القرآن كمثل الريحانة، ريحها طيب وطعمها مرّ، ومثل المنافق الذى لايقرء **القرآن** كمثل الحنظلة ليس لها ريح وطعمها مر .

٢٧ ـ مثل المؤمن مثل النحلة ان اكلت اكلت طيباً، وان وضعت وضعت طيباً، وان وقعت على عود نخر لم تكسره، ومثل المؤمن مثل سبيكة الذهب ان نفخت عليها

---

(١) ـ **جامى** ـ حديث مثل المؤمن مثل النحلة را چنين ترجمه كرده است :

گفت خير بشر **رسول خداى**	آن فزون از همه بدانش و راى
كه بود مؤمن بلند محل	بمثل راست همچو نحل وعسل
مگس شهد چون رود در باغ	دارد از غير طيبات فراغ
همچنين مؤمنان نيكو كار	از جهان طعمهاى نيكو خوار
عيب پوشند و در هنر نگرند	گل و ريحان طيبات چرند
شهد هاى ثناى گوناگون	از ثمر زبان دهند برون
طيبات آن طيبين آمد	ضد آن بهر ضد اين آمد
از **نبى** آنچه صحت است اين است	الخبيثات للخبيثين است

سلسلة الذهب، دفتر اول

احمرت ، و ان وزنت لم تنقص .

٢٨ ـ مثل المؤمن كالبيت الخرب في الظاهر ، فاذا دخلته وجدته مونقاً ، ومثل الفاجر كمثل القبر المشرف المجصص يعجب من راه و جوفة ممتلیء نتناً .

٢٩ ـ مثل المؤمنين في توادّهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد ، اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمّى (١) .

٣٠ ـ مثل المجاهد في سبيل الله ، والله اعلم بمن يجاهد في سبيل الله ، كمثل الصائم القائم الدائم الذى لايفتر من صيام ولا صدقة ، حتى يرجع و توكل الله تع للمجاهد في سبيله ان توفاه ان يدخله الجنة او يرجعه سالماً مع اجر او غنيمة .

٣١ ـ مثل المرأة الصالحة في النساء ، كمثل الغراب الاعصم الذى احدى رجليه بيضاء .

٣٢ ـ مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين تعير الى هذه مرة و الى هذه مرة ، لا تدرى ايهمّا تتبع .

٣٣ ـ مثل ابن آدم والى جنبه تسعة وتسعون منية ان اخطأته المنايا وقع في الهرم حتى يموت .

٣٤ ـ مثل اصحابى مثل الملح في الطعام ، لايصلح الطعام الّا بالملح .

٣٥ ـ مثل امتى مثل المطر ، لايدرى اوله خير ام آخره .

٣٦ ـ مثل اهل بيتى مثل سفينة **نوح** ، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق .

٣٧ ـ مثل **بلال** كمثل نحلة غدت تاكل من الحلو والمر ثم يمسى حلواً كله .

٣٨ ـ مثل **بلعم بن باعوراء** في **بني اسرائيل** ، كمثل **امية بن ابى الصلت** في هذه الامة ،

٣٩ ـ مثل **منى** كالرحم في ضيقه ، فاذ احملت وسعها الله .

٤٠ ـ مثل هذه الدنيا مثل ثوب شق من اوله الى آخره ، فبقى متعلقاً بخيط في آخره ، فيوشك ذلك الخيط ان ينقطع .

٤١ ـ مثلى ومثل الساعة كفرسى رهان ، مثلى و مثل الساعة كمثل رجل بعثه قوم طليعة فلما خشى ان يسبق الاح بثوبه : اتيتم اتيتم اناذاك اناذاك .

٤٢ ـ مثلى و مثلكم كمثل رجل اوقد ناراً ، فجعل الفراش والجنادب يقعن فيها و

(١) ظاهراً سعدى ناظر باين مثل بوده در آنجا كه گفته است : بنى آدم اعضاى يكديگرند .. الخ .

هو يذبهن عنها ، وانا آخذ بحجز كم عن النار وانتم تفلتون من يدى .

این چند مثل اضافةً درمجموعة **ابن‌قاسم عاملی** مذکوراست .

(٤٣) مثل الاخوين مثل اليدين ، تغسل احدٰيهما الاخرى .

(٤٤) مثل المؤمن والايمان كمثل الفرس ، يجول اخبتيه ثم يرجع اخبتيه .

(٤٥) مثل **القرآن** مثل الابل المعقله ، ان عقلها صاحبها امسكها وان تركها ذهبت .

(٤٦) مثل المرأة كالضلع ، ان اردت ان تقيمه كسرته ، وان استمتعت به استمتعت به وفيه اود(۱)

(٤٧) مثل الصلواة المكتوبة كالميزان ، من اوفى استوفى .

(٤٨) ما مثلي ومثل الدنيا الا كراكب نام في ظل شجرة في يوم حار . ثم راح وتركها .

(٤٩) ما مثل الدنيا في الآخرة الّا مثل ما يجعل احدكم السباب في اليم فلينظر بما يرجع .

این است قریب پنجاه حدیث مروی از پیغمبر علیه السلام که هریك تمثیلی لطیف و تشبیهی دقیق را متضمن میباشد و هر کدام قابل مطالعه و تحقیق بسیاراست ولی بحث در آنها ازحوصله کلام ما خارج است .



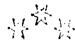
امثال علی ع

کلمات قصار منسوب بحضرت **مولی** ع در تمام ازمنه و اعصار تاریخ اسلام نه تنها نزد شیعیان بلکه‌درجامعهٔ مسلمانان‌زبانزد خاص و عام بوده است ، نخستین بار **ابن قتیبه دینوری** در کتاب **عیون‌الاخبار** فصلی را مخصوص کلمات آن حضرت قرار داد ، از زمان او تا کنون مجموعهٔ امثال **علی** را محدثین و اهل ادب از شیعه و سنی جمع‌آوری نموده‌اند و بترجمهٔ های گوناگون به فارسی وترکی دارد و درآورده‌اند ، که‌عددآن ازحد شمار بیرون‌است . یکی‌ازآنجمله کتاب **غررالحکم** و **دررالکلم** میباشد ، که بترتیب الفبائی امثال مذکور را جمع و تدوین نموده است .(۲)

---

(۱) اود : اعوجاج

(۲) تألیف عبدالواحدبن محمدالامدی - ۵۱۰ ھ چاپ بمبئی .



بعضی از سخنان بزرگان اسلام دربارهٔ امثال قرآن

ازبعض علماء سلف روایت کنند: که می گفت: ـ اذاقرأتُ مثلاً من **القرآن** و لَمْ أفهمهُ بکیتُ علیٰ نفسی[۱]. **سیوطی** بابی در کتاب خود خاص امثال **قرآن** کرده است[۲] و آغاز سخن نموده به ذکر کتابی که **ابوالحسن الماوردی**[۳] در اینباره تألیف فرموده و کلام او را چنین نقل میکندکه گوید: «مِنْ اعظم علم **القرآن** عِلمُ امثاله، والنّاس فی غفلةٍ عنهُ لاِشتغالهم بالأَمثالْ و اِغفالهمُ الممثّلاتْ، والَمثلُ بِلا ممثّلْ کالفرسِ بلالجام والناقة بلا زمام.» و فوائد امثال قرآن را امور بسیار شمرده چون تذکره و وعظ، وحثّ، و زجر، واعتبار، و تقریر، و تقریب مراد به عقل، و تصویر مقصود بصورت محسوس.

ودرحدیث روایت است از **نبی**ص که فرمود: «انّ **القرآن** نَزَلَ علیٰ خمسة اوجهٍ: حلالٌ و حرامٌ و مُحکمٌ و متشابهٌ و أمثالٌ فعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعواالمحکم و آمنوا بالمتشابه واعتبروابالامثال.» (٤)

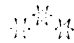
امام **شافعی** معرفت امثال **قرآن** را از واجبات شمرده و گفته است: «ممّایجب علی المجتهد معرفته مِنْ علوم القرآن معرفة ما ضُرِبَ فیه مِنَ الاَمثال الدّالّ علیٰ طاعته المنبّه لاجتناب مناهیه.» (٥)

امام **عبدالقاهر** الجرجانی[٦] امثال **قرآن** را یکی ازدلایل اعجاز کتاب مبین شمرده است و در کتاب خود[۷] تحقیقی بلیغ نموده و انواع تمثیل و آثار آنرا در

---

(۱) ابن کثیر ـ ٤/۱۳ ٥
(۲) الاتقان ـ جلد ۲ ـ فصل ٦٦.
(۳) ابوالحسن علی بن محمدالماوردی اقضی القضاة، دربغداد متولد بسال ۳٦٤، متوفی بسال ٤٥۰، صاحب تألیفات بسیار از آن جمله ابطکم که لامثال والحبع نرسیده است.
(٤) الاتقان جلد دوم ـ ص ۱٥۲: بحارالانوار ۱٤۸/۱۹.
(٥) الاتقان ـ جلد ۲ ـ ص ۱٥۳.
(٦) ابوبکر عبدالقاهر محمدالجرجانی ـ از ائمة ادب ولغت صاحب کتاب دلائل الاعجاز واسرارالبلاغه
(۷) دلائل الاعجاز: ـ ص ٥۸ـ٥٥

مدح و ذم و احتجاج و افتخار و اعتذار و وعظ و غیره ذکر کرده است .



بعضی از کلمات بزرگان شیعه درباب امثال قرآن.

ائمه و بزرگان شیعه نیز اشارات بسیار بفوائد و مکارم امثال قرآنی فرموده‌اند. از آن جمله سخن **امام ابوعبدالله جعفر صادق** است که فرموده : « امثال **القرآن** لها فوائدٌ فامعنوا النظر فتفکّروا فی معانیها ولا تمرّوا بها . »(۱) و نیز حدیثی دیگر از همان بزرگوار روایت است که فرمود : « نزل **القرآن** علی اربعة ارباع : ربعٌ فینا ، وربعٌ فی اعدائنا ، وربع فی فرائضٍ واحکام ، و ربعٌ فی سُننٍ و امثال . »(۲)

درصحیفهٔ کامله **سجادیه** مناجاتی است که امام ازدرگاه **الهی** فهم معانی امثال **قرآن** رامسئلت مینماید وبرای آن شأنی جلیل قائل میشود . آن عبارت اینست : «اللّهم اجعل **القرآن** لنا فی ظُلم اللیالی مونساً . . . حتیّ توصّل الی قلوبنا فهم عجائبه وزواجر امثاله اللتی ضعفت الجبالُ الرّواسی مع صلابتها عنْ احتماله . . . »(۳) **سیدعلیخان** در شرح مناجات مذکور چنین میگوید(٤) : مراد از امثال **قرآن** آیاتی است که درذکر احوال گذشتگان و صفات غریبه و اخبار و قصص عجیبه آمده است . و نیز گوید : بعضی از علماء لغت هرحکمت و پندی که صدق آن درعقل پایدار وثابت باشد آنرا «مثل» گویند لانتصاب صُورها . دراین صورت مثل را از ریشهٔ مثول گرفته است که بمعنی انتصاب وپایداری میباشد .

---

(۱) ریاض السالکین ـ شرح صحیفه ـ

(۲) اصول کافی .

(۳) صحیفه سجادیه : دعاء ٤۲

(٤) ریاض السالکین ـ روضهٔ ٤۲



کلام بعضی از مشایخ در باب امثال قرآن

واسطی که از اعلام صوفیه است گوید: «ضرب الامثال فی القرآن اعلام لصحة الطرق للموحّدین علی حدّه و للعالمین علی حدّه، لیعلموا ان قلیلا من روائح نفحاته خیر من کثیر مواجیدهم ومعاملاتهم(١).»

حکیم **ناصر خسرو** که از اجلهٔ متفکرین اهل باطن و از گویندگان بنام فارسی زبان است باامثال **قرآنی** توجه و عنایت خاص داشته ودر آثار منثور و منظوم خود بعظمت آن اشارتها کرده، در یکجا گفته است:

«اهل باطن و تأویل گفتند. سخن خدای تعالی اندر **قرآن** بر سبیل مثل است، چنانك میگوید: قوله «ولقد ضربنا للنّاس فی هذا **القرآن** من کلّ مثل.» وخدای تعالی این کتاب کریم را بسفارت **جبرئیل** و وساطت **محمد مصطفی** علیه السلام سوی ما فرستاد، ما که امت **مصطفی** ایم بر ما واجب است که امثال را که اندر قرآن است از خویشتن دور نیندازیم، بل مر آنرا تنبیه و تحذیر خویش دانیم از خدای تعالی، و (مثل) بپارسی مانند باشد. پس واجب است بر ما که مانند آنها نباشیم که مثل بد درشأن ایشان است چنانکه خدای گفته: «للذّین لایؤمنون بالآخرة مثل السوء و لله المثل الاعلی...»(٢).

هم از سخنان اوست در ذکر عظمت مقام امثال **قرآن** و اینکه تأویلات آنرا نزد خاندان **رسول** باید جستجو کرد ولاغیر:

«امثال قران گنج خدایست چه گوئی	از «حدّثنا قال» گشوده شود امثال
بر علم مثل معتمدان آل رسولند	راهت ننماید سوی آن علم جز این آل
قفل است مثل گر تو بپرسی زکلیدش	بر علت جهل است ترا اکحل و قیفال
بر تو است مثلهای قران تانگزاریش	آسان نشود بر تو نه امثال و نه احوال(٣)»

نیز در ستایش امثال قرآن و بیان این نکته که امثال الهی دارای معانی مخفی ومستورند و ظاهر آنرا رها باید کرد، و بباطن آن تمسّك باید جست، چنین فرماید:

---

(١) تفسیر عرائس البیان: ١٧٣/٢

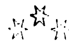
(٢) جامع الحکمتین ناصر خسرو، طبع طهران، ص ٣٧.

(٣) دیوان ناصر خسرو - ص ٢٤٦.

«شعر وادب و نحو خس وسنگ وسفالند | وآیات قران زرّ وعقیق است ولئالی
معنی قران روشن ورخشان چو نجوم است | امثال در او تیره و تاری چو لیالی
در ظاهر امثال مرو کت نفزاید | نزد عقلا جز همه‌خواری ّ ونکالی(۱)»

هم او راست در **روشنائی نامه** در فضیلت معانی امثال ربّانی و ترجیح تأویل بر **تفسیر**:

«چه گوئی کاین روایت میکند زان | زُبیر از خالد و خالد ز عثمان
سراسر پر ز تمثال است تنزیل | توزو تفسیر خواندستی نه تأویل
صدف داری تو گفتی ترك گوهر | عرض دیدی نکردی یاد جوهر
طلب کن اصل برهان و دلایل | کزو روشن شود رمز اوایل(۲)»



بعضی از تألیفات علماء اسلام در امثال قرآن

مرحوم **سیدعلیخان**(۳) در **انوارالربیع** در ذکر ارسال المثل تصریح میکنند که اغلب علماء اسلام در باب امثال تألیفات کرده‌اند، واز آن جمله است **ابن ابی الاصبع**(٤) که در کتاب امثال خود ابتدا بذکر امثال کتاب عزیز نموده است.

آنچه مستقلاً علماء و بزرگان اسلام در باب امثال قرآنیه تألیف نموده اند و اسامی آنها بنظر راقم سطور رسیده بسیار است. از آن جمله کتب ذیل قابل ذکر و ضبط میباشند:

۱ ـ امثال القرآن ـ تألیف امام **ابوالحسن الماوردی**(٥).

۲ ـ امثال القرآن ـ تألیف **مهذب الدین محمد** بن علی **الحلی** المزیدی(٦).

---

(۱) دیوان ناصر خسرو ـ ص ٤۱۱.

(۲) دیوان ناصر خسرو ـ ٥۳۳.

(۳) سید علی خان کبیر ـ علی بن احمدبن محمد معصوم شیرازی، متولد درمکه متوفی به شیراز بسال ۱۱۹ هـ. مؤلف «سلافة العصر» و «طراز اللغه» و «انوار الربیع» و «ریاض السالکین» وغیره. رجوع شود به فارسنامهٔ ناصری و روضات الجنات.

(٤) ابن ابی الاصبع ـ ابومحمد زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالواحد بن الظافر القیروانی المصری العدوانی از مشاهیر ادبا و شعرای عرب درقرن هفتم هجری، مؤلف کتاب «بدایع القرآن» «التحریر فی علم البدیع» وغیره ـ متوفی به ٦٥٤ هجری.

(٥) رجوع شود به الاتقان جلد ۲، نوع ٦٦.

(٦) رجوع شود به روضات الجنات ص ۱۰٥.

۳ ـ امثال القرآن ـ تأليف **ابو عبد الرحمن** محمد بن **حسين السلمى** النيشابورى (۱).

٤ ـ امثال القرآن ـ تأليف ابوعلى **محمد بن احمد بن الجنيد الاسكافى** (۲).

٥ ـ امثال القرآن ـ تأليف ابن **القيم الجوزيه** (۳)

٦ ـ **روضة الامثال** ـ تأليف **احمد بن عبدالله** الكوزكنانى النجفى (٤).

٧ ـ **قراضة الابريز** فى امثال الكتاب العزيز تأليف **بدر الدين حسن** (٥) المقرات.

شك نيست كه بزرگان مفسّرين وعلماء اسلام چه بسيار كتب ديگر همچنان درشرح وتفسير وتحقيق امثال قرآنيه ساخته وپرداخته‌اند كه بنظر اين حقير نرسيده ونام آنرا نشنيده است.



بعض از سخنان محققين جديد درباره امثال قرآن

همچنان كه امثال وتمثيلات كتاب مجيد نظر علماء اسلام را در ممالك شرق جلب كرده و بشرح و تفسير معانى آن پرداخته‌اند، علماى شرق شناس و محققين تاريخ اسلام در ممالك غرب نيز درباره امثال **قرآن** تحقيقات فراوان نموده وسخن بسيار گفته‌اند.

سخنان بوهل دانماركى

از آن جمله **فرد ريك بوهل** دانماركى است (٦). وى درمقاله بليغى كه راجع به **قرآن** كريم در **دائرة المعارف اسلامى** نگاشته است بامثال قرآن اشاره نموده و گفته است:

(۱) السّلمى ابو عبدالرحمن: متولد به نيشابور ۳۳۰ هـ. متوفى ٤۱۲ هـ. ازبزرگان صوفيه صاحب «حقائق التفسير.»

(۲) متوفى بسال ۳۸۱ هـ. نظر كنيد به الفهرست ابن النديم.

(۳) نظر كنيد به «كشف الظنون ۱/۱٥۰، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن ابى بكر متولد به ٦۹۱ و متوفى به ۷٥۱ هـ. از علماء فقه و تفسير و حديث

(٤) حاج ملا احمد كوزكنانى تبريزى ـ از علماى شيعه در اوائل قرن چهاردهم ـ متوفى ۱۳۲۷ هـ. در نجف. مؤلف روضة الامثال ـ چاپ تبريز ۱۳۲٥

(٥) كشف الظنون جلد ۲ ـ ص ۲۲۰

(٦) F. Buhl مستشرق دانماركى، مترجم قرآن بهمان زبان، متولد ۱۸٥۰ م. ـ متوفى ۱۹۳۲ م. استاد دانشگاه كوپنهاگ.

« درمیان انواع صنایع بدیعیه ولطائف بیانیه تمثیلات قرآن جالب توجه و سزاوار تذکر است ، اشاره بامثال که در این کتاب آسمانی نازل شده درسور ذیل آمده :

۱ ـ « اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً . . . الخ »(۱٤-۲٤)

۲ ـ مَثَلُ نوره کَمِشْکوٰة ... الخ » (۲٤/۳٦)

۳ ـ مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخذوا مِنْ دونِ اللهِ اولیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبوتِ..الخ(۲۹/٤۱)

سپس میگوید:ـ « قرآن خود بهمین امثال عنایت داشته ، وبدان اشاره فرموده است :مثلاً در آیهٔ « اِنَّ اللهَ لا یَسْتَحْیِي اَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً . . . الخ (۲/۲٦) . در غالب موارد این امثال همانا تشبیهات بسیار ساده ای هستند ، که در استواری و اتقان بحدّ کمال اند ، مثلاً در آیهٔ « لَهُ دَعْوَةُ الْحَقّ . . . . الخ » و در آیه « اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً . . . الخ » (۱۳/۱۵و۱۷)ودر آیهٔ« وَالَّذِینَ کَفَروا اَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ . . . .الخ » (۲٤/۳۹).

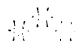
گاهی این امثال از مظاهر طبیعت اقتباس شده اند ودر کمال سادگی تعلیمات اخلاقی و عالی را متضمّن اند . مثال : « وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ . . . . الخ » (۷/۵۷) . باز میگوید : بعضی از این امثال قرآنی اشاراتی است بحکایات و وقایع تاریخی که در مقام وعد یا وعید نازل شده است . مثال :ـ« وَ سَکَنْتُمْ فِي مَساکِنِ الَّذِینَ ظَلَموا . . . . الخ » (۱٤/٤۵) . ومثال دیگر : « وَ لَمّا ضَرَبَ ابن مَرْیَم مَثَلاً . . . . . الخ » (٤۳/۵۷) . و در این مثال : « ضَرَبَ الله مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَروا اِمْرَءَةَ نوحٍ وَ امرءَةَ لوط . . .الخ» (٦٦/۱۰) . یکی از این جمله تمثیلی است در نهایت امتیاز وکمال و آن آیهٔ نور است : « مَثَلُ نُوره کَمِشْکوةٍ . . . الخ » که دارای صبغهٔ روحانی لطیف ورموز عرفانی دقیق میباشد . درمورد دیگر همین تشبیه ساده بطوری تکامل حاصل کرده که بصورت یك تمثیل تعلیمی (Parabole) کامل درمیآید وآمیخته است باشباح ذهنی وصورعدیدهٔ

فکری . وان دراین آیه است: « وَ اَضرِبْ لَهُمْ مَثَلا رَجُلَین جَعَلْنا لِاَحدِهِما... الخ» (١٨/٣٢) . درآخر مقال میگوید : چنین معلوم میشود که پیغمبر اسلام ص بحکایات تعلیمی عیسی درانجیل نیز نظرعنایت داشته است؛ چنانکه میفرماید « ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التوراة وَمَثَلُهُمْ في الْاَنْجیل .. » (٤٨/٢٩) ولی ازاین آیه چنان برمیآید که متن امثال اناجیل اربعه مورد توجه او نبوده است .»



رساله دکتر صباغ

یکی از فضلای جوان معاصر در **لبنان** که رسالهٔ دکتری خودرا در باب استعارات قرآنیه نوشته است[١] ، در آخر کتاب خود فصلی الحاق کرده ، ودرآنجا چهل تمثیل از تمثیلات **قرآن** را احصاء نموده است ، وآنرا بپانزده نوع تقسیم کرده، ولی این تقسیم از آن جهت بنظر ناقص میآید که بعضی تمثیلات قرآنیه درآنجا ذکر نشده اند . وهمچنین بعضی امثال را که جنبهٔ تاریخی دارند و نمیتوان آنرا تمثیل تعلیمی دانست ، درآن فهرست داخل کرده است .



تحقیقات بلاشر فرانسوی

مسیو بلاشر که از دانشمندان معاصر است در ترجمهٔ جدید **قرآن**[٢] در ٢١ آیه مثل را به (Parabole) ترجمه کرده وفهرستی ترتیب داده مشتمل بر ٣٦ تمثیل، که از آن جمله است مثل اصحاب قریه «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً اَصْحابَ الْقَرْيَةِ اِذْجائَها الْمُرْسَلونَ .»(٣٦/١٣). بعقیدهٔ او جزئیات این حکایت که **طبری** آنرا داستانی تاریخی میداند ، منطبق بر یك داستان مسیحی است (حکایت شهادت اغابوس[٣] که در کوهی در **انطاکیه** واقع شد ، ودر روایات

---

(١) دکترت . صباغ ، مؤلف کتاب « La métaphore dans le Coran » پاریس، ١٩٤٣ م.

(٢) Régis Blachère - «Le Coran» - پاریس ١٩٥١ - جلد ٣ - ص ١٢١٥

(٣) اعمال رسولان ١١/٢١/١٠

اسلامی این واقعه منسوب به **حبیب نجار** است[۱].) همچنین مثل شتر و سوراخ سوزن :
« لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبوابُ السَّمٰاءِ وَلَا يَدْخُلونَ الْجَنَّةَ حَتّٰي يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيٰاطِ » (۷/۴۰) . این مثل عیناً در **انجیل** نیز موجود است[۲] ، سپس اضافه میکند که مفسّرین انجیل در معنی یونانی کلمهٔ « کمل » اختلاف کرده‌اند بعضی بر آن رفته‌اند که این لغت از لفظ یونانی (Kamelos) بمعنی « شتر » گرفته شده و بعضی دیگر آنرا از ریشهٔ (Kmilos) گرفته‌اند که بمعنی « طناب » است . اتفاقاً مفسّرین **قرآن مجید** نیز همچنان در کلمهٔ عربی « جَمَل » وارده در آیهٔ فوق اختلاف نموده‌اند و آنان نیز بهر دو معنی رفته‌اند ، بعضی جمل را بمعنی شتر و بعضی دیگر جمل را بمعنی طناب گرفته‌اند[۳]

در فهرست **مسیو بلا شر** چنانکه ملاحظه میشود امثال **قرآن** به پنج نوع تقسیم شده‌اند : اول ـ آیاتی که در آن اشاره به کلمهٔ مثل شده : مانند : « مٰاذٰا اَرٰادَاللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلًا . » (۳۱/۷۶) ولی این تقسیم‌بندی کامل نیست زیرا در بسیار آیات شریفه همچنان اشاره بکلمهٔ مثل شده ولی در فهرست **بلاشر** نیامده‌اند .

دوّم ـ وقایع تاریخی ، که در آن تصریح بکلمهٔ مثل نشده . مثل آیهٔ : « اَفَمَنْ اُسِّسَ بُنْيٰانُهُ عَلٰي تَقْوَيٰ مِنَ اللّٰهِ . »(۱۰۹/۹) این قسمت نیز کامل بنظر نمیرسد زیرا در بسیاری آیات اشاره بوقایع تاریخی است که در عین حال متضمّن تعلیم حکمت و دانشی نیز هست ولی درفهرست فوق مندرج نشده ، مثل حکایت « **مور و سلیمان** »

سوّم ـ تمثیلات و تشبیهات ، که در آن تصریح بکلمهٔ مثل نشده ولی آنها را میتوان حکایات رمزی تعلیمی و پرابول حقیقی دانست ، مثل این آیهٔ شریفه: « اَلَّذينَ

---

(۱) رجوع شود به تمثیل ۳۷ در همین کتاب ،

(۲) متی ۲۴/۱۹ و مرقس ۲۵/۱۰. رجوع شود بصفحه ۶۰ وصفحه ۸۶ ازهمین کتاب .

(۳) تفسیر کبیر رازی ۲۰۸-۳

كَفَروا أَعْمالُهُمْ كَسَراب ٍ . . . » (۲۸/۲٤) . این را نیز تشبیهی یا استعاره ای باید دانست وازمقوله تمثیلات نمیباشد .

چهارم ـ تمثیلات و تشبیهات که در آن تصریح بکلمهٔ مثل شده است : مانندآ یهٔ « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً . . . . » (۲۱/۱٤) : خلاصه ، برای هریك ازاین انواع میتوان آحاد ونظائری یافت که در فهرست مسیوبلاشر نیامده‌اند .

اندیشه های ریچاردبل انگلیسی

ریچارد بل [۱] در کتاب خود فصلی مخصوص امثال قرآنیه دارد وبعادت معهودخود سبك و روش مثل نویسی را در ادبیات اسلامی ناشی از تماس مسلمانان بآثار اهل کتاب دانسته و سپس گفته است : ـ بعضی از این امثال که ازابتکارات خاصهٔ **نبی اسلام** است و با کلمهٔ « وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً » شروع میشود و بعضی دیگر ازمنابع انجیلی آمده مانندآیهٔ « وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ (۱۳/۳٦) که اشاره است بداستان **پولس وبارناباس** دوحواری **عیسی** در **انطاکیه شام**. که باحکایت آندودر **لیسترا** خلط شده. ونیز مثل وارده دراین آیه : « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً . . . . » که شبیه‌است به مثل وارده در **مزامیر** [۲] آنجا که گفته‌است : « مثل‌درختی نشانده نزد نهرهای آب‌خواهدبود ، که میوهٔ خودرا درموسمش میدهد ، وبرگش پژمرده نمیگردد ، وهرآنچه میکندنیك‌انجام خواهدبود ، شریران چنین نیستند ، بلکه مثل کاهندکه باد آنراپرا کنده‌میکند . » سپس مستشرق مذکورامثال‌قرآنیه‌را بدونوع تقسیم میکند ، بعضی‌راتشبیهات‌ساده وبسیط میداند درصورتیکه‌نوع دیگرحکایاتی‌طولانی‌است‌ودارای

---

(۱) Richard Bell مستشرق انگلیسی، استادلغت‌عرب درانیورسیته ادینبرو ـ مترجم قرآن ومؤلف کتاب « The origin of Islam » لندن ، ۱۹۲٦ م . ص ۱۱٤

(۲) مزمور اول

تفصیل و تطویل ، مانند مثل دو بستان : - « وَ اَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَینِ جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ ...الخ »(۱۸/۳۲) که شبیه‌است بمثال « توانگر احمق » وارد در **انجیل**[1]

ولی مستشرق مذکور بالاخره در برابر عظمت تمثیل آیهٔ نور (۲٤/۳٤) سر تعظیم فرود آورده ، و بامتیاز آن اعتراف میکند و با آنکه نتوانسته است که برای آن ریشه و منبعی مسیحی بتراشد ، بسخن **نولدکه** متوسل شده و گفته است : که چون کلمه « مشکوة » وارد در این آیــه حبشی الاصل است ممکن است که این تمثیل از منابع حبشی اقتباس شده باشد ! همچنین ببعضی اشعار جاهلیّت تمسّك جسته که در آنها بنور قندیل راهبان مسیحی در دیرها که راهنمای مسافرین است اشاره شده ، و سعی کرده است کــه در این تمثیل نیزاثری ازمسیحیّت جستجو کند و این آیهٔ شریفه را که متعاقب آیــهٔ نور است مستند خود قرار داده : « فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ ...الخ »(۲٤/۳۵) وبالاخره چون این قرائن واستحسانات رابرای اثبات عقیدهٔ خود کافی ندانسته است ، از سفرنامهٔ سیّاحی که دیر « **سنت کاترین** » را در کوه **سینا** وصف کرده و از چراغ آن دیر که با روغن زیتون مشتعل‌است حکایتی‌نقل نموده که هیچ ربطی بمقصود ندارد[2] .

همچنان **ریچاردبل** درکتاب خود سعی میکند این نکته را اثبات‌کند، که‌امثال قرآنیه از آن جهت نازل شده‌اند ، که در **انجیل** شریف نیز امثال و نظائری دارند و **پیغمبر اسلام** علیه‌السلام بروجود آنها اطلاع حاصل فرموده[3] و بآیاتی که در سورهٔ بقره (۲/۲٦٦) در فضیلت صدقه وارد شده است استشهاد نموده است .

ریچاردبل در این عقیدهٔ تعصّب آمیز خود تا بحدی غلو کرده است ، که برای بعضی امثال که دراحادیث نبوی وارد است ، سعی کرده منابعی از روایات وامثال انجیلی

---

(۱) لوقا ۱۲/۲۱

(۲) The origin of Islam :- ص ۱۱۵

(۳) همان کتاب: ص - ۱٤۰

بجوید مانند این حدیث(۱). « عَنْ ابن عمر قال صلعم : ـ مَثلکمْ و مَثلُ اَهل ـ الکتابینِ کمثل رَجل استأجرَ اُجراءً ، فقالَ ـ من یعملُ لی مِنْ غُدوّه اِلیٰ نِصف النهار عَلیٰ قیراطٍ ؟ فعملت **الیهود** . ثمّ قال ـ منْ یَعمل لی مِنْ نِصف النهار اِلیٰ صَلوةِ العصر عَلیٰ قیراطٍ ؟ فعملت **النصاری**. ثُمّ قالَ مَنْ یَعملُ لی مِن العصر الیٰ ان تغیبَ الشمس عَلیٰ قیراطینِ ؟ فانتم‌هم ، فغضب **الیهود و النصاری**، فقالوا: مالنا اکثرُ عملاً واقلُ عطاءً ؟ قال ـ هَلْ نقصتکمْ منْ حقکم ؟ قالوا ـ لا ، قالَ ـ فذلکَ فضلی اوتیهُ مَنْ أشاء . » واین مثل را مقتبس میشمارد ازمثل انجیلی ذیل(۲) والعهدة علیه: « زیرا ملکوت آسمان صاحب‌خانه‌ایرا ماند، که بامدادان بیرون رفت ، تاعملهٔ به‌جهت تاکستان خود بمزد بگیرد، پس باعمله روزی یك دینار قرار داده وایشان را بتاکستان خود فرستاد ... الخ »



انصاف بارتلمی سنت‌هیلر

درخاتمه مقال ذکر این نکته وظیفه است که درمیان‌مستشرقین کسانی یافت میشوند که ازروی انصاف در ستایش سبك **قرآن مجید** وبیان‌معجز نشان‌آن نامهٔ آسمانی‌داد تحقیق‌داده‌اند. عدد این‌جماعت بسیار است، ازآنمیان بنقل سخن یکی ازایشان(۳) اکتفا میکنیم(٤) . وی میگوید: « درباب سبك کلام **قرآن** میتوانیم مانیزعقیده عموم را قبول کنیم وآنکتاب‌را شاهکاربی‌نظیرلسان عرب‌بدانیم. باتفاق اهل‌عالم‌جمال صوری‌آن‌کتاب برابراست باعظمت معنوی آن ... جوش افکار و معانی و بروز نمایان صور واشباح ذهنی و نیروی‌کلمات وتازگی افکاردراین نثربدیع چنان جلوه‌گرست که قبل ازآنکه عقول تسلیم معانی‌آن

---

(۱) صحیح بخاری ـ جلد ۲ ـ باب‌الاجاره ص ۲۱

(۲) متی ـ ۲۰/۱۷ ـ ۱

(۳) بارتلمی‌سنت هیلر (Barthélemy Saint Hilaire) ـمستشرق فرانسوی ، تولد ۱۸۰۵ ، وفات ۱۸۹۵ ، م .

(٤) کتاب «محمد و قرآن» Mahomet et le Coran ، صفحه ۱۸۷ ، پاریس ۱۸٦۵ م.

شوند قلوب مسخر آن میگردد . . . و ما نمیتوانیم بدرستی اعتقاد کنیم، که هیچکس درهیچ زمان توانسته باشدمانند **محمد** ص مستمعین خودرا مجذوب کلام خویش نماید . درمیان مؤسسین‌مذاهب عالم این‌خود صفت‌خاص **پیغمبر** اسلام است‌که او را بر دیگران برتری وتفرد‌بخشیده ، واین‌خود بزرگترین‌صفت **قرآن** است‌که‌آنرا بهترین وزیباترین اثرزبان ملّی‌قوم خود قرارمیدهد . من برای‌آن‌شبه ومانندی درتمام تاریخ مذاهب بشر نمیتوانم یافت . در وصف تأثیر بی پایان آنکتاب در متکلمین بلسان عرب‌همین‌بس ، که آنرا کلام الهی‌دانسته ومعتقد شدندکه هیچ فرد عربی زبان درهیچ عصروزمان‌نتوانسته ونخواهد توانست بآن سبك و اسلوب سخنی بیاورد . حتی برای مابیگانگان که فهم لطائف ودقائق آن کتاب جز بوسیله ترجمه میسر نیست، وازمرحله فهم کنه بلاغت‌آن بسیار دورهستیم وباآنکه درترجمه قهراً سردی وبرودتی‌ایجاد میشود ، معذلك‌آن شعلهٔ جاودانی که بامنتهای تابندگی فروزان‌است مارا بحرارت فنا ناپذیری که درآن‌نهفته است راهنمائی میکند . . . »

و نیز میگوید :

« ما همانطور که ناچار جمال فصاحت **قرآن** را در ترجمه‌آن در میبابیم زیبائی **مزامیر داود** وسرودهای **ودا**رانیز بوسیله ترجمه‌آنهادرك‌میکنیم، ولی **داود** ومزامیرش برای یهودیان و **ودا** برای هندوان مجموعه قانون مدنی را فاقدند، در صورتیکه این اسلوب خاص **قرآن** است‌که درآن‌واحد دارای مباحث متعدد وفوائدگوناگون میباشد، هم سرود مذهبی‌است هم‌ستایش ایزدی ، هم‌قانون مدنی‌است هم دعا ومناجات ، هم‌وعظ وارشاد است ، هم راه‌ورسم جنگ‌آوری ، هم مناظرات است وهم قصص و تواریخ .

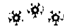
....

فصل پنجم

تمثیلات قرآن وعقاید ارباب مذاهب وعلماء در تفسیر یکایك آنها

ما در این فصل پنجاه وسه تمثیل که از **قرآن** شریف استخراج کرده‌ایم بترتیب ونظم وارد در **قرآن مجید** ذکر میکنیم. وروش ما آنست که نخست نص آیات شریفه‌را که هریك متضمّن تمثیلی است نقل مینمائیم، سپس برای هریك ترجمهٔ ای فارسی ازدو تفسیر فصیح ولطیف **روح الجنان** و **کشف الاسرار** آورده، بعداز آن عقاید مفسرین را استخراج مکنیم و درذیل آن قرار میدهیم، وحتی المقدور بذکر آراء وعقاید علماء عامّه وخاصه واقوال حکما و صوفیه ومحققین خارجی میپردازیم، آنگاه درخاتمه اگر آن تمثیل در ادب فارسی و در سخن گویندگان عجم منعکس شده باشد تا آن حد که وسایل و اسباب محدود بما اجازت میداده بآن اشارتی میرود. اقرار بعجز ونقص خود را در استیفاء حق کلام باین بیت تمثّل میجوئیم که گفت:

«معانی هرگز اندر حرف ناید　　　که بحر قلزم اندر ظرف ناید»



تمثیل اول - «آتش ورگبار»

« مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ».

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

(البقره۲/۱۶تا۱۹) ترجمه (۱):

---

(۱) ترجمه‌های این تمثیلات همه ازدومتن تفسیر فارسی که درقرن پنجم وششم نوشته شده اخذ واقتباس شده است: اول تفسیر روح الجنان تألیف شیخ **ابوالفتوح رازی** طبع تهران - ۱۳۱۵. دوّم نسخهٔ خطی **کشف الاسرار و عدة الابرار** تألیف ابوالفضل میبدی ازشاگردان **خواجه عبدالله انصاری** که نسخ خطی آن درتصرف این نگارنده است مخصوصاً نسخه مخطوط (ینی جامع) که نسخه عکسی آن مدرك ما درتمام این رساله میباشد وهمه جا اشاره بصفحات آن نسخه عکسی کرده‌ایم.

« مثل ایشان چون صفت مردی است که آتشی افروخت درهامون، پس چون روشن کرد آتش آنچه که پیرامون او هستند، خدای آن روشنائی ازایشان ببرد و ایشانرا گذاشت در تاریکی‌ها که هیچ نبینند.

کرانند، گنگانند و کورانند وایشان (از کفر) باز نیایند.

یاچون بارانی سخت ازآسمان، که درآن تاریکی‌ها باشد وهم رعد و هم برق، انگشت‌هایشان را در گوشهای خود میکنند ازبیم صاعقه وازبیم مرگ که بایشان رسد، وخدا توانا است برناگروندگان.

نزدیک است که برباید دیدهای ایشانرا آن برق درخشنده، چون ایشانرا جای روشن کند درآن بروند وچون بازتاریک گردد برایشان، برپای بایستند، واگرخدای خواهد هم شنوائی ایشان ببرد وهم دیده های ایشان را، بدرستی که خدای برهمه چیز توانا است[۱] ».

مفسّرین عامّه[۲] گفته‌اندکه این مثل درشأن **یهود مدینه** و منافقین نازل گشته است، تاچگونگی حال ایشانرا روشن فرماید وقبل ازآن وبعد ازآن آیاتی چند است در وصف آن جماعت، که باین آیت شرح وتوضیح داده شده است. و گفته‌اند پس‌از آنکه خداوند حقیقت وصف منافقین‌را بیان فرمودبرای روشن‌کردن بیان ضرب‌المثلی آورد زیرا که امثال درقلوب تأثیری چنان کند که وصف شیئ بخودی خودآن تأثیر را ننماید. « ولانّ المثل تشبیه شیئ الخفی بالجلیّ وتتا کدالوقوف علی ماهیّته، وشرطه اَنْ یکونَ قولافیه غرابةٌ من بعض الوجوه، کمثل اللّذی استوقدَ نارا لینتفع بها .... »

و نیز گفته‌اند تشبیه منافقین بآتش ازسه وجه است: نخست آنکه آن کس که بآتش نور جوید، کسب نور ازغیر میکند وچون آن آتش خاموش گردد آن کس نیز دیگر بار درظلمت افتد، همچنین آنکس که ایمان اومستعار است دوباره در تاریکی کفر افتد.

---

(۱) ابوالفتوح: ۴۷/۱. کشف‌الاسرار: ۴۰/۱.

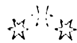
(۲) تفسیر الخازن: (لباب‌التأویل) طبع آستانه ۶۵/۱.

دوّم- آنکه همچنان که آتش برای دوام خود پیوسته احتیاجی بمادهٔ جدیدچون هیزم دارد ، ایمان نیز محتاج بمادهٔ اعتقاداست تادوام یابد وپایدار بماند .

سوّم- آنکه همچنان که تاریکی پس از روشنائی بر آدمی سخت‌تر باشد تاظلمتی که قبل از آن نوری نیست ، این منافقان نیز در تاریکی بعداز روشنائی فروافتاده‌اند .

در تفسیر تمثیل دوّم گفته‌اند که آن تشبیه حال منافقان است بکسانی که در رگباری پرطوفان افتاده باشند ، وشدّت وسختی حال ایشان ازفرط حیرت وسر گردانی وبیم وهراس درظلمات کفر و نفاق ، مانند کسانی است که در بیابان دچار رگباری شدید گردند وشب در رسد ، تاآن تاریکی را دوچندان کند وآنها برجای خود بمانند واز ترس وهول آوای رعدانگشت در گوش نهند تاآنکه برقی بدرخشد وآنان فرصت یافته گامی بردارند ، ولی چون برق خاموش گردد ، دیگر بار تاریکی ایشان‌را فرا گیرد وآنها درجای خود بایستند .

ونیز گفته‌اند : این مثل در باب **قرآن** واسلام ورفتارمنافقان باآن وارد شده‌است ، که **قرآن** مانند باران باعث حیات و زندگانی قلوب است وآتش برق اشاره به هدایت ونور رهنمائی اوست ، ومنافقان درظلمات کفر وشرك ونفاق مبتلی بخوف و وعیدند که چون آیات **قرآن** بشنوند انگشت در گوش نهند(۱) .

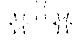


حکمای اسلام برطبق مبادی خود همچنان برای این دومثل تأویلات دیگر نموده‌اند(۲) وگفته‌اند : « انَّ اللهَ تعالی اَرادَ انْ یَکشفَ عَنْ حالِ المنافقین الذین کانوا مشتغلینَ باکتساب الظواهر والاغترار ببعض الآثار ولمْ یباشر الایمان قلوبهم ، واقتصروا عَلی البحث والتکرار ، وصرّفوا کدّهمْ فی الصرف والنحو والاشعار ، وحفظ قوالب الاحادیث والاخبار ، طلباً لحطام هذه الدّار ، وتقریباً اِلیَ السلاطین والاشرار ، بحال من استوقد النّار ... وهیَ نار النفس الوقّادة التی تستوقد اولاً من اشعة المدارك الحسیّة المتنورة بنور الصور المحسوسة . . . فَمن اقتصر حاله فی استعمال هذه القوی لا لاجل تحصیل المعارف الآلهیة

(۱) البیضاوی : انوار التنزیل - طبع اسلامبول - ص ٦۸ .

(۲) تفسیر صدر المتألهین : طبع شیراز - ص ۱٦۲ .

والتنوّر بانوار الدائمة فهو كمن استوقد ناراً واستضاء ماحول نفسه بتلك النّار وهی القوی الحسّاسة والمحرّكة .... »



در تفاسیر خاصه این مثل را دربارهٔ کسانی که پیمان **علی** (ع) شکسته اند وارد دانسته(۱) و گفته اند :

« مثلُ هذه المنافقین النا کثین من البیعة **لعلی بن ابیطالب** اعطوا ظاهر اًشهادة ان لااله الّاالله وانّ **محمداً** رسول الله وانّ **علیاً** وصیهُ و وارثهُ وخلیفتهُ . . . فلّماجاء الموت وقعوا فی حکم رب العالمین ... فاخذهُم العذاب بباطن کفرهمْ . »



صوفیه برحسب مبادی واصول خود برای این آیات تأویلات چند نموده اند(۲)، ازآن جمله گفته اند : که مقصود از « اَلّذی اِسْتوْقَدَ ناراً . » نور استعدادی منافقان و طالحان است، که مانند آتشی درون ایشانرا اندك زمانی روشن دارد، ومقصود از : « اَضاءَ حوله » اهتداءِ ایشان است بمسائل معاشی قریبه نه مهّمات ومسائل معاد، چون خداوند این نور استعدادی ازایشان باز گیرد دیگر باردرظلمات طغیان صفات نفس فرو افتند . « وَ یَجْعَلونَ اَصابِعَهُمْ فی آذانِهم مِنَ الْصواعِقِ حَذَرالمَوْتِ . » اشاره است باشتغال نفس از فهم معانی عالیه بملاهی وملاعب، وبرای آنکه ازلذّات طبیعی محروم نمانند ازراه حذر واحتیاط انگشت درگوش نهند تا سخن حق نشنوند ... الخ »

مولانا جلال الدین رومی درتأویل آیهٔ : « یکادُالْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ . » گفته است(۳) :

« برق آفل باشد وبس بی‌وفا — آفل از باقی ندانند بی صفا
برق خندد، بر که میخندد بگو؟ — بر کسی که دل نهد برنور او
نور های برق ببریده پی است — اوچولاشرقی ولاغربی کیست؟
برق راخویخطف الابصاردان — نور باقی را همه ابصاردان »

---

۱ ـ تفسیرالامام العسکری ع ـ چاپ تهران .
۲ ـ تفسیر محی الدین ابن العربی ـ طبع هند ـ
۳ ـ مثنوی : ۱۳۸/۲ ـ چاپ علاء الدوله، تهران .

تمثیل دوم ـ « پشه »

اِنّ اللهَ لا یَستحیی اَنْ یضرِبَ مَثلاً ما بعوضَةً فَما فوقها، فَامّا الّذینَ آمَنُوا فَیَعلَمونَ اَنَّهُ الْحق مِنْ رَبّهِمْ وَ اَمّاالّذینَ کَفَرُوا فَیَقولونَ ـ ماذا اَرادَاللّهُ بِهذا مَثَلاً. یُضِلُّ بِه کَثیراً وَ یَهدی بِه کَثیراً وَما یُضِلُّ بِه اِلّا الْفاسِقینَ.»(البقره٢٠/٢٤)

ترجمه (١):

« خدای شرم نکند که زند مثل بپشه‌ای یاچیزی که فزون آن بود ، پس ایشان که گروندگانند دانند که آن مثل راست درست است ازخدای ایشان، واماایشان که کافرانند میگویند این چه سخن باشد و چه خواست خدا باین مثل که زد ؟ بسیاری را بآن گمراه کند و بسیاری را بآن راه می‌نماید و گمراه نکند مگر فاسقان را (که از فرمانبرداری بیرون شده‌اند) » .

مفسرین عامه گفته‌اند: این تمثیل دراثبات این معنی است که ضرب مثل واتیان بتمثیلات در کتب الهی جایز و شایع است . چه پس از آنکه در آیات سابقه خداوند مثلی چند آورد اینك در پی آن محاسن ومنافع آنرا بیان میفرماید وحق آنرااداا میکند. و گفته اند :(٢) .

«والشرطُ فی‌المثل ان یکون علیٰ وفق الممثّل لهُ من‌الجهة اللّتی تعلّقَ به التمثیل فی‌العظم والصغر و الخسّة والشّرف دون الممثّل. فانّ التمثیل انمّا یصار الیه لکشف‌المعنی‌الممّثل له ، ورفع الحجاب عنهُ ، و ابرازه فی‌صورة‌المشاهد المحسوس ، لیساعد الوهمُ العقلَ ویصالحه عُلیه. فانُ المعنیٰ الصرف انما یُدرکهُ العقلُ مع منازعة من‌الوَهم ، لِانّ من طبعه المیل اِلیَ الحس و حبّ المحاکات ولذلکَ شاعتِ الامثال فی‌الکتب‌الالهیّه، فیمثّل‌الحقیر کما یُمثّلُ العظیمُ بالعظیم ، وان کانَ الممثّل اعظمُ مِنْ کلّ عظیم ـ کما مثلَ فی **الانجیل** غلَ الصدر بالنّخالة والقلوب القاسیة بالحصاة و

---

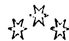
(١) ابوالفتوح ٧١/١ . کشف‌الاسرار ـ س ٦١/١

(٢) انوارالتنزیل ـ البیضاوی ـ چاپ استانبول : ج ٨٨/١

مخاطبة السفهاءِ بإثارة الزنابير(١) وجاءَ فى كلام العرب « اَسمعُ مِن قراد .» و« اَطيش مِنْ فراَشه » و « اعزّ مِنْ مُخّ البعوض(٢) » .

و نیز گفته‌اند ـ سبب نزول این آیه آن بوده‌است، که چون خدای مثال فراوان از مگس وعنکبوت ونحل و مورچه در کتاب خود آورد، یهودیان گفتند : خدایرا از ذکر این اشیاء حقیر چه‌اراده بوده؟ ومشرکان نیز گفتند خدائی‌را که این اشیاء را ذکر کند پرستش نخواهیم‌کرد، وچون آن هردو گروه برایذاء پیغمبر متفق بودند، براین سخنان اعتراض کردند از اینرو آیهٔ فوق نازل شد، تا عظمت و اهمیّت امثال را بآنان بفهماند، که اگرجملهٔ خلایق‌جمع شوند که پشه‌ای بیافرینند هرآینه از اینکار درمانند، و البته خداوند از ذکر چنین مخلوقی ضعیف بر سبیل تمثیل و از آن بالاتر نیز مانند مگس یا عنکبوت شرم نخواهد کرد(٣) .

در بعضی تفاسیر « لا یستحیی »را به معنی « لا یَترکُ » گرفته‌اند(٤) و دراین صورت معنی‌چنین‌است، که خدای تعالی رها نخواهد کردکه مثلی به پشه بزنند. « وَما فَوْقَها »رابه معنی کوچکتر از پشه نیز گرفته‌اند(٥) .



در تفاسیر شیعه در این باب سخنی از امام صادق (ع) روایت کنند که شامل حکمتی بلیغ و اندرزی بسیار عالی و دقیق است و آن اینکه فرمود : « اِنَّما ضَرَبَ اللهُ الْمَثَل بالبعوضَة لِانَّها عَلٰي صِغَرِ حَجْمِها خَلَقَ اللهُ فيها جميع ما خَلَقَ الله فِي الْفيل مَعَ كِبره وزِيادَةِ عُضوين آخرين و هُما جناحَيْها »(٦) .

(١) دراناجیل اربعه تمثیلی بدینصورت که مکالمه باسفیهان وخطاکاران را با« برانگیختن زنبوران» و یا «چوب درلانه آنها کردن » تشبیه کرده باشد بنظر نرسید . ممکن است دراناجیل مجعوله که مورد قبول مسیحیان نیست این چنین مثلی وجود داشته و بنظرقاضی بیضاوی وامام‌رازی رسیده باشد .

(٢) این جمله ازبیضاوی عیناً نقل شد زیرا درمعنای مثل و فایدت آن قولی‌جامع و کلامی‌تام است .

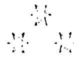
(٣) تفسیرالخازن : ١ـ٨٨ . صافی : طبع تهران ـ ص ٢٤ .

(٤) تفسیر ابن عباس .

(٥) بیضاوی . ص ٨٩ .

(٦) صافی . ص ٢٤ .

ونیز گفته‌اند: که این مثل درشأن **امیرالمؤمنین و رسول‌الله** است «وما فوقها اشاره برسول خداست، چه آنانکه ایمان‌آوردند دانند که: امیرالمؤمنین یکونُ حقاً مِنْ ربهمْ کما اخذَ الرّسول المیثاق علیهم له» (۱)



صدرالدین شیرازی بمناسبت این‌آیه بمشرب‌خود تحقیقی لطیف درباب‌رواج و کثرت امثال در کلام انبیاءو حکماء نموده، و چنین گفته است: «امثال در کتب الهی بسیار و در عبارات فصحاء عرب و غیر عرب فراوان و در اشارات حکماء و مرموزات ایشان و همچنین در صحف اوایل و آثار متقدمین بکثرت آمده است، چنانکه درعلم هندسه که درآنجا خیال را با حس ظاهر ترکیب‌کنند، تمثیل را مضاعف سازند، وامر عقلی را بخیال، و امر متخیّل را بشکل محسوس هندسی مجسم کنند. زیرا که آدمی هر گاه معنائی بخاطر آورد که عقل آنرا درك کند خیال با آن منازعت نماید، امّا اگر با تشبیه و تمثیلی قرین باشد خیال بمعاونت عقل آمده و عقل بادراك آن معنی توانا گردد، چه از طبیعت خیال تقلید و محاکات است و برای هرمعنائی مثالی محسوس می‌طلبد.... از اینرو از خداوند حکیم بعید نخواهد بود، که امورحقیر را به اشیاء حقیر و امور خطیر را به امور خطیر تمثیل فرماید.» (۲)

صاحب کشاف درتفسیر این‌آیه نکتهٔ لطیفی را متذکّر است‌که‌حاکی از دقّت نظر وحدّت بصر مؤلف آن کتاب میباشد، ترجمهٔ سخن اواینست: «چه بسیار که در خلال کتابهای‌کهنسال جنبنده‌ای خرد مشاهده میشود، که چون اوراق‌آنرا برفشانند دیده‌شود وگرنه ساکن وآرام بماند واگرحرکت‌دستی بیند بگریزد، پس‌خداوندی‌را پرستش سزاست که صورت این جانور را بداند و اعضاء پیدا و پنهان آنرا بیافریند، و تفاصیل خلقت آنرا بشناسد، و دیدهٔ اورا روشنائی بخشد و برضمیر وباطن او آگاه باشد، چه بسا که در آفرینش جنبدگانی دیگر از او خردتر و خردتر وجود دارند،

(۱) القمّی - ص ۱۹

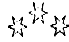
(۲) تفسیر ملاّ صدرا - ص ۲۲۷، طبع شیراز

که ما را از آن اطلاعی نیست و گفته‌اند :

یا مَن یَری مَدّ البعوض جناحها   فی ظلمةِ اللیل البهیم الالیل
و یَری عُروق بناطها فی بحرها   والمخّ فی‌تلك العظام النحل » (۱)

و نزدیك بهمین معنی است که **سعدی** گفته :

« حاجت موری بعلم غیب بداند   در بن چاهی بزیر صخرهٔ صما »



تمثیل به« ذرّه» درادب فارسی بسیار آمده ، و آن یا اشاره بکمیّت درمقام تشبیه اشیاء فراوان و کثیر است ، و یا بکیفیّت درمورد تشبیه بامور خُرد وحقیر .

حافظ فرماید :

« ای عاشقان کوی تو از ذره بیشتر   من کی رسم بوصل‌تو کز ذره کمترم »

ونیز ذرّه‌را دربرابر آفتاب تمثیل کنندموقعیکه چیزی یا کسی با همه پستی و حقارت بطلب مطلوبی بلند مرتبت برآید .

نیز **حافظ** فرماید :

« بهوا داری او ذرّه صفت رقص کنان   تا بسرچشمهٔ خورشید درخشان بروم »



صوفیه را درمعنای این مثال باصطلاحات ومبادی خود تأویلاتی است. یکی‌از ایشان گفته :« اَمّا اللذین آمنوا فیعلمون انّه‌الحق. . . . الخ » یعنی کسانیکه درنزدشاهد ازل‌به نعمت مشاهده رسیده‌اند، وجمال حق را دیده وکلام اورا شنیده میدانندکه **قرآن** حق است و از پروردگار است ، پس آنکس که دیده‌اش به سرمهٔ اِصطفی نورانی‌گشته ، مشاهدات صفات الهی را به چشم سِرّ و دیدهٔ راز ببینند ، ولی آنکس که بینائی او از نور تجلّی کتاب حق کور باشد ،در وادی گمراهی و ضلالات رفته و نابود گردد. »(۲)

و نیز گفته‌اند « بین‌العبدِ و بینَ اللهِ بَحرانِ : بَحرُ الهلاك و بَحرُ النجاة و قد یَهلكُ فی بَحرِالنجاة خلقٌ کثیرٌ کما قال یُضلُّ به کثیراً و یهدی به کثیراً . »

شیخ‌شبستری(۳)دربیان‌آنکه عظم وصغرموجودات امری‌است نسبی ودرحقیقت

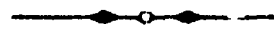
(۱) کشکول : ۴۹۸/۵
(۲) شیخ روزبهان ـ تفسیرالعرائس ـ چاپ لکنهو .
(۳) شرح گلشن راز ، طبع تهران ۸۴،۸۵

آن اشیاء که بچشم ما خرد و حقیر نمایند بازمظهر جمال حقند گفته است :

« بهرجزوی زخاك ار بنگری راست / هزاران آدم انـدر وی هویداست
با عضا پشهٔ هم چند پیل است / در اسما قطرهٔ مانند نیل است
درون حبـهٔ صـد خرمن آمـد / جهانی در دل یك ارزن آمد
بـه پـر پشهٔ در جـای جـانـی / درون نقـطهٔ چشم آسمـانـی
بـد آن خردی کـه آمـد حبه دل / خداوند دوعالم راست منزل . . . »

و نیز گفته است :(۱)

اگر در فکر گردی مرد کامل / هر آئینه که گوئی نیست باطل
کلام حق همی نـاطق بـدین است / که باطل دیدن از ضعف یقین است
وجود پشه دارد حکمت ای خام / نباشد در وجود تیر و بهرام . »



(۱) گلشن راز، ص ۱۲۸، طهران

تمثیل سوم - «قلوب قاسیه و سنگ»

« ثُمَّ قَسَتْ قُلوبُكُم مِنْ بعدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كالْحِجارَةِ اواَشَدُّ قَسوَةً : وَإِنَّ
مِنَ الحجارةِ لَما يتفجّرُ منهُ الأنهارُ وَإنَّ مِنْها لما يَشقَّقُ فَيَخرِجُ مِنْهُ الْماءَ وَإنَّ
مِنْها لَما يَهبِطُ مِنْ خَشيةِ اللهِ وَ ما اللهُ بغافلٍ عمّا تعمَلُونَ » (البقره - ۲/۷۴)

ترجمه (۱) :

« پس سخت گشت دلهای شما ازپس آن (نشانهای مهربانی ونیك خدائی که ازمن دیدید) تا گوئی که آن دلها بسختی چون سنگ است، بلکه سخت‌ترازسنگ، وازسنگها آنستکه ازآن جویها بیرود ، وبعضی ازآنست که بشکافد وآب ازآن بدرآید ، و بعضی ازآنستکه ازبالا بفرود افتد از ترس خدای ، و خدا ازکردارشما غافل نیست . »

قساوت در لغت بمعنی غلظت و صلابت باشد ، چنانکه در سنگ است و تشبیه قلب قسّی به سنگ از آن آمده که در آن عبرت و تنبّهی حاصل نمیشود .

مفسرین عامه گفته‌اند که این آیه بعداز آیهٔ احیاء قتیل و دیگر آیات آمده است که همه درشأن **یهود** نازل شده، و معنی آنست که دلهای ایشان در قساوت چون سنگ باشد بلکه از آن سخت تر ، و دلیل بر این آنست که سنگ تأثیرپذیر وقابل انفعال است ، چه بعضی ازآن می‌شکافد وازآن چشمه‌هابرون میتراود، و از بعضی دیگر جویهابرون میآید وبعضی‌ازآن ازبالای کوه بهامون فرومیافتد، لیکن درقلوب یهودان تأثیری از امر خدای نیست (۲) .

استعمال مجازی قلب برای کسب علم و دانش و محل عواطف و احساسات در **قرآن مجید** در ۱۳۲ آیه آمده است(۳) .

---

(۱) تفسیر ابوالفتوح : ۱۴۳/۱ . کشف‌الاسرار ج ۱ ۲۳۱ .

(۲) بیضاوی ج : ۱- ص : ۱۴۵ .

(۳) المعجم المفهرس للقرآن - ص ، ۵۴۹ .

مثال :

۱ ـ « وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حولِكَ .. »(۱۵۹/۳).

۲ ـ « اِلّا مَنْ آتی اللهَ بقلبٍ سَليم. » (۸۹/۲۶).

۳ ـ « كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلى كل قَلْبٍ متكبّرٍ جَبّار . » (۳۵/۴۰)..

۴ ـ « اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ . » . (۳۷/۵)

مفسّرین ظاهر برخلاف اهل تأویل نسبت ترس از خدارا به سنگ برسبیل تحقیق تفسیر نموده‌اند، و تسبیح جمادات را که **قرآن** از آن خبر میدهد حمل برظاهر کرده‌اند، چون تسبیح سنگ ریزه در دست پیمبر و نالهٔ **ستون حنانه** در **مسجد رسول** (۱) .



باید دانست قلب را که بفارسی دل و بفرانسه(Cœur) گویند، از آلات واعضاء بدن انسان‌است، که وظیفه جز تقسیم خون وریدی وشریانی ندارد، ولی دراغلب السنهٔ بشری این آلت جسمانی را مرکز انفعالات نفسانی دانسته‌اند . . هرچند محل تأثرات و احساسات روحی مغز انسان است ، معذلك دل‌را جایگاه کین ومهر ومرکزعواطف باطنی میشمارند . ظاهراً علّت این امر آن باشد که آثار حالات نفس نخست در قلب نمایان میشود ، وچون در آدمی انفعالی درونی از محبت یا عداوت حادث گردد دل او بطپش میافتد ، واعصاب دماغی پس از وقوع تأثر بلافاصله در قلب تأثیر میکنند ، از اینرو در زبان شعر و در مقام استعاره ومجاز دل را جایگاه عشق و مهر یا محل دشمنی وبغض دانسته‌اند . دیوان شعرای پارسی زبان آنقدر اشعارو کلمات راجع به« دل »دارد که محتاج بذکر مثل نیست .



ولی در تفاسیر **صوفیه** قساوت قلب را ناشی از کثرت مباشرات امور دنیوی و پیروی لذات بدنی ، و ملالت روح از صفای نفسانی دانند، وگویند که قلوب آدمیان

(۱) تفسیرالخازن ج : ۱ ـ ص : ۱۴۶ و نیز کشف‌الاسرار ج : ۱ ـ ص ۲۳۵ .

برچهار گونه‌اند : نخست دلهائی است که بنور الهی روشن شده ، و در بحر علم حق مستغرق گشته ، و انهار دانش ازآن منفجر گردیده . و آن قلوب اهل‌الله است و « مِنَ الحجارةِ لَما یتفجّرُ منه‌الانهار » اشاره بدانست . دو دیگر دلهائی است که از سرچشمهٔ عرفان سیراب شده و جامع حقایق معنوی گشته ، و از آن خلق را نفع ها رسیده ، و آن قلوب علماء راسخین است « و اِنّ مِنها لما یشقّق فیخرجُ مِنه‌الماء » اشاره بدانست . سه دیگر دلهای خاشع وقلوب منقاد است ؛ که پیوسته از بیم قهر الهی شکسته و ناتوان گشته ، و آن دلهای عبّاد و زهاد است که از آنها به « اِنّ منها لما یهبط من خشیةالله » تعبیر شده . . چهارم قلوبی است کـه در آن اندك اثری از علم و عرفان راه نیافته ، واز خوف و خشیة الهی نرم نگشته ، از راه نجات دورافتاده وازهوی و هوس ممتلی گشته است که : « فهیَ کالحجارةِ اَوْ اَشدُّ قسوةً »(۱)

مولانا **جلال‌الدین رومی** در **مثنوی** باین آیه اشاره کرده آنجا که فرموده‌است :-

ز انبیا ناصح تر و خوش لهجه تر	کی بود که کوفت‌دمشان‌درحجر
زآنکه سنگ و کوه‌در کار آمدند	می نشد بد بخت را بگشاده بند
آنچنان دلها که بدشان ما و منّ	نعتشان شد «بلْ اَشدُّ قسوةً »(۲)



(۱) تفسیر محی‌الدین ـ ص ٦٦ .

(۲) مثنوی ـ ج : ۵ ـ ص ۴۷۰ .

تمثیل چهارم ـ «گوسفندان و کوران و کران و گنگان»

«مَثَلُ الَّذینَ کَفروا کَمَثَلِ الَّذی یَنْعَقُ بِمالا یَسْمَعُ اِلّا دُعاءً و نِداءً، صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ . البقره (۲/ ۱۷۱)

ترجمه :

«ومثل ایشان که کافر شدند درست چون مثل آن کس است که بانگ زند بجانوری که نمیشنود مگر آوازی وبانگی، وآنان کرانند و گنگانند و کوران(وهیچ نشان براستی درنمی‌یابند)» (۱) .

مفسرین گفته‌اند که : این تمثیلی مرکّب است که کافران و جُهّال را هم به‌بهائم تشبیه فرموده ، و هم بکوران وکران و گنگان . و درشأن نزول آیت گفته‌اندکه :دربارهٔ **مشرکان عرب** نازل شده است، و اشاره‌است بکسانی که‌محل‌خطابند درآیهٔ : «وَ مِنَ ـ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ‌اللهِ اَنْداداً . . . » (۲/۱٦٥) . بعضی گفته اند که در بارهٔ **یهود** نازل شده‌است ،که **پیغمبر** آنهارا باسلام دعوت‌کرد، وآنها گفتند« بَلْ نتبّعُ ما اَلْفینا علیه آبائنا . . . . » (۲/۱۷۰)

ونیزمفسرین گفته‌اند : که دراین‌مثل تشبیه فرموده است دعوت کنندهٔ بکفاررا بشبانی که بگوسفندان بانگ زند ، یا آنکه تمثیل فرموده است کفّار را ببهائم‌که بر آنها بانگ زنند ، لیکن ایشان از فرط انهماك در تقلید ، حاضر برای شنیدن آوای حق نشوند، و درنصایح واندرزهای پیمبران اندیشه نکنند. وازآن جمله مانند بهائم‌جز صوتی نشنوند و معنی آن ندانند. (۲) ونیز گفته‌اند ـ که این مثل دعوت کفار است به‌بُت ها که از ایشان آوازی برنیاید و کورو کر و گنگ بمانند واز دعوت رسول و نصایح او نفعی بر ندارند ، و تعقّل نکنند (۳)

---

(۱) ابوالفتوح ج : ۱ ـ ص : ۲۵۵ ، کشف‌الاسرار ـ ۱/۴٤۹ .

(۲) بیضاوی : ۱ ـ ص ۲٤۱ .

(۳) الخازن ـ ج : ۱ ـ ص ۲٤۱ .



این تمثیل در دیگر کتب سماوی نیز مشابه و نظیر دارد، چنانکه سابقاً گفته شد (١).

در **قرآن مجید** در چهارده آیه اشاره به کری و کوری و گنگی جاهلان شده است، ودر چندین آیت تشبیه جهال و کافران بحیوانات و چهارپایان (٢) (رجوع شود به تمثیل پانزدهم از همین کتاب.) یکی از آنجمله این آیه شریفه است: « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » ١٧٩/٧

جامی را در معنای « اولئك كالانعام بل هم اضلّ » این قطعه محققانه است(٣)

حدّ انسان بمذهب عامه	حیوانی است مستوی القامه
پهن ناخن برهنه پوست زموی	بدو پا راهبر بخانه و کوی
هر کرا بنگرند کاینسان است	می برندش گمان که انسان است
وانکه خودرا گمان بردز خواص	میفزاید براین معانی خاص
هر کسی رابخود گمان آن است	که همین اوست آنکه انسان است
لفظ انسان یکی ولی هر کس	زده از وی بقدر خویش نفس
جنبش هر کسی زجای وی است	روی هر کس بفکر ورای وی است

---

(١) متی: ١٨/١٣ - ١٣، اشعیا: ٦/١١-٩ .

(٢) المعجم المفهرس للقرآن - ص ٤١٤ .

(٣) سلسلة الذهب - جلد اول .

تمثیل پنجم – « سرگذشت پیشینیان »

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَالضَّرّاءُ وَزُلْزِلوا حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذینَ آمَنوا مَعَهُ مَتی نَصْرُاللهِ؟ اَلا اِنَّ نَصْرَاللهِ قَریبٌ (البقره ٢/٢١٤).

ترجمه (١):

«ومی‌پندارید که به بهشت روید؟ و نیامد و نرسید بشما داستان آنانکه گذشته‌اند پیش ازشما وبایشان رسید بیمناکی‌ها وتنگی‌ها، وایشان را ازجای بجنبانیدند به‌بلاها تاآنگاه که رسول (ایشان) وپیروان او گفتند ـ آن یاری که خدای وعده کرده است هنگام آن کی باشد؟ آگاه باشید که هنگام یاری خدا نزدیك است.»

مفسّرین عامه گفته‌اند که این آیه دربارهٔ مومنین به **پیغمبر** ص نازل گردیده (٢)، و در تشجیع ایشان و امر بثبات است در برابر مخالفان و دشمنان در جنگ **خندق** و غزوهٔ **احزاب** (٣)، که چگونه پیشینیان، ازپیروان دیگر انبیاء، همچون مسلمانان گرفتار شدّت ها و سختی ها گشتند، وناشکیبی و بی‌صبری و تزلزل برایشان راه یافت، تاآنجا که رشته امیدشان نزدیك بود گسسته شود، و تشویش بسیار برایشان چیره گردید، تاآنگاه که پیغمبر آنقوم و مؤمنان که باوی بودند گفتند «یاری خدای کجا است؟ و چه هنگام؟ واین فتح ما راکی برآید؟ وخدا ما را بر دشمن کی نصرت دهد؟» خدای تعالی گفت ـ «اَلا اِنّ نصرالله قریب.»

درآغاز بعثت و بدو هجرت که پیروان پیغمبر ص از مهاجرین و انصار گرفتار انواع سختی ها از درویشی و گرسنگی و غربت و کربت بودند، وآن حضرت همواره ایشانرا بصبر وبردباری وانتظار فرج وامیدواری اندرزمیفرمود. آن سخنان و روایات

---

(١) ابوالفتوح ١/٣٥٢ کشف‌الاسرار ١/١٠٤.

(٢) بیضاوی ـ ١/٣١٤

(٣) الخازن ـ لباب‌التأویل ـ ١/٣١٤

همچنان در مبادی اخلاقی اسلام بجای مانده است و بابی وسیع در فضائل صبر بر مکاره، وتحمل شدائد، درمواعظ اسلامی پدیدار گشته‌است، چنانکه‌این سخن‌از **پیغمبر** روایت است که چون ضرب‌المثل برزبانها ساری وجاری‌است‌که فرمود: « حُفّت‌الجنة بالمکاره و حُفّت‌النّار بالشهوات. »

معنی ـ بأساء ـ شدت و ناکامی است و درویشی، و معنی ـ ضرّاء ـ مرض و ناتوانی و گرسنگی.



صوفیه بروش خویش برای این آیه تأویلاتی قائل هستند وگویند: ـ که مقصود از « تدخل‌الجنّة » جنّت تجلی جمال حق‌است و مراد از « بأساء » ترک‌تجرید و افتقار بحق است، و مراد از « ضرّاء » ترک مجاهدت‌و ریاضت. « زلزلوا » اشاره بضجر و بی صبری از طول مدّت فراق، و « نصرالله » کنایه است برفع حجاب، شبهات وظهور آثار جمال یقین(۱). بعضی شبهه کرده‌اند، که چگونه یکی از انبیا را با وجود قوت ایمان تزلزل حاصل آمد که گفت: یاری خدا کی است؟ یکی از متأخرین صوفیه در تفسیر منظوم خود این شبهت را چنین جواب گفته:(۲)

« تا **پیمبر** گفت با یاران کی‌است — وقت یاری ازحق؟ـ اعنی درپی است!
آنکه میفرمود او با مؤمنان — بر تسلی بد نه تردید و گمان،
در حقیقت این تمنیٰ و دعاست — انتظار نصرت و فتح از خداست.
در فزع با مؤمنین همراه بود، — هم ز یُسر از بعد عسر آگاه بود »



مسیو بلاشر مترجم **قرآن** در ترجمه این آیه معلوم نیست، چگونه مثل را به « سرنوشت » ترجمه کرده و «لما یأتکم مثل‌اللذین» را بفرانسه این‌چنین درآورده

---

(۱) تفسیر محی‌الدین ـ تفسیر شیخ روز بهان

(۲) تفسیر صفی ـ ۹۷/۱

«alors que vous n'avez encore subi le (sort) même....» وهمچنین معلوم نیست که « زلزلوا » را که عموم مفسّرین بازعاج و اضطراب خاطر (Ebranler) تفسیر نموده‌اند وی به « زمین‌لرزه » ترجمه کرده است ! وهمچنین از « الرّسول » که در این آیه به تصریح مفسّرین بمعنی پیغمبر (Prophéte) است وی به « حواری »(Apôtre) ترجمه نموده (۱) و « زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ » را باین عبارت درآورده :

« et furent victimes de séisme au point que l' Apôtre .... » و ظاهراً در این ترجمه سهوی روی داده است .



(۱) ترجمهٔ قران بلاشر : ۷۸۹/۳ . بعضی دیگر از مترجین قرآن نیز «رسول» را به «حواری» ترجمه کرده‌اند، نظر کنید بترجمه جرج سال : ص ۲۲

تمثیل ششم ـ « خوشه هفتصد دانه »

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِاَةُ حَبَّةٍ ، وَاللهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ » (البقره-۲/۲۶۱)

• ترجمه(۱) :

« نمون آنانکه نفقه میکنند مال‌های ایشانرا در راه خدا ، همچون نمون و سان دانه‌ای است که برویاند هفت خوشه ، که درهر خوشه صد دانه بود وخدای میافزاید تو بر تو ، آنرا که خواهد ، وخدای فراخ بخشایش است و دانا » .

در آیه اضمار و اختصاری است : ـ و تقدیر آن چنین است که « مثل صدقات اللذین ینفقون اموالهم » ، برای آنکه آنچه ممثّل است ـ دانه ای که بکارند تا از او هفت خوشه بر آید ـ صدقه است که مرد بدهد نه آن مرد که دهنده است . یاتقدیر آن چنین باشد « کمثل حبّةٍ ای کمثل زارع حبّـةٍ(۲) » و دو آیه که پس ازین آمده است از « اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ ... ـ تا ... ـ وَاللهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ . » ۲/۲۶۲و ۲۶۳ در حقیقت متمم معنی این تمثیل است .

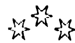
مفسّرین عامّه گفته‌اند.(۳) که این آیات در بارهٔ **عثمان بن عفان** و یا **عبدالرحمن بن عوف** نازل شده است که اوّلی درهنگام **غزوه تبوك** هزار شتر با بندوبار برای تجهیز لشکر اسلام اهدا کرد . و دوّمی چهارهزار درهم درنزد **پیغمبر** نهاد و گفت ـ « مراهشت هزار درم بود ، نیمی برای خود وعیال خود برگرفتم ونیمی دیگر را در راه خدا بدادم . » **پیغمبر** بدو گفت : « بارك‌الله لك فیما امسکت و فیما اعطیت » . درمعنی « فی سبیل الله » گفته‌اند اشاره بمطلق ابواب بِرّ ونیکوکاری‌است ، مانند زکوة وصدقات وجهاد . وبعضی گفته‌اند که : « فی سبیل‌الله » یعنی ـ « فی سبیل مرضاة‌الله » .

---

(۱) کشف‌الاسرار : ۱۳۱/۲ ـ ابوالفتوح ۴۶۱/۱ .

(۲) بیضاوی : ۴۱۴/۱ .

(۳) الخازن : ۴۱۵/۱ النسفی : ۴۱۵/۱ . استانبول ، ۱۳۱۷هـ .



در مواعظ و تعلیمات اسلامی انفاق و بخشش در راه حق و کمك بمستحق را همواره ازصفات محموده شمرده‌اند . درقرآن مجید ۲۷ آیه درفضیلت انفاق وارد شده است. **ابوالفتوح** را دراین باب حکایتی لطیف است که نقل آن مزید فایدت وارشاد میباشد : و آن مکالمهٔ **علی** ع با **خضر** است که درسی در فضیلت کرم و ستایش عزت نفس در آن مندرج شده ، آن حکایت اینست(۱) : «گویند که **علی** و **خضر** بهم رسیدند ، **علی** **خضر** را گفت : سخنی حکمت گوی تا از تو یادگیریم ، **خضر** گفت : « ما احسن عطف الاغنیاءِ علی الفقراءِ رغبةً فی ثواب‌الله » . چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان رغبت ثواب خدای را . **علی** گفت ـ دانی که از آن نیکوتر چیست ؟ گفت بگوی . گفت « و احسن من ذلك تیه‌الفقراءِ علی‌الاغنیاء ثقةً بالله » . نیکوتر از آن تکبر درویشان است بر توانگران اعتماد بر خدای را . **خضر** گفت : این کلمه را سزای آنست که با قلم زر نویسند . »(۱)



در تفاسیر شیعه همچنان در فضائل انفاق و کرم و اضعاف پاداش آن سخن بسیار گفته‌اند ، این کلمه از **جعفر صادق** ع درحقیقت تفسیری از تمثیل فوق‌است که فرمود : « اذا احسن‌العبدُ عملهُ ضاعف‌الله لهُ بکلّ حسنةٍ سبع مأة ضعف . » (۲)

نظامی ظاهراً باین تمثیل نظر داشته که گفته‌است :(۳)

« با تر و با خشك مرا نیست کار — دانه ز من پرورش از کردگار
آنکه بشارت بخودم میدهد — دانه یکی هفتصدم می دهد
دانه بانبازی شیطان مکار — تا ز یکی هفتصد آید ببار
دانه شایسته بباید نخست — تا گره خوشه گشاید درست »



در بسیاری از کتب آسمانی تشویق ببذل مال و ستایش صفت انفاق بزبان مثال

(۱) ابوالفتوح : ۱/٤٦٦ .
(۲) تفسیر صافی : ۷۱ .
(۳) مخزن‌الاسرار ـ مقالت سوم .

بسیار است: چنانکه در **انجیل** مثل « برزگر » هم در این معنی است(١). **هیرشفلد آلمانی**(٢) مثل قرانی فوق را انعکاسی از تمثیل انجیلی میداند. ولی **بلاشر** تشابه ایندو تمثیل را امری اتفاقی و تواردی دانسته است(٣)



صوفیه در تعبیرات خود انفاق را بسه درجه تقسیم کرده‌اند(٤) که پاداش و جزای هر یك از دیگری فاضل‌تر و برتر است :ـ

١ ـ انفاق فی‌سبیل‌الله ـ که آنرا انفاق درعالم ملك از تجلّی افعال نام داده‌اند، وپاداش آن هفتصد برابر است، وآیهٔ فوق را اشاره باین نوع از انفاق دانند.

٢ ـ انفاق درمشاهدهٔ صفات الهی ـ که درمقام طلب رضای اوست وآیهٔ کریمهٔ : « مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اَموالَهمْ اِبْتغاءَ مَرضاةِ الله. » (٢/٢٦٥) اشاره بدانست.

٣ ـ انفاق بالله در مقام شهود ذات ـ که کریمهٔ « اَنفِقوا مِنْ طیّباتِ ما کسبتمْ. » (٢/٢٦٧) را اشاره بدان دانند.

یکی از متأخرین ایشان گفته است(٥) :

در مثل آنانکه از اموال ها	میکنند انفاق در راه خدا
حبه ای باشد کزو روید بعد	هفت خوشه ازهر آن یکدانه صد
وز پی انفاق نفرستند هم	منت و آزاری از روی کرم
اجرشان درنزد حق باشد فزون	گفت ـ لاخوف ولاهم یحزنون »

---

(١) متی ـ ٣/٩/١٣. مرقس ـ ٣/٤.

(٢) هیرشفلد Hirschfeld آلمانی، ازپیروان نولدکه درتاریخ قرآن تحقیقات کرده است.

(٣) بلاشر «le Coran» ٨٠٩/٣.

(٤) تفسیر محی‌الدین.

(٥) تفسیر صفی ـ ١٢٢/١.

تمثیل هفتم ـ « سنگ و باران »

« یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تُبْطِلوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَلاٰ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ، فَمَثلُهُ کَمَثَلِ صفوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً، لاٰ یَقْدِرونَ عَلی شَیْءٍ مِمّا کَسَبُوا ، وَاللهُ لاٰیَهْدِي الْقَومَ الْکافِرِینَ . » البقره: (۲/۲۶٤) .

ترجمه(۱) :

« ای کسانیکه ایمان آوردید تباه مکنید صدقه‌های خویش‌را به منّت برنهادن ورنج دادن ، چون کسی که نفقه کند مال‌خود را بدیدار مردمان و نگرود بخدای و روز بازپسین ، نمون وی چون نمون سنگی خاره و نرم است که بر آن خاکی‌خشك بود و بآن برسد بارانی بزرگ قطره ، وآنرا بگذارد تهی و پاك ، که هیچ چیزنتوانند ازآن بدست آرند ، وخدای راه ننماید گروه ناگروندگان را . »

مفسرّین عامّه در تفسیراین‌آیه وتبیین لغات مشکلهٔ آن گفته‌اند(۲) : « لاتبطلوا صدقاتکم » یعنی ـ اجورصدقاتکم ، وانفاق مال بریا آنست که در مَرئی و منظر مردم باشد ، مَثل چنین انفاق ریائی مانند سنگ نرمی است که براو اندك خاکی باشد و بارانی درشت دانه برآن‌ببارد ، تاآن سنگ را بشوید ، چنانکه چیزی ازآن خاك‌باقی نماند ، همچنان ازعمل منفق‌ریاکارنتیجه‌ای وثمری‌حاصل‌نگردد . این‌مثل درنکوهش ریا و تظاهر وارد شده که اسلام آنرا نوعی از شرك میشمارد . از **پیغمبر** سخنی است که فرمود : « إِنّما اخافُ علیکم من‌الشرك الاصغرِ ، قالوا و ماالشركُ الاصغر ؟ قال : الریاءُ ، یقال لَهمْ یومَ تجازی‌العباد باعمالهمْ إِذهبوا إِلی‌اللذین کنتمْ ترائوونَ فی‌الدّنیا ، فانظروا هل تجدونَ عِندهمْ جزاءً ؟ »(۳) .

(۱) ابوالفتوح ـ ٤٦١/۱ . کشف‌الاسرار . ۱۳۳/۲

(۲) بیضاوی ـ ٤۱۷/۱ .

(۳) الخازن ـ ٤۱۷/۱ .

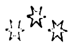
این آیه با آیات تالیهٔ آن همه درستایش عطا و بخشش و نکوهش منّت و ریاست . در مذمت آن در قرآن کریم هفت آیه وارد شده است . **ابوالفتوح** را روایتی است در مذمت آن صفت ناپسند ، بسیار پر مغز و پرمعنی که نقل آن متضمن دانش و اندرزی بسیار بلیغ است(۱) :

« **رسول** گفت روز قیامت مردی را بیارند و او را گویند ـ نه ترا مال دادیم چه کردی با آن ؟ گوید بارخدایا صدقه دادم و نفقه کردم . گویند او را ـ کردی ، ولیکن برای آن کردی که مردم گویند فلان سخی و کریم است ، و ترا از آن چه سود ! پس دیگری را بیارند و او را گویند ـ نه ماترا قوت وشجاعت دادیم چه کردی با آن ؟ گوید جهاد کردم و جان سبیل کردم . گویند ـ کردی لیکن برای آن کردی تا بگویند فلان شجاع است ، ترا از آن چه سود ! پس دیگری را آرند و گویند ـ نه ترا علم دادیم وفهم در دنیا چه کردی ؟ گوید بارخدایا علم بیاموختم ومردمان را در آموختم و نشر کردم ، گویند کردی ، لیکن برای آن تا مردمان گویند فلان عالم است ، ترا از آن چه سود ! پس هر سه را بدوزخ برند . »



در تفاسیر خاصه برای این تمثیل معانی بسیار آورده‌اند ، از آن جمله گفته‌اند : که این آیه در شأن **علی** (ع) نازل شده است که چهار درهم داشت یکی را در شب ، یکی را در روز ، یکی را در سرّ و یکی را در علانیه صدقه بداد(۲) .

و نیز گفته اند که « بِالمّن والاذیٰ » یعنی بالمّن والاذیٰ لِمحمدٍ و آل محمد (صلعم) (۳) .



متکلمین اسلام را در این آیه مسئله‌ای پیش آمده است که آنرا « احباط » گویند و بر سر آن اختلاف دارند. **معتزله** بر آنند که این آیه دلالت دارد بر آنکه اعمال انسان اگر خیر است در برابر بمعاصی کبیره فرود آید و اگر شرّ است بمقابل آن طاعات و اعمال صالحه بالا رود

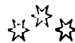
---

(۱) ابوالفتوح ـ ۱/٤٦۷ .

(۲) مجمع البحرین ـ لغت « نفق » .

(۳) صافی ـ ۷۱ .

واین اصطلاح را از آیات نازله «اولئك حبطت اعمالهم فی الدّنیا و الآخرة.» (٢/٢١٧ و ٣/٢٢ و ٥/٥٣ و٧/١٤٧ و ٩/١٧ و ١٨/١٠٥) گرفته‌اند، و معتقدند که گناهان کبیره را عفو الهی شامل نشود لیکن به خیرات و طاعات از عقوبات آن کاسته گردد. چنانکه اگر کسی دربرابر گناهی استحقاق ده عقاب داشته باشد، و درمقابل طاعتی او را پنج پاداش بود، عمل شرّ در جنب عمل خیر مستهلك و نابود نگردد، و زائد ناقص را ساقط نکند، وده عقاب همچنان بر حال وی شامل باشد. ولی **متکلمین** و همچنین علمای **خاصه** «احباط» را باطل دانند وگویند که: «اِنّ اللّهَ یغفرالذنوب جمیعاً(١)».



صوفیه دراین آیات وتمثیلات که درفضیلت انفاق و صدقه است تأویلاتی دارند، از آن جمله گفته اند: آن کس که بمشاهدهٔ جمال حق نائل گردد بمرتبهٔ عشق رسد، پس شرط عاشق آن باشد، که مال و جان را در راه محبوب ترك کند تا در خطر نیفتد و از درجات عالیه مشاهدت محروم نگردد. **عبدالعزیز مکی** در این آیه گفت: «انفاق در ظلمت شب باید، تا گیرنده شرمسار نشود، ودر روشنائی روز انفاق برای نمونه وتشویق باشد. وآن یادرسرّ است بنیّت اخلاص وصفا، ویا بعلانیه است بقصد سرمشق واقتدا.(٢)

مولانا جلال‌الدین رومی در نکوهش آزار و اَذیٰ بصدقه گیرندگان چنین گوید (٣):

«بانگ می‌آید که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود می جوید گدایان و ضعاف	همچوخوبان کآینه جویند صاف
چون گدا آئینهٔ جود است هان	دم بود بر روی آئینه زیان
پس از آن فرمود حق درو الضحی (٤)	«بانگ کم‌زن ای **محمد** بر گدا»

---

(١) مجمع البحرین ـ لغت «حبط».

(٢) تفسیر العرائس ١/٦٤.

(٣) مثنوی ـ ١/٧٣.

(٤) والضحی: ٩٣/١٠

تمثیل هشتم - « باغ سر سبز »

« وَمَثَلُ الذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَتَثْبیتاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ اُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَاِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیر » البقره:(۲/۲۶۵)

« اَیَوَدُّ اَحَدُکُمْ اَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخیلٍ وَاَعْنابٍ تَجْری مِنْ تَحْتِها الاَنْهارُ لَهُ فیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَاَصابَهُ الْکِبَرُ وَلَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ فَاَصابَها اِعْصارٌ فیه نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ » (۲/۲۶۶) .

ترجمه (۱) :

« و نمون آنان که نفقه میکنند مال‌های خویش‌را برای جستن خشنودی خدا وثابت گردانیدن نیت خویش (دراخلاص) راست برسان بستانی‌است‌دربالای‌زمینی‌نیکو، که بآن رسد بارانی درشت ، پس بدهد بار خود را دو چندان ، و اگر نرسد آنرا باران درشت ، برسد بآن بارانی خُرد قطره وهموار ، وخدا بآنچه میکنید بیناست . »

« آیا دوست دارد یکی از شما که ویرا بستانی باشد از خرما بنان و انگورها ، و میرود در زیر درختان آن جوی ها ، و ویرا در آن ازهمهٔ میوها بود ، و براو پیری در رسد ، و اورا فرزندان خرد وعاجز باشد ، پس برسد بدان بستان بادی گرم که در او آتشی سوزنده باشد و آنرا بسوزاند ، چنین پیدا میکند خدای برای شما نشانها و مثل ها در سخنان خویش ، تا مگر شما اندیشه کنید . »

وجه تمثیل در آیهٔ اوّل عمل بخشایندهٔ مخلص است، که ببستانی ماند که چون پاداش انفاق بدو رسد چند برابر گردد ، خواه اندك بود و خواه بسیار ، و در آیهٔ دوّم تشبیه عمل منافق است و انفاق او ببستانی‌سرسبز ، درهنگام پیری با فرزندان ضعیف خردسال ، آن بستان از باد سموم تلف شود چنانکه آبادی نپذیرد ، همچنان عمل منافق را سودی و ثباتی نباشد .

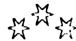
مفسّرین گفته‌اند(۲) : ـ معنای تثبیت نفس تصدیق بثواب الهی است ، چنانکه انفاق کنندگان در طلب رضای خداوند از روی جان ودل تصدیق بپاداش الهی دارند .

(۱) ابوالفتوح : ۴۶۲/۱ ـ کشف‌الایات : ۱۳۳/۲

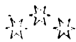
(۲) بیضاوی : ۴۱۸/۱

و در این آیه اشاره است باینکه فایدهٔ انفاق تزکیهٔ نفس از بخل و پیرایش دل از حبّ مال میباشد. « ربوه » بوستانی است که بر زمین هموار و مرتفع واقع شده که اشجار آن البته ثمر بهتر دهد، و منظر آن نیکوتر افتد، و نفقه‌کنندگانرا حالاتی متفاوت است اگر بسیار دهند پاداش بسیار گیرند چون باران درشت، اگر اندك دهند بهرهٔ آن کمتر یابند.

همچنین در تفسیر آیهٔ دوم که مکمل آیهٔ اول است گفته اند: آنکه صدقه و احسان خود را باطل کند به منت و آزار و ریا، هر آینه مانند کسی باشد که او را بوستانی از خرما و انگور سرسبز باشد، پس چون هنگام پیری بوی رسد و او را کودکان خردسال ناتوان بود، وزمان بهره برداشتن دررسد، تند بادی پراز آتش بر آن وزد و آنرا سراسر بسوزاند وخشك کند، پس در کار خود حیران وسرگردان بماند، و مساعی او در تربیت باغ یکسره باطل و تباه گردد(١).



مسیو بلاشر در ترجمهٔ **قرآن** (٢) اشاره به توازن و تشابه ظاهری که ما بین این تمثیل قرآنی با مثل انجیلی موجود است نموده وگفته است: «معذلك موضوع تمثیل در **انجیل** کلام صالح و سخن نیك است که چون بذر نیکودرمزرعهٔ مناسب فروافتد محصول آن دو چندان گردد، ولی موضوع تمثیل **قرآن** اشاره بصدقه‌ایست که ازروی خلوص نیّت وخالی ازریا ومنّت بدرویشان ومستحقان بذل کنند. مثل انجیلی آنست: « وقتی برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.... الخ »(٣)



از **خواجه عبدالله انصاری** در تفسیر **کشف الاسرار** منقول است(٤): «توانگری سه چیزاست: توانگری مال، توانگری خوی، توانگری دل. توانگری مال سه چیزاست آنچه حلال است محنت، آنچه حرام است لعنت، آنچه افزونی است عقوبت. وتوانگری

---

(١) بیضاوی: ٤١٩/١ - الخازن: ٤١٩/١
(٢) Le Coran - پاریس ١٩٥١
(٣) متی: ٣/١٣ - مرقس: ٤/٤
(٤) کشف الاسرار: ١٣٧/٢

خوی سه چیز است : خرسندی ، خشنودی وجوانمردی . توانگری دل سه چیزاست : همتی مه از دنیا ، مرادی مه از عقبی و اشتیاقی بدیدار مولی[1] . »

یکی از شعرای متأخر صوفیه این مثل را چنین بشعر آورده است :

«دوست داردشخصی آیا ازشما — کش بود بستان پر بر گ و نوا ؟
آبها جاری درآن وا زهر قبیل — باشد اثمارش ز اعناب و نخیل
پس رسد پیری براو واطفال خرد — باشد او را پس رسد صافش بدُرد
باد پر آتش وزد بر جنتش — جمله سوزد روضهٔ پر نعمتش
بر شما آرد حق اینسان آیتی — تا کنید اندر معانی فکرتی
هست بستان آن عملها در قیاس — طفل ها اعضاء و ارکان و حواس
باد آتش بار آن عجب و ریا — که کند یکجا عمل ها را هبا
قلب را سازد سیاه و منقلب — روح ماند بینوا و مضطرب
بسته گردد راه قوت او را بدل — ماند از اطفال خردش منفعل
هیچ نیکوتر نباشد زین مثل — کاورد بر خلق ذات لم یزل
گرترا بر نفس خود باشد ظفر — این مثل کافی است اندرخیروشر(۱)»

---

(۱) تفسیر صفی : ۱/۱۲۳

تمثیل نهم - « عیسی و آدم »

« إِنَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِنْدَاللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (آل عمران : ٥٩/٣)

ترجمه (١) :

« بدرستی که مثل‌عیسی درنزدخدا همچون مثل‌آدم‌است ، بیافرید اورا ازخاکی ، آنکه ویرا گفت : بباش پس وی ببود » .

تقدیر آیه آنست که جای تعجّب نیست ، که شما احوال **آدم** میدانید و **عیسی** دراین حکم به **آدم** ماند ، که اورا خدای تعالی ازخاك آفرید . »(٢)

مفسرّین عامه گفته‌اند(٣) که این تمثیل دربیان غرابت امر **عیسی** است که به **آدم** شباهت دارد ، از آن جهت که هر دو بیواسطه پدر آفریده شدند . و گویند که این آیه در هنگام محاجّه **نبی** (ص) با نصارای **نجران** نازل شده ، و آن چنانست که جماعتی از نصارای **نجران** از **یمن** بنزد **پیغمبر** آمدند ، ورأی اورا دربارهٔ **عیسی** سئوال کردند ، و گفتند آیا اوبندهٔ خدا بوده است ؟ **پیغمبر** فرمود :- آری ، پس پرسیدند اورا مثلی وشبیهی بوده است یا نی ؟ در جواب ایشان این آیه نازل گشت . و نیز گفته اند که **پیغمبر** بایشان فرمود : « اَنهّ عَبدالله ورسوله و کَلمتهُ القاها اِلیٰ **مریم** العذراء » فغضبوا و قالوا - یا **محمد** هَلْ رأیتَ انساناً قطُّ مِنْ غیر اَبٍ ؟ فانزَل الله الآیه : - کمثل آدم الخ - فی کونه خلقهُ مِنْ تُراب مِنْ غیراب و اُم (٤) .

بیضاوی درتفسیر : « ثم قالَ له کن فیکون » گفته است یعنی : « اَنشاه بَشراً » و « فیکون » حکایت از حال ماضی است ، یعنی « فَکانَ » .

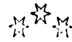
---

(١) ابوالفتوح : ٥٦٠/١ - کشف‌الاسرار ١٦٩/٢ .

(٢) ابوالفتوح : ٥٧٥/١ .

(٣) بیضاوی : ٥٠٩/١ ، طبع استانبول .

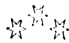
(٤) تفسیرالخازن : ٥٠٩/١



دربعضی ازتفاسیر متأخرین آمده است(۱) که مقصود ازکلمهٔ - (قالَ لَهُ کُنْ)
ایراد کلمه تکوین است وآن عبارت است ، ازتوجه مشیّت الهی بانشاء چیزی وایجاد
آن درلحظهٔ خلقت، چنانکه درآیهٔ دیگرآمده است : « وهُوَ اللَّذی خَلَقَ السَّموات
وَالْارْض بِالْحَقِ وَیَوْم یَقولُ کُنْ فَیَکونُ قَوْلَهُ الْحَقّ »   (٦/٧٣)
و کلمه « کُنْ فَیَکُونُ » که اشاره بخلقت عالم وجود است در کلام اهل ادب
وسخنان مشایخ **صوفیه** بسیار آمده وازآن تعبیر بهظهور اراده کلیه درجمیع موجودات
نمایند .

نمونه این معنی سخن شیخ **شبستری** است که گفت(۲) :

«توانائی که دریك طرفةالعین — زکاف ونون پدید آورد کونین
درآندم گشت پیدا هردو عالم — و ازآندم شد هویدا جان **آدم**
چو قاف قدرتش دم برقلم زد — هزاران نقش برلوح عدم زد»



و امّا اهل **تصوف** درباب این مثل گفته اند : « آنچه که خداوند بروح **آدم**
عنایت فرمود از تخصّص بقربت وکرامت مشاهدت و نعمت علم ومکاشفت ودولت تفرید
وتوحید همچنان روح **عیسی** را بآن تخصیصات ومواهب تشریف داد وفرمود : « نَفَخْتُ
فیه مِنْ رُوحی » **شبستری** گفته است :

«زترسائی غرض تجرید دیدم — خلاص از ربقه تقلید دیدم
زروح **اللّٰه** پیدا گشت این کار — که از **روح القدس** آمد پدیدار
عناصر مر ترا چون ام سفلی است — توفرزند و پدر آباء علوی است
ازآن گفتست **عیسی** گاه اسرا — که آهنك پدر دارم ببالا
توهم جان پسر سوی پدر شو . — بدر رفتندهمراهان بدرشو(۳)»

---

(۱) تفسیر شیخ محمد عبده : ۱/۳۲۰ .
(۲) شرح گلشن راز .
(۳) شرح گلشن راز ٤٥٤ ، طهران

و نیز گفته‌اند : « خَلقهَ مِنْ تراب » اشاره است به‌مذلت مرتبهٔ مخلوقیّت آنها ، تا آنکه نادانان برای آندو **پیغمبر** مقام ربوبیّت قائل نشوند زیرا که حدثان وفنا برای آن دوموجود خاکی نیز لازم آمده است(۱) .



در باب نزول این آیه وتاریخ آمدن وفد نصاری از **نجران** به **مدینه** مابین محققین جدید اختلاف است ؛ بعضی آنرا از وقایع سال ۶۳۱ میلادی دانسته اند و **پرفسور ماسینیون**(۲) نیز همین عقیده را بدلائلی پیروی کرده است .

بلاشر فرانسوی آیات واردهٔ دراین سوره را که اشاره بتولدحضرت **عیسی** ومقام مسیحائی او مینماید منطبق میداند با بعضی آیات واردهٔ در **انجیل** « الطّفل »(۲) ویابه **انجیل** دیگری موسوم به « Protévangile de Jaeques »(۳) .



اشاره بخلقت **عیسی** علیه‌السلام از بتول عذراء که بدون پدر متولّد شد در ادب فارسی بسیار است .

خاقانی گوید :

« بمن نامشفق اند آباء علوی — چو **عیسی** زان اباکردم زآبا »

ناصرخسرو بس نیکو گوید :

« ای زنده شده بتو تن مردم — مانا که تو پور دخت عمرانی
ترسا پسر خدای گفت او را — از بی‌خردیّ خویش و نادانی
زیرا که خبر نبود ترسا را — از قدر بلند نفس انسانی »

---

(۱) تفسیر روزبهان : ۸۵/۱ .

(۲) پرفسور ماسینیون Louis Massignon ازاجله علماء فرانسه واز مستشرقین دانشمند معاصر، که مسند تدریس علوم شرقی در کولژدفرانس بوجود شریف او مزین است .

(۲) انجیل ارمنی L' Evangile de l' Enfance

(۳) ترجمهٔ قرآن بلاشر ـ طبع پاریس ـ ۸٦٤/۳ .

تمثیل دهم ـ « کشتزار و باد سموم »

« مَثَلُ مٰا یُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهٰا صِرٌّ اَصٰابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَکَتْهُ، وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰکِنْ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ . »

ال‌عمران ، (۳/۱۱۷) .

ترجمه (۱)

« مثل آنچه نفقه میکنند در این زندگی دنیا ، همسان بادی است که در آن سرمائی است (سخت) ، و بکشتزار گروهی که ستم برخود کرده‌اند در رسد ، پس آنرا نابود سازد ، وستم نکرد بر ایشان خدای ، ولیکن ایشان خود بر نفس خود ستم کردند . »

ارباب تفسیر گفته‌اند(۲) دراین آیت « مٰا یُنْفِقُونَ » اشاره است بآنچه کافران از راه خودنمائی و مفاخرت و یا تظاهر و ریاکاری و یا خوف و هراس انفاق کنند ، که آنرا ببادی تشبیه نموده است که درآن سرمای شدید باشد ، «صِرّ» بمعنی سرمای شدید است ، و باد بسیار سرد را از آن « صرصر » گفته‌اند برای مبالغه ، چنانکه در **قرآن** است . « .... فاهلکو ابریحٍ صَرْصَرٍ عاتیه . » (۶/۶۹) . این مثل تشبیهی است لطیف که همانگونه که کشت ومزروع دچارباد سموم شود ، وآنرا یکسره نابود سازد چندانکه سودی ومنفعتی از آن صاحب رابجای نماند ، همچنان آنچه بدکاران درمزرع دنیا بکارند ، عاقبت بآفت فنا ونابودی گرفتار گردد ، و ازآن حاصلی نچینند . واین از ستم خداوند بر ایشان نیست ، بلکه ایشانندکه برخود ستم کرده‌اند و کارهای ناشایست مرتکب شده و مستحق عقوبت گشته‌اند .

درشأن نزول آیه گفته‌اند ـ که این آیه در بارهٔ **ابوسفیان** و یاران او فرودآمد چه آنان مالی بسیار در جنگهای **بدر** و **احد** بدشمنی **پیغمبر** خرج کردند . و نیز گفته‌اند که آیه درشأن **یهود** است ، که در راه علماء واولیاء خود انفاق بسیار نمودند .

---

(۱) ابوالفتوح : ۱/۶۳۴ ـ کشف الاسرار : ۲/۱۸۶

(۲) بیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۱/۵۷۱ .

و نیز گفته‌اند : مدلول آیت عام است و مقصود انفاق وهزینهٔ جملهٔ کافران است در این جهان ، و یا اشاره بریاکارانست که ازبخشش انتفاعی حاصل ننمایند.(١)

دراین تمثیل اشکالی‌است زیرا که درآن انفاق تشبیه به زراعت میباشد نه بباد ، در جواب این اشکال مفسّران گفته‌اند : که این تشبیه مرکب است از دو جمله کـه از مجموع هر دو مقصود استخراج شود ، و در علم بیان جائز است در تشبیه مرکب‌که‌اگر مقصود از یك جمله استخراج شود بدان اکتفا کنند . بعضی دیگر گفته‌اند : که تقدیر این تمثیل چنین است که : « مَثَلُ الْكُفْرِ فِي اِهْلاكِ مٰا يُنْفِقُونَ كَمَثَلِ الرّيحِ الْمُهْلِكَة فِي الْحَرْثِ . » ویا آنکه مثل انفاق در این دنیا مثل آنچیزی است که با باد هلاك شود .

بباید دانست که این تمثیل باتمثیل آیهٔ‌شریفه: « اَيَوَدُّ اَحَدُكُمْ . . . » (٢٦٦/٢) در معنی ومورد تمثیل شباهت دارند ، (٢) ودر کلام الهی آیـات بسیار در نـابودی و بیهودگی عمل کافران آمده است ، مانند این آیات .

١ ـ : « وَ قَدِمْنٰا اِلٰى مٰا عَمِلوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثوراً . » (٢٣/٢٥) .

٢ ـ : « اِنَّ الّذينَ كَفَروا يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ لِيَصُدّوا عَنْ سَبيلِ اللّٰه . . . » (٣٦/٨) .

٣ ـ : « والّذينَ كَفَروا اَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ . . »(٣) (٣٩/٢٤)

در دیگر کتب آسمانی نیز در فنای خواستهٔ این جهان و بیهودگی انفاق مال در راه دنیـا اشارات وامثال فراوان است ، ازآن جمله است مثل « توانگر احمق » در

---

(١) الخازن : ٥٧٢/١

(٢) رجوع شود به تمثیل هشتم همین کتاب .

(٣) رجوع شود به تمثیل سی ودوم همین کتاب .

انجیل(۱) که خدای ویرا گفت : « ای احمق درهمین شب جان ترا ازتو خواهندگرفت آنگاه آنچه اندوخته‌ای از آنِ که خواهد بود ؟ . . . همچنین است هر کسی که‌برای خود ذخیره کند ، و برای خدا دولتمند نباشد . »



• در تأویلات **صوفیه** این مثل را چنین تأویل کنندکه : آنچه در دنیای فانی در طلب شهوات یا بریا و سمعه و به جستجوی ستایش مردمان بذل کنند ، و ازآن وجه الهی مطلوب و مقصود نباشد ، سرد باد هوای نفس بر آن وزیده و سموم اغراض‌باطله و نیات فاسده آنرا فاسد و تباه سازد(۲) .

هست انفاق خسیسان در امل	همچو بادی سرد بر کشت‌عمل
کشت‌های ظالمان گردد تباه	از سموم گرم یا سرد و سیاه
حق‌نکرده هیچ برایشان‌ستم	بل‌ستم‌برحق‌خود کردندهم(۳)

درتفسیرمنسوب **بخواجه عبدالله‌انصاری** آنجا که انفاق باطل‌را بباد تشبیه‌کرده موعظتی‌بلیغ‌فرموده ومثلی ازامثال معروف زهادرااستشهاد نموده وچنین‌گفته است(٤):

« هرچه هزینه کنند جهانیان درکار دنیا ، وهرچه بدست آورند در عشق دنیا **مثل** آن چون باد است ، گیرندهٔ باد در دست چه دارد ؟ جویندهٔ دنیا همان دارد .

دردا و دریغا کز آن خاست و نشست	خاکی‌است‌مرابرسروبادی‌است‌بدست

سلیمان پیغمبر روزی بر سریر ملك نشسته بود . . . . . و آن سریر بر پشت باد اندر هوا بایستاده ، مورچه براه وی‌گفت خدا باتوچه‌کرامت‌کرد ؟ **سلیمان** جواب داد : - بادرامسخّر من کرده‌است چنانکه می‌بینی .گفت‌ای**سلیمان** خبر داری‌که چه‌اشارت‌است ، میگوید ـ لیس بیدكَ مِمّا اُعطیتَ الاّالریح ـ آنچه ترا دادند دراین مملکت دنیوی چون باد است از بادچه حاصل بود ! » ظاهراً **حافظ** بدین مثل نظر داشته است که فرموده :

گره بباد مزن گرچه بر مراد وزد	که این‌سخن بمثل‌موربا**سلیمان** گفت

---

(۱) انجیل لوقا : ۲۱/۱۲ .
(۲) تفسیر محی‌الدین : ۱۹۸/۱ .
(۳) تفسیر صفی : ۱۶۲/۱ .
(٤) کشف‌الاسرار : ۱۸۷/۲ .



باد در نزد عرب بردو گونه است یکی آنکه خوبی و رحمت منتشر کند، و دیگر آنکه ویرانی و وبال آورد، اگر ازشرق وزد آنرا باد «صبا» گویند و آنرا بستایند وچون ازمغرب آید «دبور» نامند ومکروه دارند. آمده‌است(۱) که إنّ الرياح ثمان: - اربع منها عذاب: وهی القاصف والعاصف والصرصر والعقيم. و اربع منها رحمة و هیَ: - الناشرات والمبشّرات والمرسلات والذاريات . در **قرآن مجيد** اشاره به باد خوب وبد هردو آمده است(۲) و ببادهائی که مبشر رحمت یا ناشر راحت اند اشاره فرمود.

وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ (۱۰/۲۲). وَهُوَ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَى رَحْمَته (۷/۵۷). و نیز آیهٔ (۲۵/۴۸). و آیهٔ (۶۳/۲۷). ونیز آیهٔ (۵٤/۱۹) بادصبا که باعث آسایش بلاد و آرامش عباداست همواره در زبان ادب عربی وفارسی باد خوب وپیام برمحبوب است.

چنانکه دراین ابیات که منسوب به **قیس عامری** است(۳).

« أيا جبلى نعمان بالله خلّيا — نسيم الصبا يخلصْ الّى نسيمها
أجد بردها اوتشف منى حرارة — على كبد لم يبق الّا صميمها
فانّ الصبا ريحٌ إذاما تنسّمت — على نفس محزونٍ تجلّت همومها »

سعدی گفته است.

« ای نفس خرم باد صبا — از بر یار آمده‌ای مرحبا. »

حافظ فرماید:

« همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد — که جان **حافظ** دلخسته زنده شد بدمت »



(۱) الخازن: ۲/۰۷۰

(۲) المعجم الفهرس. ۳۲۶

(۳) دیوان قیس عامری.

تمثیل یازدهم ـ «روشنائی و تاریکی»

«اَوَمَنْ کانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْناهُ وَجَعَلْنالَهُ نوراً یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنْها؟ کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.»
الانعام ـ (۶/۱۲۲)

ترجمه (۱): «آیا آن کس که مرده بود (بکفر) و ما او را زنده کردیم (بایمان) و بگذاردیم برایش نوری که بآن درمیان مردمان میرود چون آن کسی است که در تاریکی بود و از آن بدر نیاید، این چنین برای کافران کردار آنان آراسته شده است.»

مفسّرین گفته‌اند(۲): این آیه مثلی است برای کسانی که بنور هدایت رسیده‌اند، وبادل روشن بین درمیان مردم زندگی کنند، وبعلائم و آیات الهی نظاره نمایند وحق را ازباطل تمیزدهند، وآن کسانیکه درتاریکی ضلالت سرگردان گشته در کفر وکوری دل باقی مانده، ازآن تاریکی‌ها بیرون نتوانند شد.

«میّت» دراینجا مجازاً مردهٔ کفر است و «حیّ» زندهٔ بایمان، زیرا که ایمان امری است که صاحب آنرا حیات عطا مینماید، چنانکه راه نجات را از طریق ضلال تمیزدهد و «حیات» اشاره بزندگانی ابدی است و «نور» دراینجا چنانکه درسایر موارد مجازاً اشاره است بدین حق ویا کلمهٔ حق.

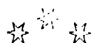
و درشأن نزول این آیه اختلاف است: بنا برآنچه از **ابن‌عباس** نقل شده است مورد نزول این آیه **حمزه** عمّ **پیغمبر** (ص) و **ابوجهل** بن **هشام**‌اند، که یکی بعد از کفر هدایت ایمان یافت، وزندهٔ جاوید شد، ودیگری همچنان در ظلمات نادانی و ضلال بماند و بمرد. گویند که مابین این دو تن دربارهٔ **پیغمبر** و دین او منازعتی در پیوست، **حمزه** غضبناك شد و **ابوجهل** را بـا کمان خود بزد، **ابوجهل** میگفت: نه بینی که چگونه **محمد** عقل ما را بسفاهت نسبت کند و خدایان ما را دشنام دهد

---

(۱) ابوالفتوح: ۲/۳۳۰ ـ کشف‌الاسرار: ۳۴۳/۴.
(۲) بیضاوی: ۴۷۷/۲.

و با دین پدران ما مخالفت نماید ؟ **حمزه** گفت : از شما سفیه تر کیست که خدایرا رها کرده‌اید وسنگی چندرا پرستش کنید ! وهم در آنروز **حمزه** بدین اسلام درآمد . واین آیه دربارهٔ آندوتن فرود آمد(۱) .

بعضی دیگر گفته‌اند ـ که این آیه دربارهٔ شخصی مخصوصی نازل نشده ومعنای آن عام است . وشامل هرمؤمن روشن بین وهر کافر تاریك دل درجهان تواند شد . و تقدیر آن چنان باشد « مَثلُ المهتدی مَثلُ المیّتِ الّذی اُحیی و جُعلُ مستضیئاً یَمشی فی‌الناس بِنورالحکمةِ والایمان، و مَثلُ الکافر کمثل مَنْ هُو فی‌الظّلمات‌التی‌لا یَتخلصُ مِنها . » (۲)



مفسرین خاصّه به نقل روایتی از امام **باقر** ع معتقدند که این آیهٔ دربارهٔ **عمار یاسر وابوجهل** بن **هشام** آمده‌است در آن هنگام‌که **عمار** ایمان آورد . **شیخ‌طبرسی** برانست کـه حدیث مذکور منافی عمومیّت معنای مثل نمیشود(۳) . و هم بعضی از مفسّرین خاصه گفته‌اند که : که حیات اشاره است بولایت **ائمهٔ اثنی‌عشر** و موت اشاره است بعداوت با ایشان ، ودراین آیه‌کلمه « احییناه »را به شناختن امام تفسیر نموده‌اند . وروایتی است ازهمان امام که فرموده : « مثله فی‌الظلمات » یعنی : « لایعرفُ شیئاً و اماماً یُؤتمُّ به . »(٤) واستدلال کنند بدان حدیث از **پیغمبر** که فرمود : « مَثلُ اَهل بیتی کمثل سَفینة **نوح** ، مَنْ رَکبها نجیٰ و مَنْ تخلّفَ عنها غَرقَ . »(٥)

یکی ازعلمای معاصر درس‌واندرز لطیفی ازاین آیه‌استخراج‌فرموده و گفته است(٦): « والعبرةُ فی‌هذا المثل اَنْ یُطالب المسلم نفسه بانْ یکون حَیّاً عالماً علیٰ بصیرةٍ

(۱) الخازن : ٢/٤٧٧ .

(۲) ابوالفتوح : ٢/٢٣٢ ـ النسفی ، مدارك‌التنزیل .

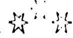
(۳) مجمع‌البیان .

(٤) الکافی . تفسیر العیاشی .

(٥) صافی : ١٥٣ . تفسیرالبرهان .

(٦) تفسیرالمنار ، شیخ محمد عبده : ٨/٣٠ .

فی‌دینه واعماله، وقدوةً لهمْ فی‌الفضائل والخیراتِ ، وحجةً علیٰ فضل‌دینه علیٰ جمیع الادیانْ و عُلّو آدابه علیٰ جمیع الآداب . »



امّا مشایخ **صوفیه** : از «میّت» بمردهٔ درمجاهدات روحانی یامردهٔ شهوات‌نفسانی تعبیر کنند. تاآنگاه که بنور مجاهدت روح او زنده شود ودیدهٔ او به‌جمال حقیقت‌بینا گردد، واز «نوراً یمشی به‌فی‌الناس» نورحکمت ومعرفت خواسته‌اند که عارف نخست دل خودرا روشن کند، وسپس مانند چراغ برای هدایت‌ناس به‌جهان‌نورافشانی نماید. و «کمنْ مثله فی‌الظّلماتِ» را اشاره بدان کس دانند، که درتاریکی‌طبیعت وظلمت وسوسهٔ نفس متحیّر مانده، و در حجاب قهر متوّقف گشته، و راه بجائی نبرد و از آن خارج نشود. یکی از آن طایفه این آیه را چنین تعبیر کرده است : « منْ کانَ میتاً بحیاتِ نفسه وموتِ قلبه فاحییناه باماتَة نفسه وحیاة قلبه و سهّلنا علیه سبلُ التّوفیق و کحلّناهُ بانوارالقربِ فلا یری غیرنا ولایلتفتُ الیٰ سِوانا . »(۱) .

سهل‌تستری در تأویل آیه سخنی گفته که ازهمه موجزتر و بهتر است، و آن اینست : « من کان میّتاً بالجهل فاحییناه بالعلم » .



درباب نور **صوفیه** برآنند کـه قرب معنوی جز بنور هدایت حاصل نگردد. ازاینرو نزدیکی بمقام قدس‌الوهیت‌را موقوف بتابش‌نور وجود دانند و **شیخ‌شبستری** در این معنی بیتی گفته(۲) واشاره بحدیث نبوی کرده است که « اِنّ‌الله خلق‌الخلق فی ظلمةٍ ثم رَشّ علیهم من‌نوره . . . »

«قریب‌آن است کورا رشّ نوراست	بعید آن نیستی کز هست دور است
اگر نوری ز خود در تو رساند	ترا از هستی خود وا رهاند . »

در استعارهٔ صفت « مرگ » و کنایت به« مرده » برای‌آنکس که دل او ازحیات

(۱) تفسیر روز بهان : ۲۳۰/۱ .

(۲) گلشن راز : طهران، ص ۲۸۲ .

دانش وطراوت معرفت خالی باشد ، درقران کریم آیات بسیار وارد است مانند :

۱ ـ « اموات غیر احیاءٍ و ما یشعرون .... » (۲۱/۱۶) .

۲ ـ « إنكَ لا تسمعُ الموتی ... » (۸۰/۲۷).

۳ ـ « ولا تقولوا لِمن یُقتلُ فی سبیل‌الله اموات ... بل احیاء » (۱۵٤/۲)

و غیره.

استعمال این کنایه در سخن گویندگان عرب وعجم بسیار و بیش از حدّ شمار است ، چنانکه شاعر عرب گوید :

«لیس مَن مات فاستراح بمیت | انّما المیت میّت الاحیاءِ
انما المیتُ من یعیشُ کئیبا | کاسفاً بالهُ قلیلُ الرجاء »

بپارسی **سعدی** گفته است :

«زنده شود هر که پیش دوست بمیرد | مرده دل‌است آنکه‌هیچ‌دوست نگیرد»

تمثیل دوازدهم - « زمین خوب و زمین بد »

« وَالْبَلَدُالطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبـاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ اِلّا نَکِداً ، کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرون . » (الاعراف ۵۸/۷)

• **ترجمه**(۱): وزمین خوش خاك بیرون میآید گیاهش بخواست پروردگارش (چنانکه‌خواهد) و آن زمین ناپاك بیرون نیاید نبات آن مگر اندکی (و دور از هم) و چنین میگردانیم آیت ها را (و بازنمودهای خود را) برای گروهی که سپاس دارند . »

مفسرین گفته‌اند(۲) : وجه تمثیل برای مؤمن و کافراست ، که مؤمن‌را درایمان و طاعات و افعال نیکو بزمینی پاکیزه تشبیه فرمود که چون باران بر او بارد و خاك او استعداد دارد ، انواع گیاهان درآن بروید و گل‌ها ولاله‌ها بپروراند ، لیکن کافران در کفر و معاصی شبیه باشند بزمین فاسد شوره‌زار ، کـه هر چند باران بر او ببارد ، چون قابلیّت و استعداد ندارد هیچ گیاه نرویاند .

« اَلْبَلَدُالطَّیِّب » یعنی « الارض‌الکریمةالتربة » و « نکدا » یعنی « قلیل عدیم‌النفع » .

بیضاوی گفته است که این مثل است برای دو کس که یکی در آیـات الهی اندیشه کند و از آن سود و بهره بر گیرد ، و دیگری که دیدهٔ دل بـاز نکند ، و سر بر ندارد ، و از آیات الهی متأثّر نشود(۲) .

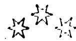
مجاهد که یکی از مفسرین صدر اوّل است برآنست :که این مثل راخداوند برای اولاد **آدم** زده‌که بعضی ازایشان طیّب و پسندیده وبعضی خبیث وناپسندیده‌اند ، وحدیثی درتأییدآن از **پیغمبر** روایت کرده است که‌همین معنی‌را بشرحی کامل وبسطی فراوان ایراد نموده(۳) : « اِنّه قالَ : - اِنَّ مثل ما بعثنیَ‌اللّه تعالی به‌من‌الهدی‌والعلم

(۱) ابوالفتوح : ۴۰۰/۲ - کشف‌الاسرار : ۳۶۷/٤ .

(۲) بیضاوی : ۵۷۲/۲ .

(۳) تفسیرالخازن : ۵۷۲/۲ .

کمثل غیث اصابَ ارضاً فکانت منها طائفة طیّبة قبلت الماء، فانبتت الکلأ والعشب الکثیر، وکانت منها اجادب امسکت الماء، فنفع الله تعالی بها الناس . فشربوا منها وسقوا و زرعوا ، و أصابَ طائفة منها اخری ، انّما هی قیعان لا تمسك ماءً ، ولا تنبت کلاءً فذلك مثل من فقّه فی دین الله و نفعه ما بعثنی الله تعالی به ، فعلم وعلم من لم یرفع بذلك رأساً ، ولم یقبل هدی الله تعالی الذی اُرسلتُ به. »(۱)



در تفاسیر خاصه وارد است : که « البلدالطیّب » اشاره به **ائمه** علیهم السلام میباشد که « یخرج علمهم باذن ربّهم » « والبلدالخبیث » مثل دشمنان ایشان است که از آنها جز فاسد نروید(۲) .

یکی ازعلماء متأخر(۳) درتفسیر این مثل سخن بسیارگفته یك نکته در کلام او این است(۳) : « این دو مثل دلالت میکند براین معنی که وراثت سبب اصلی تفاوت در استعدادات بشری است ، و از این رو مرد را سزاوار است که زن نیکوکار پاکدامن نجیب الاصل را بر زن خوبروی بد نهاد که از دودمانی دنی باشد برتری دهد ؛ وهمچنین زنی دانشمند وعالم برجاهل و فاسد فزونی دارد . » و در خاتمه سخن خود نکتهٔ لطیفی را تذکر داده و گفته است :

« هر کس در حال مردم با دیده خبرت و بصیرت بنگرد می بیند که عمل نیك از اشخاص نیکو نهاد بی هیچ تکلف و با کمال سادگی خارج شود ، در حالتی که بد نهادان خبیث فطرت بکار خیر و عمل ثواب جز بزحمت و عسرت مبادرت نکنند ، و اگر با تکلف بسیار از ایشان نیکی صادر شود بسیار کم و اندك باشد . »

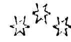
و **نظامی** گوینده گرانمایه درینمعنی میفرماید(٤) :

« چو بخشاینده و بخشندهٔ جود — نخستین مایه ها را کرد موجود
بهر مایه نشاطی داد از اخلاص — که او را در عمل کاری بود خاص
یکی را داد بخشش تا رساند — یکی را کرد ممسك تا ستاند
نه بخشنده خبر دارد ز دادن — نه آنکس کو پذیرفت از نهادن
نه آتش را خبر کو هست سوزان — نه آب آگه که هست از دلفروزان »

(۱) الصحیحین .
(۲) القمی : ۱۲۷ .
(۳) تفسیر المنار : ٤۸۱/۲ .
(٤) خسروشیرین : ٥٤ ، طهران .

در دیگر کتب آسمانی نیز نظیر این تمثیل آمده است چنانکه در **انجیل** مثل « بزرگر » با این تمثیل قرآنی خالی از مشابهت نیست(۱) .

یکی از محققین فرانسوی این آیه را با چهار آیهٔ قبل از آن در یك ردیف قرار داده و معتقد است که همهٔ آنها در اثبات قدرت الهی و عجز بشری وارد شده‌اند(۲) .



صوفیه بسبك و روش خود در تأویل این تمثیل سخن بسیار دارند. یکی از ایشان گوید (۳) « قلوب زمینی را مانند که گلهای گوناگون بشکفاند و بقدر تابش آفتاب ذات و باران صفات درعرصهٔ آن میوهای رنگارنگ بپروراند ، اگر در دلی بذر محبت اندازند گیاه آن مشاهدت شود ، واگر بذر شوق کارند نبات آن انس و وصال بود ، واگر در آن تخم عشق افشانند میوهٔ آن کشف جلال و جمال شود . لیکن اگر در دلی مسکین تخم هوی و هوس کارند براو باران شهوات ناپسند فرو بارد ! قلب نورانی آثار نور محبت بر همهٔ جوارح ظاهر کند واز آن ثمرهٔ موافقت بر آید ، دل ظلمانی ظواهر دشمنی پدیدار نماید واز آن شجرهٔ خلاف روید . »

در تفسیر منسوب به **خواجه انصار** آمده است(٤) : « **پیر طریقت گفت** :ـ ملکا ! آب عنایت تو بسنگ رسید ، بار گرفت ، ازسنگ میوه رست ، میوه طعم وخوار گرفت . ملکا ! یاد تو دل را زنده کرد و تخم مهر افکند ، درخت شادی رویانید و میوهٔ آزادی داد .

چون زمین نرم باشد وتراب وطینت قابل ، جز شجرهٔ طیّبه ازآن نروید و جز عبهر عهد بیرون ندهد. قال بعضهم : « طیّبها بدوام الأمنْ وعدلُ السلطان وطاعة المطیعین . »

ابو عثمان گفت : « هُوَ قلبُ المؤمنِ یظهرُ علی الجوارح انوار الطاعات والذّی خبث هُوَ قلب الکافر لایظهرُ علی الجوارح اِلّا المخالفات . »

سعدی همین تشبیه را درقطعه‌ای لطیف آورده آنجا که گفته است :

« شمشیر نیک ز اهن بد چون کند کسی	ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس
باران که درلطافت طبعش خلاف نیست	درباغ لاله روید و در شوره زار خس »



---

(۱) متی : ۳/۱۳ .
(۲) بلاشر : Le Coran : 622/3
(۳) العرائس ـ روزبهان .
(٤) کشف الاسرار : ٤/۳۷۰ .

تمثیل سیزدهم ـ «سگ»

« وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ . وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ، ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ، فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ . سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ . » (الاعراف: ۱۷۵/۷ و۱۷۶ و۱۷۷) .

ترجمهٔ(۱): « و برایشان بخوان خبر آن مرد که باو دادیم سخنان خویش‌را پس او بیرون شداز آن‌چون ماراز پوست پس خود پیروی کرد اورا دیو تااز بیراهان گشت . و اگر میخواستیم آن مردرا بر میآورذیم به آن آیات (وعلم) ، لکن او جاویدان باین جهان گرائیدو پیروی کرد هوای خودرا . مثل او راست چون مثل سگ است، اگر بروی حمله بری زبان ازدهان بیرون افکند ، یا (اگر) واگذاریش بازز بان بیرون افکند . این مثل آن کسانست که سخنان مارا بدروغ بداشتند ، برایشان قصه‌هائی (که از **قرآن**) بتو فرستادند برخوان ، تا شاید ایشان درآن بیندیشند. بداست مثل آن گروه که تکذیب کردند سخنان مارا وبرخویشتن ستم کردند . »

مفسّران دربارهٔ نزول این آیه سخنان گوناگون گفتند : بعضی برآنندکه این مثل دربارهٔ یکی ازعلماء **بنی اسرائیل** است ، وسرگذشت او بتفصیل درکتب تفاسیر آمده‌است ، وشایدکه **بلعم بن باعورا** باشد . یاچنانکه درکتب **عهدعتیق** آمده : **بلعام بن باعر** (۲) ، وسرگذشت او بتفصیل درکتب تفاسیر واسفارعتیق آمده‌است.(۳) بعضی دیگر گفته‌اند این آیت درباره **امیةبن ابی الصلت الثقفی**(٤) آمده ، وشرح حال این شاعرهم درکتب مفسران

(۱) : ابوالفتوح ٤٨۳/۲ ـ کشف الاسرار: ۳۹۳/٤.

(۲) سفر اعداد: باب ۲۲. رجوع شود به کتاب «Les Apocryphes Ethiopiens» تألیف: Bassett پاریس ۱۸۹۳ .

(۳) البیضاوی ، النسفی ، الخازن : ٦٦٦/۲ . ابن کثیر ۵۹۱/۳ ، ابوالفتوح : ٤٨٨/۲ .

(٤) امیة بن ابی الصلت : شاعر جاهلی ـ متوفی بسال پنجم هجری .

ذکر کرده‌اند، وهم در کتب ادب آمده است.(۱) مباحث بسیاری که دربارهٔ این دو تن در کتب سابقین ولاحقین آمده هردو را چنان مشهور ساخته است که تفصیل آن بیش از آنست که بتوان دراین رسالهٔ مختصر ذکر نمود.

مولوی در **مثنوی** کرارا اشاره باینمرد وقصه او نموده است.

• دریکجا میگوید(۲) :-

« **بلعم باعور** را خلق جهان	سغبه شد مانند **عیسی** در زمان
سجده ناوردند کس را دون او	صحّت رنجور بود افسون او
پنجه‌زد با**موسی** از کبر و کمال	آنچنان شد که شنیدستی توحال »

درجای دیگر فرموده است(۳) :-

بلعم باعور و ابلیس لعین	ز امتحان آخرین گشته مهین
زانکه بودند ایمن از مکر خدا	کامتحانها رفت اندر ما مضی
عاقبت رسوائی آمد حالشان	هم شنیده باشی از احوالشان »

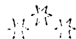
نیز گفته اند(٤) که این مثل دربارهٔ مردی از **بنی‌اسرائیل** نازل شده «**بسوس**» نام، که‌او مثل بوده است در حماقت وجهل، و نعمتی از خداوند باو رسید و او از آن بهرمند نتوانست شد. خلاصهٔ داستان اوچنان است: که‌خداوند اورا سه دعای‌مستجاب عنایت کرد و او را زنی بود سالخورد که فرزندان بسیار داشت، زن باو گفت یکی از این سه دعا را دربارهٔ من کن، و از خدا بخواه که خدای مرا نیکو روی‌ترین زنان **بنی اسرائیل** کند. مرد چنان کرد و دعا مستجاب شد و پیر زن دختری صاحب جمال گردید و سر از فرمان شوهر برتافت، مرد خشمگین شد و دربارهٔ او دعای بد کرد، بصورت سگی زشت روی درآمد، پس فرزندان بنزد پدر آمدند، و از او التماس کردند، که مادر ایشانرا بصورت اول برگرداند و او دعا کرد و چنان شد. و هرسه دعا بدینسان بپایان رسید. این داستان باختلاف صور و روایات درغالب السنه منتشر

---

(۱) الرازی - تفسیرالکبیر. ابوالفتوح: ٤٨٩/۲.
(۲) مثنوی ۸۷/۱
(۳) مثنوی ۲۱۰/۳
(٤) تفسیرالخازن: ٦٦٨/۲

شده و بصورت امثال و حکایات بین‌المللی در آمده است(۱)

نیز گفته‌اند ـ که مدلول آیه مردی است موسوم به **ابوعامر بن نعمان الصیفی** که از جملهٔ راهبان و ترسایان بود، وسرگذشت او چنین است: درجاهلیّت زاهدی بود پلاس پوش که او از جملهٔ رهبانان ترسایان بود به **مدینه** آمد **پیغمبر** بدو گفت ـ تو بکدام دین آمده‌ای وچه آورده‌ای؟ گفت ـ دین **ابراهیم** . **رسول** گفت ـ من نیز بر آن دینم لیکن تو بدین دین نئی، که چیزها دردین **ابراهیم** آورده‌ای که از آن نیست. **ابو عامر** گفت ـ خدای از میان من و تو آنرا که دروغ میگوید طرید و وحید جان بستاند! آنگه برخاست و به **شام** شد، و در پی لشکری بر آمد که با **محمد** کارزار کند، تا آنکه نزد قیصر **روم** رفت و از او لشکری خواست، تا **محمد** را از **مدینه** بیرون کند و این آیه در بارهٔ او نازل شد: « وَ اِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللهَ وَ رَسُوله مِنْ قَبْلِه . » (۹/۱۰۷) . لیکن قیصر باو لشکر نداد و او به **شام** رفت و در آنجا همچنان که بنفرین خواسته بود طرید و وحید بمرد(۲)



بسیاری از مفسرین چون **حسن و ابن کیسان** (۳) بر آنند که معنای تمثیل عام است و درشأن منافقین اهل کتاب وارد شده یا دربارهٔ هر کس که باب هدایت بروی او گشاده شود و او از ان رو بر بپیچد.

« اِنسلاخْ » بمعنی بیرون شدن از جلد است بالتمام، بدانگونه که مار ازپوست بیرون شود، « فانسلخ منها » یعنی آیات و علوم از درون او بیرون شد. « فَـاَتبعهُ الشّیطان » یعنی شیطان در پی او افتاد، تا بدو رسید واورا تابع خود قرارداد، وگمراه شد و هلاك گشت. « اَلْغاوِینَ » یعنی هالکین و گمراهان. « لٰکِنّه اَخْلَدَ اِلَی الْاَرْضِ » یعنی بسوی زمین گرائید، و جاویدان درپستی زندگانی این جهان بماند(۴)

---

(۱) شارل نودن Charles Nodin ، «سه آرزو ـ» Les Contes

(۲) الرازی ، تفسیرالکبیر . ابوالفتوح : ۲/۴۸۹ .

(۳) **حسن بصری :** الحسن بن یسار، ازاجله تابعین ، ازعلما و فقها ونسّاك معروف ، تولد ۲۱ هـ. در مدینه ، وفات ۱۱۰ هـ . در بصره .

ابن کیسان : محمد بن احمد ، از ائمهٔ علم نحو ، مؤلف کتب عدیده ، متوفی به ۲۹۹ هـ .

(٤) البیضاوی ، الخازن : ۲/٦٦۹ .

پس مثل چنین کسی درخساست طبع وپستی نهادچون سگ است درپست‌ترین حالات آن حیوان که « لهث » باشد. « لهث‌الکلب » یعنی سگ زبان خود راازشدت عطش یا گرما یا خستگی از دهان بیرون کشد. در چنین حالت اگر بسگ حمله کنی و اگر نکنی اوهمچنان زبان بیرون آورد. و این حالت خاصّ آن جانوراست، و دیگر جانوران چنین حال ندارند. گفته‌اند که چون **بلعم باعورا** **موسی** را نفرین کرد زبان وی بیرون آمد درتنه اوفروافتادوچون سگ‌زبان‌ازدهان آویخته داشت(۱)

در این آیات چهار نوبت به کلمهٔ مثل تصریح شده، و آن را مؤکدکرده‌است بدین جمله: « فاقصص القصص » که خطاب به **پیغمبر** است. و ازین معلوم میشود که **نبی** ص بذکر امثال و ایراد حکایات و داستانها برای هدایت خلق عنایت خاص‌مبذول میفرموده است، تا باشد که آدمیان در آنها فکر کنند، ودر معانی آن اندیشه‌نمایند. « لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرونَ ». پس بدنائت حال وپستی وضع اشخاص مورد تمثیل تأکید فرموده ودرآخرین آیهٔ گفته‌است: « ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذینَ کَذَّبوا بِآیاتِنا... »

حسن بصری که این مثل را بمعنای عام در مورد هر منافقی دانسته است بر آنست که مرد منافق و گمراه را اگر دعوت کنی، یا نکنی، همچنان درضلالت بماند و بحق رجوع نکند، چنانکه در آیتی دیگر در همین سوره این معنی آمده است:

« وَإِنْ تَدْعوهُمْ إِلَی الْهُدی لا یَتَّبِعوکُمْ سَواءٌ عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُموهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتونَ. » (۱۹۳/۷) یعنی خواه او را وعظ کنی و اندرز گوئی، و خواه نگوئی پیروی هدایت ننماید(۲). علماء اسلام از این مثل تعلیمات مفید و حکمتهای سودمند استخراج کرده‌اند. **امام رازی** در تفسیر خود گفته است: که این مثل شدیدترین کلامی است دربارهٔ برخی از اهل علم، که مانند آن عالم اسرائیلی یا آن شاعر جاهلی بعد از آنکه به سرچشمهٔ دانش رسیدند، و آیات الهی را دریافتند،

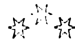
---

(۱) تفسیر النسفی: ۶۷۰/۲.

(۲) ابوالفتوح: ۴۸۸/۲.

و بعنایت اسم اعظم و استجابت دعا سرفراز و مباهی گشتند، لیکن چون در پی‌هوای نفس فروافتادند آنهمه علم و دانش از دل ایشان مانند پوست از تن مار خارج گردید، همچنین اگر دانشمندی نقد دانش و گوهر علم را بکف آورد، لیکن از آلودگی و چرکی دنیا دامن فرا نچیند، هر گاه طبعش بـه پستی گراید، خود را در منجلاب هوی و هوس غوطه‌ور سازد، عاقبت مانند آن سگ باشد، که زبان از کام بیرون آرد. یکی از سخنان **پیغمبر** که چون جوهر آبدار متلألی و درخشان است آنست که‌گفت «مَنْ آزْدادَ عِلْماً وَلَمْ یَزْدِدْ هُدیً لَمْ یَزدَدْ مِنَ اللهِ اِلّا بُعْداً» چون خداوندمتعال پیامبران وانبیاء راهمواره ازاتباع‌هوی وپیروی هوس برحذرفرموده است وایشانرا بخطر ضلالت متنبّه‌داشته که «ولاتتبع‌الهوی فیضلّك عن سبیل‌الله.»(۲٦/۳۸). طلبه علم وسالکان طریق را بطریق اولی می‌باید که مراقب این‌خطرعظیم باشند(۱).

«مباش غره به علم وعمل فقیه زمان   که هیچکس‌زقضای خدای‌جان‌نبرد.»



درتفاسیرخاصّه غالباً مورد نزول آیه‌را به‌نقل روایات ازائمه‌همان **بلعم بن‌باعورا** دانسته‌اند(۲) تنها دریك مقام(۳) روایتی است از **امام باقر**ع که شأن نزول مثل را به **مغیرة‌بن سعید**(٤) نسبت‌داده است که او نیزدرعرب مانند **بلعم‌بن‌باعورا**در **بنی‌اسرائیل** صاحب اسم‌اعظم بود، وخداوند او را از آن منسلخ‌کرد. ولی‌چون ظهور **مغیرة‌بن سعید** وقتل او در۱۱۹ هجری واقع شده البته حیات او منطبق باعصرنبوّت وزمان نزول آیت نیست، لیکن میتواند باشد که **امام**(ع) درمقام تشبیه اورا با**بلعم‌باعورا** همسان دانسته و بآیهٔ ـ آتَیْناهُ آیاتِنا ـ تمثّل فرموده است.

---

(۱) روضة الامثال: ۱۲٦.

(۲) القمی، الصافی: ۱۷۵.

(۳) تفسیر العیاشی

(٤) مغیرة‌بن‌سعید، ازمدعیان نبوّت که در کوفه ظهور کرد و گویند که ازغلاة شیعه بوده‌است ومعتقد به الوهیت علی(ع) گردید، خالدبن عبدالله‌القسری امیرعراق اورا بآتش بسوزانید.

در کلام صوفیه درتفسیراین مثل‌سخن **خواجه انصاری** بسیار زیبا ولطیف است که گفت : « همی تا باد تقدیراز کجا درآید ! اگر ازجانب فضل‌آید لاحقان‌را بسابقان در رساند ، و زنّارگبرکی را کمر عشق دین گرداند ، واگر ازجانب عدل‌آید توحید **بلعم** شرك شمارد وباسك خسیس برابر کند که « فمثله کمثل الکلب ». آری ،کار رضا وسخط دارد اگریك‌لمحه ازلمحات رضای او بدرك اسفل برگذرد ، فردوس اعلی گردد ، یك باد از بادهای سخط او بفردوس اعلی بگذرد درك اسفل شود . . . **بلعم** هفتاد سال شجرهٔ توحید پروردر ، وبانام اعظم صحبت داشته و کرامت ها بخود دیده ، عاقبت در وهدهٔ سخط حق افتاده و ازدرگاه او برانده ! زینهار از این قهر ! زینهار از این حکم ! کار نه آن دارد که از کسی کسَلْ آید واز کسی‌عمل ، کار آن دارد که تا شایسته که‌آمد در ازل !

« گفتم زبراوج‌برین شد بختم ‏ ‏ بر باد نهاده چون‌**سلیمان** تختم
خودرا چوبمیزان خرد برسختم ‏ ‏ ازبانگه لولیان کم آمدرختم » (١)

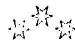
---

(١) کشف‌الاسرار : ٣٩٥/٤ .

تمثیل چهاردهم ـ « زندگانی اینجهان و باران و گیاه »

« اِنَّما مَثَلُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِه نَباتُ الْاَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَالْاَنْعامُ حَتّیٰ اِذا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَها وَازَّیَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها، اَتیٰها اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهاراً، فَجَعَلْناها حَصیداً کَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ کَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرونَ » (یونس ـ ۲۴/۱۰)

ترجمه(۱) : مثل زندگی جهانی همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان، تا بآب رستنی‌ها رست در زمین، و بهم آمیخت از آنچه مردم و چهارپایان خورند تا آنکه چون زمین آرایش خویش گرفت (و آراسته گشت) وگمان بردند اهل زمین که بر آن پادشاه گشتند . ناگاه آمد بآن زمین فرمان ما بشب یابروز، پس اورا پژمرده (چون کاه در ویده) کردیم که گوئی هیچ نبود دیروز، این چنین بیان کنم سخنان خویش را، برای گروهی که بخرد در آن بیندیشند .



مفسّرین گفته‌اند(۲) : که این مثل در حالت عجیب دنیا و سرعت زوال آن و فنای نعمت بعد از اقبال و دولت است، که مردم بدان مغرور شوند و در وادی ضلالت افتند، آن بآب باران ماند، که گیاه زمین با آن درآمیزد و سر بیکدیگر نهد، گیاههای رنگارنگ میوه‌های گوناگون که بعضی غذای انسان است، مانند دانه ها و میوها و بعضی خوراك چارپایان است مانند سبزیها و علفها، « حَتّیٰ اِذا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَها » تا آن حدّ که زمین به کمال حسن و بهجت خود درآید، ومانند عروسی که جامه‌های الوان پوشد و پیرایه ها بر تن نهد، زمین نیز آرایش گیرد، پس صاحبان آن زمین که اهل روزگارند، بدان مغرور شوند، و پندارند که همواره آنهارا بر آن زمین قدرت بود، و آن مزرعه در دست ایشان است که هر گونه بخواهند

(۱) ابوالفتوح : ۱۳/۳ . کشف الاسرار ۴۵۶/۵ .

(۲) البیضاوی، النسفی، ابن‌عباس ـ ۲۴۳/۳ .

بدروندناگهان روزی یا شبی فرمان الهی بنابودی آن زمین در رسد، و آنرا چنان پژمرده و تباه سازد، که گوئی روز پیشین درآن چیزی نبوده است.

واین تمثیل در توضیح و در تبع آیهٔ سابق است، که خطاب بجهانیان نازل شده، و آنان را بفنا و زوال متاع دنیا متنبّه ساخته و گفته: «یا اَیُّهَا النّاسُ اِنَّما بَغْیُکُمْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ مَتاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا ثُمَّ اِلَیْنا مَرْجِعُکُمْ» (۱۰ / ۲۳)

ودر حقیقت این متمّم آنست که حیات دنیا و زوال آنرا برای خلائق وصف فرمود، و بتمثیل چنین بیاراست، و وجه تمثیل درآنست که غایت حیات دنیوی و خوشی‌های این جهان بآب باران و نبات سرسبز ماند، که آدمی را امید سود از آن بسیار باشد. ناگهان روزی یا شبی دچار نیستی و زوال گردد، واو نومید شود.

در پایان آیه تنبیهی است خردمندانرا تا در حقائق اشیاء و در امر حیات دنیا اندیشه کنند، ودرآیات الٰهی تفکّر نمایندو گفت: «نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ.»

حکمت در تمثیل که از عالم طبیعت اتخاذ شده آن است که آدمی درمظاهر عالم کون بدیدهٔ فکرت و عبرت نظر کند، و درآن غور و تحقیق نماید.

مضمون این تمثیل که سرسبزی روی زمین درفصل بهار وفراوانی ورشد نباتات است، و سرانجام آن در فصل خزان که بپژمردگی و نابودی منتهی میشود از عالم محسوس گرفته شده است، وهمین مضمون درکتاب مبین درچند مقام بدان اشارت رفته:

۱ ـ «کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُه ...» ـ (۵۷ / ۲۰)[۱].

۲ ـ «اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ ...» ـ (۳۵/۲۷).

۳ ـ «اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ ...» (۳۹/۲۱).

۴ ـ «اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصبِحُ الاَرضُ مُخْضَرَّةً ...» ـ (۲۲/۶۳).

---

(۱) رجوع شود به تمثیل ٤٦ در همین کتاب.

۵ ـ «وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ اَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتّی ... » (۲۰/۵۳).

۶ ـ «وَ تَرَی الْاَرْضَ هامِدَةً فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ ... » (۲۲/۵).

۷ ـ «وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ» ـ (۳۱/۱۰).

۸ ـ «وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَاَسْکَنّاهُ فِی الْاَرْضِ ....» ـ (۲۳/۱۸).

۹ ـ «اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسُوقُ الْماءَ اِلَی الْاَرْضِ......» (۳۲/۲۷)

همین تمثیل در سورهٔ کهف بدو صورت آمده است: اول به شرح و تفصیل تمام بسبك حکایت (۱۸/۳۳). دوّم بطور اجمال که ابتدای آن با تمثیل فوق مشترك است (۱۸/۴۵) (۱)

دردیگر کتب آسمانی نیز شبیه این تمثیل آمده است، چنانکه در **انجیل** (۲) دریك جا ملکوت خدا را بزارعی تشبیه فرموده که تخم افشاند، و شب بخوابد، و روز بر خیزد، و تخم بروید و نمو کند، تا وقتی که موقع حصاد در رسد. در دیگر جا ملکوت خدارا بدانهٔ خردلی تشبیه کرد، که کوچکترین بذرها باشد، لیکن چون کاشته گردد بزرگترین اشجار گردد که شاخهای بزرگ از آن برزنند.

در تعالیم دیانت اسلام مذمّت جهان و نکوهش دل بستن بآن بسیار آمده است، و زهد از دنیا یکی از فضائل اخلاقی در دین مبین است، وسخنان مرویّ از **پیغمبر** و ائمّه و بزرگان در این باب بیش از آنست که بشمار آید. (۳)

---

(۱) رجوع شود به تمثیل ۲۷و۲۸ در همین کتاب.

(۲) مرقس: ۴/۲۷ـ۳۴.

(۳) روضة الامثال: ۱۳۱ تا ۱۴۳.



در تفاسیر خاصّه روایتی‌است از **امام باقر**ع که فرموده است : این‌آیه در تمثیل پرچم **بنی‌عباس** نازل شده(۱).



. در تأویلات **صوفیه** در معنای مثل فوق و فضیلت زهد در دنیا سخن بسیار است ، یکی از مفسّرین آن طایفه گفته است(۲) که از بعضی مشایخ شنیدم که میگفت : کمتر ظالمی است که بمرگ طبیعی بمیرد ، وکمتر فاسقی است‌که بزمان شیخوخت و پیری برسد ، چه هر دو با نظام الهی ستیز میکنند ، و با مشیّت او که مبتنی بر انتظام و نسق امور است معاندت مینمایند ، و با حکمت و عدل او بمخالفت بر می خیزند . **شیخ‌روزبهان** گفته است(۳) : در این مثل رغبت مرد سالك در آن دم که قدم در وادی طلب می‌نهد شبیه‌آبی‌است که بدانه‌ای در زمین برسد پس‌از او نبات بسیار بروید ، یعنی اعمال فراوان و متنوع از صفا خانه قلب او صادر گردد . « مِمّا یَأکُلُ النّاسُ وَالأنْعامُ » را اشارت بریاضت نفس و پرهیز از لذائذ و تمکین در عبادت داند تا ببهجت و زینت برسد ، و آیات قهر از آفات راه مانند عجب و پندار و هوی و هوس بر او دست یابد ، و نفس وشیطان که ازآنها به « اَتیها لَیلاً وَ نَهاراً» تعبیر شده ، بر او هجوم کنند ، و همی خواهند که اورا بفریبند .

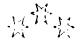
در تفسیر منسوب به **خواجه انصاری** (٤) در تأویل این مثل آمده است :

« که این دنیاهمچون‌آب است ، وخدای مال دنیا را مثل به‌آب زده که چون باندازهٔ خویش بودسبب صلاح خلق باشد ، بازچون ازحدّ واندازهٔ خویش در گذرد جهان را خراب کند ، همچنین است مال اگر بقدر کفاف باشد دارندهٔ‌آن منعم شود واگر ازحدّ خود تجاوز کند و فزونی گیرد موجب کفران وطغیان گردد . ونیز گفته اند که آب هر گاه‌جاری باشدخوشبو ماند واگر بیك جای ماند تغیّر پذیرد . مال نیز چنین است ، اگر آنرا ببخشند دارندهٔ آنرا ستایش کنند و اگر امساك و بخل پیش گیرد ، صاحب آن مذموم ونکوهیده شود . ونیز گفته اند آب اگر طاهر وپاك باشد درخور آشامیدن بود،

(۱) القمی : ۱۸۰ .
(۲) محی‌الدین : ٤٤٤/۱ .
(۳) تفسیرالعرائس . ۳٦٤/۱
(٤) کشف‌الاسرار : ٤٥۸/٥ .

واگر نجس و ناپاك بود شرب وطهارت را نشاید . چنین است مال اگر حلال است بکار آید واگر حرام است ناپاکی فزاید .

نیز گفته اند که این تمثیل مخصوص مردمان صاحب نظر است که دارای دیدهٔ عبرت و نور بصیرت باشند، چه ختم تمثیل باین آیه فرموده : « كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » **امام رازی** را در ستایش فکر و اندیشه کلامی بلیغ است که میگوید : «فکر ترا بخدا رساند ، ولی عبادت ترا بثواب خدا وآنچه ترا بخدا رساند تحقیقاً بهتر از آن چیزی است که ترا بغیر از خدا رساند . فکر عمل قلب است وطاعت عمل جوارح . همانگونه که قلب برجوارح شرف دارد فکر را نیز برطاعت رجحان وبرتری است که مقصود اشرف از وسیله است .»



مشایخ **صوفیه** را درباب تفکر و ستایش آن سخن بسیار است وآنرا پایه و اساس سلوك دانند و گویند :- «فکر سیر است ازظاهر بباطن وازصورت بمعنی زیرا که مؤدی بمعرفت الهی است » و **شیخ شبستری** آغاز کتاب خود باین سغر کرده است :

« بنام آنکه جانرا فکرت آموخت   چراغ دل بنور جان بر افروخت »

سؤال نخستین ازمسائل صوفیانه که از آن شیخ کرده‌اند اینست :

« نخست از فکر خویشم در تحیر   چه چیز است آنکه گویندش تفکر »

و او درجواب گفت :

« تفکر رفتن از باطل سوی حق   بجزو اندر بدیدن کل مطلق »(۱)



یکی از علمای متأخر در تفسیر این آیه(۲) بر علمای سوء که اهل تقلید و جمودند سخت تاخته و ایشانرا براینکه از تفکّر در **قرآن** نهی کرده‌اند و آنرا نوعی ازمحال دانسته‌اند ملامت کرده ، و گفته است : «والعبرة لمسلمی عصرنا فی هذه الآیات وامثالها.... انه لم یبق لهم حظٌ منها الّا ترتیلها بنغمات فی بعض المراسم والمآتم، ولا یخطر لهم ببال انه یجب علیهم التفکر فیها للاهتداءِ بها ، ولو تفکّروا لاهتدوا . »

تأمل در آثار وجود وتفکّر در بدایع خلقت ودرعالم نباتات وحیوانات همه ازمواصی

---

(۱) شرح گلشن راز ۳۹ .

(۲) تفسیر المنار : ۳٤۸/۱ .

دانشمندان است. و ورود و نزول این آیات و تمثیلات همه هادی و راشد خلق است باندیشه در عالم خلقت.

این بیت: «ورق الغصون اذا نظرت دفاتر　　اوراقه لادّلة التوحید»

که ظاهراً از **ابوالعتاهیه** است بکلام **سعدی** ترجمه می‌شود که گفت:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار　　هرورقی دفتری‌است معرفت کردگار»

و برای این بیت از **شیخ اجل** حکایتی عارفانه نقل کنند(۱) که **جامی** آنرا چنین بنظم آورده است(۲).

«سعدی آن بلبل شیراز چمن　　در گلستان سخن دستان زن
شد شبی بر شجر حمد خدای　　از نوای سحری سحر نمای
بست بیتی زدو مصراع بهم　　هر یکی مطلع انوار قدم
جان از آن مژده جانان می‌یافت　　بر خرد پر تو عرفان می تافت
عارفی زنده دلی بیداری　　که نهان داشت بر او انکاری
دید در خواب که درهای فلك　　باز کردند گروهی ز ملك
ره نمودند زهر در زده صف　　هر یك از نور نثاری بر کف
بادلی دستخوش خوف و رجا　　گفت: کای گرم روان تا بکجا؟
مژده دادند که سعدی بسحر　　سفت در حمد یکی تازه گهر،
چشم زخمی نرسد تا ز قضا　　میرسد مرسله گوش رضا
نقد ما گرنه بمقدار وی است　　بهر آن نکته زاسرار وی‌است.
خواب بین عقده انکار گشاد　　رو بدآن قبله احرار نهاد
بدر صومعه شیخ رسید　　از درون زمزمهٔ شیخ شنید
که رخ از خون جگر ترمیکرد　　باخود آن بیت مکر رمیکرد...»

و مولانا **جلال‌الدین** را در فضیلت اندیشه و فکر این سخن است(۳):

«ای برادر تو همین اندیشه‌ای　　مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه تو گلشنی　　ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی»

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاهی: ۲۰۳

(۲) جامی: سبحة‌الابرار - عقد سوم

(۳) مثنوی: ۱۱۱/۲

تمثیل پانزدهم - «کور و کر - بینا و شنوا»

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود-۱۱/۲۴)

ترجمه (۱) : مثل و سان این دو گروه (گرویدگان و ناگرویدگان) راست چون بیناست و کر، و چون بینا وشنوا، آیا درصفت هردو یکسان هستند؟ آیا خودهیچ اندیشه نمیکنید (ودرنمییابید؟)

مفسّرین عامه این آیه را متمّم آیات سابقه دانسته‌اند: که چون حال گمراهان تیره بخت را بیان فرمود سپس بذکر حال سعادتمندان پرداخت. درتکمیل کلام این مثل را در مقام مقایسه و تطبیق حال آندو ایراد کرد، بنا براین در معرفت این مثل باید که بدو آیهٔ سابق: «اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ ......» (۱۱/۱۹) و آیهٔ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۱۱/۲۳) مراجعه نمود(۲).

گفته‌اند «اَلْفَرِيقَيْنِ» مقصود کافر و مؤمن است، و وجه تشبیه کافر به کور و کر از آنست که دیدهٔ دل او بآیات و نشانهای الهی بینانیست، و گوش معرفت او بشنودن سخن حق‌شنوا نه، ومرد مؤمن برعکس آنست.

علمای نحو در تفسیر این آیه نکته‌ای را متذکر شده و گفته‌اند(۳) اینکه در کلام الهی «هَلْ يَسْتَوِيَانِ» بصیغهٔ تثنیه آمده است، و بصیغهٔ جمع نیامده از آنجا استکه «اَلْأَعْمَىٰ وَالْأَصَم» را هردو در حیّز واحد چون شیئ واحدگرفته، زیرا هر دو وصف کافران است، و همچنین «اَلْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ» راچون شخص واحد دانسته که آن صفت مؤمنان است.

علماء ادب در این مثل صنعت «لَفّ وطِباق» یافته‌اند که در لفظ اول (اَعْمیٰ

---

(۱) ابوالفتوح: ۶۱/۳ - کشف‌الاسرار: ۴۷۶/۵.

(۲) ابن کثیر: ۳۵۵/۴.

(۳) الفرّاء البغوی: ۳۵۵/۴.

وَ اَصَمّ) بمعنای اول، ودرلفظ دوّم (بَصیر و سَمیع) بمعنای دوّم‌است : اوّلی دروصف آیات مربوطه بکافران ، و دوّمی در وصف آیات مربوطه بمؤمنان میباشد .

« اَفَلا تَذَکَّرُونَ » یعنی « تَتَعِظُونَ » وبعضی‌دیگرگفته‌اند- یعنی « تَنْتَفِعُونَ » بنابراین بمعنای اول پندگرفتن و بمعنای دوّم سود بردن ازآن مثل اراده شده است(۱)

امام رازی دروجه تشبیه این مثل تحقیقی لطیف کرده است ومیگوید ،(۲) همانگونه که خداوند آدمی را ازتن وروان آفریده است ، و همچنانکه تن را چشم و گوش بخشیده جان و روان‌را نیزسمع وبصری می‌باید، اگرجسدبظاهر کور و کرباشد آدمی در جهان حیران ماند ، همچنان اگر چشم و گوش‌باطن‌او بسته باشد ، درحضیض ظلمات جهل سرگردان بماند ، نه‌نوری بیند که بآن راه هدایت جوید ، نه‌آوازی شنود که ازآن کلمهٔ حق استماع کند . همچنین است جاهل گمراه که چشم دل او وگوش باطن او از شنیدن کلمهٔ حق کور و کر است ، او نیز درتاریکی و ضلالت و گمراهی جاویدان سر گردان افتد .

تشبیه‌وتمثیل اهل‌معرفت ومردمان دانا به‌شخص‌بینا وشنوا و گویا ، وعکس‌آن یکی‌ازتشبیهات قرآنی‌است که درآیات عدیده بصورمختلف همین معنی‌را بصورت تمثیل یا استعاره ایراد فرموده‌است(۳) ، ودرسی‌وچهارآیه احصاء میشود که ازآن‌جمله است :

۱ ـ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمی وَالْبَصیرُ اَفَلا تَتَفَکَّرُونَ ـ (۶/۵۰)

۲ ـ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمی وَالْبَصیرُ اَمْ هَلْ یَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَالنُّور . (۱۶/۱۳)

۳ ـ ما یَسْتَوِی الْاَعْمی وَالْبَصیرُ وَالَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَلاَالْمُسیئُ ... ـ (۵۸/۴۰)

---

(۱) البیضاوی ـ النسفی ـ الخازن : ۳/۳۱۶ .

(۲) تفسیرالکبیر .

(۳) رجوع شود به تمثیل چهارم درهمین کتاب .



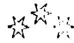
صوفیه و اهل تأویل در این تمثیل میدان وسیعی برای افادات و تحقیقات خود یافته‌اند، و داد سخن داده. شیخ **روزبهان** در تأویل این آیه شرح و بسطی طولانی داده است[۱] و در آنجا گفته است: «اَلاَعمی الّذی عُمی رؤیة الاعتبار والاصم الذی مُنعَ لطائف الخطابِ والبصیرالناظر اِلی الاشیاء بعین‌الحق فلا تنکر شیئاً ولا یتعجبُ مِنْ شیئٍ.» از **جنید** نقل کنند که گفت: «الاعمی هوالذی عمیٰ عنْ درك الحقایق.»

درتفسیر منسوب به **خواجه‌انصاری** است[۲]: «نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد تا از روی استدلال بآیات آفاق نظر کند، نه دل‌فکرت دارد تادرآیات انفس تأمل کند، نه بصیرت حقیقت دارد تابنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند. و بینای بحقیقت‌اوست‌که بعلم‌الیقین شواهد افعال‌نگرد، که: «اَوَلمْ ینظروافی‌ملکوت السموات والارض» باز بعین‌الیقین حقایق صفات بیند که: «اَفلا یَتدّبرون القرآن» وباز بحق‌الیقین جلال ذات بیند که: «اَلم تَرَ اِلیٰ ربّكَ کیف مَدّالظل...».

مولانا **جلال‌الدین رومی** را مثلی وحکایتی است لطیف، که در آن اشاره بآیهٔ فوق کرده است و کلام آن بزرگ در اینجا ثبت میشود:

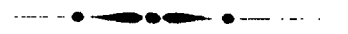
«گفت استر باشتر ای خوش رفیق — در فراز و شیب و در راه عمیق
تو نیائی در سر و خوش میروی — من همی آیم بسر در چون غوی؟
من همی افتم برو در هر دمی — خواه در خشکی و خواه اندر نمی
این سبب را باز گو با من زچیست؟ — تا بدانم من که چون بایست زیست؟
گفت از چشم تو چشم من یقین — بیگمان روشن‌تر است و دوربین
بعد از آنهم از بلندی ناظرم — زین سبب در رو نیفتم حاضرم:
خوش بر آیم بر سر کوه بلند — آخر عقبه ببینم هوشمند،
هر قدم من از سر بینش نهم — از عِثار و او فتادن وا رهم،
تو نه‌بینی پیش خود یك دوسه گام — دانه بینی و نبینی رنج دام
یستوی الاعمی لَدَیْکم والبصیر — فی المقام و النزول والمسیر» (۳)

(۱) تفسیرالعرائس: ۳۸۸/۱.
(۲) کشف‌الاسرار: ٤۷۸/٥.
(۳) مثنوی: ۲۳/۳.



تمثیل بمعرفت و وصول بعلم حقیقی ببینائی و بصیرت و بر عکس تشبیه جهل ونادانی و پیروی ازعقاید باطله بکوری وعمی درسخنان **صوفیه** واهل ادب بسیار است . و از همه بهتر و جامعتر تمثیلی است که شیخ **شبستری** آورده و اصحاب فرق مختلف وعقاید گوناگون‌را بانواع کوری وامراض چشم تشبیه کرده وآنرا بلطائف کنایات و استعارات بیاراسته ، ونظایررا مراعات فرموده است ، درآنجا که میگوید(۱) :

«خردرا نیست تاب نورآنروی	برو از بهراو چشم دگر جوی
دوچشم **فلسفی**چون بوداحول	ز واحد دیدن حق شد معطل
ز نابینائی آمد **رأی تشبیه**	زیك چشمی استادراکات تنزیه
تناسخزآن سبب کفرست وباطل	که آن‌ازتنك چشمی گشت‌حاصل
چواکمه بی نصیب‌ازهر کمال‌است	کسی کوراطریق**اعتزال**است
کلامی کو ندارد ذوق توحید	بتاریکی در است از غیم تقلید
رمد دارد دوچشم **اهل‌ظاهر**	که از ظاهر نبیند جز مظاهر
از او هرچه بگفتنداز کم‌وبیش	نشانی داده‌اند ازدیدهٔ خویش»



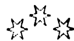
(۱) گلشن زار : ٥٦

تمثیل شانزدهم - «آنکس که در طلب آب باشد و بدان نرسد»

« لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّیْهِ إِلَى الْمَاءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ » - (سورةالرعد - ۱۴/۱۳)

ترجمه : (۱) «خداراست خواندن بحق ، (اوست که اورا خدای خوانند وسزد) و آنانکه جز خدای‌خوانند ، ایشانرا چیزی بکار نیاید، وپاسخ ندهند بچیزی جز آنکه دست خودرا بسوی آب بگشاید که آنرا (در قبضهٔ خویش گیرد) فرادهن خویش آرد ، وآب بدهن او نرسد ونیست خواندن کافران (بتان را) مگر در گمراهی » .

این تمثیل در ناکامی و نا مرادی مُشرکان است ، و مفسّران در معنای آن گفته‌اند (۲) : مراد از دعوت حق یکی آنست که چون حق بطور اطلاق نقیض باطل است ، بنابراین معنی آن باشد ، که چون خدا را دعا کنی و بخوانی ، خدای دعاءِ ترا اجابت فرماید ، و او تنها سزاوار و شایسته است که او را بخوانند و بدرگاه او دعا کنند ، و از آن سود برگیرند و بمراد رسند ، برخلاف آلهه باطله‌چون بتان واصنام که در وجودآنهانفعی‌نیست ودعای ایشانرا فایدتی نه . دیگر آنست‌که مقصود از حق خدای است که میشنود ومیداند ودعا را اجابت میکند ، و خواندن خاصّ اوست و هرکس باید اورا بخدائی بخواند و بحقیّت بستاید(۳)



در علت نزول این‌آیه دو وجه گفته‌اند: یکی آنکه دوتن از بت‌پرستان بودند : یکی موسوم به **اربد** برادر خواندهٔ **لبیدشاعر** (٤) ودیگری **عامربن طفیل**. و **پیغمبر** دربارهٔ آنها بدرگاه الهی دعا کرد ، و گفت : « اللّهم اخسفهما بِما شئت » وچون این

(۱) ابوالفتوح ، ۱۷۱/۳ - کشف‌الاسرار : ۵۲۸/۶ .

(۲) الکشاف زمخشری .

(۳) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤۷۹/۳ .

(٤) دیوان‌لبید : قصیده مرثیه دربارهٔ اربدبن‌قیس ، الاغانی، ۱۳۹/۱۵. نولدکه شوالی : - ۱۶۳/۱

دعوت حق بود ، باجابت مقرون افتاد ، و هر دو را صاعقه در سید و هلاك شدند(۱) .
وجه دیگر آنست که مراد از تمثیل عام است و بآن وعید بت‌پرستان خواسته، تابدانند
که دعوت اسلام حق است و باطل نیست .

ابن‌عباس گفته است : دعوت حق یعنی کلمهٔ توحید. درمعنای « والّذین‌یدعون
من دونه » گفته‌اند ـ هرچه که جز خدای باشد بخوانند ـ چون بتان و اصنام ، البته از
ایشان پاسخی نیاید ودعا کننده‌را از آنها نفعی‌حاصل نشود ، وضرری دفع نتوانندکرد.
پس تشبیه فرموده است آنانرا که جزخدای بدعا خوانند ، بدان کس که تشنه بر کنار
چاه نشسته واورا دلوی وریسمانی‌نیست ، ودست بچاه فرومیکندکه‌آب بدهان برساند ،
البته دست او بآب نمیرسد و گشودن کف او را سودی ندارد(۲).

بعضی دیگر از مفسّرین گفته‌اند : داعی باطل بدان تشنه ماند که آبرا بزبان
بخواند و با دو دست بدان اشاره کند . البته آب بسوی او نخواهدآمد چونکه آبرا
عقل و تمیز نیست(۳) . وجه دیگر گفته‌اند که مثل آنکس کـه جز خدای را بخواند
بدان تشنه ماند ، که دست در آب فـرو برد و کف ها بگستردو آب بر گیرد ، البته
بدهن او نرسد و از خلال انگشتان او آن مایع فرو ریزد ، و این ازامثال سایرهٔ عرب
است که گفته‌اند : « فلانٌ کقابض الماءِ بالید » واین مثل‌را درمورد اقدام‌بکاری عبث و
بیهوده استعمال کنند . شاعر گفته است :

« فأصبحتُ مماکان‌بینی وبینها ‌ ‌ ‌ ‌ مِنَ الودّ مِثل القابض الماء بالید . »

واین بیت نیز منسوب به **علی** (ع) است :

« و مَن یصحبُ الدنیا کمن‌مثل‌قابض ‌ ‌ ‌ ‌ عَلی الماء خانته‌ْ فروجُ الاصابع »

در فارسی نیز « آب در غربال » مثل بفنا و زوال باشد چنانکه گفته‌اند:

« قرار در کف آزادگان نگیرد مال ‌ ‌ ‌ ‌ نه صبر دردل عاشق نه آب درغربال»

خلاصه در همهٔ این معانی ، وجه تمثیل آنست که پرستندگان باطل از دعوت

---

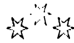
(۱) الطبری .
(۲) ابوالفتوح : ۱۸۳/۳ ـ ابن کثیر : ٥١٠/٤ .
(۳) البغوی : ٥١٠/٤ ـ الخازن : ٤٨٠/٣ .

خدایان خود فایدتی نگیرند و در تشنگی بمیرند .

« وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ اِلّا فی ضَلٰالٍ » مکمّل تمثیل فوق است ـ یعنی دعوت کافران و باطل پرستان جز در گمراهی نباشد .



در بعضی از تفاسیر شیعه آمده است(۱) که **قابیل** فرزند **آدم** چون برادر خود را بکشت خـداوند او را بعطش و تشنگی گرفتار ساخت ، پیوسته آب درمی‌یافت ولی بکام او نمیرسید .



صوفیه در تأویلات خود گفته‌اند(۲) : مراد از « له دعوة الحق » دعوت حقّیت است ، که خاص ذات مقدّس اوست . چنانکه فرمود « ألا له الدّین الخالص » یعنی دین خالص جز دین او نیست . و دعوت حق آنست که مرد موحّد چون نفس خود را فانی کند و بپروردگار خود باقی گردد ، دین او خالص و پاکیزه شود . لیکن آنانکه در هوای نفس خویش گمراهند و خیال ایشان هر دم بـرای ایشان خدایانی میتراشد ، دعـای ایشانرا استجابت نبود . همانگونه که جماد چون از او چیزی طلب کنی البته پاسخ ندهد ، و غیر حق موهومی است که او را نه وجودی باشد نه قدرتی « والواصفون الذین یدعون اسمائه و صفاته من دون ذاته لا یستجیبهم المدّعو الّا استجابةً کاستجابة داعی الماء بالاشارة لکونهم محجوبین و ما دعاءُ المحجوبین الّا فی ضیاع . »

در تفسیر منظوم آمده است(۳)

« حق بود بس سخت قوّت درمحال — هم مگر ابله کند دروی جدال

تشنه‌ای کو بر سر چاهی رسد — بی رسن بی دلو ازراهی رسد

آبرا خواند کش آید بر دهن — نی‌رسنده باشدش آب ای حسن

زانکه نه داناست برخواننده آب — هم نه‌قادر تا براو گیرد شتاب

خواندن کفّار هم باشد چنین — مربتان‌رانیست سودی‌اندرین »

---

(۱) القمی : ۲۱۸ .

(۲) ـ تفسیر محی‌الدین .

(۳) تفسیر صفی : ۱/۵۵۳

تمثیل هفدهم ـ «کف»

«أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَمِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ. كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْباطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَأَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثالَ..» (الرعد: ۱۳/۱۷)

ترجمه (۱): «فرو فرستاد از آسمان آبی، پس روان شد رودها باندازهٔ آن (که میتوانست و در آن می گنجید) پس برگرفت آن سیل کفی‌را ایستاده برسر آب. واز آنچه برمیفروزند بر آن در آتش، که از آن زیوری یا بهره‌ای بسازند، هم کفی‌است مانند آن، این چنین میزند خدای حق و باطل‌را. امّا آن کف (بیرون انداخته شده) میرود، وآنچه مردم‌را کارآید وسودمند باشد در زمین همی ماند، این چنین میزند خدا (بدین نیکوئی) مثلها».

مفسّرین گفته‌اند: در این آیه دو مثل است، هر دوبرای بیان ثبات حق ودوام آن، و ذکر فنای باطل و زوال او. در مثل اول تشبیه کرده است حق را بآب باران که از آسمان فرود آید، و در رودها جریان یابد، و بر روی آن کف بالا گیرد. در مثل دوّم تشبیه حق است ببعضی ازفلزات گران قیمت چون زر وسیم، که آنرابگذارند بقصد آنکه از آن زیورها و پیرایها بسازند، و بعضی فلزات ارزان قیمت چون آهن و مس که آنرا نیز بگذارند بنیّت آنکه از آن متاعی و کالائی درست کنند. از آن فلزهای گداخته نیز کفی بوجود آید و بر روی آن بایستد، همانگونه که کف ازآب برود در فلز مذاب نیز باقی نماند، و بزودی نابود و زائل گردد، باطل نیز ثبات‌ودوام نیاورد، و کس از آن سودی نبرد، یا در کنار رود بیفتد و باد آنرا ببرد، یـا آنکه در بوته بجای نماند و نابود شود، لیکن هرچه‌که برای مردم سودمند است مانند آب روان ومادّه صافی هرآینه در زمین پایدار گردد (۲).

---

(۱) ابوالفتوح: ۳/۱۸۵ ـ کشف‌الاسرار: ۶/۵۳۰

(۲) ابن کثیر. البیضاوی، الخازن، النسفی: ۳/۴۸۴

شیخ طبرسی بنقل از **قتاده** بر آنست (۱) که در این آیه سه مثل است : اول تشبیه نزول **قرآن** بآبی که از آسمان فرود آید و تشبیه قلوب انسان بوادیها و نهرها که آب در آن جریان یابد. دوّم تشبیه خطرات باطل و وساوس شیطانی بکفی کـه بـر روی آب قرار گیرد. سوّم تمثیل کفر بکفی کـه از اجزاء ناپاك فلزّ در موقع گداختن پدید آید. و از این سبب است کـه در آخر آیه به صیغهٔ جمع فرمود : « **يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ** » تا آنکه بمثل های سگانه اشارت باشد.

« **أَوْدِيَةٌ** » جمع وادی است، وآن درّه‌ای است که در آن رودی جریان یابد، و غالباً در میان دو کوه باشد « **بِقَدَرِهَا** » یعنی بمقداری که آن لازم وسودمنداست.

« **رَابِياً** » یعنی ـ عالیاً و مرتفعاً ـ واین صفت کف است، زیرا که کف بر فراز آب یا مادهٔ مذاب قرار دارد، وچون سیل جریان کند و یا فلز ذوب شود، آن کف از هردو بالا گیرد. « **جُفَاءً** » یعنی ـ باطلا.

بعضی از مفسّرین گفته اند: که مراد از آب باران که از آسمان فرود آید زلال علم و دانش است که در وادیهـای قلوب خلایق جریان یابد، که هر کسی بقدرخویش از آن بهره برد(۲)

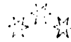
درتفاسیر بعضی ازعلماء معاصر (۳) این نکته مشاهده شد که گوید:ـ در آیه مثالی است بر نظریه « تکامل » وقاعدهٔ « بقاء اصلح وفوز اکمل » وآن دانشمند بر آنست که بقاءِ شیئی درو جود بسته بمنفعت اوست، و گفته است ـ ملخص این آیه آنست که درجهان آن چیزی باقی ماند که نافعتر باشدونیز گوید: « فهي عيناً نظرية الترقي وبقاءُ الاصلح. فالماءُ والفلزات اشبهُ بالامم الراقية، العاقلة، الكاملة. و الزبدُ اشبهُ بالامم الجاهلة التي تظهرُ غلبتها في اول الامر ثم يعتريها الاضمحلال والانحلال . . . »

---

(۱) مجمع البیان، روضة الامثال : ۱۵۰

(۲) ابن کثیر : ۵/۵۱۳ ـ الخازن : ۴۸۳ .

(۳) تفسیر الجواهر : ۷/۱۴۵



صوفیه و ارباب تأویل را در معنای ایـن مثل نیز مقالاتی است(۱) و گویند :
« معنای آب نازل از آسمان دریای انوار ذات وصفات واسماء وافعال الهی است ، و وادیها قلوب موحدان وعارفان است ، همانگونه که قطرات باران درواديها سیلاب شود ، وهرسیل را کفی برسر آید که مانع جریان آن گردد، همچنان ازتواترفیض بارش، انوار تجلی حق مانند سیل دمان بجریان آید ودرجویهای قلوب صافی و انهار دلهای پاک روان گردد ، و اوصاف بشریت مانند کفی زائل وباطل شود و صفای دل وپاکی قلب که ازظواهرریا وسمعه و شك وشبهه ونفاق وضلال مصفا شده است بجای ماند ..... »
قال ابن عطا : « هذا مثل ضربه الله للعبد، وهو انه اذا سال السیل فی اودية لایبقی فیها نجاسة الا کنسها وذهب بها ، کذلك اذا سال نورالذی قسم الله فی العبد فی نفسه لا یبقی فیه غفلة ولاظلمة . »
بوبکر واسطی گفت(۲) : « این آیه مدار علم حقیقت و معرفت است که جلال احدیت فرو فرستاد از آسمان بر پیغامبران- پیغام راست و وحی پاك، وهمچنین اولیاء را الهام داد ونورحکمت در دل ایشان افکند، ودلهارا بقدر وسعت وحیات آن. دلهای انبیا روشن گشت وبیفروخت بنور وحی و رسالت ، و اولیاءرا بچراغ حکمت و معرفت ، و آن دلها اگرچه روشن است و افروخته لیکن از وساوس و هوا جس خالی نباشد ، وآن جمله ازخطا و طغیان بباد رود ، و اشارت دراین آیه آنست که نور معرفت چون در دل تابدآثار ظلمت معصیت را پاك ببرد ، و چون خورشید یگانگی از افق غیب سر بزند ، ـب دوگانگی را زائل سازد . »

---

(۱) تفسیرالعرائس : ٤٦٦/١
(۲) کشف الاسرار : ٥٣٢/٦ .

تمثیل هجدهم ـ « بهشت »

« مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَظِلُّها، تِلْكَ عُقْبَی الَّذینَ اتَّقَوا وَعُقْبَی الْكافِرینَ النّارُ . » (الرعد : ۳۵/۱۳)

ترجمه(۱): « صفت آن بهشت که پرهیزگاران را بآن وعده دادند (آنست) که میرود زیر (درختان) آن جویها خوردنی آن (و میوهای آن) همیشگی است ، و سایهٔ آن (پاینده است) : اینست سرانجام پرهیزگاران ، (و لیکن) سرانجام کافران آتش است . »

مفسرین گفته‌اند(۲): که تقدیر آیه چنین است ـ « صفة الجنّة الّتی وُعِدَ المتقون صفة الجنّة، تجری . . . . » ومثل بمعنی «صفت» مکرر آمده است چون « و لِلّهِ المثلُ الاَعلی » یعنی «صفة العلیا ». « اُکُلْ » به دوضمّه بمعنی « اَکْل » بفتح است یعنی خوردنی . و مقصود از آن میوه‌های جنّت است که برخلاف میوهٔ دنیا همیشه پاینده است ، و زوالی در آن نیست ، و سایه‌اش نیز منقطع نگردد ، چون سایهٔ دنیا نباشد که بغروب و انتقال آفتاب آن نیز زائل گردد(۳) .

تمثیل بهشت موعود با جویها و نهرهای آن در آیتی دیگر نیز آمده است آنجا که گفت : « مثل الجنّة اللتی وُعِدَ المتقون فیها انهارٌ . . . الخ » (۱۵/۴۷)(٤) . و تفاوت این مثل با آن در این است که در اینجا بایجاز و اختصار ببقا و دوام لذائذ بهشتی اشارت رفته ، ولی در آنجا بشرح و بسط از نعم بهشت سخن گفته است. و نیز در آیات دیگر اشاره بمیوهای بهشتی شده چون : « و فاکهةٌ کثیرةٌ ، لامقطوعةٌ ولا ممنوعةٌ » (۳۳/٥٦) . و همچنین در آیات دیگر اشاره بسایهای اشجار بهشت شده و چون : « انّ المتقین فی ظلالٍ و عیونٍ و فواکه مِمّا یشتهون » (٤۲/۷۷) و « ظِلٌّ ممدود » (۳۰/٥٦) که **حافظ** این کلمه را عیناً از **قرآن** مجید اقتباس نموده و

---

(۱) ابوالفتوح : ۱۹٥/۳ ـ کشف‌الاسرار : ٥۲۳/٦ .

(۲) ابوالفتوح : ۱۹۸/۳ ، ابن کثیر : ٥۳۲/٤ .

(۳) البیضاوی ، الخازن : ٤۹۸/٤ .

(٤) رجوع شود به تمثیل ٤٤ در همین کتاب .

در شعر خود بکار برده است :

« ظلّ ممدود سر زلف توام برسر باد   کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد »

بعضی از مفسّرین گفته اند : « ظِلٌّ دائم » کنایت ازاستراحت دائمی است و این کنایه از آنجاست که سایه در نزد عرب امری عزیزالوجود و نادر است که در آن راحت جویند و از حرارت آفتاب ایمن باشند ، و مراد از خوردنی دائم نوع آنست نه جزء وبعض آن ، زیرا که نوع میوه همیشه باقی و برقرار است(۱) .



مسیو بلاشر در ترجمهٔ خود « مثل »را دراین آیه به« Image »ترجمه‌کرده است و حال آنکه مثل در اینجا بمعنی « صفت» است چنانکه درفوق بیان شد(۲) دیگری از مترجمین **قرآن** این مثل را چنین ترجمه کرده و بنظر صحیح‌تر می‌رسد:ـ (۳)

« Une discription parabolique du jardin promis »



بعضی از متکلمین **معتزله** (٤) از این آیه چنین استدلال کرده اند که بهشت مخلوق نیست و قدیم است ، چه اگر مخلوق میبود فنا و زوال در نعم آن روی‌میداد . **امام رازی** بدلائلی چند قول ایشان را مردود دانسته است (٥) .



در تأویلات **صوفیه** : « جنت» را به مشاهدهٔ ذات ، و « انهارجاریه »را به تجلی صفات ، تأویل نموده اند . که اصل ذات و میوهٔ صفات پیوسته ثابت و دائم اند . متقیان بی‌زحمت حجاب ازآن بهره‌ور گردند ، ودر سایهٔ تجلّی‌حق بی‌غم واندوه بسربرند(٦) . امام **قشیری** که از پیشوایان صوفیه است گفته است : اهل ایمان امروز در ظل رعایت حقند ، و فردا درظل حمایت او . ولی اهل عرفان در دنیا وعقبی همیشه بسایهٔ عنایت او پیوسته اند .

---

(۱) روح‌البیان ـ روضة‌الامثال : ۱٥٤ .
(۲) بلاشر : Le Cran ۷۱٦/۲۰
(۳) دکتر صباغ ، استعارات قرآنی : ۲٦۷ .
(٤) الخازن ، ٤۹۷/۳ .
(٥) تفسیرالکبیر :
(٦) عرائس‌البیان : ٤۷٤/۱ .

سایـهٔ دولت او در دو جهـان جـاوید است ای خوش آن بنده که این سایه فتد برسر او



در تأویل معنای « جنّت » **جامی** راست(۱) :

« گلشنی کان بود اوان العرض جنةٌ عـرضها السما والارض

اصل جنـات جنة الذ ات است عرضها الارض والسموات است

عرض چبود حقـائـق اعیان مستقـر در نشیمن امکان

آسمان چه ؟ صفات یا اسما متأثر ز حکمشان اشیـا

بود اعیان یا سرها و صفات مندرج در نخست رتبهٔ ذات

وحدتی صرف و هستی ساذج بود آنها همه در آن مدرج

ذات خودرا چو کردبرخودعرض عرض آن آسمان شدو این ارض

ذات حق را که جنت آئین است عرضها الارض والسما این است »



(۱) سلسة الذهب : ج اول

تمثیل نوزدهم ـ «خاکستر و تندباد»

«مَثَلُ الَّذینَ کَفروا بِرَبِّهِمْ اَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اِشْتَدَّت بهِ الرِّیحُ فی یَوْم عاصِفٍ لا یَقْدِرونَ مِمّا کَسَبوا عَلٰی شَیْیءٍ ذٰلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعید» (ابراهیم ۱۸/۱٤).

ترجمه (۱):

«نمون کردار آنان که بپروردگار خویش کافر شدند، مانند خاکستری است که سخت‌شود بآن باد در روزی تند باد، که در نیابند از آنچه کردند، هیچ چیز، اینست آن گمراهی دور.»

مفسّرین گفته‌اند(۲): این تمثیل در اعمال کافران است، که تشبیه کرده است بخاکستری خشک که بادی تند بر آن وزد تا هیچ چیز از آن بر جای نماند، ووجه تشبیه بیهودگی و تباهی کردار ایشان و زوال و فنای اعمال آنان است، که هر چند بظاهر انواع خیرات را بجای آرند، ولی چون پایهٔ عمل ایشان بحکم استحقاق وقوع بر اساس و پایهٔ معرفت نیست محصولی ندارد، و ذّرات آن مانند خاکستر زائل و پراکنده شود، چنانکه از آن ذرّه‌ای برجای نماند، این کردار ایشان گمراهی و تباهی است بس دور، و ضلالی است بس بعید.

«یومٍ عاصِفٍ» یعنی زمان تندباد، چه «عصف» شدت باد باشد ودراینجا برای تأکید درمبالغه آمده است. «لایقدرون مِمّا کسبوا عَلی‌شییءٍ» یعنی‌همانگونه که قادرنیستند ذرات خاکستر پراکنده را دوباره گردآورند. ازاعمال خودنیزچیزی کسب نتوانند کرد، و این معنی در مثلی دیگر نظیرآن در **قرآن‌مجید** آمده‌است(۳) «کمثل جنةَ بربوةٍ اصابها وابلٌ...» (البقره: ۲/۲٦٤).

گفته‌اند که مراد از اعمال کافران کارهای نیکی است که در این دنیا بجا میآورند و ولی رضای خدارا درنظر ندارند، از اینرو آنان‌را نه در دنیا سودی باشد که

---

(۱) ابوالفتوح: ۲۱۰/۳ ـ کشف‌الاسرار: ٦/۵۲۸

(۲) البیضاوی، الخازن، النسفی: ۵۱۷/۳.

(۳) رجوع شود به تمثیل هفتم و هشتم درهمین کتاب

«لا يَقدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا،» و نه در آخرت از آن بهره می‌برند که گفت: «ذٰلِكَ هُوَ الضَلالُ الْبَعِيدُ.»

بیهودگی و تباهی عمل کافران در **قرآن مجید** بتعبیرات گوناگون آمده است، چنانکه دراین آیات:

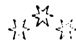
١ـ «وَقَدِمنا اِلٰى ما عَمِلوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثوراً» (٢٣/٢٥)

٢ـ «وَالَّذينَ كَفَرُوا اَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ....» (٣٩/٢٤)

٣ـ «اَوْكَظُلُماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّي يَغْشاهُ مَوجٌ....» الخ (٤٠/٢٤)



درتفاسیر خاصه آمده است که: این آیات اشاره است باعمال دشمنان اهل‌بیت (١) وروایت کنند در حدیثی که گفت: «مَنْ لَمْ يُقِرّ بولاية **امير المؤمنين** بَطلَ عَملهُ مِثلُ الرمادالذى يَحتَلُّ عليه‌الريح فيحمله.» (٢)



در تفسیر منظوم آمده است(٣):

«اینت وصف آن کسان کزحالشان	بر خدا باشد بکفر اعمالشان
همچو آن خاکستری که تند باد	بگذرد بر وی به وقت اشتداد
میکند آنرا پرا کنده چنان	که نماند زو اثر اندر مکان
فعل نیك کافران باشد چنین	تخم حنظل کی دهد بار انگبین
نیستشان قدرت به چیزی در جزا	زآنچه کردند اکتساب از خیر ها
هر عمل کان نیست از حزم وحضور	هست گمراهی و از مقصود دور»

(١) ـ الكافى، روضةالامثال: ١٥٩

(٢) القمى: ٢٢٣.

(٣) تفسير صفى: ٥٦٥/١.

تمثیل بیستم ـ « درخت خوب و درخت بد »

« اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا، وَيَضْرِبُ اللهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ . وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اِجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ » (ابراهیم : ۱۴/۲۴و۲۵و۲۶)

ترجمه (۱) : « آیا نه بینی که خدای چون زد مثل کلمه پاکیزه را ؟ (آن) مانند درختی پاکیزه است بیخ آن در (جای خود) استوار و شاخ آن در آسمان است ، میدهد هر هنگام از (بر خویش) خوردنی خود را بفرمان پروردگار خود ، و میزند خدای مثلها برای مردم شاید که که آنها پند گیرند . ومثل کلمهٔ ناپاك (ناراست) چون درختی است ناپاك که بجنبانند و بدروند آنرا از روی زمین و (جثه آن برفراز زمین است) وآنرا آرام وقرار نی » .

مفسّرین عامه گفته‌اند : (۲) که پس از ذکر احوال سعادتمندان و سیه بختان در آیات سابقه ، بازخدای تعالی مثلی زد وآن هردوطایفه را بچیزی محسوس تشبیه فرمود و گفت « اَلَمْ تَرَ » یعنی بدیدهٔدل آیا نمی‌بینی ؟ ومخاطب این کلام‌را ، هم پیامبر ص، دانسته‌اند وهم بمعنی عام هرفردی ازافراد ناس .

« کَلِمَةً طَيِّبَةً » مقصود « کلمهٔ توحیداست که تشبیه کرده است آنرا بدرختی پاکیزه نهاد بامیوهٔ خوش، وآنرا درخت خرما گفته‌اند(۳) وهمچنین آنرا ـ درختی بهشتی ـ تفسیر کرده‌اند که ریشه آن در زمین است وشاخهای آن درآسمان ، ومیوهٔ آن درهر هنگام بفرمان خدا در رسد. « حِينٌ » درلغت بمعنی هنگام است ودراینجامقصود زمان بار دادن درخت است ، که آنرا از دوماه تا یکسال گفته‌اند ، وچون باردرخت خرما را همیشه میخورند : هم در روز وهم درشب ، هم در تابستان وهم در زمستان ، هم خشك و

---

(۱) ابوالفتوح ، ۲۱۰/۳ ـ کشف‌الاسرار ، ۵۴۱/۶ .

(۲) تفسیر ابن عباس ، البیضاوی ، الخازن ، ۵۲۲/۳

(۳) ابن کثیر ، ۵۵۹/۴ ـ البغوی ، ۵۵۹/۴ .

هم تر ، پس کلمهٔ « کُلُّ حین » بمعنی « کُلُّ وقتٍ » درست شود . ووجه شباهت کلمهٔ حق بخرمابن از آنجاست که همچنان که آن درخت درزمین بیخی مستحکم دارد ، آن کلمه نیز در دل مرد با ایمان ریشه‌ای استوار دارد ، وهمانگونه که کلمهٔ نیك و کردار صالح بآسمان صعود میکند ، چنانکه گفت : « اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ » (۳۵/۱۰) همچنان شاخ و برگ آن درخت بآسمان گراید ، وهمانگونه که ثمر نخیل درهرحین وهرزمان دردسترس انسان است ، مکتسبات اعمال صالحه نیز درهروقت و در هرهنگام حاصل اوست(۱) . ونیز گفته‌اند که وجه شباهت کلمهٔ طیبه به نخلة از آنجا است که درخت خرما درغالب امور شبیه آدمی است ، که اگر سرآنرا قطع کنند بخشکد ، واگر نوع مادینه آنرا از نوع نرینه تلقیح نکنند بار نگیرد و بر ندهد ، ودرحدیث است : « اَنَّها خُلِقَتْ مِنْ فضلة طینة آدم . »



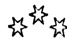
اهل تأویل ومعنی گفته‌اند : وجه شباهت ایمان بشجر بطورمطلق از آنجا است که درخت را سه چیز بایسته است : ریشهٔ محکم ، ساق استوار ، وشاخ بارور ؛ همچنان ایمان نیزجز بسه چیز تمام و کمال حاصل نکند : التصدیقُ بالجنان ، والقول باللسان والعملُ بالابدانِ (۲) .

پس آنگاه کلمهٔ ناپاك را بدرختی ناپاك تمثیل فرمود ، همچنان که آنرا اصل و ثباتی نیست وجثهٔ آنرا از بیخ بر کنند ، و بر روی زمین بیفکنند ، کلمهٔ باطل را نیز ریشه وبقائی نباشد . « اِجتُثَّتْ مِنْ فوق الاَرْض » اجتثاث بمعنی استیصال واز ریشه کندن باشد . چون شجرهٔ ناپاك‌را از ریشه بر آرند هرچند اندك زمانی برگ‌های آن سبز بماند ، لیکن چون آنرا بیخی محکم نیست شاخ و برگش خشك شود ، بعینه مانند عقیدهٔ کافران ومشرکان که آنرا اصلی وریشه‌ای نیست ازاینرو آنرا بقا و دوامی نباشد .

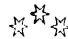
---

(۱) الخازن : ۵۲۳/۳ .

(۲) ابوالفتوح : ۲۱۵/۳



درتفاسیر خاصّه آمده است : که این مثل دربارهٔ **اهل بیت نبی** (ص) و دشمنان
است(۱) ، و درحدیث آمده از **جعفر صادق**(ع) که مقصود ازاصل شجره دراین
سول**خدا** و **ولی** اوست ، وفرع آن اشاره بائمهٔ از اولاد ایشان است ، اغصان
م و دانش امامان ، و ثمرهٔ آن ایمان پیروان ایشان است . و باین سخن تمام
: « اِنّ المؤمنَ لیولد فتورّق ورقة فیها و اِنّ المؤمنَ لیموتُ فتسقطُ ورقة
. »(۲) وشجرهٔ خبیثه اشاره به **بنی‌امیه** است که دولت ایشانرا بقا وثباتی نبود و
اندك زمانی بسر آمد « ولاتصعد اعمالهم اِلی اسماء الّا قلیلٌ منه . »
تمثیل به‌شجره در **قرآن** درآیات دیگر نیز آمده است مانند این آیه: «والشجرة
نة فی‌القرآن وَ نُخوّفهمْ فما یزیدهمْ اِلاّ طغیاناً کبیراً » (۱۷/۶۰) و شجرهٔ
، اشاره به شجرهٔ زقّوم است که درخت جهنم میباشد(۳) . و دیگر مانند این آیه
دُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ ... » (۲٤/۳۵)



بعضی ازعلماءِ روحانی عصر جدیددر تفسیر این مثل میدان وسیعی برای وعظ وارشاد
نان یافته‌اند و گفته‌اند(٤) : « این مثل ازعجایب کلماتی است که در **قرآن** آمده
را به شجره تشبیه کرده وشجره را بیخی است وشاخی ، وشاخ را نیزساقه‌ای است
ی ، همچنان اصول اسلام آنست که در قلب شجر قرار دارد وشاخ وبرگ فروعی
که در کنار آن جای گرفته ، فاعجبْ لهذا المثل وانظر لحال المسلمین الیوم ... »



مشایخ **صوفیه** در تأویلات خود « کلمهٔ طیّبه » را اشاره بسخن برگزیدهٔ اهل معرفت

فسیر العیاشی .
لکافی ، البحار ، تفسیر القمی .
فسر الجلالین .
فسیر الجواهر : ۱٦٦/۷ .

وولایت دانند ، وشجره درخت صفات‌است که آب آن ازبحار حسن عنایت ازلی وارادهٔ قدیم‌جریان یافته ، وثمرهٔ آن اشاره به‌تجلیّاتی‌است که درارواح محبّان وعارفان درهرحین وزمان ظاهر وباهر گردد ، وشجرهٔ خبیثه کلمهٔ قهر قدیم است ، کـه لسان نفس امّاره بدان ناطق است ، وانسان را پیوسته بهواجس نفسانی میکشاند ، وصاحبان هوی و هوس در روی زمین افتاده وبی‌آرام وبی‌قرار درضلال شهوات سرگردانند . این شجرهٔ خبیثه را در قعرطبیعت آدمی نشانده‌اند ، وبآب ضلالات آبیاری کرده ، ریشهٔ آن نفاق ، ساقهٔ آن کفر ، شاخ آن هوی و هوس ، اوراق آن اوهام وظنون ، میوهٔ آن شک و شرک و کذب ونفاق است(۱) ونیز گفته‌اند . « الایمانُ اَنبتهاالله فی‌قلوب اولیائـه و جَعل اَرضُها التوفیق وسمائها‌العنایة ومائها‌الرعایة و اَغْصانها‌الکفایه واوراقها‌الولایة وثمارها الوصلة وظلّهاالانس واصلهاثابتةٌ فی‌القلب‌الولیّ وفرعُهافی‌السماء ثابتةٌ بالمرید . والشجرة الخبیثة الشهوات ، ارضهاالکفرُ ، وَمائهاالاَمل ُ، واوراقها الکسل ، وثمارها المعاصی ، وغایاتهاالنّارُ . »

مولانا **جلال‌الدین رومی** دربیان این مثل فرموده است (۲) :

«هست سرّ مرد چون بیخ درخت	زان بروید برگهایش ازچوب سخت
در خور آن بیخ رسته برگ هـا	در درخت و در نفوس و در نها
بر فلك برها است زاشجار وفـا	اصلها ثابت و فرُعه فی السمـا»

(۱) تفسیر العرائس : ۴۸۶/۱ .

۲) مثنوی : ۳۰۸/۳ .

تمثیل بیست و یکم ـ «ساکنین خانهای ستمکاران»

«وَ سَكَنْتُمْ فِي مَساكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَكُمُ الأَمْثالَ. وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللهِ مَكْرُهُمْ وَ اِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الجِبالُ.» (ابراهيم ۱۴/۴۵ ـ ۴۶).

ترجمه (۱):

« و آرام گرفتید در مسکن های آنان که ستم کر . خودشان را و پیدا شد شما را که با ایشان خود چه کردیم و شما را (بایشان) مثل ها زدیم و(عبرت ها نمودیم) . و مکر کردند مکر خود را و جزای مکر ایشان نزد خداست، هر چند مکر ایشان نزدیك بود که زایل شود از آن کوه ها . »

مفسّرین گفته‌اند(۲) : مقصود این تمثیل ازسکونت درخانه‌های پیشینیان همانا عبرت گرفتن ازسرانجام امم ماضیه است، گوئی میفرماید ـ خانه‌های ایشان ببینید، و آثار بلاهای نازله را برآنان مشاهده کنید، و اخبار ایشان را بخوانید، و داستانها ومثل‌ها که دربارهٔ ایشان زده شده باهمهٔ غرابت وشگفتی بدانید، که چگونه ازرفتار ناپسند و کردار نابهنجار عاقبت برایشان چه رسید! یاآنکه میگوید: ـ داستان ایشان ازشدت غرابت و کمال عجب مانند امثال سائرهٔ درهمه جا روان گشته‌است . چه‌آنان برای باطل‌کردن‌حق وبرقرار کردن باطل‌مکرها وتدبیرها کردند، وخدای‌تعالی‌جزای مکرایشانرا به‌مکری وتدبیری بزرگتربساخت، هرچندکه مکرهای ایشان ازبزرگی آن چنان بود که کوهها را نابود میساخت .



ونیز مفسّرین گویند : «معنای‌عظمت مکرستمکاران اشاره بحکایتی‌است که نقل کرده‌اند وگویند ـ این‌آیه دربارهٔ **نمرود** نازل‌شده‌است که پادشاه **کنعان** یادربارهٔ **بخت‌النصرملك** بابل بود(۳) که چون با **ابراهیم** احتجاج کرداوراگفت‌تاباآسمان‌نروم‌وبکار کردخدای‌آگاه نشوم‌ترا‌باور

(۱) کشف‌الاسرار : ۵۴۳/۶ ـ ابوالفتوح : ۲۲۲/۲

(۲) البیضاوی، الخازن، النسفی : ۵۳۹/۳

(۳) ابن کثیر : ۵۳۸/۴ .

ندارم و باو ایمان نیارم ، پس تدبیری عظیم بیندیشید : بفرمود تا چهار جوجهٔ کرکس بیاوردند ، وآنها را پرورش دادند قوی کردند ، پس صندوقی ازچوب بیاراست ، وبرفراز و نشیب آن دودریچه فرا نهاد ، چندی کرکسان را طعام نداد تا آنها سخت گرسنه شدند ، پس چهار چوب بلند بر چهار گوشهٔ صندوق نصب کرد ، و برسر هر یك از آن چوبها قطعه ای از گوشت سرخ قرار داد ، و خود باغلامی بدرون آن صندوق بنشست و چهار کرکس گرسنه را بچهار پایهٔ آن بست ، چون کرکسان قطعات گوشت را بربالای سرخود دیدند ، ازفرط گرسنگی بسوی آن بپرواز آمدند ، و بطرف آسمان بال گشودند ، یکروز تمام پیوسته‌طیران میکردند ، پس **نمرود** غلام را گفت ـ دریچهٔ بالا بگشا ، وآسمان را مشاهده کن ، غلام‌چنان کرد و گفت ـ آسمان همچنان‌است که در روی زمین مینمود ، دیگرگون نشده است . پس بفرمود تادریچهٔ فرودین را باز کند و بزمین بنگرد غلام نظر کرد و گفت زمین چون دریا و کوهها چون رود بنظر میرسد . پس یك روز دیگر همچنان بپرواز بودند بازآسمان بهمان حال وزمین بکلی‌ناپیدا بود . دراین‌هنگام ندائی هولناك بشنیدند و **نمرود** کمان برگرفت تیری گشاد داد ، اندکی برنیامد که تیر بسوی او باز گشت . ناوك آن بخون مرغی یاماهئی آغشته ، چون کار بدینجا رسید . **نمرود** ازوصول بآسمان نومید شد وپس آهنگ بازگشت بزمین فرمود ، کرکسان را ببالا بست وپارهٔ گوشت‌ها را بپائین آویخت ، کرکسان گرسنه دیگر بار بطمع گوشت روی بنشیب کردند وپیوسته فرودآمدند تا بقلل جبال نزدیك شدند ، صوت آن‌صندوق ومرغان بکوهها رسید زلزله‌ای در آنها پدید آمد ، وهمه ازجای خود فرو فتادند از اینرو فرمود :

« وِاِن کانَ مکرهم لتزول منه‌الجبال » . هرچند این‌حکایت افسانه‌ای بیش‌نیست‌لیکن پندهاواندزها درآن‌نهفته‌است . واضافه‌بایدکرد غالب‌علماء اسلام درصحت‌این‌خبر تردید کرده‌اند ، وگفته‌اند(۱) : « ولاَ یَکادُ عاقلٌ انْ یُقدمَ علی مثل هـذا الامر العظیم و لیسَ فیه خبرٌ صحیحٌ یُعتمدُ عَلیه ولا مُناسبة بهده الحـکایةِ تباْویل الآیته » ازین حکایت **خاقانی** تمثیلی لطیف ساخته(۲) و با استعارات و کنایات بلیغ نصایح و حکم چند درآن درج کرده است : وآن این است .

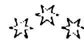
« چون تـیر زبر عـاریت بس	زین چـار پر چهار کرکس
چون **نمرود** ای بیشه مانـند	پرواز بپرّ کرکسان چند ؟
چون کرکس ای چو جیفه لاشی	آهنگ بسوی گوشت تا کی ؟
چون کرکس طامعی از آن بود	تیر تو خطا چو تـیر **نمرود**
چون نمرودت فـریفت گردون	بر تـیر طمع بتهمت خـون»

---

(۱) الخازن : ۳/ ۵٤۱

(۲) تحفةالعراقین

رین ـناصه برآنند: کـه « اَلَّذِینَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ » اشاره است به **بنی امیه**
لمانـهٔ ایشان ، و اینکه چگونه خانه هـای ایشان بعد از ایشان مسکن
ن(۱)



وبلاشر برآنست(۲) که این آیه و مثل اشاره است بمشرکان **مکه** بعداز جنگ
غابرهٔ ماضیه ، بعضی از مفسّرین اسلام نیز برهمین عقیده رفته‌اند ،وگفته‌اند
د بقوله وقد مکروا » کفّار **قریش** اند : « الّذینَ مَکروا برسول‌الله »(۳)

☆☆☆

ب اشارت ازمشایخ صوفیه درتأویل این آیه گفته‌اند(٤) : سکون درخانه‌های
شاره باقامت در فطرت نفس امّاره و متابعت ازشهوات واهوای شیطانی است ،
در هنگام ارادت اگر خویشتن را از آن خارج نکنند ، نفس ناطقهٔ وی بظلم
 گردد ، و بدعاوی باطل و عقاید نادرست یا برجای بماند ، و بدو آن رسد
گر مدّعیان مکّار رسید .
ز گفته‌اند : سکون در خانهٔ ظالمان اشاره بمجاورت و معاشرت با اهل فسق
ت ، که جزای اعمال ایشان ببینید و از آن عبرت گیرید .
وی هم اشاره باین آیه کرده ودروصف مکر وتدبیر نابکاران گفته است(٥) :

کر ها کردند آن دانا گروه — که ز بن بر کنده شد زآن مکر کوه
ه مکـر و حیله آن قوم خبیث — گر زما باور نداری این حدیث
ه وصف مکرشان را ذوالجلال — لتزول منه اقلال الجبال »

ز در مقام دیگر فرموده است(٦) :

ین بخوان **قرآن** ببین سحر حلال — سرنگونی مکر های کالجبال »

الصافی : ۲٤۱
Le C : ٤٦۰/۲
: ٥٤۰
العرائس
: ۲٥/۱
: ٤٤۰/٥

تمثیل بیست و دوم ـ « مثل خوب و مثل بد »

« لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (النحل : ٦۰/۱٦)

ترجمه (۱) :

« برای آنانکه نمیگروند بروز رستخیز داستان بدی است ، و خدایراست داستان والا تر (وبرتر) (خدایراست صفت برتری) واوست توانا ودانا . »

مفسّرین گویند : آیه‌های سابق براین اشاره بکسانی‌است ، که شایق بفرزند نرینه وکراهت از فرزند مادینه داشتند که همانجای‌فرموده : « وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ . » (۵۸/۱٦) چه درنزد اعراب جاهلیّت عادت چنان بوده است که از خبر تولّد دختر غمناك شده و بر زن خود خشم میگرفتند و روی از جماعت نهان میکردند ، و آن دختر نوزاد را بخواری رها مینمودند ، و یا آنکه او را در خاك مدفون میساختند . البته این عادت ناشی از فقر ومسکنتی است ، که در آن زمان درقبائل‌اعراب وجودداشته‌است . چون **پیغمبر اسلام** برسالت‌مبعوث شد ، آنانرا از این عمل نهی فرمود ، و از اینروی متعاقب آن گفت : « يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ » (۵۹/۱٦) که این کسان بروز واپسین ایمان ندارند ، و بصفات سوء متصفند ، وخدایراصفات برتر والاتر است « وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ . » بدین تفسیر مثل در این آیه بمعنی « صفت » باشد(۲) . و مثل اعلی که صفت خدای آنست که بیگانگی موصوف و از زاد ولدمنزه است ، و او را صفات جلال و کمال از علم وقدرت وبقاءِ مسّلم(۳) . و « مثل سوء » که صفت کافران است آنست که بنقص و جهل و شهوت و خشم متصفند .

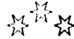
---

(۱) کشف‌الاسرار : ٥٦٥/٦ . ابوالفتوح : ۲۷۰/۳ .

(۲) البیضاوی : ٦۱۳/۳ .

(۳) الخازن : ٦۱۳/۳ ـ البغوی : ٦٤/٥ .

در تفسیر **ابن عباس** است که مثل سوءِ بمعنی آتش ، و مثل اعلی کلمهٔ شهادت است(۱) . بعضی دیگر ازمفسّرین مثل سوء را بنقص مطلق ومثل اعلی‌را بکمال مطلق تفسیر نموده‌اند ، که اوّلی صفت کافران و دومی شأن ذات الهی است(۲) . و بنا بر این معانی که مفسّران راست این آیه را ازمقولهٔ تمثیلات نمیتوان دانست لیکن ، ازآنجا که کلمهٔ مثل در آن آمده وحکمت وپندی متعالی میآموزد شرح آنرا دراین رساله بیاوردیم.

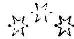


مفسرین شیعه بروایتی که ائمهٔ اطهاررا «ورثةالانبیاء» و «المثل الاعلی» خوانده است، ائمه و پیشوایان دین را امثال علیا نام نهند(۳) .

انتساب مثل اعلی بذات الوهیّت درآیات دیگر از **قرآن** آمده‌است ، آنجا که فرمود : « وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی فِی السموات وَالْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمْ » (۳۰/۲۷) .



بعضی از محققین جدید که درتفاسیر خود همواره سعی کرده‌اند ، علوم عصریه را با **قرآن** منطبق سازند ، درتفسیر این آیات شریفه گفته‌اند که در اینجا سرّخلقت جنسین ذکورواناث که مقتضی بقاءِ عالم بشری بلکه سرّوجود عالم حیات است ، مختفی است ، «انّه ابان مثل اللذین لایؤمنون بالاخرة وجعله مثل السوءِ لانهم یریدون عدم البنات فیفنی الانسان، و مثله الحیوان والنبات. ولله المثل الاعلی لانه یریدالنظام وبقاءالانواع . . . . »(٤)



مسیو بلاشر (٥) مثل‌را دراینجا بکلمهٔ « Representation » ترجمه کرده« برای تفسیر این آیه باستناد بقول مفسّرین اسلامی (؟) برآن رفته است که کفّار را در معنی

---

(۱) تنویر المقیاس .
(۲) ابن کثیر : ٦٤/٥
(۳) روضةالامثال : ۱۷۱
(٤) تفسیر الجواهر : ۸۳۳/۸ .
(٥) ترجمه Le Coran : ٤٠٦/٢

الوهیّت فکرها و اندیشه‌ها بود، و حال آنکه درك معنای کلمهٔ اعلی « مخصوص ذات الهی است .

صفی‌علیشاه ترجمهٔ این آیه را چنین بنظم آورده :

« آن کسان را بر سرای آخرت نیست ایمان هیچ از آن سوء صفت

وصف اعلی هست بهر کرد گار درامور او غالب است ورستگار(۱) »



(۱) تفسیر صفی : ۵۹۲/۱

تمثیل بیست و سوم - « بنده و آزاد »

« فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ؟ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. »

(سورة النحل ۱۶/۷۴و۷۵و۷۶)

ترجمهٔ (۱) :

«مزنید برای خدا مثل‌ها(خدایرا انباز مگوئیدوهمتای او مسازید) خدا میداند وشمانمیدانید. مثل زد خدا (خویشتن‌را وشریك را) بیندهٔ درم خریدی که توانا نباشد به چیزی، ودیگری‌را(آزاد باشد) ومر اورا روزی‌داده باشیم روزی‌خوب (وفراخ). واو می‌بخشد ازآن درنهان وآشکارا. آیا ایشان یکسان باشند؟، ستایش‌خدایرا، بلکه بیشتر آنها نمیدانند. وخدای مثلی‌زد بدومرد یکی‌از ایشان گنگ که بر هیچ چیز توانا نبود و بر مولای خویش باری گران، که هر کجا روی آوردی ویرا هیچ نیکی نیاوردی. آیا (این هر دو) یکسان باشند؟ او با آنکسی که بداد فرماید و براه راست باشد؟ »



آیات ثلاثه که در پی یکدیگر واقع شده‌اند، متمّم و مکمّل یکدیگرند، و مفسّرین‌درتفسیر آنها گفته‌اند(۲) که معنی آنست برای خدا مثیل و نظیرنیاورید، واورا بچیزی تشبیه مکنید، که اورا درخدائی شریك باشد، یا آنکه بخدا مثل و داستان مزنید. زیرا ضرب مثل تنها برای خدا وخاص ذات اوست، که او داند و بکنه اشیاء آگاه باشد، و شما آگاه نیستید و ندانید. پس آنگاه خلایق را تعلیم میدهد که

---

(۱) ابوالفتوح : ۲۸۸/۳ - کشف‌الاسرار : ۵۶۸/۶ .

(۲) البیضاوی ، الخازن : ۶۲۵/۳

مثل چگونه باید زد: پس مثلی برای ذات خویش آورد، که مقدّس است وپاك، وبرای بندگان که جهّالند ونادان، و گفت: مثل بندگان جاهل یابت‌پرستان، درست مانند کسی است که غلامی زرخرید عاجز و ناتوان را بامردی آزاده و کریم و توانا برابر داند، که بحکم عقل برابری بین آندو تن جایز نیست. وبدین معنی این مثلی است درفرق بین خداوند سبحان وبتان واصنام عاجز وناتوان.

ونیز گفته‌اند(۱): که مراد ازغلام زرخرید کافرانند که ازعبادت خدا وعنایت او محروم گشته، وچون غلام ذلیل بیچاره وضعیف مانده اند. ومثل آزاد مردان توانا همانا مؤمنانند، که ازبرکت طاعت وعمل صالح مانند مالکانی آزاده اند که درپیدا و پنهان از کیسهٔ کرم‌خویش انفاق کنند. واینکه غلام را بکلمهٔ ـ مملوك ـ تأکید فرمود ازآنست که بعضی ازغلامان ازطرف صاحبان خویش مأذون ومکاتبند؛ وحقّ تصرف در اموال مالك دارند، ولی این کافران ازآنان کمترند(۱) گفته‌اند که این مثل دربارهٔ **ابوجهل** بن **هشام** و **ابوبکر** آمده است.

سپس در تکمیل وتتمیم این مثل مثلی دیگر آورد وفرمود: که دوتن، یکی گنگ مادرزاد، ودیگری مرد دانا وسخنگو وکافی، البته برابر نباشند، که اولی درمنتهای عجز وغایت نقصان است، وبردوش خواجهٔ خود باری گران! چه «کَلّ» بمعنی ثقل وگرانباری است، که هروقت مولای او ویرا درپی انجام حاجتی یا کفایت مهمّی فرستد کام نیابد، و بمقصود نرسد، وعمل خیر ازاوصادر نگردد. ودوّمی صاحب دولتی دارای دین ودانش است که مردم را بدادگری امر فرماید، و خود نیز براه راستی ودرستی و سیرت صالح رود، البته ایندوتن برابر نباشند.

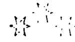
وگویند مثل دوّم چون مثل نخستین هم دربارهٔ خداوند متعال است با مقایسهٔ باصنام واوثان، وهم ممکن است دربارهٔ مؤمنان باشد دربرابر کافران.

بعضی از مفسّرین گفته اند: که این مثل دربارهٔ **عثمان** بن **عفمان** وغلام او آمده است، و گویند: که **عثمان** را غلامی این‌چنین بود که تکلّف کاراو برخویشتن داشت و

---

(۱) تفسیر طبری، ابن کثیر: ۵/۷۵.

باو انفاق‌ها میکرد ولیکن غلام بدین اسلام نمیگروید وصاحب خود را از اعمال خیر منع میکرد(۱). بعضی دیگر شأن نزول آیه را دربارهٔ اشخاص دیگر گفته‌اند، مانند **ابوجهل** و **عمرو بن هشام** و **عمار بن یاسر العنسی** .



در تفاسیر خاصه آمده است: که مثل اول درشأن **ابوجهل** و**عمار یاسر** ومثل دوم دربارهٔ **عثمان** و **ابوذرغفاری** است(۲) و نیز گفته‌اند که آیت « وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ » اشاره به **امیرالمؤمنین علی** (ع) و ائمه اولاد اوست(۳)



اهل معنی واشارت برآنند که « عبد مملوك » کنایه به نفس امّاره است که قادر بر هیچ نیکی نباشد، وجز براه متابعت هوی ومخالفت با عقل که مولای اوست نرود، خواجه بنده را بطاعت خدای و بندگی خواند و غلام خواجه را بمعصیت و بدکاری دعوت کند(٤) .

نیز گفته اند، « عَبْداً مَمْلُوكاً » اشاره است بکسانی که جزخدای دیگری پرستند، وشیطان نفس را ستایش کنند، وخدای شهوت را گردن نهند، ودنیا و مال دنیا را عبادت نمایند.

« وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً » کنایه از کسانی است که محبّت حق روزی ایشان شده، وبادل وجان بسوی او روند وازغیراو دوری وتجرّد گزینند، و « انفاق درسرّ وجهر » اشاره است به بخشش نعم باطنه مانند علم، ونعم ظاهره مانند مال .

مولانا **جلال‌الدین رومی** در بیان این معنی « که هرکس را نرسد مثل

---

(۱) ابن کثیر : ٧٦/٥

(۲) روضة‌الامثال : ۱۸۵ .

(۳) القمی : ۲٤٤ .

(٤) تفسیر روح‌البیان .

آوردن خاصه در کارخانهٔ الهی که نامتناهی است» اشعاری لطیف دارد که بامعنای « فَلا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الأَمْثالَ » موافق افتاده است :-

« کی رسد تان این مثل ها ساختن | سوی آن درگاه پاک انداختن
آن مثل آوردن آن حضرت است | که بعلم سرّ وجهر او آیت است
تو چه دانی سرّ چیزی تا تو کل | یا به زلف و یا برخ آری مثل
این مثالت را چو زاغ و بوم دان | که از ایشان پست شد صد خاندان (۱) »

---

(۱) مثنوی : ۲٦٥/۳

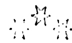
تمثیل بیست و چهارم ـ «ویران شدن دیهی آباد»

«وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ، فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»

(النحل ۱۶/۱۱۲)

ترجمه (۱):

«ومثل زد خدای تعالی بدیهی که ایمن بود (از قیاصره و اکاسره و جبابرهٔ جهان) و بود (اهل آن) آرامیده و آسوده، وروزی آن میآمد فراوان ازهرسوی، پس کافر شدند (اهل آن) بنعمت های خدا، پس بچشانید خدای تعالی ایشان را باجامهٔ گرسنگی وترس (بپاداش) آنچه که می کردند».



مفسّران را درمعنای این تمثیل سخنان است(۲): بعضی برآنند: ـ که معنای آن عام است، و مدلول آن هر قوم و مردمی است که نعم الهی بکثرت و فراوانی بر آنها فرو بارید، لیکن آنان کفران کردند و غافل گشتند، پس نقمت بجای نعمت برایشان فرود آمد. بعضی برآنند که شان نزول تمثیل مخصوص مردم مُشرك **مکه** است، و خدای خواسته است که اهل **مدینه** را از سرنوشت مکّیان برحذر دارد، تا از رفتار ایشان پرهیز جویند(۳) در صورت اول مدلول «قریه» مفروض و موهوم است، ودر صورت ثانی معیّن و معلوم. علاّمه **زمخشری** گفته است: «جعل القریة اللّتی هذه حالها مثلاً لكلّ قوم انعم الله علیهم فابطرتهم النعمة فكفروا وتولّوا فانزل الله بهم نقمته.»(٤)

همین معنی درآیهٔ دیگر آمده است که فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ

---

(۱) ابو الفتوح: ۳/۲۹۵ ـ کشف الاسرار: ۲/۵۷۷.

(۲) البیضاوی: ۳/٦٤۸.

(۳) الخازن. ابن کثیر.

(٤) الکشاف.

كُفْراً وَ أَحلوا قَومَهُمْ دارَالْبَوار . »(۱٤/۲۸). لیکن اغلب مفسّرین عامّه بر آنند(۱) که چون دولت اسلام ارتفاع یافت و شهر **مدینه** نبی آباد شد و **مکه** رو بخرابی نهاد و مردمش بگرسنگی و ترس افتادند، این آیه دربارهٔ ایشان نازل گشت . از این رو این آیه را مدنی دانسته‌اند . بیم و خوف اهل **مکه** را سبب آن بود که پیغمبرص همه ساله گروهی ازمجاهدین « بعوث وسرایا » باطراف **مکه** گسیل میداشت ومردم آنجا پیوسته از ایشان در خوف و هراس بودند .

« يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً » یعنی روزی آن بفراخی و سهولت از هرجا میآمد، و آن چنان بود که **مکه** بواسطهٔ مرکزیت تجارتی آذوقه و روزی اهل خودرا ازطریق خشکی وشاهراه تجارتی **یمن وشام** یا ازطریق **دریای احمر** درد میساخت ، ولی چون آن مردم کفران کردند، خداوند از ایشان انتقام گرفت شاهراه مسدود گشت و دیگر از آن پس آذوقه کافی بدیشان نرسید، بعلاوه هفت سال مبتلی بقحط ومجاعه شدند و باران از ایشان منقطع گشت ،(ظاهراً باسناد تاریخی معلوم میشود در هفت سال‌اول هجرت خشکسالی و کم آبی برناحیه **حجاز** مستولی بوده‌است) پس مکّیان از **پیغمبر** استمداد کردند ، و برای کودکان وزنان خود استرحام نمودند. **پیغمبر** فرمود که‌طعام و خواربار **به مکه** حمل گردید .

« فَأَذٰاقَهَااللهُ لِبَاسَ الْجوعِ وَالْخَوْفِ » استعمال « لباس » دراین‌آیه‌بطور استعاره ومجاز است . ازینرو بعضی ازمعاندین اعتراض کرده وگفته‌اند ــ لباس رانتوان چشید ولی‌توان پوشید . پس میبایست گفت : « کساهم‌الله لباس الجوع » یا بایست‌گفت « اذاقهم‌الله طعم‌الجوع. » دررّد این اعتراض مفسرین ازلحاظ علم معانی وبیان‌وجوهی ذکر کرده‌اند ، که جامع‌ترین آن همه سخن صاحب **کشاف** است :

وی بر آنست که : ــ مقصودازلباس چیزی‌است که سراسر بدن فرومی‌پوشاند ، چنانکه دراینجاجوع وخوف نیز سراپای وجود ساکنین قریه را فروپوشانیده بود. و مقصود از « اذاقه » آن چیزیست که بکام می‌چشانند چنانکه در آنجا جوع وخوف بعد از آنکه سراسر وجود ایشانرا فرا گرفت ،

(۱) تفسیر ابن عباس ، الخازن : ۳/٦٤۸ .

طعم آنرا نیز درکام ایشان چشانید - «فکأنه قیل - فاذاقهم ماغشیهم من الجوع والخوف»(۱)
بعضی گفته اند(۲) : که استعارهٔ **لباس** برای گرسنگی از آنجاست که گرسنگی باعث نزاری و لاغری وتغییر ظاهر است ، همچنانکه لباس و جامه سبب تغییر اندام وظاهر انسان است

« اِنَّما کانُوا یَصْنَعُونَ » یعنی بلاها چون ناکامی وگرسنگی وبیم همه بپاداش عمل و کردار ایشان بود ، چه صنیع به معنی عمل است .



دربعضی از تفاسیر خاصه مورد مثل را قریه‌ای دانسته‌اند بنام « **البلیان** » که در منتهای خصب و کمال فراوانی بوده ، ومردم آن براحت طلبی وتن آسانی خو کرده . خداوند برایشان خشکسالی و قحط فرو فرستاد وبروزگار سختی وشدت افتادند.(۳)
شیخ طبرسی برآنست که از قریهٔ مقصود در این مثل قومی بوده است قبل از **پیغمبر** اسلام که « بعث الله الیهم نبیّاً فکفروا بذلك النبی وقتلوه وعذّبهم الله بعذاب الاستیصال . »

بعضی از علمای معاصر در تفاسیر خود این مثل را موضوع کاملی برای تمثیل بحال مردم **اروپا** و بلاد و امصار آن ممالك دانسته‌اند ، که رزق اهل آنجا از اطراف برّ و بحر بآن شهرها حمل میشد ولی ایشان بلذات و تجملات مفتون شدند ، و خدای ایشانرا بجنگهای هولناك جهانی تنبیه فرمود ، وآن شهرهای آباد زیبا رو بویرانی و فنا نهاد ، و مردم آن ببیم وگرسنگی گرفتارگشتند . فهذا المثل ضربه الله لاهل **مکة** و لنا و لکلّ انسان فی الارض . »(٤) و این نکته که خرابی شهرها بکیفر اعمال سوء دولتمندان انست درآیات دیگر قرآن نیز کراراً آمده است ، مانند این آیات :

۱ - « و کذلك جعلنا فی کل قریة اکابرمجرمیها لیمکروا فیها وما یمکرون الّا بانفسهم و ما یشعرون » (١٢٣/٦)

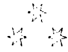
---

(۱) الکشاف .
(۲) الفراء البغوی : ۹۷/٥ .
(۳) القمی : ٢٣٦ - الصافی : ٢٥٣
(٤) تفسیر الجواهر : ١٥٧/٨

۲ ـ « و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فها ..... الخ » (۷

۳ ـ « وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة ، وانشانا بعدها قوماً آخرين »(۱

٤ ـ « وكم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم لم تسكن بعدهم الّا قليلا » (۲۸/۵۸) .



صوفیه واهل تأویل گفته‌اند: [(۱)] «قَرْیَه مُطْمَئِنّه» دل مرد عارف است، و «علیه الرزق » اشاره به معرفت ومحبّت وانوار ذات وتجلّی صفات است، و «رزقاً» یعنی ـ درآن نعمت معرفت کدورت هجران ووصمت حرمان راه نیافته و فراغ آسایش خاطر بزرگترین نعمتی است که مرد سالك را عطا کنند لیکن چو کفران نماید یعنی باب هوی را بروی دل بگشاید و در وادی شهوات و لذائذ گردد بنقمت « جوع و خوف » که اشاره به تشویش قلب است مبتلی گردد



(۱) تفسیر العرائس : ۵٤۲ .

تمثیل بیست و پنجم - «بست و گشاد دست»

«وَلا تَجعَلْ یَدَكَ مَغلولَةً اِلی عُنُقِكَ وَلا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ فَتَقعُدَ مَلوماً محسوراً» (الاسراء: ۱۷/۳۰)

ترجمه (۱):

«دست خویش را برهم بسته روی گردنت منه، وبگزاف فرومگشای آنرا گشودنی تمام، که بنشینی نکوهیده و پشیمان.»

این تمثیلی است در منع بخل بافراط و نهی از اسراف بتفریط وامر باقتصاد و نگاهداشتن اعتدال مابین آندو که آن صفت محمودهٔ - کرم - است، واین آیه یکی ازجمله آیاتی است که در سورة الاسراء: از ۲۳ - ۴۱، در بیان تکالیف مسلمانان وارد شده است. و ظاهراً آن آیات مدنی هستند(۲).

مفسّرین در شأن نزول این آیه گفته‌اند(۳) بنقل از جابر بن عبدالله الانصاری که حکایت کرد و گفت:

«روزی رسول خدانشسته بود کودکی بیامدو گفت مادرم میگوید که مرا پیراهنی ده که بدان نماز کنم، رسول گفت وقت دیگر بیا که اکنون مراچیزی نیست که اوراشاید، کودك برفت وبازآمد و گفت مادرم میگوید: همان پیراهن که برتن پوشیده داری مرا ده، پیغمبر شرم داشت برخاست ودر خانه شد و پیراهن درکشید وباو داد و برهنه بنشست. چون وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز کرد رسول برون نیامد یاران را دل مشغول شد. یکی برخاست ودرحجره شد ورسول را دید که پیراهن نداشت. درآن وقت خدای این آیه فرستاد. سپس اورا بآیتی دیگر تسلیت فرمود که در پی آنست وگفت: «اِنَّ ربّكَ یبسطُ الرزقَ لمن یشاء و یقدِرُ انّهُ کان بعباده خبیراً بصیراً».

«ملوماً» یعنی ملامت شده و نکوهیده، چه آن کس که اسراف و تبذیر پیشه کند، یا بخل و خسّت را شعار سازد، از سوء تدبیرخویش نزدخدا وخلق مورد ملامت باشد. «محسوراً» یعنی نادم و پشیمان که دور و نزدیك از او منقطع شوند، و او را

---

(۱) ابوالفتوح: ۳/۳۴۳ - کشف‌الاسرار: ۶/۵۹۲.

(۲) اسباب‌النزول بروایت حسن بصری.

(۳) البیضاوی، الخازن: ۴/۳۴

چیزی نماند و اصل کلمه از حسرت باشد. در بعضی از تفاسیر گفته اند: المحسور ای العریان.

ستایش اقتصاد و میانــه روی و نکوهش بخل و اسراف در تعالیم اسلامی بسیار آمده است از آن جمله در **قرآن** شریف در این آیات:

۱ - «وَالَّذینَ اِذا اَنْفَقوا لَمْ یُسرِفوا وَ لَمْ یَقْتُروا وَ کانَ بَیْنَ ذالِکَ قَواماً» (۶۷/۲۵).

۲ - «لِیُنْفِقْ ذوسَعَةٍ مِنْ سَعَتِه وَ مَنْ قُدِرَ علیه رزقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ، لایُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً اِلّا ما آتاها...» (۷/۶۵).

۳ - «... وَیَسْئَلونَکَ ماذا یُنْفِقونَ قُلِ الْعَفْوَ ...» (۲۱۹/۲)

در حدیث نبوی است که **پیغمبر** گفت: «روزی بر بندگان نمیگذرد مگر آنکه دو فرشته از آسمان فرود آیند، یکی از آندو پیوسته همی گوید: «اَللهم اَعطِ منفقاً خلفاً» ودیگری همواره میگوید «الهم اَعطِ ممسکاً تلفاً.»(۱) و این روایت را عیناً مولانا **جلال الدین** بنظم آورده وبیان کرده است که منفق مجاهد درراه حق است ومسرف پیرو راه هوی وباطل:

«گفت **پیغمبر**: که دائم بهر پند دو فرشته خوش‌منادی میکنند
کای‌خدا تومنفقان را سیر دار هر درمشان عوض ده صدهزار
ای خدا تو ممسکان‌را درجهان خود مده اِلّا زیان اندرزیان
ای خدایا منفقان را ده خلف **ای** خدایا ممسکان را ده تلف.
ای بسا امساک کز انفاق به مال حق را جز بامرحق مده
تا عوض یابی تو مال بیکران تـا نباشی از عداد کافـران
در **نبی** انذار اهل غفلت است کان‌همه‌افراطهاشان‌حسرت‌است»

در ادب فارسی در فضلیت اعتدال و اقتصاد سخن بسیار است، چنانکه‌این‌سخن.

---

(۱) - ابن کثیر.

(۲) مثنوی: ۵۹/۱

سرب‌المثل گشته : « اندازه نگه دار که اندازه نکوست . » (۱)

غزالی چون‌دیگر حکیمان دربیان حقیقت‌خوی نیکوعدل ومیانه روی را حدّ وسط دانسته، وآنرا مابین دوطرف افراط وتفریط قرارداده ، وبرآن‌است که زیادتی از هریکی وغضب‌وشهوت‌مذموم‌است، که آنهرسه‌را گربزی وتهوروشره خوانده ، وتفریط درآنهارا ابلهی‌وسستی‌وبی‌خویشتنی نام‌داده ، وسخن‌بدینمقال‌ختم کرده ، واین‌تمثیل‌را استشهاد بیانی بلیغ فرموده است . گوید(۲) :

«وهریکی را ازاین دو کناره‌ای‌است که زشت ومذموم است ومیانه آن نیکو وپسندیده‌است، وآن میان درمیانه دو کناره باریکتر است ازموی ، وصراط‌المستقیم آن میانه است ، وبباریکی چون صراط آخرت است . هر که براین صراط راست برود فردا برآن صراط ایمن بود ، وبرای این‌است که خدای اندر همه اخلاق میانه فرمود ، و از هردو طرف منع و زجر کرد و گفت : « والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم‌یقتروا وکان بین ذالك قواماً . » بستود کسی را که اندر نفقه نه تنگ گیرد و نه اسراف کند وبرمیانه بایستد . **ورسول**ص را گفت :- « وَلَا تَجْعَلْ یَدَكَ مَغْلُولَةً اِلٰی عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ » دست‌اندر بندمدار چنانکه هیچ چیزبندهی ، ویکبار گی گشاده مدار چندانکه همه بدهی وبی‌برگ فرو مانی . »

شیخ **شبستری** نیز این معنی را برطبق همین قاعدۀ حکماء که اخلاق نیکو را درحدّ وسط میدانند در قطعه‌ای لطیف بشعر آورده ، و چنین گفته‌است(۳) :

«همۀ اخلاق‌نیکو درمیانه است	که‌ازافراط‌وتفریطش کرانه‌است
میانه چون صراط‌المستقیم‌است	زهردو جانبش قعر جحیم است
بباریکی و تیزی موّ و شمشیر	نه بروی گشتن وبودن براودیر
ظهور نیکوئی در اعتدال است	عدالت‌جسم‌را اقصی‌الکمال‌است»

فردوسی فرموده است :

« ز کار زمانه میانه گـزین	چوخواهی که‌یابی زخلق آفرین
همان نیز نیکی باندازه کن	زمردجهاندیده بشنو سخن . . .
هرآنکس که باشد خداوندگاه	میانجی خود را کند بردو راه
نه تیزی نه سستی بکار اندرون	خرد باد جان تو را رهنمون

---

(۱) امثال‌وحکم ، دهخدا : جلد اول

(۲) کیمیای سعادت ۵۱۳ طبع تهران .

(۳) گلشن راز .

تمثیل بیست و ششم - « سخنان کافران دربارهٔ پیغمبر »

« ..... اِذْ یَقُولُ الظّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلّا رَجُلًا مَسْحُوراً - اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْاَمْثالَ فَضَلّوا فَلا یَسْتَطیعُونَ سَبیلا » (الاسراء ۱۷/۴۷ و ۴۸)

ترجمه(۱):

« ... که کافران میگویند - پیروی نمیکنید مگر بمردی جادو شده ، درنگر که چه مثلها ترا زدند وگمراه گشتند که نمیتوانند که راهی بیابند . »

مفسّرین گفته‌اند(۲) : این مثل درآن سخنان است که مشرکان **قریش** دربارهٔ **پیغمبر** می‌گفته‌اند ، گاهی اورا به سحر نسبت میدادند وگاهی می‌گفتند دیوانه وشاعر است ، همه آنها از راه حق گمراه گشتند در این سخنان ، و راه خود را نشناختند و سرگشته و متحیر بماندند .

دراین آیه مثل بمعنی - صفت - است که **پیمبر** را باوصاف گوناگون نسبت دادند.

« فَضَلّوا فَلا یَسْتَطیعُون سَبیلاً » ای فلایهتدونَ اِلیالحق(۳)

در ترجمه منظوم این آیت گفته‌اند(۴) :

«راز میگویند چون با یکدگر
آن ستمکاران بیعقل و هنر
که نمیباشید تابع از غُلوّ
غیرمردی را که مسحوراست او
برتو بین تاچون‌زدند ایشان‌مثل
پس‌شدندایشان‌بگمراهی اضلّ
پس بنتوانند زین گفتار خام
یافتن راهی باضلال کرام»

۱) ابوالفتوح : ۳۵۴/۳ . کشف‌الاسرار : ۵۹۵/۶

(۲) البیضاوی ، الخازن : ۴۳/۴

(۳) ابن کثیر . ۱۹۰/۵

۴ تفسیر صفی ۶۱۳/۱

تمثیل بیست و هفتم ـ « توانگر و درویش »

« وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ اَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعاً. کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ آتَتْ اُکُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً. وَ کانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ اَعَزُّ نَفَراً. وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما اَظُنُّ اَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ اَبَداً. وَ ما اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ اِلٰی رَبّی لَاَجِدَنَّ خَیْراً مِنْها مُنْقَلَباً. قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً. لٰکِنَّا هُوَ اللّهُ رَبّی وَ لا اُشْرِکُ بِرَبّی اَحَداً. وَ لَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً. فَعَسیٰ رَبّی اَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعیداً زَلَقاً. اَوْ یُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطیعَ لَهُ طَلَباً. وَ اُحیطَ بِثَمَرِهِ فَاَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ عَلیٰ ما اَنْفَقَ فیها وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِها وَ یَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ اُشْرِکْ بِرَبّی اَحَداً. وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَةٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما کانَ مُنْتَصِراً. هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً. »

(الکهف : ۱۸/ از ۳۲ تا ٤٤)

ترجمه(۱) :

« بزن برای ایشان داستان دومرد که یکی از ایشانرا دادیم دو بوستان از انگورها و گرد برگرد آن خرمابنان (پیچیدی) ، ومیان آن دوبوستان کشتزار قرار دادیم و هریك از آندوبوستان بار خود بیرون داد ، چندانکه هردو آوردند میوهٔ خودرا ، وستم نکردند ازاو چیزی را (که از آن دوبوستان میوه برآید ویا هیچ نکاهد) . وبزیر آن بوستان‌ها جویها راندیم ، وبود آنها را میوها ،

(۱) کشف‌الاسرار : ۶۱۶/۷ ـ ابوالفتوح : ٤۱۷/۳

پس گفت آن مرد با یار خویش درحالی که بااو گفتگومیکرد (و گفت) امروز من فزون ترم ازتو بمال و انبوه‌تر بخانمان . وآن مرد ببستان خویش رفت در حالی که بنفس خویش ستم میکرد گفت نه پندارم که این (بوستان) ویران شود هرگز . ونه گمان کنم که رستخیز هرگز برپا شود ، واگر مرا باز برند بسوی پروردگار خود هرآینه آنجا باز از این (کشتزارها) بهتر یابم . یار او ویرا گفت ـ درحالی که با او گفتگومیکرد : ـ آیاکافر شده‌ای بآن آفریدگار که ترا ازخاکی بیافرید ؟ آنگاه ازنطفه‌ترا قد بر کشید واندامها راست کرد تامردی گشتی ؟ ومن‌باری میگویم که اوست‌خدای تعالی وپروردگارمن ، ومن‌باپروردگار خود انبازی نگیرم هیچکس را . وجزآن گفتی آنگاه که از بستان خویش آمدی که این خدای خواست و خدای کرد و خدای داد توانائی نیست مگر بخدا ، اگر مرا بینی که اندك‌ترم ازتو بمال وفرزندان پس‌شاید که خداوند من به از بوستان تو بدهدمرا ، و فروگشاید خدای بر بستان تو از آسمان سنگ بارانی تابگردد زمینی هموار و بی گیاه . یا آب بستان تو بزمین فرو شود ، وهرگز نتوانی که آنرا طلب کنی وفروگرفته شود میوهٔ آن . پس‌بامداد کرد در حالی که دست‌بردست میگردانید (بتأسف) برآن‌مال که‌هزینه کرده بود (بر بستان‌خویش) و دیوارهای آن از بنا ودرخت فرو افتاده ومیگفت ای‌کاش که من باخداوند خویش انباز نگرفتمی کسی را . ونبود او را مددکاری‌وفریادرسی غیراز خدا ودرآن حالت پادشاهی برای خدا حق‌است واو بهتر است هم بپاداش وهم بسرانجام . »

بعضی‌ازمفسّرین‌برآنند(۱) : که این تمثیل دربارهٔ دو برادراز اهل **مکه** فرود آمدیکی را نام **ابوسلمه** ودیگری را نام **اسود** از **بنی‌مخزوم** ، یکی مسلمان بود ودیگری مشرك . بعضی‌گفته‌اند(۲) : که این‌مثل دربارهٔ توانگری آمده‌است که دوبوستان بزرك پرمیوه داشت واورا همسایه‌ای فقیر بود واین گفتگو مابین ایشان رفت و بعضی دیگر گفته اند(۳) : « که در این تمثیل بدو برادر دربنی **اسرائیل** اشاره شده است یکی‌مؤمن موسوم به **یهودا** و دیگری‌کافر موسوم به **فطروس** . و وصف آندو برادر درسورهٔ «الصافات» درآیه « قال‌قائلٌ منهم . . . » (۵۱/۳۷) آمده‌است(٤) . ودربارهٔ آندوتن حکایتی شیرین‌نقل شده که ادب و کرم میآموزد ، وآن چنان است که : آن دوبرادر را هشت هزار دینار از پدر میراث رسید ، بمناصفه قسمت کردند ، آن کافر باهزار دینار زمینی خریداری نمود ، برادر دیگر هزاردینار درراه خدا بدرویشان داد ،وگفت خداوند مرا زمینی در بهشت عطا کند . پس برادر کافر خانه‌ای بساخت و هزار دینار درآن هزینه کرد ، لیکن آن دیگری هزار دینار در راه خدا بذل محتاجان نمود و خانه ای در بهشت از خدا

---

(۱) البیضاوی ، الخازن : ۱۰٦/٤ .

(۲) القمی : ۲۵٦

(۳) النسفی ، ابن کثیر ۲۸۵/۵ .

(٤) الخازن : ۲۳٤/۵ .

طلب کرد. دیگر بار برادر نخستین زنی بخواست وبعروسی هزار دینار خرج کرد، بازآن دومی هزار دینار در راه خدا به بینوایان بخشید. آخر بار برادر نخستین هزار دینار بمصرف خریداری غلامان و کنیزان و ضیاع وعقار رسانید، امّا آن دومی هزار دینار دیگر که او را باقی مانده بودباز در راه خدا بمسکینان عطا کرد، چون درکارخود فروماند وفقرونیازمندی براو دست یافت، ناگزیر درمعبر برادر توانگر بنشست و او با خدم وحشم خود براو بگذشت. نظر افکند وبرادر رابشناخت و بدو گفت درچه حالی؟ وی پاسخ داد ـ سخت درکار خویش در ماندهام و حاجتمند شده، آمده ام از،تو به نیکی وخیر اعانتی بجویم. گفت مال خودرا چه کردی؟ وی سراسر داستان خود را بدو باز گفت. برادر دولتمند غضبناك شد واو را دستگیری ننمود و ازخود براند. پس براو رفت آنچه در آیه آمده است وسرانجام آن غنی بفقر و ناکامی افتاد وآن فقیر کامیاب ورستگار گردید.

« حَفَفْناهُما بِنَخلٍ » یعنی خرما بنان بسیار آندو باغ را احاطه کرده بود، و « کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ آتَتْ اُکُلَها » یعنی هریك ازآن دوبستان بار و بربسیار آورد، « وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ » یعنی چیزی از میوه وثمر درآن باغ کم نبود. « اَعَزُّ نَفَراً » یعنی از خدم و حشم و یاران و اعوان یا آنکه از اولاد و فرزندان عزیز. « لَوْلاَ اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَالله » یعنی آیا نبود که هر وقت داخل باغ تو شدمی گفتمی خدا چنین خواسته است؛ و « لا قُوَّةَ اِلّا بِالله » یعنی هیچ نیرو وتوانائیدر جهان نیست مگر آنچه ازآن خداست. و « وَیُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماء » یعنی خدای میفرستد ببستان تو بپاداش کفر و عمل سوء تو صاعقه ای یا سنگبارانی و آنرا نابود میسازد. « فَاَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْه » یعنیازفرط تحسر دو کف افسوس بر یکدیگر میسائید. و « هِیَ خاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِها » یعنی شاخسارهایبستان و دیوارهای بنا فرود آمده و ویران گشته(۱)



ودر **انجیل** نیز تمثیلی نظیر مثلفوق آمده است(۲) : دربیان حماقت توانگری که بمال دنیا فریفته شد وازحق غافل ماند، تاآن مال تباه گردید وآن توانگر نادان

---

(۱) البیضاوی : ۱۰۸/٤

(۲) لوقا : ۱۸/۱۲

را جز حسرت چیزی بجای نماند .



پروفسور فردریك بوهل معتقد است که این تمثیل مفصّل‌ترین و کامل ترین تمثیلی است که در **قرآن مجید** آمده است .(۱)

پرفسور تور اندره ۱ در مقام اشاره بامثال قرآنی که بـه تنّبه دنیا جویان وطالبان مال ومنال وارداست میگوید : « اباء سریانی **(درکلیسای شام)** همچنان این‌جاعت غافلان ماده پرست را پیوسته متنبه ساخته وبسرانجام و عاقبتی که در پایان مال و جاه دنیا نهفته است وعظ میکرده اند . از یکی از آن جمله موسوم به **افراتس** « Aphraates » کلامی روایت کرده که با این آیه شریفه سخت مطابق افتاده است : « افلم یـسیروافی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثرُ منهم واشدّ قوةً وآثاراً فی لارض . . . » (۸۲/٤۰). سپس حکایات وامثالی چند ازقول سریانیان روایت میکنند که درآن‌همه بیان میکنند عذاب الهی بر اغنیای سنگدل ودولتمندان بی‌رحم‌فرودمیآمده . وازآن‌جمله حکایت« اصحاب‌الجنة» « Maîtres du jardin » را روایت میکنند که آنرا آباء مذکور از ابـراهیم نقل کرده‌اند بدین‌مضمون: که در جوار **ابراهیم** مردی دولتمند منزل داشت که فقراء و بیوه زنان ویتیمان از او بفغان بودند . روزی آن بینوایان از او نزد **ابراهیم** شکایت بردند . وی آن مردرا موعظه کرد وازعدالت الهی‌بیم داد . لیکن آن‌مردسنگدل روی‌ازجفاکاری‌برنتافت، پس‌شب‌دیگردرخانه واثاث اوآتش افتاد ، وجز تلی خاکستر بجای نماند وخود اونیز بیمار گشت و چند روزی پس ازآن هلاك گردید ، و آنهمه مال ومنال که گردکرده بود یکسره نابود شد ، درخت‌های تاك ومزارع سبز که بمسافتی بعید منبسط بوده و در آن اشجار بارورکاشته ، بصورت بیابانی بائر و تباه درآمد .



دربعضی ازتفاسیر خاصّه مشاهده‌شدکه تفسیراین‌مثل را چنین کرده‌اند(۳) : «در جامع‌الآیات که مسمّی به **کنزالفوائد** است از **ابی عبدالله** (ع) مأثور است‌که مراداز این دو رجل در این‌آیه یکی **امیرالمؤمنین** علی (ع) است ودیگری عدّو آن حضرت که شیطان و **فرعون وسامری** این امّت است ، ومراد از دوجنت سلطنت اوست در حال حیات و سلطنت متابعان او در حال ممات .

(۱) انسیکلولوپیدی اسلام ـ مقالۀ قرآن

(۲) Tor Andrae استاددانشگاه اوپسالادرکتاب« Mahomet, Sa vie et Sa doctrine » ص ٨٤ پاریس . ١٩٤٥

(۳) تفسیرآیات‌الولایه : ۳۰۲/۱ :

امّا اهل تأویل درشرح این تمثیل گفته‌اند(۱) : « این آیت ازروی فهم برذوق اهل‌ارادت اشارت است بدو مرد ، که در ابتدای ارادت بر بساط کرامت از روی‌مکاشفت نشانی بینند از لطف حق دلی تازه و وقتی خوش ، و کاری بنظام ، و امیدی قوی . از ایندو یکی‌صاحب آرزو بود دولت حقیقت می‌خواهد بی‌رنج و کاربرنظام بی‌ریاضت، چون کسی که آرزوی دُرّ شب افروز کند صعوبت دریای مخطر نادیده وزفرات نهنگان جانربای ناشنیده ، هرگز کی صورت بندد که بی رنج و بی خطر دست او بمروارید مراد رسد ! همچنین این مرد صاحب آرزو درراه پندارخود افسرده بماند هیچ ریاضت نا کرده وهیچ رنج‌نابرده ، وبآن‌وقت خویش‌ووجدخویش‌غرّه شده وتکیه برآن‌کرده، و نفس خود را با مراد شهوت الف داده . تا سرانجام ازآن وقت‌ووجد نیز بیافتاد و مرتد طریقت گشت . و اورا در رشته مهجوران و مردودان کشیدند . . . درصحبت چنین کس سود نیست . باز مرد دیگرطالب استقامت‌است ، عنایت ازلی دراو رسیده وتوفیق الهی همراه او گشته وبحسن منازلت وصدق مجاهدت روزافزون شده، وباقصی‌الامانی رسیده . صحبت این مرد همه سود است . . . . آن مرد اول از غافلان است . آرایش وی مال و فرزندان است . وآن مرد دیگر ازعارفان است زینت و آرایش وی امروز ایمان‌ویقین وفردا نعیم جاودانست . این است که ربّ‌العالمین گفت : «المالُ والبنونَ زینةُ الحیاةِ الدُّنیا والباقیاتُ الصالحاتُ خیرٌ عندَ ربّكَ ثواباً وخیرٌ اَملاً» (۱۸/۴۶)

---

(۱) کشف‌الاسرار : ۶۱۸/۷

تمثیل بیست و هشتم - «آب باران و روئیدن گیاهان»

« وَ اَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا كَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً » (الكهف: ۱۸/٤٦)

ترجمهٔ(۱) :

« برای آنان مثلی زن از زندگانی جهان که چون آبیست که ما آنرا از آسمان فروفرستادیم و بررست از آن انواع نباتات زمین که آمیخته شد با آن . آنگاه بسی برنیاید که آن خشك گردد و باد آنرا پراکنده سازد و خدای تعالی بر همه چیز تواناست . »

ارباب تفسیر گفته‌اند(۲) : این تمثیلی است برای زندگانی این جهان، ورونق وشکوه ظاهری آن و سرعت زوال آن ، که بآب باران ماند که چون فرو بارد گیاه فراوان در زمین برویاند ، و در اثر آن نباتات انبوه بهم درآمیزند. پس درهم بشکنند و خرد شود ، و باد آنرا بهرسو پراکنده سازد وچنان شود که گوئی نبوده است .

« اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ » آبی که از آسمان فرودآوردیم . واین اشاره بباران است « فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ » یعنی بسبب آن آب آن گیاهان بسیار شوند و بیکدیگر درهم پیچند یا آنکه بهر رنگ گل و شکوفه بروید . و این مبالغه کنایه از کثرت گیاهان است «فَاَصْبَحَ هَشيماً » یعنی خشك و پژمرده شود .

ازاین مثل نیز مستفاد چنانست که تمثیل بظواهر طبیعت وامور محسوسهٔ عالم وجود مورد عنایت بوده است که از باران و رشد ونمو نباتات و فنای آنها درآخر کار ، چنین حکمتی و موعظتی در لسان قرآن آمده است و در دو آیهٔ دیگر نیز همین تمثیل تکرار شده :

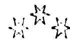
---

(۱) کشف‌الاسرار ۷/٦۱۷ ، ابوالفتوح ۳/٤۱۷

(۲) البیضاوی ٤/۱۱۰ ، الخازن ٤/۱۱۰

۱ ـ : « إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِـهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ ... » (۲۵/۱۰) (۱)

۲ ـ : « اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ .... كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُه ... الخ » (۲۰/۵۷) (۲)



دکتر صباغ در کتاب خود باین نکته اشاره کرده است ، (۳) که درین هر سه تمثیل عنصر آب در حقیقت در در درجهٔ دوم قراردارد و گیاه در درجهٔ اول ، زیرا که خلاصهٔ معنی هرسه مثل چنین است که زندگانی این جهان زود گذران و فـانی است مانند گیاهان ونباتات در سرزمینی خشك ، درآغاز رشدی ونموّی دارند ولی سرانجام خشك و تباه گردند .

شیخ **عطارنیشابوری** را قصّه ای در وصف گیاهان و رستنی هـا و تکامل گوهر نباتی از زبان سالکی که از عالم نباتات درمان درد و دوای هجران خواست و نبات باو پاسخ داد . تمثیلی است لطیف که بااین تمثیل قرآنی مطابق افتاده است :

« سالك آمد چون شکر پیش نبات ... گفت ـ ای سرسبزیت آب حیات
خـالق‌الحب آن نـوا داده تـرا ... حبه حبـه صـد نوا داده تـرا
سبز پوشا،را تـو محرم آمـدی ... لاجرم سر سبز عـالم آمدی
جملهٔ ـارو و درمان از تو است ... گل زتوبشکفتو ریحان‌ازتواست
قصه انـی انـاالله زان تست ... **سدره وطوبی** بهم‌درشان‌تست
یا ببوئی زنده گردان جـان من ... یـا بساز از داروئی درمـان من
گفت ـ تا کردم برون سراززمین ... روز و شب از شوق می‌نالم چنین
چـون بسر سبزی بیـابم راستی ... سر نهـم در زردی و در کاستی
سر بـ ـ آرم تـازه در آغـاز کار ... پس فـرو ریـزم بـآخر زرد وار

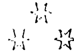
---

(۱) رجوع شود بتمثیل چهاردهم از همین کتاب .

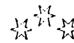
(۲) رجوع شود بتمثیل چهل و ششم از همین کتاب .

(۳) کتاب « استعارات قرآنی » ص ۸۵

گه بسوزندم چو خاکستر کنند — گاه از داسی تنم بی سر کنند
آنچه میجوئی مرا باخویش نیست — زانکه بامن رنگ و بوئی بیش نیست» (۱)



در **انجیل** شریف نیز تمثیل ببذر نباتات که بفراوانی بروید و خوشهٔ بسیاردهد وسپس آنرا درو نمایندآمده است آنجا که گوید: «ملکوت خدا مانند کسی‌است که تخم بر زمین بیفشاند و شب و روز بخوابد و برخیزد وتخم بروید و نموکند بطوریکه او نداند. . چون ثمر رسید درحال داسرا بکاربرد زیرا که وقت حصاد رسیده‌است(۲)»



در یکی از تفاسیر **شیعه** روایتی لطیف آورده‌اند از **امام صادق** ع که متضمن تمثیلی پر مغز وفکرتی نغز است، و چون بنای اینکتاب بنقل تمثیلات است مناسب مینماید که عین آن روایت نقل شود(۳): « ان الامر ینزل من السماء الی الارض کقطر المطر فی کل یوم الی کل نفس بما قدرالله لها من زیادة او نقصان فی اهل اومال او نفس، و اذا اصاب احدکم مصیبة فی مال او نفس و رأی عند اخیه عقوبة فلا یکونن له فتنة، فان المرء المسلم مالم یغش دنائة یظهر و یخشع لها اذا ذکرت، ویعزی بها لئام الناس، وکان کالیاسر الفالج الذی ینتظر احدی فوز من قداحه یوجب له بها المغنم ویدفع عنه المغرم، کذلك المرء المسلم البریٔ من الخیانة والکذب ینتظر احدی الحسنین اِمّا داعیاً من الله فما عندالله خیر له، و اِمّا رزقاً من الله فهو ذو اهل و مال، و معه دینه و حسبه المال والبنون، و هو من حرث الدنیا، والعمل الصالح حرث الاخرة و قد یجمعها الله لاقوام » .



ارباب اشارت در تفسیر این آیت سخن از فنای دنیا و ناپایداری آن رانده و کلام خویشرا بحکایات وامثال مزین ساخته‌اند، و دروجه تشبیه گفته‌اند: ـ اشارت در آنکه خدای‌تعالی دنیا را بآب تشبیه کرد آنست که آب قرار نگیرد بیکجای، بلکه رونده باشد چون راه یابد، همچنین است دنیا بر یك کس قرار نگیرد. دیگر آنکه چون برجای باز دارند بریك حال نماند، لون وطعم و رائحه آن متغیر شود، همچنین دنیا اگر بر یك حال بماند صورت آن تغییر پذیرد. دیگر آنکه آب در یك جای بدارند روزی چند بماند و باز خشکد بهری بزمین فرو شود و بهری بهوا پرد، دنیا

(۱) مصیبت‌نامه، طهران ـ ۲۵۵
(۲) مرقس ۲۶/٤
(۳) القمی: ص ۲۵۷

نیز همچنین است روزی چند بماند و باز فانی شود . دیگر آنکه در آب ممکن نباشد که کسی درون شود وبعضی ازاو درنگیرد و ترنشود ، دنیا نیزهمچنین است ،هیچکس نباشد که درآن آمیزد و از فتنت و بلیّت آن بسلامت ماند . دیگر آنکه آب چون باندازه بود نفع دهد و چون زیاده از حد شود خرابی دهد ، دنیا نیز همچنین است تا باندازه بود سودمند باشد چون از اندازه بگذرد همه زیان آرد(۱) .



تمثیل بآب وقطره باران در کلام حکما ودانشمندان بسیاراست از آنجمله حکایت آن قطره است که در دهن صدف مروارید شود و در کام افعی سمّ گردد چنانکه شاعر آنرا باحسان درباره جوانمردان و سفلگان تشبیه کرده است : ـ

«اری الاحسان عندالحرّ دیناً و عندالسفلة منقصة و ذماً
کقطر الماء فی الاصداف دُراً و فی جوف الافاعی صارسمّاً.»

صوفیه از عالم وجود بدریا و از گوهر علم بقطره تعبیر کرده‌اند، واین مثال را چنین آورده‌اند :(۲)

«معانی چون کند اینجا تنزل ضرورت باشد او را از تمثل
شنیدم من که اندر ماه نیسان صدف بالا رود از قعر عمّان
ز شیب قعر بحر آید بر افراز بروی بحر بنشیند دهن باز
بخاری مرتفع گردد ز دریا فرو بارد بامر حق تعالی
چکد اندردهانش قطره‌ای چند شود بسته دهان او بصد بند
رود تا قعر دریا با دل پر شود آن قطرهٔ باران یکی دُر
بقعر اندر رود غواص دریا از آن آرد برون لؤلؤی لالا
تن توساحل وهستی چودریاست بخارش فیض وباران علم اسماست
خرد غواص آن بحرعظیم است که اوراصدجواهردر گلیم است»

سعدی همین مثل «قطره آب» را درفضیلت ـ تواضع وترك نفس ـ ایراد کرده وگفته است(۳)

«یکی قطره باران زابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائی که دریاست من کیستم گراو هست حقا که من نیستم ؟
چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد»

---

(۱) ابوالفتوح ۴۲۷/۳
(۲) شرح گلشن‌راز ۳۰۹
(۳) بوستان

تمثیل بیست و نهم ـ «امثال درقرآن»

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هٰذا الْقُرآنِ لِلنّاسِ مِنْ كُلِّ مَثلٍ وَ كانَ الانسانُ اَكْثرَ شيیءٍ جَدَلاً ». الکهف ـ ۵۲/۱۸

ترجمهٔ(۱)

«وگردانیدیم در این قرآن از هرمثلی : (بروجه بیان که ایشان بآن محتاج باشند) وآدمی بیشتر از هرچیز بجدل گراید) وآدمی پیچنده تر همه چیز است و ستیهنده‌تر. »

نظیر این آیت و بهمان معنی است آن آیت که در سورهٔ اسراء آمده :

« وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فِي هٰذاالقُرآنِ مِنْ كُلِّ مَثلٍ فَاَبىٰ اَكثرالنّاس اِلّا كفُوراً » (۹۰/۱۷) .

مفسّران در تفسیر این دو آیت گفته‌اند : که مقصود از مثل در اینجا تواند بود که بمعنی خاص تمثیل باشد تا مردمان از آن اعتبار گیرندو پند پذیرند. هم ممکن است که ـمثل ـ بمعنی عام باشد یعنی « من کل معنی من الحکم والمواعظ والقصص والاخبار والحکم. »(۲) ونیز گفته‌اند « من کل مثل » یعنی من کل جنس تحتاجون الیه(۳)

گویند : که این آیت دربارهٔ **نضربن الحارث** فرود آمد ، ونیز گفته اند که درباره **ابی بن الخلف الجمحی** آمده است(٤) و این هر دو درباره **قرآن** یا **پیغمبر** ص خصام و جدال میکردند. لیکن اکثر مفسرین برآنند : که معنای آیت عام است برای هر آدمی که کافر باشد ، و در احکام خدا مجادله کند. وجدل بمعنی خصومت کردن با حق است بادلّهٔ باطله.

---

(۱) ابوالفتوح ۴۳۰/۳ ، کشف الاسرار ۶۱۸/۷

(۲) ابن کثیر : ۳۰۰/۵

(۳) البیضاوی : ۱۱۶/٤

(٤) تفسیر ابن عباس ۱۱۶/٤

بعضی از مفسّرین عامه بمناسبت این آیت حکایتی نقل کنند(۱) :که در آن تعلیم وموعظتی مندرج است و آن اینکه گویند : ـ شبی **پیغمبر** ص بخانه **علی** و**فاطمه** علیهما السّلام درآمد و گفت ـ آیا نماز نمیگزارید ؟ **فاطمه** گفت «انفسنا بیدی الله تعالی فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا . فانصرف رسول الله حین ذلك و لم یرجع الی شیئی ثم سمعته یقول وهو مول یضرب فخذه بیده «و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً . » والعهدة علیهم .

امام رازی این آیه را مربوط بدو مثل سابق الذکر در همین سوره میداند و میگوید ـ(۲) پس از آنکه کافران بر مسلمانان فخر کردن گرفتند و بکثرت اموال و اتباع بر آنها مباهات کردند ، خداوند فساد عقیدت و بطلان شبهت ایشانرا بدو مثل مذکور ثابت فرمود . پس آنگاه تکرار واعاده سخن کرد و گفت « ولقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثلٍ ..الخ » زیرا باوجود آنهمه جوابهای کافی ومثالهای روشن باز آن کافران ترك مجادله و خصام ننمودند و بر عقاید باطل خویش اصرار ورزیدند ، از اینرو فرمود :
« و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً »

یکی از مشایخ متأخرین صوفیه درترجمه منظوم این آیت چنین گوید(۳) :

«مادراین قرآن بیان کردیم بل ... پند را « للناس من کل مثل »
که بدان دارند درنظم احتیاج ... ازدلائل وازقصص بی اعوجاج
او در انکار وخصومت بیمحل ... کان انسان اکثر شیئ جدل»

---

(۱) الصحیحین ، الخازن : ۱۱۶/٤

(۲) تفسیر الکبیر :

(۳) تفسیر صفی .

تمثیل سی ام ــــ «مگس»

« یا اَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰه لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً، وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ». (الحج ۷۳/۲۲)

ترجمه (۱)

« ای گروه مردم مثلی زده شد پس بشنوید آنرا ، هرآینه کسانی که میخوانید غیر از خدای مگسی نیافرینند ورخود همه گردآمدندی برای آفرینش آن ، واگر مگس چیزی‌از ایشان رباید باز خلاص نتوانند کردآنرا ازاو، سست باشند خواستاروخواستارشده . (سست است پرستگار وپرستنده)

مفسرین برآنند که چون‌این سورة مکی‌است این‌آیت‌مثل‌درشأن‌مشرکان **مکه** فرودآمده وتمثیلی‌است دربیان ضعف وعجز بتان وناتوانی ایشان که اگر جمله‌مجتمع شوند مگسی نتوانند آفرید ، واگر مگس چیزی ازیشان بستاند آنرا نتوانند ازآن بازستدن ، هم طالب وهم مطلوب ، هم بت وهم بتپرست ، هردو بس ضعیف وناتوانند(۲)

بعضی‌گفته اند : درین آیت تمثیلی نیست وآنچه‌گفت مثلی نباشد لیکن چون مشتمل بر نکتهٔ عجیب و بدیع است آنرا مثل نامند(۳)

علامه زمخشری برآن است که هرصفت وقصه‌که استحسان واستغراب درنفس پدید کند، آنرا مانند امثال سائره مثل گویند(٤)

درین تمثیل تشبیهی است در بیان قدرت صمدانی و ضعف و ناتوانی اصنام که جانوری خرد و حقیر چون مگسرا نتوانند آفرید و چون مشرکان بت های خود را با زعفران و عسل و دیگر صمغها طلایه میکردند ، مگس بسیار بر آنها گرد میآمد

(۱) ابوالفتوح : ٦١٠/٣ ، کشف‌الاسرار : ۷۰٥/۸
(۲) الخازن ، النسفی : ۳۲٤/٤
(۳) البیضاوی ۳۲٤/٤
(٤) الکشاف

آن بتان از خویش دفاع کردن نمیتوانستند، از اینرو فرمود: « ضَعُفَ الطّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ » مقصودِ از طالب صنم است و از مطلوب ذباب(١).

و نیز گفته‌اند که بتپرستان اغذیه وگوشت قربانی درقدم بتهای خود مینهادند و مگسها برآن جمع میشد، و این اشارت بدانست. و نیز گفته‌اند که درین آیت اشارت است برنج ودردی که آدمیرا از نیش مگس حاصل میشود و ازآن‌خویشتنرا خلاص کردن نتواند.

و فقره « ضعف‌الطالب والمطلوب » درین آیت شریفه مثلی است سائر که در مقام اشاره بعجز و ناتوانی دو چیز یا دو کس بدان مثل زنند(٢).



مگس در لسان عرب و عجم مثال ضعف و حقارت و ناتوانی است چنانکه از سخنان پیغمبر است: « و من اظلم ممن ذهب بخلق کخلقی فلیخلقوا مثل خلقی ذرةً اوذبابةً »(٣)

ودرفارسی‌نیز فراوان‌است چنانکه این‌مثل‌آمده است « مگسیرا که تو پرواز دهی شاهین است ».

و نیز در این اشعار که گفته‌اند:

١ـ«طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند	وازتحسر دست برسرمیزنند مسکین مگس»
٢ـ«گرچه خوبی بسوی زشت بخواری منگر	کاندرین ملك چو طاوس بکارست مگس»
٣ـ«ای‌مگس‌عرصه سیمرغ نه جولانگه تست	عرض خود میبری و زحمت ما میداری»



بعضی از علمای عصرحاضردرین مثل تحریضی درمطالعه علم‌الحیوان وشناختن حشرات دانسته‌اند، و معنائی عام بر آن قائل گشته و گفته‌اند(٤): « ان‌الله لم یذکر

---

(١) تفسیر ابن عباس، تفسیر طبری، اصول کافی

(٢) رجوع شود بهمین کتاب: ١٤١/٧٤

(٣) الصحیحین

(٤) تفسیرالجواهر: ٧٣/١١

هذاالمثل اغتباطاً بل ضربه لتعليم‌المسلمين أليس ذلك داعياً لدراسة علم الذباب و علم الحشرات و علم الحيوان ؟ لنعرف ما فيه من المضار و المنافع لنتحرس من الضار و نأخذالنافع ؟ » .

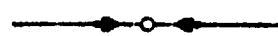


اهل اشارت و تأویل بر آنند(۱) که مخاطب « يَا أَيُّهَا النَّاس »درین آیت گرفتاران بلای نسیان و غافلان از حقیقتند ، تا آنانرا تنبیهی باشد ، مگر از خواب غفلت بیدار وازمستی جهالت هشیار گردند . آنکس که عزّ سرمدی طلب کند برمعدن ضعف ومذلت رو نیاورد وخلایق ازقدرت ومشیت بی‌نصیب وازتوانائی مطلق محروم‌اند .

ابن‌عطا گفته است : در این مثال خداوند خلائقرا بمقدار ضعف ایشان دلالت نموده ، چه‌آنکس که در کمال هیبت و در عظمت ملك درینجهان ثانی ندارد ، از پستترین وخوارترین مخلوقات چون مگس احتراز نتواند ، پس باید که بعجز وضعف و عبودیت خود پی ببرد و بر ابناء جنس خود فخر و کبر نفروشد .

شیخ عطار مگس را موضوع تمثیل لطیفی عارفانه قرار داده ، و در آن پند و اندرزی بلیغ آورده است(۲)

«بر دیوانهٔ بیدل شد آن شاه — که ـ ای دیوانه ازمن حاجتی‌خواه،
چوخورشید است چرخ تاج بخشم — چرا چیزی نخواهی تا ببخشم ؟
بشه دیوانه گفت ـ ای خفته در ناز — مگس را دار امروزی ز من باز
که‌چندان‌این‌مگس‌برمن‌گزیده‌است — تو گوئی درجهان جزمن ندیده‌است
شهش گفتا ـ که‌این کار آن من نیست — مگس درحکم ودر فرمان من‌نیست
بدو دیوانه گفتا ـ رخت بردار — که تو عاجز تری از من بصد بار
چوتو بریك مگس فرمان نداری — برو شرمی بدار از شهریاری !»



(۱) شیخ روزبهان : ۶۲/۲

(۲) اسرارنامه : طبع تهران ـ ۱۸۸

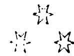
تمثیل سی و یکم ـ «چراغ و چراغدان»

« اَللّٰهُ نورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نورِه كَمِشْكوٰةٍ فيها مِصْباحٌ اَلْمِصباحُ فِي زُجاجَةٍ ، اَلزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ ، لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَلاٰ غَرْبِيَّةٍ ، يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلي نورٍ ، يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِه مَنْ يَشاءُ ، وَيَضرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ لِلنّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَليمٌ »

(سورةالنور ـ ٣٥/٢٤)

ترجمه(١) :

« خداست روشنائی آسمانها وزمین ، صفت نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد وآنچراغ درآبگینه‌ای ، وآن آبگینه گوئی‌ستاره‌ای‌است درخشنده ، که میافروزند آتش‌آن چراغ ازروغن درختی بابرکت از زیتون ، وآن درخت نه‌ازسوی مشرق باشد نه‌از سوی مغرب ، و نزدیکست که روغنش بر فروزد هرچند آتش بدان نرسد ، روشنائی برزبر روشنائی ، راه مینماید خدای هرکه‌را خواهد ، ومثلها میزنند خدای مردمانرا وخدای بهمه چیز داناست . »



درتفسیراین مثل الهی که ازژرفترین امثال قرآنی است مفسرینرا سخنهاست :

طبری که تفسیر او اقدم مجموعات تفسیریه است اقوال مفسرین قبل ازخود را جمع کرده وبسبک خویش آنرا باخبار واحادیث مرویّه ازصحابه صدر اول مستند داشته است(٢).

وما اینك خلاصهٔ آن سخنان را در هر جزءِ از اینمثل ذیلاً نقل مینمائیم :

« اَللّٰهُ نورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ » ـ بعضی گفته‌اند: ـ یعنی خداوند هادی تمام کسانیست که در زمین و آسمان هستند که بنور اوبراه راستی هدایت شوند . وبعضی دیگر گفته‌اند : ـ یعنی خداوند مدبّر آسمانها و زمینهاست .

(١) ابوالفتوح : ٢٨/٤ ، کشف‌الاسرار : ٧٣٠/٨

(٢) الطبری : ١٠٤/١٨

« مَثَلُ نُوره » ـ يعنى مثل نور الهى، بعضى گفته‌اند يعنى ـ مثل نور مؤمن كه كه دل او بايمان روشن است ، وبعضى گفته‌اند ـ مثل نور **محمد** ص . وبعضى ديگر ـ يعنى ـ مثل **هذاالقرآن** . وبقول بعضى ديگر : ـ يعنى‌مثل طاعت او .

« كَمِشْكواةٍ » بقول بعضى ـ المشكوة نفسُ **نبى** ، والمصباح قلبه ، والزجاجة صدرهُ و بقول ديگر « المشكوٰة » بمعنى‌چراغ‌است ، ونيز بقولى ديگر « اَلْمِشْكوٰة » كوةٌ وضع فيها السراج » . بلغت حبشى(١) . وبقولى ديگرمشكوةموضع فتيله‌است در چراغ . وبقولى « اَلْمشكوةٌ » الحديدة التى تعلق بها القنديل .

« كَأَنَّها كَوكَبٌ دُرِّيٌ » كنايه است ازسينه **نبى** يا ايمان مؤمن.

« المصباح فى زجاجة ، يعنى ـ السراج الذى فى المشكوة و هوالزجاجة .

« كأنّها كوكبٌ درى » يعنى ـ آن آبگينه درصفا وحسن‌مانند مرواريد است و باينمعنى « دُرّى » بضمّ اول قرائت شود ، وبمعناى ديگر ـ آن آبگينه چون‌ستاره‌اى است كه شيطانرا برآندو طرد كند و باينمعنى « دِرّى » را بكسر دال قراءت كنند .

« تُوقَدُ مِنْ شَجَرةٍ مُباركةٍ » يعنى ـ الاخلاص لله بعبادته « لاشرقيةً ولا غربيةً » يعنى نه‌آفتاب مشرق برآن تابد و نه آفتاب مغرب.

« يوقد » ـ اگر بياء و تخفيف خوانند يعنى روشن ميشود ، واگر تُوَقّد بتاء و تشديد خوانند ، يعنى روشن ميكنند. ومثل اخلاص المؤمن كشجرةٍ خضراء ناعمةلاتصيبهاالشمس على اى حالٍ كانت ، و كذلك هذاالمؤمن قداحترس ان يصيبه شيىٌ من الفتن فقدابتلى بها وثبتهاالله فيها فهو بين اربع خصالٍ : ان اعطى شكر ، و لن ابتلى صبر ، و ان حكم عدل و ان قال صدق .

« فلولَمْ تمْسسه نارٌ نُورٌ علَى نُورٍ »(٢) ـ يعنى المؤمن يتقلب فى خمسة من الانوار : ـ فكلامه نورٌ ، وعملهُ نورٌ ، ومدخلهُ نورٌ ومخرجهُ نورٌ ، ومصيره الى النور.

« وَ لَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ » ـ يعنى مثل‌هدايت الهى‌درقلب مؤمن چون زيت صافى‌است

---

(١) الطبرى : ١٠٥/١٨ ، آرتور جفرى « لغت بيگانه در قرآن » . . .
(٢) الطبرى : ١٠٧/١٨

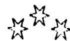
که قبل از آنکه آتش باو برسد، روشن گردد، و اگر آتش باو در رسد روشنی بر روشنی فزاید، کذالك یکون قلب المؤمن یعمل بالهدی قبل ان یاتیه العلم فاذا جائهُ العلم ازداد هُدیً علی هُدیً.

ونیز گوید درشأن نزول این آیت: که چون **یهود** به **پیغمبر** گفتند نورخداوند از آسمان چگونه فرود آید؟ خداوند این مثلرا برای نور خود آورد.

«مِنْ شَجَرةٍ مبارکةٍ زیتونةٍ لاشَرْقیّةٍ وَلاغَرْبیةٍ» گویند: آن درختی است که در وسط صحرا قرار دارد، نه سایه مشرق بر او افتد و نه سایه مغرب، ازینرو زیت او صافیترین زیتهاست، چنان درخشنده که اگر آتش باو نرسد باز ضوء وروشنائی دهد. وبقولی دیگر درختی است، که دروسط اشجار دیگر واقع نشده است، که آفتاب رادر هنگام طلوع وغروب از آن مستور دارد. وبقولی دیگر- مقصوداز آن زیتونِ شام است که آن کشور دروسط معموره ارض قرار دارد، نه درشرق وغرب آن. وبقولی دیگر- این شجره بهشت است که از نوع اشجار روی زمین نیست.

«نُورٌ علیٰ نورٍ» - بقولی - ایمان المؤمن وعمله، وبقولی دیگر - بمعنی النار علی الزیت، یعنی روشنائی آتش برروشنائی روغن، وبقولی دیگر- یعنی نور حجّت وبیان **قرآن** است قبل از نـزول آن وبعد از آن، وبقولی دیگر- یعنی **القرآن** یضیءُ بعضه بعضاً.

«یَهْدی الله لِنورِهِ مَنْ یَشاءُ» - یعنی- یوفق الله المؤمن لاتمام نوره وهو هذا **القرآن**. این بود خلاصه‌ای ازمجموعه اقوال مفسران اولیه که **ابن جریر** نقل کرده است.



بیفایده نیست که از اختلاف قرائات که درمصاحف مختلفه درین آیت وارداست فهرستی در اینجا ذکر شود(۱)

الف - از مصحف **ابن مسعود**

۱ - مثل نوره فی قلب المؤمن کمثل مشکوٰة ...

۲ - مثل نور من آمن به واحبّ اهل بیت نبیّه کمثل مشکوٰة ....

(۱) بنقل از مقدمهٔ کتاب «المصاحف»، طبع ارتور جفری، ٦٥ و ١٥٠

٣ ـ وُقدّ ـ ونیز یُوقَدَمن شجرة مبارکة . . .

٤ ـ ولو لم تمسّه نارٌ . . . .

ب ـ از مصحف **ابی بن کعب**

١ ـ مثل نورالمؤمن کمشکوٰة . . .

٢ ـ مثل نور من آمن بالله کمشکوٰة . . .

٣ ـ مثل نور من آمن به کمشکوٰةٍ . . .

٤ ـ مثل نورالمؤمنین کمشکوٰةٍ . . . .

٥ ـ الله نَوّرَ السموات والارض . . .

٦ ـ وقَدَ من شجرةٍ مبارکةٍ . . . .

٧ ـ ولولم تَمسّهُ نارٌ . . . .



دیگری از مفسرین(١) که «مِشکوٰة» را قلب مؤمن تفسیر کرده، روایتی از **پیغمبر** ص که مشتمل بر تمثیلات لطیفه است نقل مینماید، که ذکر آن تمثیلات در اینجا مزید بر فایدتست: «قال ص: «القلوب اربعة: قلبٌ فیه مثل السراج یزهر، و قلب اغلف مربوط علی غلافه، و قلب منکوس، و قلبٌ مصفحٌ. فاما القلب الاجرد فقلبالمؤمن سراجه فیه نوره. و اما القلب الاغلف فقلبالکافر. و اما القلب المنکوس فقلب المنافق عرف ثم انکر. واماالقلبالمصفح، فقلبٌ فیه ایمانٌ و نفاقٌ ومثلالایمان فیه کمثل البقلة یمدّها الماء الطیّب، و مثل نفاق فیه کمثل القرحة یمدّه الدم والقیح. فاّیالمادتین غلبت علیالاخری غلبت علی قلبه.»



بعضی از مفسرین برای این تمثیل تعبیراتی فلسفی قائل شدهاند و گفتهاند(٢): نور مؤمن اشاره است بقوای خمسه درّاکه او که معاش ومعاد بآن قوا پیوسته است، و آن پنج قوه عبارتند از: حساسه که مدرك محسوسات است، و خیالیه که حافظ صور محسوسات است، و عاقله که مدرك حقایق کلیه است، و مفکّره که معقولاترا تألیف و

(١) ابن کثیر: ٦/١٢٠
(٢) بیضاوی: ٤/٤٠٠

ترکیب میکند تا از آن نتایج علمی بدست آورد، وقوهٔ قدسیه‌که لوایح غیب واسرار ملکوت در آن منجلی میشود. و از این پنج قوه معقولات انسانی ترکیب و تألیف می‌گردد، وعلم ودانش اورا پدید میآید وقوه قدسیه الهیه که درمرتبه آخراست خاص پیغمبران و اولیاست، و ازینجاست که در آیهٔ شریفه آمده است: « ولکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من‌عبادنا » (۵۲/٤۲)، وبنابراین قاعده - پنج شیئ دراین تمثیل آمده‌است که عبارتست از - مشکوة وزجاجة ومصباح وشجره‌وزیت. که هریك ازاین اشیاء خمسه اشارتیست بیکی از آن قوای پنجگانه: - از قوهٔ حساسه بمشکوة تعبیر شده که محل چراغدان است و رو بظاهر اشیاء دارد و آنها را روشن میکند تا دیگر قوی آنرا درك نماید. واز قوهٔ خیالیه بزجاجه اشارت شده است که صور مدرکاترا از هرسو درك کند و آنها را بانوار عقلیه روشن سازد. و از قوهٔ عاقله بمصباح کنایت‌رفته است که ادراکات کلّیه ومعارف الهیه را دردل جلوه گرسازد. و ازقوهٔ متفکره‌بشجره مبارکه تعبیرشده که چون ازلواحق واعراض جسمانی خالی بود پس نه شرقی است و نه غربی، و در وسط صور معانی متصرفه قرار دارد و از هر دو بهره‌ور میشود. و قوهٔ قدسیه الهیه را بزیت تعبیرفرموده که ازفرط صفا وشدت ذکاء بدون‌آنکه آتش تعلیم و تفکر در او رسد خود بخود نورافشانی فرماید.

ونیزگویند:- که‌این‌آیت تمثیلی‌است ازقوّه عاقله درمراتب وجودخود، چنانکه در آغاز امر که خالی از هر علم و دانش است مانند چراغدان باشد و چون بعلوم ضروری منتقش گردید، و احساس جزئیات آنرا حاصل گشت، مانند آبگینه شود که در آن مسائل نظریه منعکس گردد، پس اگر مراتب دانش وعلم اورا بسر منزل تفکّر رهبری کرد و قوه اجتهاد اورا میسر گشت مانند شجره مبارکه زیتونه گردد، واگر این گوهر بحدس وظن حاصل شود، مانند روغن بود، واگر نور دانش رابقوهٔ قدسیه الهی بدست آورد، آن روغن خود بخود و بی مدد آتش مضیئی و نورافشان باشد، هر چند فرشته‌وحی و الهام بـاو نرسد بـاز از نورانیّت آن کاسته نگردد، و هنگامیکه قوهٔ عاقله چنان باگوهر علم و دانش متصل و آمیخته گردد چون چراغ

از روغن و آتش تابند گی گیرد و نور آن یکی بر نور این دیگری افزون شود که « نورٌ علی نورٍ » .

شیخ رئیس درکتاب **الاشارات**(۱) بمشرب حکماء بدین آیت همچنان استناد فرموده وگفته‌است(۱) :ـ اشارةٌ « ـ ومن قواها مالها بحسب حاجتها الی تکمیل جوهرها عقلا بالفعل ، فاولها قوة استعدادیّة لها نحو المعقولات وقد یسمّیها قومٌ عقلاً هیولانیاً و هی المشکاة ، وتتلوها قوة اخری تحصل لها عندحصول المعقولات الاولی فیتهّیأ بها الاکتساب الثوانی امّا بالفکرة وهی الشجرة الزیتونة ان کانت ضعفی ، او بالحدس فهی زیتٌ ایضاً ، وان کانت اقوی من ذلك فیسمی عقلا بالملکة و هی الزجاجة ، و الشریفة البالغة منها قوةٌ قدسیّة یکاد زیتها یضیءُ ، ثم یحصل لها بعد ذلك قوة کمال . امّا الکمال فان یحصل لها المعقولات بالفعل مشاهدةً متمثلة فی الذهن وهو نورٌ علی نورٍ . واما القوة فان یکون لها ان یحصل المعقول المکتسب المفروغ منه کالمشاهد متی شاءت من غیر افتقارٍ الی اکتساب و هو المصباح ، و هذا الکمال یسمی عقلاً مستفاداً وهذه القوة تسمی عقلاً بالفعل . والـذی یخرج من الملکة الی الفعل التام و من الهیولانی ایضاً الی الملکة فهو العقل الفعال و هو النار . »

خواجه طوسی کلام شیخ را دربیان آیت شریفه آورده است وشرحی مستوفی فرموده ودرآنجا میگوید(۲) : مراتب قوای نفس را **شیخ رئیس** باین اشارت تفسیرکرده است وگفته‌است ـ که مشکوة اشاره بعقل هیولانی است . وزجاجة عقل بالملکه وشجرة الزیتونه قوهٔ متفکره . و زیت قوه حدس وظن . « یکاد زیتها یضیءُ ولو لَمْ تمسسه نارٌ » قوه قدسیه الهیه است و « نورٌ علی نـورٍ » اشاره بعقل مستفاد است و « المصباح » عقل بالفعل و « النار » عقل فعال . . . الی آخر » .



اما درتفاسیرخاصه(۳) مفسرین شیعه برآنند که این آیت وتمثیل استدلالی است

(۱) شرح اشارات : ۱۵۳/۱ طبع مصر

(۲) الاشارات والتنبیهات : ج ۱/ص/۱۵ طبع مصر ۱۳۲۵ ه .

(۳) تفسیر القمی : ۲۸۰ ، تفسیر الصافی : ۳۱۶

بر اثبات حقانیت **پیغمبر** علیه السلام و ائمه عظام از اولاد او چنانکه گویند : « الله نورالسموات والارض » اشاره است بنورالهی سرمدی که در ذات انبیا سرشته شده وواحداً بعدواحدٍ همچنان تا **پیغمبر** اسلام رسیده وازاو بائمه هدی منتقل گشته . و « المشکوة » اشاره به **فاطمه** است ، « فیها مصباح » اشاره به **حسن** ، « المصباح » اشاره به **حسین** ، « کأنّها کوکب دری » یعنی **فاطمه** علیهاالسلام چون کوکبی درخشنده بین زنان جهانست . « یوقد من شجرة مبارکة » اشاره است بروشنائی الهی که از **ابراهیم** ، باولاد او منتقل گردید . «لاشرقیه ولا غربیة» یعنی لا یهودیّة ولا نصرانیة . « یکاد زیتها یضئ » یعنی نزدیك است که علم از آن منفجر گردد . « ولولم تمسسه نارنورٌ علی نورٍ » یعنی امامی بعدازامامی از آن نور درخشان شده . « یهدیالله لنوره من یشاء » یعنی خداوند هر که را خواهد بنور ائمه (ع) هدایت کند ، ودر پرتو هدایت ایشان راهنمائی فرماید .

درحدیثی که ازامام **جعفربن محمد ع** منقولست چنین آمده که آن حضرت را گفتند دیگران « مثل نوره » را بمثل نورالرّب تفسیر کرده اند فرمود : « سبحان الله لیس لله مثل لانه تع قال ـ لا تضربوا لِله الامثال (۱) » ونیز روایتی دیگراست از **امام** که فرمود: «هومثلٌ ضربه‌الله لنا ، والشجرة یکون امیرالمؤمنین ، «لاشرقیة ولاغربیة » ای ما یکون یهودیاً ولا نصرانیاً ، «ویکاد زیتها یضئ » ای یکادالعلم یخرج من فم العالم من آل **محمد** من قبل ان ینطق به ، و « نورٌ علی نور » ای الامام فی اثر الامام (۲) . »



فرقه **اسماعیلیه** را در کتب ظاهرهٔ خود در تفسیر این آیت وتمثیل نیز سخنانی است که تا حدی نزدیك بروایات تفاسیر خاصه میباشد . در یکی از کتب آن جماعت در تفسیر این آیت چنین آمده است (۳) : « نورحق تع درآسمان وزمین است ومشکوة **پیغمبر** است که بنور آن سرور خلق هدایت میبابند ، و زجاجه دل **علی** ع است که اووصی اوست بعد از **نبی** ، وکوکب درّی برافروخته شده از شجره مبارکه زیتونه

(۱) تفسیر القمی : ۲۸۰

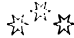
(۲) تفسیر فرات الکوفی

(۳) کلام پیریا هفت باب : ص ۲۸ ، بمبئی، ۱۹۳٤ .

که **ابراهیم خلیل** است و **عمران** است و **پیغمبر** از نسل **ابراهیم** ع و **علی** از **آل‌عمران** که نه جهود و نه نصرانی بوده‌اند. و حضرت **رسول** میفرماید که مصباح نوری است که در آن علم است که در وقت رحلت در وصی خود میگذارد، مانند چراغ آبگینه که نزدیك است از غایت وضوح و صفا و نور و ضیای نبوت و ولایت سخن گوید، بی آنکه ملك بر او نازل گردد.

«فرمان برجعت شه داور کند **علی** بی جبرئیل کار پیمبر کند **علی**»

و نیز گفته است: «**ابن‌بابویه** که از صحابه‌کبار آن حضرت بود در کتاب توحید از **عیسی بن راشد** و او از **امام محمد باقر** روایت کرده: که «مشکوة فیها مصباح» مراد از نور **علی** است که در سینه بیکینه آن حضرت است، که علم **نبی** بسینه **علی** آمده. ومعنی «یکاد زیتها یضیٔ» آنست که نزدیکست که عالِم از آن فخر بنی‌آدم **محمد مصطفی** تکلم نماید بعلم پیش از آنکه سئوال کرده شود. و «نورٌ علی نور» یعنی امام مؤیدند بنور علم و حکمت ازلی... امام دیگر از **آل‌محمد** ص میآید و این هرگز منقطع نشده ونشود از زمان آدم تا خاتم تا قیام قیامت... امام اوصیایند که حق تع ایشانرا خلفاء خود ساخته درزمین، و حجّت گردانید برخلق وخالی نمیشود زمین در هیچ عصری از یکی ازیشان... الی آخر»



مجسمه در این تمثیل دلیلی یافته اند بر جسمانیت حق، لیکن **معتزله** جواب ایشانرا هم درین آیت یافته و گفته‌اند(۱): و ربّما قیل فی‌قوله تع «الله نورالسموات والارض» الیس یدل ذلك علی انه جسمٌ وعلی انه احسن‌الاجسام کماقاله بعضهم؟ وجوابنا: ان‌ّالمراد انه تع منوّر السموات والارض بین ذلك انه قال تع «مثل نوره» فاضاف النور الیه، وقال آخراً «یهدی‌الله لنوره من یشاء». ویحتمل ان یکون‌المراد نفس‌النور، و فی‌الوجهین یوصف انه منوّرٌ وانما وصف نفسه بذلك مبالغةً، من حیث انّ کلّ‌الانوار من قِبله کما یوصف بانه رجاء وغیاثٌ الی‌ماشا کل‌ذلك. ولذلك قال تع «من لم یجعل الله له نوراً فماله من نورٍ.»

---

(۱) قاضی عبدالجبار: تنزیه‌القرآن عن‌المطاعن: ص ۲۵۲.



بباید دانست که یکی از استعارات ومجازات لطیفه بدیعه که بفراوانی در **قرآن مجید** آمده استعمال « نور » است بمعنی هدایت ورشاد ووصول بحقیقت، وآن کلمه درچهل وچهار آیت آمده است[1] ازآن جمله این چند آیت برای نمون دراینجا ذکرمیشود .

١ ــ « قدجاء کم من الله نور و کتاب مبین » (٥/١٥)

٢ ــ « یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متمّ نوره » (٦١/٨)

٣ ــ « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه » (٣٩/٢٢)

٤ ــ « و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نورٍ » (٢٤/٤٠)

٥ ــ « نورهم یُسعی بین اَیدیهم .... » (٦٦/٨)



یکی ازمفسرین معاصر در کتاب کبیرخود[2] اشاره باختلاف انظار علماءاسلام در شرح این تمثیل نموده که چگونه هر کس بقدر همت خود و در حد فسحت فکر خویش آنرا بنحوی تفسیر کرده است، و این تفسیرانرا بچند وجه تقسیم کرده :

١ ــ قول آنانکه این تمثیل الهیرا اشاره بنور **محمد** ص دانسته‌اند و گفته‌اند که « مشکواة » سینه اوست و «زجاجه» قلب اوست و « المصباح » نبوت اوست و « شجرة مبارکة » درخت هدایت اوست و « لولم تمسسه نارٌ » اشاره بآنست که اگر سخنی گوید یا نگوید امراو تابانست و زیت او نورافشان .

٢ ــ قول آنانکه این تمثیل را دربارهٔ **ابراهیم خلیل** وارد دانسته‌اند وگفته‌اند که شجرهٔ مبارکه اشاره باوست و « لاشرقیه ولاغربیة » اشاره بآنست که او نه‌یهودی بود ونه‌نصرانی . و « نورعلی نور » اشاره بافزایش نورمحمدی برنور ابراهیمی است .

٣ ــ قول کسانی‌است که معنای این تمثیل‌را عام دانسته‌اند وآنرا برای هرمرد مؤمن وارد دانند و گویند : که «مشکوة» نفس مؤمن است و « زجاجة » قلب او و « مصباح » ایمان او و « شجره » درخت اخلاص او .

---

(١) معجم المفهرس للقرآن : ص ٧٢٥ .

(٢) تفسیرالجواهر : ١٢/٢٣

٤ ـ قول حکماست که گفته‌اند این تمثیل اشاره است بقوای خمسه درا که که عبارتند از : حساسه وخیال وفکر و عقل و نفس قدسیه الهیه .

٥ ـ قول آنانست که این تمثیل را مخصوص عقل دانسته اند .

٦ ـ قول **ابن عباس** که اسهل تفاسیر است و گفته است : هذا نورالله وهداه فی قلب المؤمن کما یکادالزیت فی المصباح، یضئی قبل ان تمسه النار فاذامسه‌النار ازداد ضوءً علی‌ضوئه، کذلك یکاد قلب‌المؤمن یعلم بالهدی قبل ان یاتیه‌العلم، فاذا جاءه‌العلم ازداد هدیً علی هدیً ونوراً علی نورٍ » .

پس‌ازشرح فصول‌فوق مؤلف بنکته بدیعی‌اشاره میکند ومیگوید[1]: حکمت درنزول این آیت، بعد از آیات عتق ونکاح وقذف آنست، که خداوند مسلمانانرا متنبه میفرماید که بواسطهٔ اشتغال باحکام شرع واقامهٔ حدود و نظامات‌اجتماعی‌ازنظروتفکر درعجائب خلقت غافل نمانند، وعلم فقه ایشانرا از علم کائنات باز ندارد .

ودرپایان مقال اشاره باینمعنی نموده است[2] که درتمام ادیان وعقائد وملل و نحل عالم همه خدای نور را بنحوی پرستش نموده‌اند زیرا که انسان بفطرت خویش عاشق نور است، ونورمبدأ حیات، پس تشبیه حق بنور تشبیهی است که بفطرت انسان نزدیکست .



محققین‌اروپائی نیزدرتفسیراین‌آیت شریف‌تحقیقاتی نموده‌اند. یکی‌ازآن‌جماعت سعی کرده‌است که شبیه ونظیری برای‌این‌تمثیل ازدیگر کتب‌آسمانی بدست‌آورد[3] و اشاره کرده است بآنچه که در کتاب عهد عتیق آمده[4] آنجا که گفته است : « و بمن گفت چه می‌بینی؟ گفتم نظر کردم واینك شمعدانی که تمامش‌طلاست وروغندانش برسرش وهفت چراغ برآنست وهرچراغ هفت‌لوله دارد وبپهلوی‌آن دو درخت‌زیتون

---

(١) تفسیرالجواهر : ٢٥/١٢

(٢) تفسیرالجواهر : ٤٩/١٢

(٣) بلاشر، ترجمه قرآن، بنقل از کلرمون گانو Clermont Ganneau ١٠١٢/٣

(٤) زکریا : ٢/٤

که یکی بطرف راست روغندان ودیگری بطرف چپ آن میباشد ... الخ »

دیگری سعی کرده که دراین مثل قرآنی ازمنظرهٔ قندیل راهبان دردیورمسیحی اثری بیابد(۱) وتمسك جسته‌است باین بیت **امرؤالقیس** دراشاره بمصباح‌راهبان‌نصاری که دربیابان از دور روشنی میدهد(۲).

« یضیٔ سناهُ اومصابیح راهب　　　　اماال السلیط بالذبال المفتّل »(۳)

و اضافه کرده که این تمثیل کنیسه های روم شرقیرا که درعصر بعثت رسول در صحراهای شام فراوان بوده اند بخاطر میآورد .

باید گفت این گونه تحقیقات علمای مستشرق که همواره میکوشند برای آثار وآداب اسلامی‌مشابه ونظیری دردیگر کتب واوراق بدست‌آورند تاحدی برپایه حدس و مظنه قرار دارد و بادیده تردید وشبهه بدان نظر باید نمود .



فارسی زبانان هم ازقرون اولیه تاریخ اسلام درترجمه این‌آیت بزبان پارسی‌سعی بسیار کرده اند. چند نمونه از اقدم تفاسیر فارسی برای نشان دادن سبك انشاءِ و نیز اختلاف نظر ایشان ذکر میشود .

۱ ـ قدیمترین تفسیری‌که نسخه خطی آن دردانشگاه کمبریج موجود است(٤)

---

(۱) ریچاردبل Richard Bell انگلیسی ، رجوع شود بهمین کتاب صفحه ۱۳۶

(۲) دیوان امرؤالقیس ص٦٦ چاپ‌لیدن .

(۳) این بیت ازقصیدهٔ معلّقه امرؤالقیس شاعر عصر جاهلی‌است وهو : ابن حجربن عُمرالکندی من اهل نجد نحو ۱۳۰ قبل الهجره .

(٤) یك نسخه تفسیر فارسی‌خطی دردانشگاه کیمبریج انگلستان موجود است‌که نام مؤلف وتاریخ تألیف‌آن معلوم نیست ولی‌بنا به‌تحقیقات مرحوم پرفسورادوارد براون :

اولاً ـ سبك انشاءآن مربوط بزمانیست که ازتاریخ نظم شاهنامه فردوسی مقدم است، ومؤید این عقیده آنست که مؤلف از اشخاصیکه پس‌ازسال ۳۰۰ ه زیسته‌اند نام نبرده است .

ثانیاً ـ این تفسیر درخراسان تألیف‌شده است .

ثالثاً ـ مؤلف سنّی معتدلی است .

رابعاً ـ روایتها وحدیثهائی که مؤلف نقل کرده قدیم ومعتبراست .

این‌نسخه فقط مشتمل‌برنیمه دوّم‌قرآن ازاوّل‌سورهٔ مریم تاآخرقرآنست ، نام‌کاتب آن‌مصرح وچنین‌تاریخ ورقم‌دارد : وکاتبه وصاحبه العبدالفقیرالمحتاج الی‌رحمةالله محمدبن ابی‌الفتح‌الفقیه‌الغریب. فی‌الیوم السابع من‌ربیع‌الاخر فی‌شهور سنه‌ثمان‌وعشرون وستمائة ، اللهم‌اغفر لصاحبه‌وکاتبه»

یك‌نسخه عکسی ازتمام قسمت‌موجود این‌تفسیرا کنون در کتابخانه‌ملی تهران موجود است .

وبظن قوی قبل ازترجمه طبری یامقارن عصراو قرآنرا بفارسی تفسیر کرده آیت نوررا چنین ترجمه کرده است :

«الله نورالسّموات والارض» - خدای است تعالی روشن کنندهٔ آسمانها بافتاب و ماه و ستارگان ، و آرایندهٔ زمین بدرختان و جویهای آن . و نیز گفته اند آراینده آسمانهاست بفریشتگان و آرایندهٔ زمین است بپیغامبران ، و نیز گفته اند راه نمای اهل آسمان بنور خویش و راه نمای اهل زمین بنور خویش ، و نور او وحی است وپیغام او ، « مَثلُ نورِه کمشکاة فیها مصباح » داستان نور او چون طاقی که پیش او بسته باشد، در آن طاق چراغی، ومراد ازین طاق قندیل است که درمیان اوبلیته نهند و بیفروزند . ای ، که مثل قرآن چون چراغیست وطاق اوقندیل اوست وآن خون سیاه کی درون دل است چون آن نایره است کی میان قندیل است ، وقران دردست . ای ، که بدان یاد کیرند قرانرا وان قران چراغ است . و گروهی گفته‌اند که این مثل از بهر رسول راست صلوات الله علیه :- چراغ **محمدمصطفی** است و**عبدالله** قندیل اوست و **عبدالمطلب** طاق اوست، نورمصطفی ازیشان می تافت. بازآییم بایت «المصباح فی زجاجة» چراغ درابکینه وان قندیل است . الزجاجةُ وقندیل کأنها کوکب دُرّی «تو کوئی آن ستاره‌ایست و دِرّی نیزخوانده‌اند وهردو یکی باشد تابنده . وگفته‌اند کی مراد ازین ستاره مشتری است . ونیز گفته‌اند زهره است . دِرّی روشن چون مرواریدی که روشن وپاکیزه باشد ودروتیرگی نباشد، واگرخوانی چون ستارهٔ کی بروذ وروشناییش دررفتن زیادت شود، توقد من شجرة مبارکةٍ - بیفروزند این قندیل را وآن **مصطفی** است ازدرختی مبارك، وان **ابراهیم** است صلوت الله علیه . ای ، که بیغامبری ازو بذو رسیده است واین شجره مبارك درخت زیتونست . ای ، که درختی بسیارمنفعت ، چنانك گفت زیتونة ، ای که این ابرهیم حنیفی است . «لاشرقیةً ولاغربیةً» آن درخت زیتون نه همه در آفتابست ونه همه درسایه، نه مشرقی است ونه مغربی . وروغن این چنین درخت صافی تر باشد

ای، که ابراهیم نه ترساست نه جهوذ . « یکاد زیتها یضئی » ـ خواهذی و نزدیکستی که روغن آن درخت روشنایی دهذی بیش از آنك ازو چراغ افروزندی . ای که خواستی ابرهیم کی سخن گفتی بذانچ بذو وحی خواستی آمد، پیش از آنك بذو وحی آمدی، انکاه کی ستارکان بدید و ماه و آفتاب . واین قول نیکوست کی خذای تعالی رسول خویش را « سراجاً منیراً » خواند درقرآن . ونیز گفته‌اند . خواستی نشانیهای بیغامبری که گواهی داذی ازبهر رسول را بیش از انکت دعوت کرد خلق را بپیامبری خویش، تو قد من شجرة مبارکة ـ آمده است درعلم، که درختان زیتون شام راخواسته است که برکت آن بیش از دیگر درختانست . ونیز گفته‌اند که برکت او آنست که او از پایین تا بسر سبز کردد همچون درخت انار که بیشتر اوسبز باشد . ونیز گفته‌اند « مَثَلُ نوره » این نور توحید مؤمن است، طاق سینه اوست وابگینه دل اوست و چراغ معرفت اوست . « لاشرقیةٍ ولاغربیة » دنیش همه دشوار نیست، ونیز همه آسانی نیست، مشرقی نیست، که درمشرقیان شدتی است و شوکتی، وان ترکانند وهندوان، ودرمغربیان نرمیست جون یمنیان ومصریان. « یکادزیتها » خواهذی که حق را بدانذی وبشناسذی، بیش از آنك پدید آید او را و نیز گفته اند خواهذی که علم پدید آیذی ازمؤمن عالم سخن گویذی . « ولولم تمسسه نارٌ » می گویند که و او زیادتست ،ای، که بتابذی روغن آن اگر نه انستی که روغن بذو رسذی، ای، که اگر نه آن بوذی که رسول صلی الله علیه در مشت بت پرستان بود و اگر نه خود نوراو می تافتی. « نورٌ علی نورٍ » نورروشنائی باشد که اوراسوزش نباشد نوریست برنوری، ای، که روشنائی آتش برروشنایی روغن وروشنائی روغن برروشنایی ابگینه . همچنین نور پیامبری برنورحکمت، اگر برمومن رانی نورایمان ونورقران . « یهدی الله لنوره من یشاء » راه نماید خدای تعالی بنور خویش . ای، که بگرویدن بمحمّد انرا که او خواهذ ازدوستان خویش . ونیز کفته‌اند راه نماید خذای تعالی سوی دلیلهای هدایت خویش انرا که اوخواهذ ـ ویضرب الله الامثال للناس، وپدیذمی کندخذای تعالی مثلهای

مردمانرا . ای ، که مانند کردن هرچیزی بچیزی دیگر تا دریابندآنرا . ومثل مانند کردن چیزی باشد که ندانندوخواهند که بدانند بچیزی که آنرا بدانند . «والله بکل شییء علیم» وخدای تعالی بهمه چیزها داناست . ازانجازومثلی بدیذ کند وانچ نکند» .

۲ ــ در تفسیر **ابوبکر** عتیق بن **محمد الهروی** مشهور به **سورآبادی** که در عصر **الب ارسلان** سلجوقی تألیف شده(۱) آیه مبارکه نوررا بفارسی زمان خود چنین ترجمه کرده است :

« خداست عزوجل نور آسمانها وزمین داستان نوراو چون طاقی است که در آن چراغی بود ، آن چراغ درآبگینه ای بود آن آبگینه گوئی ستاره ایست درخشنده و تابنده، میافروزد ازروغن درختی ببرکت زیتونی نه برآفتابی ونه نسری، خواهدی کی روغن آن بتابدی ازصفاوت ، اگربدان نرسد هیچ آتشی وروشنائی برروشنائی راه نماید ، وخدای بنور خود آنرا کی خواهد ..... و پیدا میکند داستانها مردمانرا و خدای عز وجل بهر چیز داناست » . نکته قابل توجه آنست که **ابوبکر عتیق** مانند **ابوالفتوح** در تفسیر خود همه جا کلمهٔ (مثل) را به « داستان » ترجمه کرده است .

۳ ــ در تفسیر **طاهری** تألیف **امام ابوالمظفر طاهر بن محمد** مشهور به **شاهفور** متوفی به چهار صد و هفتاد ویك هجری(۲) ترجمه این آیاترا چنین کرده است :

« گروهی گفتند منور آسمانهاست و زمین است مثل نور وی اندر دل مؤمن وایمان که اندر دل وی آرام دارد چون مثل چراغی است که اندرآن بود چراغی، آن چراغ اندرآبگینه بود، وآن چنان بود ازروشنی که گوئی ستاره ایست بزرگ و سفید چون مروارید ، بر افروزد آنرا از درختی مبارك زیتون ، نه شرقی و نه غربی ، خواهد

(۱) کشف الظنون : ص ٤٤۹

(۲) نسخه خطی، جلد دوم این تفسیر در کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار موجود است، حاجی خلیفه نام آنرا « تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم» ذکر کرده . کشف الظنون ٤٤۲ .

زیت آن از روشنی که روشنی دهد ازخویشتن ، اگرچه فراوی نرسد آتشی، روشنی بر روشنی . راه نماید خدای بنور خویش آنرا که خواهد، و مثل میزند خدای مثلهائی مردمانرا، وخدای بهرچیزداناست تاچیزهارابفهم ایشان نزدیك گرداند.. و **کعب الاحبار** گوید این مثلی است که خدا یاد کرده است **محمد** را ، « مشکوة » صدر اوست و « زجاجة » و « مصباح » درو نور نبوت است . . . الی آخر » .

٤ ــ درنسخه دیگر تفسیر فارسی کهن سال تفسیر آیت چنین آمده است (۱) .

« اَللّٰهُ نورُالسَّمٰواتِ.... فِي زُجٰاجَةٍ » . خداوند تعالی و تقدس ظاهراست هستی اوبرهرعقل درست ، نگرنده درآیات او ، نماینده راه صواب است مراهل آسمان وزمین را ـ یعنی در دل هرنیکبختی نوری بنهد و بسبب آن نور راه صواب بازنماید ، چنانك میفرماید : « والله یهدی من یشاءُ الی صراطٍ مستقیم » پس وی است نمایندهٔ راه صواب بسبب نوری که دردل بنده بنهد دردل آنکس که خواهد ـ باز آن نور را بامحل تشبیه میفرماید بچیزی ظاهرمعروف میان خلق که همه آنرا بدانند بی هیچ تأمل ــ مَثلِ آن نور هدایت که در دل بنده بیافرینند مثال او با محلّ او چون طاقی است بی منفذ یعنی بی گذاره که در وی نهند تا نورچراغ در وی جمع بماند وپراکنده نشود ، پس دراین اطاق بی گذاره چراغ نهاده وآن چراغ درخنور (۲) آبگینه . یعنی نورایمان ومعرفت و توحید که در دل مؤمن است وآن دل درسینهٔ وی است بآن چراغ ماندکه در خنور آبگینه بود ، وآن آبگینه در طاق گلین بی گذاره نهاده بود . پس نور ایمان و توحید بآن چراغ ماند از روی روشنائی، و ازآن روی که گرم کننده است ، و ازآن روی که نیك نازك است ، وازآن روی که ورا پلیته وروغن باید ، و ازآنروی که همه کسرا بوی حاجت است خاصّه درشب تاریك، پس نور ایمان روشن تراست به بسیار درجه ازچراغ ونازك تراست ازنورچراغ ، و گرم کننده تر وسوزنده تراست ازنورچراغ ، وحاجتمندتر

---

(۱) نقل از نسخه خطی « تفسیر قدیم » موجود در کتابخانه « شعبه نسخ خطی شرقی ـ انسیتوتو خاورشناسی، اکادمی علوم ـ شوروی . » لنین گراد . C. 1190

(۲) خنور : بضمتین ظرف مطلقاً از کوزه وکاسه وخم وسبو ومانند آن (رشیدی)

است بمدد از نورچراغ بروغن ، وجای نرم خواهد، چنانکه نورچراغ درآویزد به‌پلیته صافی کرده ازپنبه دانه وتافته ، نورایمان دلی‌خواهد نیزصافی ونرم، وچنانکه مرچراغ رادرخنوری‌نهند که نور وراحجاب نکندوآن‌خنورتنک بود وسخت وروشن ،حقتعالی نور ایمان را بنهاد دردلی که هم تنک بود وهم روشن و هم صافی بود از دنس معصیت و شهوت معصیت ، و هم سخت بود یعنی با صلابت وحمیت دردین ، وچنانکه این خنور آبگینه را در غلاف گلین نهند پایگاه داشته آید از کوست هرچیزی ، حق تعالی دل آدمی را در تن آدمی نهان کرد که تن آدمی هم از گل است .

چون معلوم شد اینمثال ـ بازبیان می کند صفت آن خنورآبگینه ومی گوید :

« الزجاجة کانها کوکبٌ دُرّیٌ »آن‌خنورآبگینه بروشنائی چنان‌است گوئی ستارهٔ بزرگ درخشنده ـ یعنی دل مؤمن ازآنك طاعت وعبادت‌آید بل که بیش بلوغ از . . . خالی‌نباشد که‌آن نور بنورستاره ماند ، که بنورستاره راه در بیابان بشب بتوان یافتن . پس هر که نیکبخت بود نشان نیکبختی وی ازخردی تا بزرگی‌دروی بتوان دیدن وآن فضل حق تعالی است که بدهدآنرا که خواهد. . .

بازمیفرماید که این نوررا مدد دهیم ، می‌گوید : یوقد من‌شجرة مبارکة زیتونه لا شرقیه ولا غربیه . . »

این‌چند نمونه را ازتفاسیرفارسی‌قدیم دراینجا ثبت کردیم تا بسبك وروش تفسیر نویسان فارسی زبان در این باب پی بتوان برد .



صوفیه عظامرا درباب این آیت مبارك بمشرب خود تأویلاتی است بسیارلطیف که ازآنمیان بچندسخن نمونه را اکتفا میرود .

سهل‌بن عبدالله تستری گفته‌است(۱)ازقول **حسن بصری** :«مثل نوره» بمعنی قلب عارف است وضیاء توحید، زیرا قلوب انبیاء روشنتر ازآنست که بوصف اینگونه

---

(۱) تفسیر سهل بن عبدالله چاپ مصرصفحه ٦۸ . سهل بن عبدالله : از بزرگان صوفیه تولد ۲۰۰ و متوفی۲۸۳ ه . از اهل شوشتر دربصره وفات یافت ، مؤلف « تفسیرالقرآن » .

انوار تشبیه گردد. و نیز گفت « نورقرآن چون چراغدانی است که چراغ آن معرفت و فتیلهٔ آن فرائض و روغن آن اخلاص و روشنائی آن وصال است، هرچه بر اخلاص برفزاید فروغ و روشنی آن چراغ افزونتر گردد و هرچه برفرائض اضافه گردد تابش و تلألؤ آن بیشتر شود.»

عبدالرحمن سلمی در تأویلات خود گفته‌است: (۱) قلب عارف مانند آسمان است، همانگونه که آسمان بدوازده برج منوراست قلب‌عارف نیز بدوازده خصال‌روشن است، مادام که آن بروج سماوی برپاست نظم عالم برقراراست، همچنان مادام که دوازده خصلت در دل عارف پایدار است نفس او بنور عافیت منور است.

در تفسیر منسوب به **خواجه عبدالله انصاری** (۲) چنین آمده‌است:ـ « نورها بعضی ظاهر ندو بعضی باطن، ظاهر را گفت « جعلناه سراجاًوهاّجاً»، باطن را گفت « فمن شرح‌الله صدره فهو علی نورٍ من ربه.» نور ظاهر نور شمس وقمر است نور باطن نور توحید و معرفت است، نور شمس و قمر اگرچه زیبا روشن است آخر روزی آنرا کسوف و خسوف بود، اما آفتاب معرفت ونورتوحید که ازمطلع دلها سرزندآنرا هرگزکسوف وخسوف نبود وتکویروتکد یر گردآن نگردد. طلوعی‌است بی‌غروب و کشوفی‌است بی‌کسوف و اشراقی در مقام اشتیاق.

ان شمس‌النهار تغرب باللّیل و شمس‌القلوب لیست تغیبُ.»

قال حسین بن منصور: « فی‌الراس نورالوحی‌وبین‌العینین نورالمناجاةوفی‌السمع نوراليقين و فی‌اللسان نورالبیان و فی‌الصدر نورالایمان و فی‌الطبایع نورالتسبیح، فاذا التهب شیئٌ من هذه‌الانوار غلب علی‌النورالآخر فادخله فی سلطانه، فاذا عاد سلطان ذلك‌النوراوقردائم مما کان، فاذا التهب جمیعاً صارنوراً علی‌نورٍ یهدی‌الله لنوره‌من‌یشاء»

محیی‌الدین بن‌العربی در تفسیر خود بمشرب خویش برای این تمثیل‌تأویلات نموده وتحقیقیات بسیارکرده (۳) وخلاصهٔ قبول‌اوباختصارچنین است: « الله‌نورالسموات

---

(۱) تفسیرالسلمی.
(۳) کشف‌الاسرار.
(۲) تفسیر محی‌الدین.

والارض » یعنی مظهر سماوات ارواح و ارض اجساد، و نور وجود مطلق است که همهٔ موجودات بهستی او هست شده اند، « مثل نوره » یعنی صفت وجود حق و ظهور او.
« کَمَثَلِ مشکوٰةٍ فیها مصباح » اشاره است بظلمت جسد و تنوّر آن بنور روح، و « الزجاجة » اشارتست بقلب نورانی عارف که بنور اشراق چون قندیل بشعله روشنائی یافته، و « کوکب درّی » اشارتست بدل عارف و درخشندگی آن، و « من شجرة مبارکة » منظور نفس قدسیه پاك و روشن است که ریشهٔ آن در زمین جسد و اغصان و فروع آن در آسمان دل قراردارد، «مبارکه» از آنجاست که نفس قدسی دارای فوائد ومنافع بسیار از ثمرات اخلاق و اعمال و مدرکات باشد ازینرو بصفت برکت متصف گشته. « زیتونة » اختصاصی است درخت نفس را، زیرا همانگونه که زیتون ناپخته نگردد استعداد آن برای اشتعال و روشنائی کامل نشود ازینرو معرفت مانند روغنی است که در زیتون وجود دارد.
«لاشرقیةٍ ولا غربیةٍ » یعنی نفس قدسی درحد وسط اعتدال قراردارد، بین مغرب اجساد ومشرق ارواح. « یَکادُ زَیْتُها » اشارتست بقوه استعداد نفس از نورقدسی « وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ » اشارت است بعقل فعّال که بنور روح القدس روشن گردد. « نُورٌ عَلیٰ نُورٍ » اشارتست بدین نکته که اگر نورالهی از مشرق ذات بر نفس تابد وکمال حاصل کند چنان باشد که آن نور مضاعف گردد. « یَهْدی اللهُ لِنُورِه مَنْ یَشاء » کنایه بنورالهی است که ظاهر بذات وظاهر کننده غیر است هر که راخواهد قرین عنایت وسعادت گرداند.
شیخ شبستری را در تحقیق این نکته که جمیع اعیان موجودات ممکنه بنور حق یعنی بتجلی او پیدا و روشن گشته‌اند و بحقیقت غیر حق هیچ موجودی نیست، وجمیع اشیاء باو نموده شده، و هیچ شیئی سبب ظهور او نمیتواند بود، منظومهٔ لطیفی است که تمثل بنور الهی کرده است و نکات و لطائف بیشمار در آن مندرج ساخته و سخنان نغز گفته(۱):

« همه عالم بنور اوست پیدا — کجا او گردد از عالم هویدا

---

(۱) گلشن راز ۶۵

نگنجد نور ذات اندر مظاهر | که سبحات جلالش هست‌قاهر
در آنموضع که‌نورحق دلیلست | چه جای گفتگوی جبرئیلست
چه نور او ملکرا پر بسوزد | خرد را جمله پا و سر بسوزد
بود نور خرد در ذات انور | بسان چشم سر در چشمهٔ‌خور
چومبصر با بصرنزدیك گردد | بصر ز ادراك او تاریك گردد
سیاهی گربدانی نورذات است | بتاریکی درون آب حیاتست
سیه‌روئی ز ممکن در دو عالم | جدا هرگزنشد والله اعلم»

مولانا جلال‌الدین رومی در نکته « لا شرقیة ولا غربیة » فرموده است(۱)

«قابل تغییراوصاف تن است | روح باقی آفتاب روشن است
اوست بی تغییر لا شرقیة | نی ز تبدیلی که لا غربیة »

وهمان بزرگ را درمعنای « نور علی نور» دوسه بیتی‌است لطیف(۲) که حسن ختام اینمقال قرارمیدهیم :

« نورحسی‌رو که‌نورش‌را کبست | حسرا آن نورنیکو صاحب است
نور حسّی میکشد سوی سرا | نور حقش میبرد سوی عُلا
نور حسرا نور حق تزیین بود | معنی« نورٌ علی‌نور» این بود»



(۱) مثنوی ٤/٤٢٥
(۲) مثنوی ۱۴۳/۲

تمثیل سی و دوم و سی و سوم. «سراب و ظلمات»

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَاللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيهِ حِسابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. »
(سورة نور : ۳۹/۲٤)

« أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍ يَغْشيهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوقَ بَعضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَريها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نوراً فَما لَهُ مِنْ نورٍ. » (سورة النور ۲٤/٤۰).

ترجمه(۱)

« آنانکه کافر شدند کردارایشان مانند سرابی است (گورابی) بهامون ، که آنرا تشنه آبی پندارد ، چون بآن آید آنرا چیزی نیابد وخدایرا نزد آن یابد پس باو شمار (پاداش) اورا بر گذارد وخدا زود شمار است . »

« یا (مثل کردار ایشان) چون تاریکی‌هائی است در دریائی ژرف که فرو میپوشد آنرا موجی برزبر آن موجی دیگر ، برزبر آن میغی ، تاریکی‌هاست بعضی بربالای بعضی دیگر ، و (او که درآن تاریکی هاست) اگر دست خودرا برآرد ، نتواند که فرا راه خویش بیند (از تاریکی) و هر که خدای اورا دردل روشنائی ندهد اورا هیچ روشنائی نیست . »

در این دو آیه که بتوالی یکدگر وارد شده اند دو مثل آمده است برای یك ممّثل، هرچندکه تصریح بکلمهٔ مثل درآن دو آیه نشده‌است . درآیهٔ اول کردار کافران‌را به تشنه و سراب و درآیهٔ دوّم بغرقهٔ درظلمات ، در دریای مواج ، پوشیده ازابر تشبیه کرده است .



مفسّرین عامه گفته‌اند(۲) که کافران اعمال خود را هرچند نیك ونافع دانند ،

---

(۱) ابوالفتوح ٤٧/٤ . کشف‌الاسرار : ۷۲۱/۸ .

(۲) البیضاوی : ٤۰٤/٤ ـ ابن کثیر : ۱۲۸/٦ .

لیکن نزد خدای بی فایده وبد عاقبت است مانند سراب . وسراب دورنمای باطلی است از آب که در بیابان از انعکاس اشعهٔ آفتاب بنظر آید و تشنه آنرا آب پندارد ، واین کلمه از « سَرَبَ یَسرِبُ » بمعنی ـ جری یجری ـ اشتقاق یافته . ودرآیتی دیگر از **قرآن مجید** نیزهم این کلمه آمده است ، آنجا که میفرماید : « و سیّرت الجبال فکانت سراباً »(۲۰/۷۸) . درزبان فارسی امروز براین منظره طبیعی همان کلمهٔ سراب استعمال کنند چنانکه **حافظ** گفته است :

«دوراست سرِ آب دراین بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد بـه سرابت»

لیکن در تفسیر کشف الاسرار کـه در سنهٔ ۵۲۰ تألیف شده برای این معنی « گوراب » استعمال کرده است(۱) . **آرتور جفری** کلمهٔ سراب را درکتاب لغات بیگانهٔ **قرآن** ذکر نکرده ، لعلّه علم انها عربیهٔ .

« قیعهٍ » و « قاعٍ » بمعنی ـ **هامون** ـ است : زمین هموار و فراخ .

در مثل نخستین مرد بد اعتقاد را به تشنه‌ای تمثیل فرموده در بیابان که در پی آب روان است در منتهای شدت وسرانجام نـاکام و بی‌مراد گردد ، چون در رسد آنرا چیزی نیابد و ببطلان گمان و پندار خویش پی ببرد ، لیکن خدای درآنجا باشد که حساب او را وفا کند ، و او را کیفر دهد .

نیز گفته اند که این مثل در بارهٔ شخصی موسوم به **عتبةبن ربیعه** نازل شده که درزمان جاهلیّت عبادتی میکرد ولباس راهبان میپوشید ، و درصومعة تنها می‌نشست و التماس دین الهی میکرد ، لیکن چون اسلام ظاهرشد کفرآورد . بعضی دیگر گفته‌اند که معنای این دو مثل عام است وبرای دونوع از کافران آمده: مثل نخستین دربارهٔ گروهی است که درحال کفر گمان برندکه ایشانرا پاداش اعمال صالحه دهند لیکن درحقیقت اعمال ایشانرا ارزشی نباشد و بحساب نیاید ، و مانند سرابی است که در هامون نماید و تشنه آنرا آب پندارد ، و آنها صاحبان جهل مرکبند ، که ندانند و پندارند که میدانند . وامّا مثل دوّیم دربارهٔ کافرانی است که ایشانرا جزتقلید صرف سرمایه‌ای

---

(۱) گوراب: بمعنای سراب، عنصری گوید : بهرآب ارروی سوی گوراب گم کنی راه وزو نبینی آب (فرهنگ رشیدی) .

نیست ، و کور و کر بیایند و بروند و آنها اصحاب جهل بسیط اند و مثل ایشان بدان جاهلی ماند که اورا پرسیدند کجا میروی ؟ گفت با آنجا که دیگران میروندلیکن چون ازو پرسند که آنان بکجا میروند گوید که ندانم(١) .

امام فخررازی را قطعه‌ایست که در آن مردم جهان را از حیث علم و جهل مرکب و جهل بسیط به چهارطبقه تقسیم نموده است(٢) .

« آنکس که بداند و بداند که بداند	خود درصف دانش به سرصدر نشاند
وانکس که بداند و نداند که بداند	بیدار کنش زود که در خواب نماند
وانکس که نداند و بداند که نداند	او خویشتن از کفر و ضلالت برهاند
وانکس که نداند و نداند که نداند	تومرده‌شمارش که کسش زنده‌نخواند
اینك به**عراق** اندرشهری‌است معظم	کانرا**همدان** خوانی‌واوهیچ‌نداند »

در معنای « وَجَدَ اللّٰهَ عِندَهُ » گفته‌اند که خدایرا نزدعمل خود مییابد ، یعنی « وَجدَ اللّٰه بالمرصادِ » .

« ظُلُماتٌ بعْضُها فَوْق بَعْضٍ » -یعنی تاریکی ابر وتاریکی موج و تاریکی دریا که این هر سه با هم آمیخته است . از **اُبّی بن کعب** نقل کنند در تفسیر این آیه که گفت : « پنج ظلمت است که کافر نادان درآن سرگشته میگردد : « ظلمت گفتار ظلمت کردار ، ظلمت مدخل ، ظلمت و مخرج و ظلمت نار در عاقبت »(٣) .

در این دو تمثیل گویا عکس آنمعنی را بیان کرده که در آیهٔ نور قبل از این آمده چه درآنجا گفت : « یهدی‌الله لنوره‌من یشاء » ودراینجا گفت : من لم یجعل‌الله نوراً فما له من نور »و دربن دوتمثیل‌از کلمهٔ‌نوراشاره به هدایت ورشاد وازظلمات‌اشاره بضلالت و هلاك فرموده است (٤) .

---

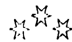
(١) ابن کثیر : ١٢٨/٦ .
(٢) رسالهٔ همدانیه (خطی) میر سیدعلی همدانی .
(٣) ابن کثیر : ١٣٠/٦ .
(٤) البغوی : ١٢٩/٦ .

محققین خارجی نیز این مثل را در تقابل (Antitèse) دوآیهٔ ۳۵ و ۳٦ ازهمین سوره میدانند که « ظلماتٌ بعضها فوق بعضٍ » مقابل « نورٌ علی نورٍ » قراردارد(۱)

« اذا اخرج یده لم یکد یریها » - معنی آنست که دست باآنکه نزدیک‌ترین چیزی است بآدمی که آنرا تواند دید با اینهمه آن مرد گمراه در آن دریای ظلمات ازشدت تاریکی دست‌خویش را جز باجهدو کوشش بسیارنتواند دید. « بحرٌ لُجّیٌ » یعنی- دریای‌ژرف - تشبیه به قلب کافراست. « یغشاهُ موجٌ » اشاره به غشاوه وپرده‌ای است از جهل و شرک که بردل او احاطه دارد. « و من فوقه سحابٌ » اشاره به مُهری است که خدای بر دل او نهد(۲).



در تفاسیر خاصه آمده‌است: « کظلماتٍ » کنایه ازفلان وفلان است و « یغشاه موجٌ » اشاره است به سوّمی ایشان. « من فوقه موجٌ » اشاره است به **طلحه**و **زبیر** و «ظلماتٌ فوقها فوق بعض» اشاره‌است به **معاویه** و **یزید** وفتن **بنی امیه**، وآن کسی که در ظلمت فتنهٔ ایشان است دست برون آرد آنرا نتواند دید. و « من یجعل‌الله له نوراً » یعنی آنکسی که خدای او را امامی از ذریهٔ **رسول** نصیب نفرموده باشد(۳).



در تأویلات **صوفیه** این‌دومثل‌را چنین‌تأویل کرده‌اند: آنانکه عهدازلی الهی را فراموش کنند و بریا و شرک گرفتار شوند، سرانجام بسراب فرقت و نومیدی مبتلی گردند، وآنانرا قلبی نباشد که درآن نور الهی‌بتابد، یاظلمات طبایع جاهلان که از مشاهدهٔ جمال در حجابند و در دریای عمیق هیولی ومـادّه فرو رفته‌اند وموج طبیعت جسمانی برموج نفس‌نباتی فروپیچیده، وسحاب نفس حیوانی برفوق آن‌قرار گرفته، آن مسکین چندان سر گشته و سر گردان بماند کـه هرچند قوهٔ عاقلهٔ و متفکره را بکار برد از فرط ظلمت قلب و کوری بصر چیزی نبینند(٤).

---

(۱) بلاشر، Le Coran، ۱۰۱٤/۳.

(۲) الخازن: ٤۰۵/٤.

(۳) القمی: ۲۸۱ - الکافی.

(٤) تفسیرالعرائس: ۸۷/۲ - تفسیر محی‌الدین: ۱۲۳/۲.

ودر تأویل « من لم یجعل‌الله نوراً فما له من نور » گفته‌اند: آنرا که از تأییدات قدسیه اشراق نوری نباشد بسر منزل سعادت نرسد.

شیخ شبستری در اشارهٔ به حدیث « ان‌ّالله خلق الخلق فی ظلمة ثم رَش‌ّ علیهم من نوره فمن اصابـه ذلك‌النور اهتدی و من اخطئه ضلّ » گفته است(۱):

«قریب آنست کورا رش‌ّ نوراست	بعید آن نیستی کز هست دوراست
اگر نوری ز خود در تو رساند	ترا از هستی خود وا رهاند»



(۱) شرح گلشن راز : ۲۸۲

تمثیل سی و چهارم ـ «امثال در باره پیغمبر(ص)»

الف : «وَ قالُوا ما لِهذا الرَّسولِ یأکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشي فِي الاَسْواقِ لَوْلا اُنزِلَ اِلَیْه مَلَكٌ فَیَکونَ مَعَه نذیراً . او یُلقی الیه کَنْزٌ اَوْ تَکونُ له جَنَّةٌ یأکُلُ مِنْها وَ قالَ الظّالِمونَ اِنْ تَتَّبِعونَ اِلّا رَجُلًا مسحوراً . اُنْظُر کَیْفَ ضَرَبُوا لَكَ الامثالَ فضلّوا فلا یَسْتَطیعونَ سَبیلًا . » (الفرقان : ۲۵/۹-۷)

ترجمه(۱) :

« و گفتند چیست این **پیغمبر** را که خورش میخورد ، و دربازارها میرود ، چرا فرشته‌ای باو فرستاده نیست تا با او آگاه کننده ای باشد ؟ یا چرا گنجی باو ندادند ، یا باغی که از آن بخورد . و ستمکاران گفتند (مؤمنانرا) که پیروی نمی کنید مگر بمردی جادو زده . بنگر (ای **پیغمبر**) که چگونه ترا مثل‌ها زدند پس خود در آن گمراه شدند ، وراه نیافتند . »



این سوره مکّی است واین آیات اشارت است بسخنانی که‌مشرکان **مکه** در آغاز بعثت در بارهٔ **پیغمبر** می گفتند . مفسرین عامّه گفته‌اند(۲) : جماعت مشرکان در **مکه** در بارهٔ **پیغمبر** سخنان عجیب میگفتند و اعتراضات ناروا و اقوال نادرست دربارهٔ او ایراد میکردند ، از آن جمله میگفتند : اگر این **پیغمبر** است چرا مانند ما خورش میخورد؟ و مانند ما در کوچه و بازار بطلب معاش راه می‌پیماید ؟ وچرا حال اومخالف ما نیست ؟ وچنین کسی نباید که از ما بنبوت امتیاز یابد ، وچرا اورا گنجی ازآسمان فرا نمیرسد ؟ وچرا بر او فرشته‌ای فرود نمیآید ؟ که سخن اورا تصدیق کند، ویاچرا گنجی او را از آسمان فرونمیرسد ؟ که درراه حوائج خویش هزینه کند ، و یالااقل چرا او را باغ و بوستانی نیست ، که از میوه و بار آن بخورد ، تا او را از این حیث

---

(۱) ابوالفتوح : ٤/٦٤ ـ کشف‌الاسرار : ۸/۷۲۹ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤/٤۲٦ .

بر ما فضیلت و برتری باشد . و این ستمکاران به پیروان **پیغمبر** میگفتند .که هر آینه شما اطاعت ازمردی جادو زده وسحرشده رامی کنید ، بنگرای **پیغمبر** ، چگونه‌برای تو او صاف و امثالی میشمارند که برخلاف راستی است ، هر آینه آنان گمراه شدند و ازراه رشد وصواب منحرف گشتند ، زیرا که گوهر ایمان ازاین جمله که آنان‌میگفتند برتراست ، و اگر خدا بخواهد چیزهای نیکوتر و بهتر بتو خواهد داد ، که از گنج وبستان و طعام ها و رفتن دربازارها بسی برتر باشد ، سپس گفت « تَبٰارَكَ الَّذی اِنْ شاء جَعَلَ لَكَ خَیْراً مِنْ ذٰالِكَ جَنّاتٍ تجری مِنْ تَحْتِهٰاالاَ نْهٰارُ وَ یَجْعَلْ لَكَ قُصوراً » (۲۵/۱۰)

این سخنانی بوده‌است که دراوائل بعثت در**مکه** مخالفان دعوت**اسلام**میگفته‌اند، وازپیغمبرص مرتبت‌نبوت‌را که امتیازخاص الهی‌است‌نفی‌مینمودند . ودرصدرهمان سوره (الفرقان) اشارتی برفتار و گفتار آنان ورفع و ردّ اعتراضات ایشان است ، وسپس رفع شبهه‌اکل‌طعام ومشی دراسواق را بدان نموده که دیگر پیغمبران نیز چنین بوده‌اند و فرموده : « وَ مٰا اَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلین اِلّا اِنَّهُمْ لیاُكُلُونَ الطَّعامَ وَ یَمْشونَ فِي الْاَسْواقِ .... » (۲۵/۲۰) .

ازاین سخنان گزاف دراین آیات همه تعبیر به «مثال» شده است و در این جا مثل بمعنی ـ وصف ـ آمده‌است(۱) یعنی ترا بـاین ـ اوصاف ـ میخوانند ، و چنین ترا تشبیه میکنند .



در تفاسیر خاصه در آیهٔ : « فلا یستطیعون لك سبیلا » روایتی از **امام باقرع** نقل کنند که گفت : « سبیلا ـ الی ولایة **علی** علیه‌السلام وهوالسبیل »(۲)



درتفاسیر**صوفیه** آمده‌است :که کافران **پیغمبر** را بتواضع‌وانبساط عیب‌میگرفتند و ندانستند که این بر هیبت او تمامتر و دراحترام اوافزون تراست ، و سعی درحوائج

---

(۱) ابن کثیر ، البغوی : ۱۵۸/٦ .

(۲) تفسیرالقمی .

زندگی منافی بـا نبوت و ولایت و اصطفا نمیباشد، و جمهور انبیاءِ از صفات بشریت خالی نبوده‌اند، زیرا که بشریت مرکب صورت است، و صورت مرکب قلب، وقلب مرکب عقل، و عقل مرکب روح، و روح مرکب معرفت، و معرفت قوهٔ قدسی الهی است که از سرچشمهٔ حقایق صادر میگردد(١) .

ب : « وَلا یأتُونَكَ بِمَثلٍ اِلّا جِئناكَ بِالْحَقِّ وَ اَحْسَنَ تَفسیراً »

(الفرقان ٢٥/٣٣) .

ترجمه(٢) :

« و هیچ مثلی بتو نیارند مگر آنکه (جواب) آریم از آن ترا براستی و بـه نیکوترین تفسیری (و بیانی) » .



این آیه نیز در جواب اعتراض و احتجاج مشرکان **مکه** است، که میگفتند: «لولا نُزِّلَ علیه **القرآن** جملةً واحدة (٢٥/٣٢)، چرا **قرآن** رابراو بیکبار نفرستادند پس جواب آنانرا چنین میدهد که : « كذلك لِنثبِّت به فُؤادكَ و رتّلناهُ ترتیلا » یعنی «آنرا چنین فرستادیم تادل ترا بآن‌نیرو دهیم، وآنرا گشاده بتو رساندیم وبرتو فرو خواندیم» .

مفسرین برآنندکه ـ دراینجا مثل بمعنای شبهه غریب و ـ حجت باطل ـ است و از اینرو گفته‌اند: « ضرب‌الامثال هو طلب‌الاشیاء لقصد نقض الشیئ »(٣) چه آنرا مثلی یا جدلی در بطلان نبوت او آوردند، کـه خدای آنرا به حق جواب دهد، و به نیکوتر بیانی تفسیرفرماید(٤) چنانکه خصم را فروشکنند، وشبهت وی باطل‌سازد، که اگر **قرآن** بیك دفعه فرود آمدی، نیروی دل **نبی** را حاصل نگشتی .

و نیز گفته‌اند : این آیت در رفع شبهت یهودان است کـه به پیغمبر احتجاج

---

(١) تفسیرالعرائس : ٩٢/٢ .

(٢) ابوالفتوح : ٧١/٤ ـ کشف‌الاسرار : ٧٤١/٨ .

(٣) کشف‌الاسرار .

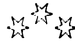
(٤) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤٤٢/٥ .

تمثیل سی و پنجم. « خانه عنکبوت »

« مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذوا مِنْ دُونِ اللهِ اولیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبوتِ اِتَّخَذَتْ بیتاً و اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمونَ ... وَتِلْکَ الامثالُ نَضرِبُها لِلنّاسِ وَما یَعْقِلُها اِلَّا العالِمُونَ » (العنکبوت۲۹/۴۳/۴۱.)

ترجمه(۱) :

« مثل کسانی که غیر ازخداوند دوستانی گرفتند چون مثل‌عنکبوت است که خانه ای گرفت و سست ترین خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است ، اگر می دانستندی . . . . این مثل‌ها را میزنیم برای مردم و درنیابند آنرا مگر دانایان » .



مفسران عامّه گفته‌اند: که این مثل دربارهٔ پیروان عقایدباطله وبت‌پرستان آمده است،سستی اندیشه‌وضعف کارایشان‌تشبیه شده به‌لانهٔ کارتنه که نه رفع سرما کند ونه‌دفع گرما ، همچنان که بتان برای پیروان خود نفع وضرری ندارند، برخلاف گروندگان بخدای واحد کـه عقاید ایشان چون خانه‌ایست استوار از سنگ و گچ ساخته ، و از اینرو ضعیف ترین دیانات دین بت پرستی است(۲) و آیهٔ دوّم در تأکید و تأیید همان مثل است که اشاره است براینکه امثال قرآن را برای مردم بیان میکنیم ، لیکن جز دانایان کسی در آن تعقل و تفکر نمی کند و سود وفایدت آنرا در نمی‌یابد .

یکی ازمفسرین گفته است ، که پیغمبر چون این آیه را خواند درتعریف‌عالِم فرمود : « العالم من عقل عن‌الله فعمل لطاعته واجتنب سخطه(۳) » وبمناسبت این آیـه از یکی از علماء سلف نقل کنند که چون برمثلی از امثال قرآن در میرسید و معنی آنرا در نمی‌یافت محزون میشد(۴) .

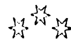
(۱) ابوالفتوح : ۲۳۵/۴ ـ کشف‌الاسرار : ۸۰۲/۸ .
(۲) البیضاوی : الخازن ، النسفی : ۱۷/۵ .
(۳) البغوی : ۳۹۴/۶ .
(۴) ابن کثیر »

در تفاسیر شیعه روایتی است از علمای خاصّه درمعنای « عالِم » که گفته‌اند :
« العالمون الذین یتدبّرون الاشیاءِ علی ما ینبغی . » یعنی **آل محمد** ص (۱)



یکی ازعلماء متأخر درتفسیرخود دراین مَثل نکتهٔ لطیفی را متذکّرشده است و گفته: (۲)ـ دراین تمثیل قرآنی دعوت است به تفکر و تعقّل در تمام اشیاء ، ودرس ومطالعهٔ موجودات و محسوسات برای معرفت آنها ، وتقویت عقل و تنظیم نظام دنیا ، وسخن خود را بدین کلام خاتمه داده : « .... و معلومٌ ان التفکر فی الصنعة اشرف الذکر و هوالذی رمزله بالعنکبوت و نسجه... فالمثل فیه ضعف الصنعةِ و اتقانها : ضعفها من حیث مقارنتها ببیوت الناس ، واتقانها من حیث نظام الله العام ... فالحشرة العنکبوتیه فی المثل من ابدع ما خلق الله ، ودقة نسجها وعجائب صیدها وقنصها واتقان الغدداللتی فی جسمها حتّی تخرج خیوطاً وغیر ذلك ، دالٌ علی جمال الصانع وحکمته .... ولا جرم ان هذا لا یعقله الا العلماء ، والجهلاءُ یکتفون بظواهر القول .... »

سخنی از **علی** (ع) نقل کنند : که دستوری جامع است برای تنظیف خانه ویا کیزگی سرای که فرمود: « طهّروا بیوتکم من نسیج العنکبوتِ فانّ ترکهُ فی البیوت یورث الفقر. (۳) »



لغت « عنکبوت » را محققین جدید دراصل ازلسان آرامی میدانند ولی استعمال آن درزبان اعراب جنوبی وشمالی شبه جزیره بسیارقدیم است (٤) . برای این حشره بفارسی اسامی بسیارضبط کرده‌اند ازینقرار:

۱ـ تندو (٥) ، **فخری** گوید :

« شها عنقای قاف وفتح و نصرت — بود بر طاق ایوان تو تندو »

۲ـ تنندو ، **معزی** :

---

(۱) القمی
(۲) تفسیرالجواهر : ١٠٤/١٤
(۳) الصافی : ٤٦٠ .
(٤) ارتور جفری : لغات بیگانه
(٥) فرهنگ رشیدی . ٢١٦/٣٣٥ ـ فرهنگ جهانگیری .

«شود در پناهت چو سد **سکندر** | اگر خانه سازم ز تار تنندو»

۳ ـ تننده ، شاعر **آغاجی** تخلص:

« ز باریکی و سستی هردو پایم | تو گوئی بیشکی پای تننده است»

۳ـ دیو پا

معروفی گوید :

« زبالا فزون است ریشش بسی | تنیده در او خانه صد دیو پای »

٤ ـ غُنده(۱) **کسائی** گوید :

«می تند گرد سرای و در تو غنده کنون | بازفرداش ببین بر تن تو تارتنان »

۵ـ کارتنه و کارتن (۲) : **ابوالفتوح** در ترجمه این مثل گفته است :

« مثل آنانکه بدون خدای دوستان گیرند چون مثل کراتین است که او خانه کند ضعیف . . . .(۳) » **ادیب الممالك فراهانی** :

«ای کارتنه بر تن تاری دو چو جولاهه | وازطاق بگنبد کش صد پرده ز بیراهه»

و نسیج عنکبوت یا پرده او را « تنسته » گویند(٤)

شاعر گفته :

«همان سراچه و خرگه که اوج مه می‌سود | کنون حضیض نشین شد چو سایه در بن چاه
فراش بوقلمون شد یکی پلاس درست | تتق تنسته آن عنکبوتك جولاه»



در لغت عرب امثال وارده دربارهٔ عنکبوت بسیار است چنانکه گویند : « اغزل من عنکبوت » یا « اوهن من بیت العنکبوت» که آن ازاین آیهٔ قرآنی اخذ شده است، در ادب فارسی نیز به این آیه بتصریح و تضمین بسیار اشارات آمده است، چنانکه **خاقانی** گفته است (۵) :

«اقوال به عندلیب بسیار | اشکال به عنکبوت بگذار
از هندسه عنکبوت را چیست ؟ | کز قوت حرام بایدش زیست
آن کس که حریف عنکبوت است | مأوی گهش اوهن البیوت است »

---

(۱) لغت فرس اسدی ـ ٤۳۲

(۲) جهانگیری

(۳) ابوالفتوح ، ۲۳۸/٤ ، کارتن را جمع عربی بسته است .

(٤) جهانگیری

(۵) تحفة العراقین



هرچند سخن **صوفیه** درتفسیر این مثل نزدیك باقوال اهل ظاهراست ، امّا **سهل تستری** در تفسیر خود در باب : « وما یعقلها الاالعالمون » گفته است : «لاینتبه بشواهدالقدرة الّاالعالمون به وباسمائه وبصفاته لأنّهم علماءالنسبة، والباقون علماءُالمنهج والعالم علی الحقیقة من یحجزه علمه عن کلّ ما یبیحه العلم الظاهر »(۱)

عطار را تمثیلی است درباره عنکبوت ومگس که قُوت اوست ، متضمن حقایق عالیه که حاکی ازدقت نظر وحدّت بصر آن گوینده بزرگواراست درعالم طبیعت، وآن قطعه لطیف اینست(۲) :

«دیدهٔ آن عنکبوت بی قرار / در خیالی میگذارد روزگار

پیش گیرد وهم دور اندیش را / خانهٔ سازد بکنجی خویش را

بوالعجب دامی بسازد از هوس / تا مگردر دامش افتد یك مگس

بعداز آن خشکش کنددر جایگاه / قوت خود سازد از او تا دیرگاه

ناگهی باشد که آن صاحب سرای / چوبی اندردست برخیزد ز جای

خانهٔ آن عنکبوت و آن مگس / جمله ناپیدا کند در یك نفس

هست دنیا آنکه دروی ساخت قوت / چون مگس درخانهٔ آن عنکبوت»

---

(۱) تفسیرالعرائس : ۱۳۶/۲

(۲) منطق الطیر ـ ۱۵۲

تمثیل سی و ششم ـ « بندگان زرخرید »

« وَ هُوَ الَّذی یَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلیٰ فِی السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ » سورة‌الروم (٢٧/٣٠)

« ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ اَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِمّا مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فیما رَزَقْناکُمْ فَاَنْتُمْ فیهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ کَخیفَتِکُمْ اَنْفُسَکُمْ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَومٍ یَعْقِلُونَ » سورة‌الروم (٢٨/٣٠)

ترجمه(١) :

« اوست که آفریند خلقرا از (آغاز) و باز زنده میکند آنرا وآن (اعاده) آسانتراست بر او ، و اوراست صفت برتری و (بلندتری) در آسمانها و زمین و اوست آن توانا ودانا » .

« مثلی زد خدای برای شما هم ازخود شما ، آیا برای شما ازبندگان شما هیچ انبازان‌وشرکا هستند درآنچه روزی کردیم شما را ؟ پس شما با بندگان خود درآن یکسان باشید وازآنان‌بترسید. (چنانکه آزاد ترسد ازانباز آزاد) . این چنین بیان میکنیم آیات را برای گروهی که درمییابند » .



مفسران در تفسیر آیت اول گفته‌اند : که در این آیت اشاره است بابداع خلق و اعادت انسان پس از مرگ(٢). « وهو اهون علیه » یعنی اعاده خلق براوآسانتر باشد از ابداع ، نسبت بقدرت انسانی .

« وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلیٰ » یعنی ـ له‌الصفة العلیا ـ او راست وصفهای عجیب مانند قدرت وحکمت . **ابن عباس** گفته است : مثل‌اعلی ـ وصف وحدانیت‌است بقول « لا آله

---

(١) ابوالفتوح : ٢٤٩/٤ ، کشف‌الاسرار : ٨١٢/٨ .

(٢) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤٢/٥ .

الاالله » ، واعلی در لغت آنست که دیگریرا با او برابری و همسانی نباشد. و در زبان عرب وصف افعل بسیار آمده که بمعنی افعل تفضیل نیست چنانکه گویند ـ « المالك اولی بملکه» و معلوم است که او را شریکی درمال نیست. « و هوالعزیزالحکیم » یعنی اوست قادر که امور را بر مقتضای حکمت انجام میدهد.

درتفسیر آیه دوم گفته‌اند(۱) که این مثلیست خداوند را برای اثبات یگانگی و برتری نفس خویش. و وجه تمثیل آنست که همانگونه که بندگان و زرخریدانرا در املاك واموال شما انبازی و شرکتی نیست، آفریدگان که مخلوق حقند نیز با او شریك نتوانند شد، و باآنکه آن بندگان مانند شما ازبشرند، بااینحال حق برابری و شرکت درملك شما را ندارند.

« هَل لَکُمْ مِمّاملکت ایمانکم » این استفهام برسبیل تقریع وانکاراست، یعنی آیا راضی میشوید که یکی ازشما با بردهٔ زرخرید درملك ومال ومیراث باشما شریك وهردو برابر باشید؟ وآیا ازآنها میترسید که مبادا سهم ملك خودرا ازشما بازستانند؟ ویا ازشما میراث برند؟ اگر چنین نیست چگونه برای خدا شریك وانبازی ازما بین بندگان وآفریدگان او قرارمیدهید؟(۲).

« کذلك نفصّل الآیات لقومٍ یعقلون » دراین جمله اشارتی است براین که این تمثیل برای دانایان است که عقل خود را درآن بکار میبرند، و در معنای آن اندیشه میکنند، وآن بهترین وسیلهٔ تفصیل آیات الهی است.



در تأویلات صوفیه « المثل الاعلی » را بوحدت ذات الهی تأویل کرده اند: ای الوصف الاعلی بفردانیةالوجود(۳).

در بعضی از تفاسیر بمناسبت این آیت این قطعه نغز ولطیفرا ذکر کرده‌اند(٤)

---

(۱) البیضاوی، الخازن، النسفی: ٤٣/٥

(۲) ابن کثیر: ٤٣١/٦.

(۳) محیی‌الدین ٢٢١/٢.

(٤) ابن کثیر.

«اذا سکن الغدیر علی صفاء ... و جنب ان یحرّکه النسیم
یری فیه السماء بلا امتراء ... کذاك الشمس تبدو والنجوم
کذاك قلوب ارباب التجلّی ... یری فی صفوها الله العظیمُ»

در **کشف الاسرار**(۱) گوید: «وله المثل الاعلی» مفسرانرا در این سخن دو معنی است: یکی آنستکه - له الصفة الاعلی - ومثل بمعنی صفت است، چنانکه - مثل الجنة التی وعد المتقون .... وپارسی مثل «سان» است ومیگویداو راست صفت وحدانیت ویکتائی و بیهمتائی، که کسرا با وی در آن انبازی نه. **ابن عباس** از آنجا گفت که «المثل الاعلی» هوانّه لیس کمثله شیئٌ، و قیل هی الاحیاء والاماتة، لایشارکه فیهما احدٌ. معنی دیگر آنست که - این سخن بساط آن آیت است که برعقب میآید، وبساط آن مثل که زد که: «له المثل الاعلی - اذ ضرب لکم مثلاً من انفسکم . . »

گویند علت نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش خدایان خود را بـاین عبارت - تلبیه - میکردند و آواز میدادند: «لبّیك اللهم لبّیك، لاشریك لك اِلّاشریكاً هو لك تملكه ومالا یملك» پس چون این آیت نازل گردید تلبیه بآئین اسلام مقرر گشت(۲)

واین دو آیت وتمثیل خود یکی از ادله باهره واحتجاجات ظاهره قرآنی است دراثبات توحید ونفی شرك و رد عبادت اصنام که اساس دین مبین اسلام است .



در تفاسیر خاصه(۳) «المثل الاعلی» را اشارت بامام دانند وروایت کنندکه **پیغمبر علی** را فرمود «انت المثل الاعلی»، و خود آن جناب در آخر یکی از خطب خویش فرمود: «نحن کلمة التقوی و سبیل الهدی والمثل الاعلی» . و در **زیارت جامعه** آمده است «السلام علی ائمة الهدی و ورثة الانبیاء والمثل الاعلی» .



در تفسیر منظوم این دو آیت چنین ترجمه شده(٤)

«زد مثل از نفسها تان برشما ... هست آیا اینتان هرگز روا
عبد مملوك ار شما دارید نیك ... که بملك و مالتان آید شریك

(۱) کشف الاسرار: ۸۱۲/۹ .
(۲) صافی ۳٤۹ .
(۳) صافی
(٤) تفسیر صفی: ۸۲۹/۲ .

یا کسی خواند شریك آن بنده‌را — بر هر آنچه داده روزیتان خدا

یا بوندایشان مساوی بی سخن — با شما در داده های ذوالمنن ؟

خوفتان زایشان بود زاین رهگذر — همچنانکه خواجگان از یکدگر

پس چرا شایسته دانید این بحق — آورید اورا شریك ازماخلق ؟

در پایان همین سوره آیتی دیگر هست که در آنجا نیز اشاره بتمثیلات قرآنی فرموده‌است ، چون ذکر تمثیل خاصی در آن نشده شرح آن نرفت . وآن آیه اینست «ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثلٍ ولان جئتهم بآیةٍ لیقولنّ الّذین کفروا اِن انتم الّا مبطلون » . (۳۰/۵۸) .

تمثیل سی هفتم ـ «اصحاب قریة»

« وَاضرِبْ لَهُمْ مَثَلاً اَصحابَ الْقَرْيَةِ اِذْجاءَها الْمُرْسَلُونَ . اِذْ اَرْسَلْنا اِلَيهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ . قالُوا ما اَنْتُمْ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَما اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ تَكْذِبُونَ . قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ اِنّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ . وَما عَلَيْنا اِلّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ . قالُوا اِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ اَليمٌ . قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ . وَجاءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ . اِتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ اَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ . وَمالِيَ لا اَعْبُدُ الَّذي فَطَرَني واِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلا يُنْقِذُونِ ، اِنّي اِذاً لَفي ضَلالٍ مُبِينٍ . اِنّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ . قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يالَيْتَ قَوْمي يَعْلَمُونَ . بِما غَفَرَلي رَبّي وَجَعَلَني مِنَ الْمُكْرَمِينَ » (سوره یس، ۳۶/۱۳ تا ۲۸)

ترجمه (۱) :

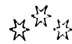
« و ایشانرا مثل زن (همسان زن) (۲) مردمان آن شهر را که بـایشان آمدند پیمبران ، فرستادیم بایشان دوتن ، پس تکذیب کردند آن هردو را ، پس قوی گردانیدیم آن دو را بآن سدیگر ، وایشان گفتند که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم . گفتند نیستید .

---

(۱) ابوالفتوح : ۴/۴۰۰ ، کشف الاسرار : ۸۶۶/۹ .

(۲) درینجا کشف الاسرار مثل را به همسان ترجمه کرده است .

شمامگر مردمانی همچوما ، وفرو نفرستاد خدای (برشما) ازهیچ‌چیز ، ونیستید شما مگر دروغگویان.
گفتندپروردگارما میداند که مابسوی‌شما فرستاده‌شدگانیم . ونیست برما مگر پیغام رسانیدن‌آشکارا .
گفتند ما بشما فال بدگرفتیم واگر باز نایستید (ازاینسخن) هرآینه سنگسار کنیم شمارا ، وبشما
خواهد رسید ازماعذابی دردناك . گفتند ـ فال‌بدشما باشماست ، آیاشما پند داده میشوید ؟ بلکه شما
گروهی گزاف‌کارانید . وآمد ازدورترین جای آن شهر مردی شتابان ، وگفت ای‌مردم بربی این
وسولان ایستید . بربی کسانی ایستیدکه ازشما مزدی نخواهند وایشان براه راست‌اند . (وگفت) چه
رسید مرا که نپرستم آن‌خداوندیراکه آفرید مرا ، وشما راهمه باوبازپس خواهند برد . آیامن‌فروتر
ازاو خدایانی گیرم که اگر رحمن بمن گزندی خواهد بکارنیاید مرا بابودن ایشان هیچ‌چیز ، ومرا از
آن گزند نرهانند . (واگرمن چنین کنم) پس‌من درگمراهی آشکار باشم . من بگرویدم بخداوند
شما مرا بنیوشید . اورا گفتند ببهشت درون‌شو ، گفت ایکاش قوم‌من دانستندی آنچه‌خداوند من‌مرا
بیامرزید ومرا از نواختگان کرد . . . »



بنا برآنچه مفسران عامه باختلاف روایات ذکر کرده اند . این آیات در بیان
داستان آمدن دو تن از **حواریون‌عیسی** است به **انطاکیه شام** و دعوت اهل آنجا .
و آن حکایتی‌است بس دراز(۱) . و ملخص آن بنابرآنچه **بیضاوی** روایت‌کرده‌چنین
است(۲): **عیسی** ع دوتن از یاران خویشرا که یکی **یو حنا** ودیگری **بولس** نام‌داشت
برسالت **بانطاکیه** فرستادکه اهل‌آن بتپرستان بودند . چون این‌دوتن بنزدیك‌آن‌شهر
رسیدند پیریرا دیدند که بشبانی گوسفندان مشغول بود ، و نامش **حبیب‌نجار** . ازآن
دو تن پرسش احوال کرد ، بوی از رسالت خود خبر دادند ، گفت آیا نشانی وآیتی با
خوددارید ؟ گفتند : آری ، بیماران را شفا دهیم ، و کوران ومبروصانرا بینا وپاکیزه
سازیم . **حبیب** را فرزندی مریض بود ، چون آن دو حواری او را مسح کردند شفا
یافت . پس به **عیسی** و ربّ او ایمان آورد . وخبر آن دو درشهر منتشرگشت ، وخلقی
کثیر بدست آنها شفا یافتند . آوازهٔ ایشان بگوش‌سلطان شهررسید ، آن دوتنرا طلب

---

(۱) تفسیرالعرائس ، الثعلبی : ۳۶۳ .
(۲) البیضاوی : ۲۰۰/۵ .

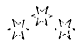
کرد و گفت : ـ آیا شمارا خدائی غیر ازخدای ماهست ؟ گفتند: ـ آری ، آنکس که ترا و خدایان ترا بیافریده است . ملك آن دو تنرا بزندان افکند . پس **عیسی** رسولی سومین بیاری ایشان فرستاد ، و او **شمعون** بود . ناشناس بآنشهر درآمد ، و بـا یاران ملك معاشرت کرد . بوی انس یـافتند و او را بنزد ملك بردند ، ملك نیـز بصحبت او مأنوس گشت . پس روزی ملکرا گفت : ـ شنیده‌ام که تو دو تن در حبس‌داری ؟ گفت آری ، لیکن دانی که آنها چه سخنان میگویند ؟ گفت نی ! پس آن دورا بخواست . **شمعون** بدیشان گفت ـ شما ازجانب چه کس آمده‌اید ؟ گفتند ازجانب خدائی‌که‌همه چیز بیافرید واو را انبازی نیست ، گفت ـ اورا هرآینه برای من بایجاز وصف کنید . گفتند ـ اوست که هرچه خواهد کند وهرچه اراده فرمایدحکم او روان باشد .گفت علامت ونشان شما چیست ؟ گفتند ـ هرچه ملك تمنّی کند انجام توانیم داد . پس‌ملك غلامی که دیدگان او بکلی پوشیده بود طلب کرد ، و آن دو تن بدرگاه خدا دعـا کردند . پیشانی اودرحال بشکافت ، پس‌دو گلوله بر گرفتند ودرحدقه های اونهادند . حالی بصورت مقلتین درآمد ، وبینا گشت . پس **شمعون** ملکرا گفت ـ آیاتوانی که‌از خدایان خود بخواهی کـه مثل این آیت بیاورند ، تا ترا برایشان برتری باشد ؟ ملك پاسخ داد که ازتو راز نهان نتوان داشت ، خدایان ما را بینائی و شنوائی نباشد وسود و زیانی ندارند . دیگر بار ملك از آن دو رسول طلب کرد که مرده‌ای زنده کنند ، و نزد ایشان غلامی مرده آورد که هفت سال ازمرگ او میگذشت . آن دواز درگاه الهی مسألت کردند ، بدان مرده جان بخشید و بر پای خاست . و آنمرده برای ایشان حکایت احوال‌خود کرد و گفت ـ درهفت وادی آتش درون رفتم ، زنهار ازآن دین‌که شما دارید بپرهیزید ! وبخدای ایمان آرید که من دیدم درهای آسمانرا بگشودند و جوانی خوبرو سه تن را شفاعت میکرد . ملك گفت آن سه تن چه کس بودند ؟ غلام گفت **شمعون** و این دو رسول . پس چون **شمعون** دید که سخن غلام در ملك مؤثر

افتاد، آنانرا نصیحت کرد، ملك ایمان آورد لیکن آن قوم کافر بماندند، پس **جبرئیل** بر آن کروه صیحه زد و هلاك کشتند(۱).



مفسران **حبیب** نجار را «مؤمن **آل یس**» نام داده اند که کافران او را هلاك کردند و او آمرزش یافت و از مکرمین شد. و کویند که قبل از پیغمبر اسلام بـه ششصدسال بدو ایمان آورده بود. هم‌اکنون درشهر **انطاکیه** زیارتکاهی بنام قبر **حبیب** نجار موجود است که زوّار مسلمان بزیارت بانجا روند.

چون سوره یس مکی و آیات فوق در **مکه** نازل شده بی‌شبهه این تمثیل برای انذار مشرکان **مکه** و بقصد تنبّه ایشان بوده است.



بعضی از متأخرین علمای اسلام که‌درتفاسیر خود مبادی وتعالیم جدید آورده‌اند کفته‌اند (۲): «خداوند در**قرآن مجید** برای توضیح حقایق وبیان نتایج اعمال واثبات توحید پیوسته قصص و شواهد تاریخی نازل فرموده است که از آن جمله خبر اصحاب **مسیح** است ... «وهذا القصص یدعوالاعتبار بالامم‌البائدة والاجسام الهامدة، اذ کفروا فبادوا، و کتبت آثارهم و وعیت احوالهم وحفظت فی کتاب لیوم‌المآب، فما اجدرالعباد بالحسرة، جهلواالرسل و مصیرالدول إنْ کلّ الّا لدینا لمحضرون».



بعضی‌ازمحققین‌جدیدکفته‌اند(۳): اصل این حکایت‌ازاخبارو روایات مسیحی‌است‌که ازآن زمان دراسلام‌نفوذیافته‌است و آن‌اشاره‌است بحکایت**آغابوس رسول** Agabus(٤) که با بعضی دیکر از رسولان ودعاة مسیحی از **اورشلیم** به **انطاکیه** می‌آمدند وازکوه

---

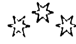
(۱) باختلاف رواة از ابن‌عباس، کعب الاحبار، وهب‌بن منبّه وغیرهم: نظر کنید بابن کثیر: ۸٦/۷

(۲) تفسیر الجواهر: ۱۵۰/۱۷.

(۳) بلاشر، Le Corân 250/2. آنسیکلوپدی اسلام، رجوع کنید بمقاله «حبیب نجار» ومقاله «انطاکیه».

(٤) کتاب اعمال رسولان: ۲۸/۱۱، ۱۰/۲۱.

سیلپیوس Silpius بشهر **انطاکیه** داخل شدند . این **آغابوس** را همان **حبیب** نجار میدانند که موضوع سخن مفسران اسلام است .



در تفاسیر **صوفیه** آمده(۱) که چون **حبیب** نجار را ازمشاهده حالت قوم خاطر آشفته و دل تنگ شد برفراق ایشان دل نهاد . پس اورا بقتل رسانیدند ، لیکن او از آلام مفارقت جسمانی شفا یافت ، وبعد از خلاص از نقمت خلق نعمت لقای حق یافت ، پس اورا گفتند « أُدْخُلِ الْجَنَّةَ » . چون این نعمت بدورسید درمشهد اعلی قرارگرفت و برویت حق مستسعد گشت ، پس گفت : « يٰا لَيْتَ قَوْمي يَعْلَمُونَ »

« گر سر هرموی من یابد زبان شکر های تو نیاید در بیان
میزنم نعره دراین روض وعیون خلق‌را « یالیت‌قومی یعلمون(۲) »

(۱) تفسیر روزبهان ۲/ ۱۷۰ .
(۲) مثنوی : ٥/ ٤۹۲ .

تمثیل سی و هشتم «استخوان پوسیده»

« وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَه قالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ »

« قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ. » (سوره یٓس-۳۶/۷۸،۷۹)

• ترجمه(۱):

«مارا مثلی زد وفراموش نمود آفرینش خودرا ، گفت ـ که زنده میکند استخوانهای پوسیده وتباه گشته را ؟ بگوی او زنده میکند آنهارا که بیافریدشان اول بار ، واو بهمه آفریده (و آفرینش) داناست . »



مفسران عامه و خاصه بر آنند که مثل دراین آیت بمعنی « امرعجیب » است ، و آن در بارهٔ آنکس فرود آمد که درانکار بعث ورستخیز با **پیغمبر** بمخالفت برخاست ، و جدل کرد ، و روزی پیش **پیغمبر** آمد و پـاره ای استخوان پوسیده بدست گرفت و آنرا با دست خویش خرد کرد وبر باد داد ، و گفت : ای **محمد** گمان کنی که اینرا دیگر بار خدای زنده خواهد کرد ؟ پس درشأن اواین آیت فرودآمد و **پیغمبر** گفت- «آری خدا آنرا برخواهد انگیخت وترا نیزز نده کند وبدوزخت برد . » پس بحقیقت در این آیه تمثیلی نیست بلکه اشارتست بتمثیل آن مرد مشرك که در مقام مخالفت و جدال بیاورد ، ودرآن احتجاج است باین نکته که خود آن مرد منکر آغاز خلقت خویشرا فراموش کرد ، وندانست که خود درابتدا معدوم بود سپس موجود گشت . پس آنکس که در اول باراز نیست هست کرد ، هم تواند که دیگر بـار او را انشا کند و برانگیزاند ، چه او بهر آفرینشی خواه ابداع خلق و خواه اعادهٔ خلق داناست(۲) .

و گویند که این معارضهٔ بـا **نبی** و نزول آیت در شأن **ابی بن خلف الجمحی** است(۳) . بعضی دیگر از مفسرین شأن نزول آیه را درباره **عبدالله بن ابی بن سلول**

---

(۱) ابوالفتوح ۴۱۶/۴۰۴ کشف الاسرار ۸۷۲/۹ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۲۲۲/۵ ، الصافی : ۳۸۰ .

(۳) ابن کثیر : ۱۱۷/۷ .

و دیگران دانسته‌اند، لیکن چون سوره مکی است و این گروه ازمخالفان **مدینه** اند این آیت ظاهراً بایشان منسوب نتواند شد(۱). بعضی بر آنند که معنای تمثیل عامست و دربارهٔ هر کس است که مخالف بعث و نشو ربا شد.

« مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ » یعنی استخوانهای پوسیده وتباه گشته. کلمهٔ «عظم رمیم» ازاین آیت اقتباس شده ودرکلام بعضی گویندگان فارسی چون **شیخ سعدی** و **خواجه حافظ** درآمده است، که اولی گفته:

«بوی احباب که بـر خاك احبا گذرد — نه عجب باشد اگر زنده شود عظم رمیم»

و دومی گفته:

«بعد صدسال اگر برسرخاکم گذری — سر برآرد زگلم رقص کنان عظم رمیم»



بعضی از مفسرین **صوفیه** رحمهم‌الله در معنی آیت « و نسی خلقه » گفته‌اند: در خلقت آدمی از علامات قدرت حق بیش از آنست که در عـالم کون یافت میشود، چه درسرشت انسان هردوکون ترکیب شده‌اند وازینرو معرفت‌نفسرا همسان معرفت‌حق دانسته‌اند، وگویند آفرینش انسان آینه‌ایست که عکس عالم‌خلقت در آن تجلی دارد. ودر معنای « من یحیی العظام وهی رمیم » گفته اند ـ یعنی کیست که دلهای مرده واعراض فانیه را زنده تواند کرد؟ وآنرا بعالم تفویض و تسلیم وتوکل باز تواند آورد(۲).

در تفسیر منظوم آمده است(۳):

« زد برای ما مثل کاین استخوان — که شد اینسان خاك و هم بر باد آن
زنده خواهد گشت و جمع آیا دگر؟ — نفی قـدرت کرد از ربّ‌البشر؟
کیست یعنی کاستخوانهـا را کناد — زنده چون پوسیده گشت و شد بباد؟
گو تو بر وی زنـده سازد او درست — استخوانـرا کافرید او از نخست
او بود بر خلق خود دانـا همـه — منبعث گردد پس از موت این رمه »

---

(۱) ابن کثیر: ۷.
(۲) روزبهان: ۱۷۳/۲.
(۳) تفسیر صفی ۸۹۵/۲.

تمثیل سی و نهم ـ «مرد منفرد و مرد با شریك»

«وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً؟ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» (الزمر: ۳۹/۲۹-۲۷)

ترجمهٔ (۱):

«مثل زدیم مردمان‌را درین قرآن از هرسانی تامگر ایشان پند پذیرند. قرآنی تازی بی هیچ کژی تامگر ایشان بپرهیزند. مثل زد خدای (مُوحّد ومشرك) مردی را که دراوانبازان باشند (غلامی را که چند کس بخداوندی انبازدارد) که بایکدیگر ناسازگار باشند. ومردی (غلامی) یك خواجه‌را. آیاهرگز ایندو یکسان باشند درصفت؟ ستایش خدایرا بلکه بیشتر ایشان نادانند.»



مفسّران گفته‌اند(۲) این مثلی است که خداوند بغلام مملوکی زده است که او را خواجگان چند باشند، که آنها ویراشب وروز حکم فرمایند، درحالی‌که بایکدیگر اختلاف و بر سر آن بنده تنازع دارند، و او مابین ایشان سرگردان است، ومقایسهٔ حال اوبا مملوك زرخریدی که جزخواجه‌ای واحد ندارد، وهیچکس جزوی اورا امری نفرماید، وخواجه اوتنها و بدون منازع‌است، هرگز این دو غلام در کار خود یکسان نباشند. زیرا رضایت جماعتی را طلب کردن بس مشکل است وچون رضایت یك تن بآسانی حاصل نگردد.

همین معنی درآیات دیگر قرآنی بتعبیرات مختلف آمده است چون در این آیات:

۱ـ أَأَرْبابٌ مُتفرقون خيرٌ أَمِ اللّٰهُ الْواحِدُ الْقهّار. (۳۹/۱۲)

۲ـ لو كانَ فيهما آلهةٌ الّا اللّٰهُ لَفسدَتا. (۲۱/۲۲).

(۱) ابوالفتوح: ۴۸۸/۴ ـ کشف‌الاسرار: ۹۰۴/۹.

(۲) البیضاوی، الخازن، النسفی: ۳۱۱/۵.

پس این مثل دربیان حال مشرك وموّحد است که مشرك خدایان متعددپرستد، و آنها درکار او با یکدیگر منازعه کنند، وهریك اورا فرمانی‌دهد ودینی مقرردارد، و چون او در پی انجام آن امور مختلف برآید پریشان دل و سر گردان بماند. لیکن مرد موّحد چون غلامی است که مطیع یك خواجه باشد و جز یك تن بر سر اوحکم نراند. ایندو غلام دراین دو حالت البته یکسان نباشند. ومرد موّحد باخواجهٔ یگانهٔ خود حالی نیکو و خاطری آسوده دارد. واین مثال رابه حسن ختام درستایش خداوند و اشارهٔ بجهل و نادانی مشرکان وبت‌پرستان ختم فرموده و گفته است: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُون» (۱)

«لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» یعنی «یَتَّعِظُونَ بِهِ» یعنی ـ بدان امثال پند گیرند.

«قُرْآناً عَرَبِیّاً غَیْرَ ذِی عِوَجٍ» یعنی ـ قرآنی فصیح که هیچ کجی واختلال درآن نباشد. و بعضی گفته‌اند یعنی هیچ ـ شك ـ در آن نباشد.

«شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ» یعنی ـ «مختلفون»، و «شَکِس» وصف مرد بدخلقی است که با مردم ناسازگار است.

«رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ» یعنی ـ خالص و بدون شریك و منازع.



در تفاسیر خاصه آمـده (۲) کـه این مثل در شأن **امیرالمؤمنین** علیه السلام است. و «فِیهِ شُرَکاءُ» اشاره بکسانی است که در بارهٔ او ستم کردند و حق اورا غصب نمودند. و نیز «سَلَماً لِرَجُلٍ» را اشاره بآن حضرت دانند که همه دل خالص **رسول** خدای را بود. ودر **تفسیر العیاشی** روایتی است ازامام که فرمود: «الرجل السلم لرجل حقاً علی و شیعتهُ.» (۳)

---

(۱) ابن کثیر، البغوی: ۷/۲٤۰.
(۲) القمی: ۳۱۸ ـ الصافی: ۳۹۳.
(۳) روضة الامثال: ۳٤٦.



صوفیه در تأویل این تمثیل گفته‌اند(۱) : سالکی که در ورطه هموم مختلف غریق و در مقاصد متشتّت سرگردان‌است وبغیر خدای دل بسته ، به مملوکی ماندکه چندتن شریك مختلف و ناسازگار او را مالك باشند ، لیکن مرد موحّد مخلص غیر از خدای مالکی‌وخواجه‌ای‌ندارد . فالاوّل‌المحتجبُ عَن‌الحق والثّانی‌الشاهدُ بالحق‌علی‌الحق ، که دل جز بر یکی نبندد و جز با یك معشوق عشق نورزد چنانکه شاعرگفته است :

«یکدوست‌بسنده کن که یك‌دل‌داری گر مذهب عاشقان عاقل داری »

و « رَجُلَا سَلَماً لِرَجُلٍ » وصف حال اوست که جز بسوی مولای خود نظر نکند و سرّ دل بآستان او بندد و او را همّی و مقصدی جز خدمت او باقی نماندو در پریشانی جمع نشیند و با خواجهٔ خود خوشحال و ناعم‌البال بماند(۲) .

سعدی این معنی را خوش گفته است :

«ما در خلوت بروی غیر به‌بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
آنچه نه پیوند دوست بود بریدیم هرچه نه‌پیمان یار بودشکستیم»



(۱) تفسیرالعرائس .

(۲) محی‌الدین ، ۳۰۹ .

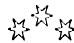
تمثیل چهلم ـ « داستان گذشتگان »

« وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ . وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ . فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ . »

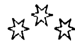
(الزخرف : ٤٣/٨ـ٦) .

ترجمهٔ(١) :

« وچند فرستادیم پیغمبری درپیشینیان (وگذشتگان) . ونیامد برایشان هیچ پیغمبری مگر آنکه اورا افسوس داشتند (استهزاء کردند) . پس هلاك کردیم بانیروترین ایشان‌را وبرفت‌داستان ایشان که مثل زنند بآن . »



مفسّرین عامه گفته‌اند(٢) که این آیات در تسلّی **پیغمبر** آمده است درآن هنگام که محل استهزاء و سخریه مشرکان مکّه واقع شده بود . و خدای باو خبر داد که زورآورترین ونیرومندترین پیشینیان که به پیغمبران وانبیاءِ خودهمچنان‌افسوس واستهزاء کرده‌اند جملگی تباه و نابود شدند وقصّه عجیب ایشان بروزگار مثل‌گردید داستان مشرکان **قریش** نیز مثل خواهد شد ، از اینرو می‌باید که دل‌آزرده نباشد .



مولوی درباره استهزاءِ قوم **نوح** آن‌پیغمبررا درساختن کشتی‌ابیانی نغزدارد که این معنی را وصفی بلیغ فرموده است :

« **نوح** اندر بادیه کشتی بساخت — صد مثل گو از پی تسخر بتاخت :
در بیابانی که چاه و آب نیست — میکند کشتی ! چه نادان ابلهی است !
آن یکی میگفت ـ این کشتی بتاز — وآن یکی میگفت ـ پرش هم بساز !
وآن‌یکی‌میگفت ـ این خربهر کیست ! — وآن‌یکی‌میگفت‌کاین مشکی‌تهی‌است !
آن‌یکی میگفت‌ـ جو چون میخورد ؟ ! — ور نه بارت کی بمنزل میبرد ؟
آن یکی میگفت ـ بیکاری مگر ؟ — یا شدی فرتوت و عقلت شد زسر ؟
او همی گفت ـ این بفرمان خداست — این بچربك‌هانخواهد گشت کاست..(٣)»

---

(١) ابوالفتوح : ١/٥ . کشف‌الاسرار : ٩٤٢/١٠ .

(٢) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤٢٢/٥ .

(٣) مثنوی : ٢٦٥/٣

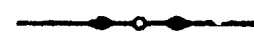


در این آیات غالب مفسرین مثل را به «قصّه عجیبه» وسرگذشت پیشینیان‌در قرون ماضیه تفسیر نموده‌اند. بعضی دیگر آنرا به «سنت» ونیز به «عقوبت» تفسیر کرده (۱). دراین‌آیه استعمال کلمه ـ مثل ـ ازمواردی است که بمعنی داستان تاریخی در قرآن شریف‌آمده است، چنانکه در این سوره است این کلمه باز بهمین معنی که فرمود: «فجعلناهم سلفاً و مثلاً للآخرین.» (۴۳/۵۶) که اشاره است بداستان غرق فرعون و پیروان او.

و «اَشَدَّ مِنهم بَطشاً» یعنی ـ آن اقوام هالکه نیرومندتر از قریش ومشرکان مکه بوده‌اند. و این معنی در آیات دیگر قرآن که همچنین در موقع تحذیر وتنبیه مشرکان مکه است، آمده. مانند این آیه که فرمود: «اَفَلَمْ یَسیرُوا فِي الْاَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا اَکْثَرَ مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْاَرْضِ ....» (۴۰/۸۲).

در تفسیر منظوم این‌آیات چنین بنظم‌آمده است: (۲)

«ای‌بسا کز جنس آن پیغمبران ... ما فرستادیم در پیشینیان
نامد ایشانرا رسولی بهر پند ... جز که میکردند بروی ریشخند
قصهٔ پیشینیان بگذشته بس ... اندرین قرآن بهرجا پیش‌وپس»



(۱) ابن کثیر: ۷/۳۸۷.

(۲) تفسیر صفی: ۲/۹۶۸.

تمثیل چهل و یکم ـ «دختر»

« وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُم بِما ضَرَبَ لِلرَّحمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّاً و هُوَ کَظیمٌ . » (الزخرف : ۱۷/۴۳)

ترجمه (۱) :

« چون مژده داده‌شود یکی‌از آنها باآنچه زده شده برای خداوند مثلی روی وی‌سیاه گردد و اوباشد خشمناک» .



مفسّرین گفته‌اند (۲) تقدیر آیه چنین است که اگر یکی از مشرکان عرب را بشارت دهند بدختری چهرهٔ وی از غم و اندوه سیاه گردد و درون وی از خشم و غیظ ممتلی‌شود. واین ردّی است برمشرکان عرب که معتقد بودند ملائکه دختران خدایند، بنابرآنکه درآیهٔ قبل گفت برسبیل استفهام برانکار و تقریع : « اَمِ اتَّخَذَ مِمّا یَخلُقُ بَناتٍ وَ اَصفٰاکُم بِالْبَنینَ » (۱۶/۴۳) . بعبارت دیگر این جاهلان دختر بخود نپسندند ولی خدایرا پسندند .

براین عقیدهٔ خرافی عرب که ملائکه را دختران خدای میدانسته‌اند درقرآن اشارات بسیار است، ومعلوم است که نبی ع‌را عنایتی خاص به‌محو و ردّ اینگونه اندیشه های جاهلانه بوده است، چنانکه دراین آیات فرماید :

۱ ـ « أَلَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الأُنثیٰ تِلْکَ اِذاً قِسمةٌ ضیزیٰ » (۲۲،۲۳/۵۳)

۲ ـ « اَفَاَصفٰاکُمْ رَبُّکُمْ وَاتَّخذ مِنَ الْمَلائِکَةِ اُناثاً ؟ » (۴۰/۱۷)

۳ ـ « وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالأُنثیٰ ظَلَّ وَجهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظیمٌ »

(۵۸/۱۶) . این آیه با مثل مورد بحث چنانکه مشاهد است اختلاف چندانی ندارد .

---

(۱) ابوالفتوح : ۱/۵ ـ کشف‌الاسرار : ۹۴۲/۱۰ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۴۲۵/۵ .

و مَثل در این آیه بمعنی ـ مِثْل و شبیه ـ است (۱) و مقصود آنست که آنچه برحمن شبیه است، زیرا که فرزند شبیه پدر میباشد.

«ظلّ وجهه مسودّاً» ـ سیاه شدن چهره کنایه است به کمال حزن و فرط غیظ.



باید دانست که در عصر جاهلیّت همچنان از تولد دختر ننگ داشته و مولود مادینه را هلاك میساختند و زن دختر زا را ترك میگفتند.

در روایات عرب است ـ که وقتی اعرابئی را دختری آمد، او خانه و زن رارها کرد وگفت چنین خانه که درآن دختر بزایند مرا بکار نیاید، زن این ارجوزه راانشاد کرد و بشوی فرستاد:

«ما لِاَبی حمزةَ لا یِأتینا	یظلُّ فی البیتِ الذی یَلینا
غَضبانَ اَنْ لا نلد البنینا	لیسَ لنا مِن امرِنا ما شِیئنا
و انما نا ُخذُها اَعطینا	حکمة ربّ ذی اقتدارِ فینا»

هم ازاشعار عرباست درمذمّت دختران:

« القبرُ اعلی منزلاً لِلبناتِ	و دَفنها یُروی من المکرمات
اَما تری الله سُبحا نَهُ	قدْ جعلَ النعشَ بِجنبِ البناتِ»

این عقیدت فاسد که ناشی ازفقر ومسکنت قوم عرب وبیحاصلی وخشکی خاك عربستان وقساوت قلبی بادیه نشینان بوده است، درنزد پیغمبر اسلام همچنان ناروا ومطعون، و ایشانرا به حفظ دختران و احترام زنان امر فرمود. در روایت پرمعنائی منقول (۲) است که مردی رادرحضور پیغمبر خبردادند که زنش دختر بزاد، مردبهم برآمد ورنگ رخساره برتافت. پیغمبر ازاو پرسیدترا چه افتاد؟ گفت مرا گفتند که زنم رادختری آمد. پیغمبر باوفرمود: «الارضُ تُقلها والسماء تظلّها واللهُ یرزقها، وهی ریحانةٌ تشمّها.».

ونیزروایت دیگری است که روزی پیغمبر رابولادت دختری بشارت دادند درچهرهٔ یاران آثار کراهت مشاهده کرد، فرمود: «مالکمُ؟ ریحانةٌ اَشمّها ورزقُها علی الله.» ـ

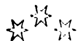
(۱) البیضاوی: ۵/۴۲۵.

(۲) روضةالامثال به نقل از بحارالانوار: ۳۵۸.

شما را چه افتاد ؟ او گلی است خوشبو که من او را ببویم وخدا او را روزی رساند .



دربعضی تفاسیر صوفیه درمعنای این آیه آمده است(۱) که ـ چون بعضی از حکمای اوائل نفوس ملائکه‌را مؤنث شمرده اند ، یا باعتبار لفظ یا از آن جهت که فرشتگان از ارواح قدسیه منفعل ومتأثر میشوند ازاینرو جاهلان تصوّر کرده‌اند که ایشان درحقیقت مؤنّث هستند پس ایشانرا دختران خدای نام داده اند . وجهّال آنانرا بصور لطیفهٔ انسانی تصویر کرده‌اند. فسبحانه عمّا یصفون .



مجملی از اعتقادات اسلامیان را در باره ملائکه **جامی** بدینگونه بنظم آورده است که ازمفصّلات ما را بی‌نیاز میکند(۲) :

«آنچه ازعلم آمده بعیان — صف اول صف ملائکه دان :
بندگانند جمله فرمانبر — نا کشیده بکفر و عصیان سر
متصف نی بمادگی و نری — وز زنا شوهری همیشه بری
همه از وصمت عناد مصون — مستقر در مقام ـ لایعصون
بعضی اندر شهود حق دائم — در جمال و کمال او هائم
دیده بر غیر حق نینداز‌ند — با خود و غیر خود نپردازند
قسم دیگر مدبر اشباح — متصرف در آن صباح و رواح
کرده هریك بموجب تقدیر — در هیاکل تصرف و تدبیر
گردش آسمان ازیشان است — جنبش جسم وجان ازیشان است
از ملائك چهار مشهورند — که باسماء خویش مذکورند
وحی تنزیل کار **جبریل** است — نفخ درصور از**سرافیل** است
کافل رزقهاست **میکائیل** — قابض روحهاست **عزرائیل**
چار دیگر موکل بشرند — که نویسندگان خیر وشرند» ....الخ



(۱) تفسیر محی‌الدین .

(۲) سلسلة الذهب : اعتقاد نامه دفتر اول .

تمثیل چهل و دوم - «پسر مریم»

« وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا اِذا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدّونَ»

« وَقالُوا ءَ آ لِهَتُنا خَیْرٌ اَمهُو، ماضَرَبُوهُ لَكَ اِلّاجَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ»

« اِنْ هُوَ اِلّا عَبْدٌ اَنْعَمْنا علیه و جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنی اِسْرائیلَ » (الزخرف : ۴۳/۵۹-۵۷)

ترجمه(۱) :

« آنکه به‌پسر **مریم** مثل‌زدند پس‌قوم تو (**قریش**) ازآن بانگ زدند وخنده در گرفتند وازتصدیق برگشتند ، وگفتند آیا خداوندان‌ما بهترند یااو (**ای عیسی**) آن‌مثل را نزدند برای تومگر بجدل (پیچیدن از حق) بلکه قوم‌تو گروهی‌اند جنگ پیشه . نیست **عیسی** مگر بندهٔ که اورا بنواختیم واورا برای فرزندان **اسرائیل** مثلی قرار داده ایم . »



بعضی از مفسرین برآنند کـه مورد نزول آیت مردی از مشرکان **مکه** بود موسوم به **عبدالله بن الزبعری** که نزد **پیغمبر** آمده ازروی جدل گفت : ای**محمد**ص در آنچه گفتی که «وما تَعبدونَ مِنْ دُونِ اللهِ حصب جهنم»(۲۱/۹۸) یعنی «هرچه غیراز خدا میپرستید هیزم دوزخ است » آیا **عیسی** که اورا پیغمبر خدای وبرادرخود خوانده‌ای، و نصاری اورا خدای و پسر خدای دانند آیا او نیز هیزم دوزخ است ؟ چه اورا نصاری عبادت کنند. همچنان یهود **عزیر**را میپرستند، ومامملائکه‌را میپرستیم، آیا اینها همه طعمهٔ آتشند ؟ **پیغمبر** خاموش گشت و منتظر وحی تا از خداوند جواب چه آید. مشرکان **قریش** دست زدند وخنده در گرفتند وازسخنان **پیغمبر** اعراض کردند، پس این آیات در جواب ایشان فرود آمد(۲) .

بعضی دیگر گفته‌اند که این آیت دربارهٔ **قریش** فرود آمد چه ایشان ملائکه را دختران خدای میخواندند - چنانکه در تمثیل سابق گفتیم - پس بپیغمبر گفتند اگر جائز است که **عیسی** پسر خدای باشد پس جائز است کـه ملائکه نیز دختران خدا

---

(۱) ابوالفتوح : ۹/۵ ، کشف‌الاسرار : ۹٤٦/۱۰

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤۳۷/۵ .

باشند و این سخن مؤمنانرا صعب آمد و**قریش** از آن بر گشتند و فریاد کردند

بعضی دیگر گفته اند که این آیت تمثیلی است که خدای زده در آنچه « اِنّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم» . (۳/۵۹) که چون آن آیت بیامد مخالفان گفتند که **محمد** هر آینه میخواهد که ما اورا خدای خوانیم و بپرستیم همانگو ترسایان **عیسی** را پرستند، وازینسخن قوم **قریش** بر گشتند وخنده درگرفتند و که آیا بتان ما بهترند یااو (**محمد**)؟ یعنی- که خدایان خودرا فروبگذاریم و مح بپرستیم؟ واین مثل را برای **پیغمبر** از راه جدل وخصومت آوردند.

پس آنگاه گفت که **عیسی** جز بنده ای خدایرا نبود که خدای او را **بنی اسرائیل** مثلی قرارداد(۱).

« یصدّون» یعنی « یضجّون یایصیحون » . بعضی ازمفسرون آنرا به« یضح تفسیر کرده اند. «جدل» بمعنی خصومت باطل است برای غلبه در کلام برخص سخنان پیغبر است که فرمود: « ما ضلّ قومٌ بعد هدیً کانوا علیه الّا اوتوا الج پس گفت « و ماضربوه لك اِلّا جدلاً بل هم قومٌ خصمون »(۲).



در تفاسیر خاصه آمده‌است که این تمثیل دربارهٔ **علی** علیه‌السلام(۳) فرو و آن چنان بود که روزی **علی** بر **پیغمبر** درآمد **پیغمبر** فرمود « انّ فیك من **عیسی‌بن مریم**» واگر بیم آن نبود که بعضی ازامت اسلام دربارهٔ توهمان‌گو نصاری دربارهٔ **عیسی‌بن مریم** گفتند هر آینه دربارهٔ توسخنی میگفتم تامردم‌خاك برای کسب برکت برگیرند. **مغیرة بن‌شعبه** وبعضی دیگر ازاعیان **قریش** که د نشسته بودندازاین‌سخن غضبناك شدند وگفتند- **محمد** برای پسرعم خودمثیل و

(۱) ابن کثیر: ۷/۴۰۵ .
(۲) صحیح‌الترمذی .
(۳) الصافی، ۴۱۱، القمی .

جز **عیسی بن مریم** نیافت، و چون سخنان ایشان بسمع پیغمبر ص برسید آیات فوق نازل گشت که گفت « وَ لما ضُرب ابن مریم مثلا . . . .» الی آخر، تاآنجا که فرمود « ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلقون » (۴۳/۶۰) و گویند که مخاطب «لجعلنا منکم» **بنی هاشم** اند.



عقیده بعضی از محققین اروپائی دربارهٔ این آیات آنست که چون سوره در **مکه** نازل شده، دراینجا همانا اثر واشاره است بمباحثی که مابین **پیغمبر** ومشرکان **قریش** دربارهٔ **عیسی** جریان داشته(۱) چه آنان نه بنبوت **عیسی** ایمان داشتند ونه بعقائد مسیحیان جزیرةالعرب موافق بوده‌اند، ازینرو جملهٔ این آیات از۵۷ تا۶۷ همه اشاره بهمین مباحثه جاریهٔ فیمابین آنهاست(۲).



صوفیه را در باب عیسی و عقاید ترسایان بـه تمثیل و رمز سخن بسیار است که از آن مفصلات باین ابیات شیخ شبستری(۳) باجمالی اکتفا میرود:

«ز ترسائی غرض تجرید دیدم — خلاص از ربقهٔ تقلید دیدم
ز روح الله پیدا گشت این کار — که ازروح‌القدس آمد پدیدار
اگر یابی خلاص ازنفس‌ناسوت — درآئی درجناب قدس لاهوت
هرآنکس کومجردچون‌ملک‌شد — چو روح الله برچارم فلك شد
بود محبوس طفل شیرخواره — بنزد مادر اندر گاهـواره
چو گشت اوبالغ ومردسفرشد — اگر مرد است همراه پدر شد
عناصرمرتراچون‌ام‌سفلی‌است — توفرزند وپدرآبای‌علوی‌است
توهم جان پدر سوی پدرشو — پدر رفتند همراهان پدر شو»



(۱) الطبری.
(۲) بلاشر، Le Coran , 264/2
(۳) گلشن راز: ۴۵۰

تمثیل چهل و سوم ـ « پیروان حق و باطل »

« ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَاَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اِتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ » (محمد: ۴۷/۳)

ترجمه(۱) :

« این ازبهر آنست که کافران پیروی کردندباطل را و آنان که گرویدند پیروی کردند حق و راستیرا از پروردگار خویش ، این چنین میزند خدای برای ایشان مثلهای ایشانرا » .



مفسران بر آنند که این آیت شرح وبیانی‌است برای دو آیهٔ مقدم بر آن که در آن دو وصف کافران ومؤمنان آمده ، ودراین یك اشاره است بصفت ایشان که کافران پیرو باطلند ومؤمنان متابع حق . باطل وحقرا دراینجا بعضی کنایه از شرك وتوحید دانسته‌اند وبعضی دیگر خدای وشیطان گفته‌اند . و« مثل » درین آیت بمعنی « صفت » است . بعضی دیگر مثل را در اینجا بمعنی داستان وسر گذشت پیشینیان گرفته اند ، یعنی ازآنان نیزهر که پیرو باطل بود هلاك شد وهر که ایمان آورد نجات یافت(۲) .

بعضی ازمفسرین گفته‌اند : ـ تفسیر این آیت آنست که حسنات بدانرا باطل کنند وسیئات نیکانرا ببخشایند . « يَضْرِبُ اللهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ . » را چنین تفسیر کرده‌اند که خداوند مآل اعمال ایشانرا دراین جهان و عاقبت معاد ایشانرا در آن جهان بیان میفرماید(۳) .

بعضی برآنند که « اتباع باطل » مثل عمل کفاراست و « پیروی‌حق » مثل‌مؤمنان است ، وموضوع مثل عامست و « امثالهم » شامل تمام مردم میشود ، گوئی می فرماید « يَضْرِبُ اللهُ لِلناسِ اَمْثالَهُمْ ، ای علی انفسهم »(۴)

---

(۱) ابوالفتوح ۶۹/۵ . کشف‌الاسرار ۹۶۸/۱۰

(۲) البیضاوی ، الخازن : ۴۹۷/۵

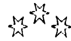
(۳) ابن کثیر : ۴۹۵/۷

(۴) الرازی : تفسیرالکبیر

بعضی دیگر گفته‌اند که - این‌مثل دربارهٔ ده تن ازمشرکان فرود آمد که در روز جنگ بلشکر کافران طعام میدادند.



• مفسرین خاصه برآنند که آیهٔ اول این سوره(۱) « الذین کفروا وصدّوا عن سبیل‌الله » دربارهٔ بعضی‌اصحاب **رسول** است که بعداز اوگمراه شدند وحق **اهل‌بیت** را غصب کردند. وآیهٔ دوم « وَالَّذِینَ آمَنُوا الخ... » اشاره **بابوذر** و **سلمان**پارسی و **عمار یاسر** و **مقداد** است که یاران **علی** ع بوده اند.



حکما حق را چنین تعریف کنند که - الحق ما وجوده ولد من ذاته - آنست که بخودی‌خود موجود باشد. ازاین سبب پرورد گار را حق‌گویند وهرچه غیراوست باطل شمارند، که برهان وجود او جز ذات او نباشد. اما اهل لغت برآنند که حق بمعنای محق است و مقصود آنست که پرستش خدای حق است وعبادت غیر اوباطل، و در **قرآن** است « ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ » (۲۲/۶۲)



صوفیه اِتباع کفر را بفرو افتادن در هاویهٔ هواجس نفسانی و ورطه وساوس شیطانی تأویل نموده اند، و پیروی ایمان را حصول اسرار الهی و وصول بحق و تابش نور حقیقت دانسته‌اند که پیروان حق بنعمت اخلاص ودولت‌اعراض از غیر موهوب و موصوفند(۲).

---

(۱) الصافی : ۴۱۸ ، القمی۲ ۳۳ ، روضةالامثال : ۳۷۰

(۲) روز بهان : تفسیرالعرایس ۲/۲۵۳

در ترجمه منظوم این تمثیل چنین گفته‌اند(۱) :

« چند تن بودند زاعیان **قریش** — که طعام و خرج دادندی بجیش
بر ستیزه **احمد** پاکیزه خوی — باز تا مانند از آئین اوی
گفت حق کاعمال مشرك باطلست — بر کسان اطعامشان بیحاصل است
لیك این حکم است عام اندر عباد — هر عمل کان باشد از جور و فساد
یا عطائی کز ریا و ز شهوت است — گر بود پاداش آنرا نقمت است»



---

(۱) تفسیر صفی ۹۹۸/۲

تمثیل چهل وچهارم ـ « بهشت ونهرهای آن »

« مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ » (سوره محمد: ۱۵/۴۷)

ترجمه (۱):

«صفت وسان آن بهشت که پرهیزگارانرا وعده داده‌اند، در آن جویهاست از آب غیرمتغیر (نه گند او نه حال گشته) و جویهاست ازشیر که مزهٔ آن نگشته (تغییرنکرده) ، وجویهاست ازمی که آشامندگانرا خوش آید ، و جویهاست از عسل پالوده (مصفی) ، و ایشانراست درآن بهشت از همهٔ میوه‌ها ، و آمرزش ازپروردگارشان . (آیا) چون کسیست که او جاوید در آتش است و می‌آشامانند ایشان را آب جوشان که پاره میکند روده‌هاشان را » .



مفسران گفته‌اند(۲) : ـ تقدیر آیه چنین است : أمثل اهل الجنة کمثل من هو خالدٌ فی النار ؟ ویا چنین است : أمثلُ الجنة کمثل جزاء من هو خالدٌ فی النار ؟ ونیز گفته‌اند که مثل دراینجا بمعنی « صفت » است ازینرو تقدیر آیه چنین باشد « صفة الجنة التی وعد المتقون . (۳)

دراین تمثیل مقایسه و تطبیقی است مابین پاداش پرهیزکاران که اهل بهشتند و کیفر بدکاران که معذّب در دوزخ‌اند . این تمثیل بمنزله ختام سخن و نتیجه کلام است نسبت بآیات سابقه که در آن وصف هدایت مؤمنان وضلالت کافرانرا فرموده است. طائفه نخستین را صاحب حجّت و بینّت الهی شمرده ، و طایفهٔ دیگر را که پیرو هوای

---

(۱) ابوالفتوح : ۷۰/۵ ، کشف الاسرار : ۹۶۸/۱۰

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۵۰۳/۵

(۳) تفسیرالکبیر الرازی

نفسند در غرور جهل وپندار سر گردان دانسته و گفته است : « اَفمن کان علی بینةٍ من ربّه کمن زُیّنَ له سوء عمله واتبعوا اهوائهم » .



بعضی از محققین جدید(۱) این آیترا وصف و توضیح آیهٔ دوازدهم از همانسوره دانسته‌اند که درآنجا اشاره به « جناتٍ تجری من تحتها الانهار » (۱۴/۴۷) فرموده‌است.

« ماءٍ غیر آسنٍ » بمعنی آب غیر متغیر که مزهٔ آن نگردد وبوی آن نگندد ، « لَبنٍ لَمْ یتغیّر طَعمهُ » یعنی شیری که ترش نشود وآلوده نگردد . « من خمر لذّةٍ لِلشّاربینَ » یعنی آن می که درآن طعم تلخی وترشی نباشد ، وغائله سکر وخمار نیاورد وبیهوشی ودرد سر پدید نسازد ، بلکه آشامندگانرا ازآن لذت باشد. «وعسل مصفی» یعنی شهدی که درآن موم وفضلات مگس نماند ، وازشوائب پاك وصافی بود ، وهمچنین همه میوهای بهشتی. این لذائذ و مطعومات را که از نعماء بهشت است درمقام مقایسه بالذائذ اینجهانی ایراد فرموده‌است ـ که آنها همه پاك وصافی وبیعیب وجاودان باشند واینها همه آلوده ومکدّر وباعث درد و نقصان . پس حالت آن پرهیزگاران که باین نعمتها مخصوصند آیا مانند آن تیره روزگارانیست که جاوید درآتش مانده « وسقوا ماءً حَمیماً » وبجای آن مشروبات لذتبخش آب جوشان درکام ایشان فرو ریزند که ازفرط حرارت امعای ایشانرا پاره سازد ؟

در **قرآن** ذکر انهار جنت فراوان است ، ودر ۴۷ آیه برآن اشاره رفته(۲) .

و نیز اشاره بانهار جنت درسخنان پیغمبر بسیار است چنانکه دراین حدیث : « لعلّکم تظنون انّ انهار الجنة تجری فی اخدود فی الارض والله انّها لتجری سائحةً علی وجه الارض حافاتها قباب اللؤلؤ وطینها المسك الاذفر »(۳) .



درمنابع روایات **شیعه** نیز بیان انهار بهشت بسیاراست . چنانکه دراین خبر که

---

(۱) بلاشر ، 849/3 , Le Coran

(۲) معجم المفهرس : ۷۱۹

(۳) ابن کثیر : ۵۰۳/۷

امام باقر ع از **پیغمبر** ص نقل کرده که گفت: «لمّا دخلتُ الجنة رأیت فی الجنة شجرةَ طوبی ویجری نهرٌ فی اصل تلك الشجرة یتفجرمنه الانهار نهرٌ من ماءٍ غیر آسنٍ ونهر من لبنٍ لم یتغیرطعمه ونهرٌ من خمرلذةٍ للشاربین ونهر من عسل مصفی» وتأویل کنند که مقصود از شجره طیبه طوبی که اصل وبیخ است **رسول** خداست که انهار اربعه اهل بیت در بن آن جاری است. (۱)



بعضی از محققین اروپائی بر آنند که در آثار مسیحیان شرقی در **کلیسای شام** - وصف بهشت و دوزخ و اشاره بنعماو لذائذ جنت و اسقام و آلام جهنم فراوانست، یکی از آن جمله میگوید(۲): «آنانکه بر **قرآن** طعن کنند که چگونه پیغمبر اسلام سعادات معنوی و برکات آسمانیرا بلذائذ حسّی این جهانی تشبیه کرده است اگر همان تشبیهات و اوصافرا در آثار پیشوایان و وعاظ کلیسای شرقی نیز بیابند، زبان اعتراض خاموش خواهند کرد. مخصوصاً در کلمات **افرم Ephrem** که از آباء معروف آن کلیسا ست از انهار بهشت و شراب **طهور** و حورعین سخن بسیار است.»

بعضی دیگر گفته‌اند: نظیر امثال وتشبیهات قرآنی درباب لذائذ بهشت در آثار **پارسیان** نیز موجود است، چنانکه بعضی ازیشان کلمهٔ «جنت» را مأخوذ از «**وَهِشتوه**» **پهلوی** بمعنی- کامِل- **دانسته‌اند**، وکلمهٔ حور که بمعنی خوبان بهشتی است از «**اهورا**» اوستائی بمعنی کوکب درخشنده **مقتبس** دانسته‌اند(۳).



درترجمهٔ **جرج‌سال**(٤) دراوصاف قرآن از بهشت اشاره بشباهتی کرده است که باآیات انجیلی وارد شده است آنجا که گفته است: «تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته و بردوازده سبط **اسرائیل** داوری کنید(۵)»

---

(۱) الصافی: ٤۱۸، آیات الولایة ۱/۲٦٤

(۲) توراندره Tor Andrae کتاب «زندگانی ودین محمد»، طبع پاریس.

(۳) ینابیع الاسلام چاپ لاهور: ۲۰٤.

(٤) George Sale. مقدمه: 78

(۵) لوقا ۲۲/۲۹.



این تمثیل با تمثیلی دیگر که دروصف بهشت در قرآن آمده‌است مشترک‌است آنجا که فرمود « مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائمٌ و ظلّها تلك عقبی‌الذین اتّقوا و عقبی الکافرین النار(۱) » (۱۳/۳۵)



صوفیه درتأویل شراب بهشتی سخن‌بسیار گفته‌اند وآنرا اشارتی بشراب تجلی رب دانسته‌اند . یکی ازقطعات لطیف دراین‌معنی سخن **شیخ شبستری** است درتأویل آیهٔ شریفهٔ « سقاهم ربّهم شراباً طهوراً » (۷٦/۲۱) میفرماید :

« (۲) سقیهم ربهم چبود بیندیش ـ طهوری‌ـچیست‌صافی گشتن‌ازخویش
زهی شربت زهی لذت زهی ذوق زهی حیرت زهی دولت زهی شوق !
بهشت و حور و خلد اینجا چه سنجد که بیگانه در آن خلوت نگنجد !
چو رویت دیدم و خوردم ازآن می ندانم تا چه خواهد شد پس ازوی !
پی هر مستئی باشد خماری دراین اندیشه دل‌خون گشت باری»

---

(۱) رجوع شود بتمثیل هجدهم از همین کتاب .

(۲) شرح گلشن راز ، ٣٥٨ .

تمثیل چهل و پنجم . « رستن گیاهان »

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَيٰهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْواناً، سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوراةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوىٰ عَلىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً.» (الفتح ٤٨:٢٩/)

ترجمه(١) :

«**محمد** پیغمبر خداست و آنانکه با اویند سختند بر کافران ومهربانند با یکدگر . ایشانرا نمازگذاران بینی (گاه راکع و گاه ساجد) طلب میکنند از خدای نیکی وپاداش وخشنودی اورا . نشانه ایشان برروی ایشان بینی ازاثر نماز. وصفت ایشان در**توراة** ودر**انجیل** مانند است به کشتی که (تر که) جوانه برآرد و او را قوی دارد پس ستبر شود ، پس راست ایستد بر ساق خود (تا بجائی رسد) کـه بزرگران را به شگفت آرد تا کافران از آن بـه خشم آیند . وعـده داد خدای مؤمنان را و آنانکه از ایشان کارهای نیك کرده باشند آمرزش گناه و مزد بزرگ . »



مفسران برآنند(٢) که این مثلی است برای یاران وهمراهان **پیغمبر** که درآغاز بعثت بسیاراندك وضعیف بودند پس خُرد خُرد قوّت گرفتند وبسیارشدند تابجائی که مردم از بزرگی و انبوهی ایشان بشگفت آمدند و کافران خشمناك گشتند .

«اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم» ـ یعنی آنانکه با **پیغمبر**ند باکافران سختند و شدید و با یکدگر مهربان و رحیم . براین معنی در جای دیگر از **قرآن** نیز وصف ایشان شده است که گفت : « اَذِلَّةٍ عَلی المؤمنین اَعِزَّةٍ علی الکافرین » (٥٤/٥) .

« تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً» ـ یعنی پیروان پیغمبرپیوسته به نمازگزاردن مشغولند گاهی بر کوع گاهی بسجود در طلب ثواب الهی و رضای خداوندی .

---

(١) کشف الاسرار : ٩٧٨/١٠ ابوالفتوح : ١٠٠/٥ .

(٢) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٣٤/٦ .

« سیماهم فی آثرالسجود » ـ اشاره به سِمت و علامتی است که دررخسارهٔ آنان، از بسیاری نماز حاصل گردد .

بعضی مفسرین ازبر آنند که این اشاره بنورانیت ودرخشندگی چهرهٔ مسلمانان است در آن جهان که از اثر نماز گزاردن بسیار در این جهان ایشانرا نصیب گشته . بعضی دیگر بر آنند که هم دراین دنیا از کثرت نمازدرشب، روشنائی وتابشی در روزدرچهرهٔ ایشان حاصل گردد . بعضی دیگر که پیروان طریقهٔ تزهّدند گفته اند که این علامت همانا زردی رخسار و پریدگی چهره باشد که از فرط ریاضت وشب بیداری روی دهد. چه آنکه شب زنده دارند زرد و نزار شوند(۱) .

مولوی اشاره باین آیت کرده است که گفته(۲) :

« حق‌چوسیمارا معرف خوانده است　　　چشم عارف سوی سیما مانده است »

«ذلك مثلهم فی‌التوراة ومثلهم فی‌الانجیل» ـ یعنی این مثل در **تورات وانجیل** چنین است . درتورات موجود شبیه این مثل بنظر نیامدولی در **اناجیل اربعه** در تمثیل است که شباهت بسیار با این مثل دارد : یکی مثل خردل(۳) کـه **عیسی** (ع) گفت : « ملکوت آسمان مانند دانهٔ خردل است که شخصی گرفته و درمزرعهٔ خویش کاشت ، هر چند از سایر دانها کوچکتر بود ولی چون نمو کرد بزرگتریـن بقول گشت و درختی شد چنانکه مرغان هوا آمده در شاخهایش آشیان گرفتند . » و دیگر مثل جوانهٔ کامل(٤) که همو فرمود : « ملکوت خدا مانند کسی است کـه تخم بر زمـین بیفشاند و شب و روز بخوابد وبرخیزد ، و تخم بروید ونمو کند چگونه که او نداند . زیرا که زمین بذات خود ثمر میآورد ، اوّل علف و سپس خوشه و پس از آن دانهٔ کامل

(۱) البیضاوی . ٣٥/٦ ـ ابوالفتوح : ١٠٩/٥ .

(۲) مثنوی : ٣٤/١ .

(۳) متّی : ٣١/١٣ ـ لوقا : ١٨/١٣ .

(٤) مرقس : ٢٦/٤ .

درخوشه، وچون ثمررسید فوری‌داس را بکارمیبردزیرا که وقت حصاد رسیده‌است»(۱)

« اَخرجَ شَطأهُ » ـ یعنی بیرون آید تر کهٔ آن کشت. عرب گوید: «اَشطأ الزّرعُ اذا اَفرخَ.» «فَآزَرَهُ»ـ یعنی تقویت کند آنرا و نیرومند شود آن گیاه و ستبر گردد و برساقهای خود بایستد و کشتکاران از سرسبزی و برومندی آن بشگفت آیند و دشمنان خشمگین شوند.

باید دانست که این آیه از سورهٔ فتح است و آن سوره دراواخر عصرمدنی نازل گشته، و درهنگامی است که یاران **پیغمبر** روزافزون روبکثرت بودند ووجه شباهت در این تمثیل کثرت و قوّت ایشان است بعد از قلّت و ضعف. و« زُرّاع » اشاره است برجماعت پیروان **پیغمبر** که از افزایش عُدّت و عِدّت خویش به عجب آمده بودند.



در مدلول این آیه مابین مفسرین عامه وخاصه اختلاف‌است گروهی برآنندکه «الزّرع» اشاره است بخود **پیغمبر**(ص) واَخرجَ شَطأهُ» اشاره است به**ابوبکرصدیق** و «فآزرُه» اشاره به **عمر بن خطاب**. «فاستغلظ» اشاره است به **عثمان بن عفان**. و « فَاستوی عَلیٰ سُوقِه » اشاره است به **علی** (ع) که « استقام الاسلامُ بِسیفه » و « یعجب الزراع » اشاره به سایر اصحاب است از بقیه عشره مبشره و دیگران(۲). متعصبین آن جماعت ازاین‌آیه « لِیغیظ بِهمُ الکفّارُ » حکم به تکفیرشیعیان‌کنند(۳).

گروه دیگر برآنند که این آیه سراسر در شأن **علی** (ع) نازل شده است و اشاره به پیروان او(٤) در مودّت و مهربانی مسلمانان با یکدگر و سخنی از **پیغمبر** روایت کنند که خود مشتمل بر تمثیلی لطیف است که گفت(٥): « مَثلُ المؤمنین فی

---

(۱) رجوع شود به تمثیل چهاردهم از همین کتاب.

(۲) الخازن: ۳٦/٦. البغوی: ٥٦٦/۷.

(۳) ابن کثیر: ٥٦۸/۷.

(٤) الصافی: ٤۲٤.

(٥) الصحیح البخاری.

تواَدِّهِمْ وَ تراحِمِهِمْ كمثلِ الجسدِ الواحِد اذا اشتكَى بينه عُضوٌ تداعى له سائرُ الجسد بالحمّى والسهر . » وظاهراً قطعهٔ معروف خودرا سعدی ازمعنای این حدیث اقتباس کرده که گفته است :

«بنی آدم اعضاء یکدیگرند   که درآفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضوهارا نماند قرار»



بعضی از علماء عصر حاضر در این آیت و تمثیل ـ میدانی وسیع برای افادات خود یافته‌اند . برای نمونهٔ قول یکی ازمفسرین متأخررا بطورخلاصه ذکرمیکنیم(۱) میگوید: این مثل راخداوند برای مسلمانان صدراسلام آورد، ولی افسوس که ملل اسلام در این عصر چون برخلاف دستورقرآنی رفتار کردند گرفتار اختلاف و تباهی گشتند و مانند هشیمی که باد اورا بهرسو برد دستخوش آمال و اغراض دیگرملل گشته‌اند! و این تباهی و نکث نتیجهٔ کوری جهالت و خواب غفلتی است که به حکم سنت الهی بدان دچارشده‌اند! ومدلول آیهٔ شریفه «ولا یکونوا کالّذینَ اُوتواالکتابَ مِنْ قبل فطال عليهمْ الأَمدُ فقست قُلوبهمْ»(۵۷/۱۶) قرار گرفته‌اند . لیکن نومید نبایدبود . چه بعد ازموت حیات و پایان هرسیاه روزی سفید بختی است : «اعلموا اَنّ اللّهَ يُحيى الاَرض بَعد مَوتِها . » (۵۷/۱۷) عنقریب روزگار عزت و استعلای اسلامیان نیزفرا خواهدرسید .... »



بعضی از محققین خارجی که درترجمهٔ قرآن تحقیقات دارند(۲)این آیه را دلیلی مبیّن و اشارتی آشکار بر رفتارو کردار مسلمانان با کفّارقریش درصلح حدیبیه دانسته‌اند که بزبان صریح رسالت پیغمبر را ذکر کرده واشاره بِعدّت وعُدّت مسلمانان نموده .



در تأویلات صوفیه آمده است که دانهٔ حقیقت چون در دل مرید صادق کاشته

---

(۱) تفسیر الجواهر ، ۲۳/۲۲ .

(۲) بلاشر Le Coran - ۱۰۰۷/۳ .

شود و بنور آفتاب ارشاد پرورش یابد بمرتبهٔ کمال رسد و دگر بار بیرون آید و از تابش نورهدایت بر کشتزاراستعداد درختی بارور شود ، ومعرفت فطری که لازم وجود است بمثابهٔ جسد براطوار نشئتین گذار فرماید و باعلی مرتبهٔ کمال بالغ گردد .

شیخ شبستری این معنی را چنین فرموده است (۱) :

« چو عارف با یقین خوش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
وگر با پوست تابد تابش خور در این نشئه کند یکدور دیگر
درختی گردد او از آب و از خاك که شاخش بگذرد از هفتم افلاك
همان دانه برون آید دگر بار یکی صد گشته از تقدیر جبار»

مولانا **جلال‌الدین رومی** این تمثیل قرآنی را بلفظه در قطعه لطیفی چنین بنظم آورده است(۲) :

« برگ ها چون شاخ را بشکافتند تا ببالای درخت اشتافتند
با زبان شطأه شکر خدا میسراید هر برو برگی جدا
بی زبان هر بار و برگ و شاخها میسراید ذکر و تسبیح خدا
که بپرورد اصل ما را ذوالعطا تا درخت استغلظ آمد فاستوی
جانهای بسته اندر آب و گل چون دهند از آب وگلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند
جسمشان دررقص، وجانهاخودمپرس وانکه گرددجان ازآنهاخودمپرس»

و نیز **مولوی** را دربیان آنکه جان سالك به مقاساة رنج ریاضت کمال پذیرد، ومتحمل شدائد و سختیها صفا و رونق افزون کند، تمثیلی لطیف است که مرد راه را بگندم تشبیه کرده که بدرجه کمال می‌رسد . ودرآن تمثیل بدین آیت اشارتی دارد و فرموده است(۳) .

« گندمی را زیر خاك انداختند پس ز خاکش خوشها بر ساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا قیمتش افزود و نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند گشت عقل و جان و فهم سودمند
بازآن‌جان چونکه محو عشق گشت «یعجب‌الزراع» آمد بعد کشت»

---

(۱) شرح گلشن راز : ۲۱۰ .
(۲) مثنوی : ۳٦/۱ .
(۳) مثنوی : ۸٤/۱ :

تمثیل چهل و ششم ـ « باران»

« اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیوٰةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَتَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرٰیهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوٰةُ الدُّنْیا اِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ »(الحدید ۲۰/۷۵)

ترجمه(۱) :

« بدانید که زندگانی دنیا بازیست و بیهوده‌است و آرایش است ولاف زدنست میان شما و مباهات بافزونی در مال و فرزندان ، وآن برسان بارانیست که بشگفت آیند کافران . « ازروئیدن » نبات آن ، سپس خشك گردد ، وبینی آنرا که زردشده ، پس میگردد خشك (خردودرهم‌شکسته) و درآنجهان شکنجه‌ایست سخت (بد کرداران را) و آمرزش است و خشنودی خدا (نیکوکارانرا) و نیست زندگانی دنیا مگر بهرهٔ فریب » .



ارباب تفسیر گفته اند(۲) : این تمثیل پس از توضیح حال دو فرقهٔ حق و باطل است که در آیات سابقه حال ایشانرا در عقبی بیان کرد و اینك در این تمثیل تباهی و بطلان امور دنیا را بیان میکند، که کارهای اینجهان همه و هم و پندار و اندك فایده و زودگذر است ، و بازیچه ای بیش نیست همچنانکه کودکان در پی بازیهای خود بیهوده رنجها میبرند و بیفایده سعیها میکنند ، مردم نیز در پی کارهای جهان بسعی و کوشش تن و جان خویشرا رنجه میسازند ، و ببیهودگی و غفلت خویشتنرا مشغول میدارند ، و بزینتهای لغو چون جامه های رنگین و مراکب با شکوه و خانه های مرتفع فریفته میشوند ، و با نساب و اموال بیکدیگر تفاخر میکنند ، و برای آنکه درست این معانی را درك کنندآنرا درسرعت زوال وقلت فایده بگیاهی تشبیه فرموده است که باران اورا برویاند چنانکه برزگرانرا بعجب آورد ، آنگه روزی چند بگذرد

(۱) ابوالفتوح : ۲۵۲/۵ کشف‌الاسرار : ۱۰۳۲/۱۱ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۱۸۳/۶ .

و اعتدال هوا برود، و باران منقطع شود و تابستان در رسد، آنگاه آن نباتات خشک شوند، و زود بینی که آب ورونق از آن گیاه رفته و پوسیده و شکسته شده و باد آنرا در عالم ببرد و پراکنده و متلاشی سازد و از آن هیچ بجای نماند.

«غیث» بمعنی بارانست و آنرا از آن جهت غیث گفته‌اند که غیاث و فریادرس خلق باشد. «اعجب‌الکفار» گفته‌اند بمعنی اعجب‌الزراع است چه ـ کفر ـ بمعنی ستر و پوشش است و زارعرا کافر گویند از آن سبب که زمینرا بزراعت بپوشاند. «یهیج» یعنی بخشکد. «یکون حطاماً» یعنی خرد شود و درهم شکنند چه ـ حطم ـ بمعنی مکرر آمده شکستن است.



بایددانست که‌اشاره ببیهودگی وبطلان دنیا وکنایت‌از آن بلعب ولهودر قرآن است از آن جمله است این آیات:

۱ ـ «وَ مَاالْحَیٰوةُالدُّنْیا اِلّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ....» الی آخر ۳۲/۶

۲ ـ وَ ما هٰذِهِ الْحَیٰوةُالدُّنْیا اِلّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ ...» الی‌آخر ۶۴/۲۹

۳ ـ اَنَّمَاالْحَیٰوةُالدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...» الی آخر ۳۶/۴۷

«در ادب فارسی نیز کنایت از حیات دنیا ببازی و بازیچه بسیار کرده‌اند:

جامی گوید:

«دلا تا کی دراین کاخ مجازی   کنی مانند طفلان خاکبازی»

دیگری گفته:

«بازیچه‌ایست طفل فریب این متاع دهر   بیعقل مردمان که بدو مبتلا شدند»

همچنین واشاره بنزول آب باران که منبع نعمتهای فراوان وبرکات کثیرمیشود در آیات عدیده آمده است(۱) از آنجمله است:

۱ـ «وَاَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجَ بِهِمِنَ الثَّمراتِ رِزْقاً لَکُم» (۲/۲۲)

---

(۱) المعجم‌المفهرس للقرآن ص ۶۴۷.

۲ ـ « وَ مٰا اَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمٰاءِ مِن مٰاءٍ فَاَحيیٰ بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا » (۲/۱٦٤)

۳ـ « وَهُوَ الَّذی اَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخرَجْنٰا بِه نَبٰاتَ كُلِّ شَیْيءٍ » (٦/۹۹)

٤ـ « وَ اَنزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَخرَجَ بِه مِنَ الثَّمراتِ رِزْقاً لَكُمْ » (۱٤/۳۲)

٥ ـ وَاللهُ اَنزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَحیٰی بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا » (۱٦/٦٥)

٦ ـ « وَ تَرَی الاَرْضَ هٰامِدَةً فَاذٰا اَنزَلْنٰا عَلَيْهٰا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ » (۲۲/٥)

۷ ـ « اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَتُصْبِحُ الاَرْضُ مُخْضَرَّةً » (۲۲/٦۳)

۸ ـ « وَ اَنزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً » (۲٥/٤۸)

۹ ـ « وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمٰاءِ مآءً فَاَحیٰی بِهِ الاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَيَقُولُنَّ اللهُ » (۲۹/٦۳)

۱۰ ـ « وَ نَزَّلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً مُبٰارَكاً فَاَنْبَتْنٰا بِه جَنّٰاتٍ وَ حَبَّ الْحَصيدِ » (٥۰/۹)

و این تمثیل مشابهست بتمثیلی دیگر درسورهٔ یونس که فرمود « اِنَّمٰا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا كَمٰاءٍ اَنزَلْنٰاهُ مِنَ السَّمٰاءِ » الی آخر[۱] (۱۰/۲٤)

و نیز بآن تمثیل که درسورهٔ کهف فرود آمد: « وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا كَمٰاءٍ اَنزَلْنٰاه مِنَ السَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِه نَبٰاتُ الاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشيماً تَذْرُوهُ الرِّيٰاحُ[۲] (۱۸/٤٦).

(۱) رجوع شود بتمثیل چهاردهم از همین کتاب .
(۲) رجوع شود بتمثیل بیست و هشتم ازهمین کتاب .

ظاهراً زبان وحی بنزول باران وتأثیر آن درزمین و نمو نباتات نظرعنایت خاص داشته که باینمثل در سه جا تمثّل فرموده است .



در کلمات **صوفیه** تمثّل بباران و تحول آن از آغاز تا انجام بسیار آمده است که چگونه از آغاز کار که قطره‌ای خرد و حُقیر در دریا سرگردانست تا آنگاه که عوالم ثلاثة نبات و حیوان و انسان را سیر میکند و دیگر باره بدریای هستی ملحق میشود یك دورهٔ کامل تحول وجود را نشان میدهد ، این تمثیلرا ببیانی نغز وگفتاری شیرین **شیخ شبستری** بنظم آورده است (۱):

« بخاری مرتفع گردد زدریا	بامر حق فرو بارد بصحرا
شعاع آفتاب از چرخ چارم	بر او افتد شود ترکیب با هم
کند گرمی دگر ره عزم بالا	درآویزد بدو آن آب دریا
چو با ایشان شود خاك وهوا ضم	برون آید نبات سبز و خرم
غذای جانور گردد ز تبدیل	خورد انسان و یابد باز تحلیل
شود یك نقطه وگردد دراطوار	وز آن انسان شود پیدا دگربار
شود طفل وجوان وکهل وکمپیر	بداند عقل ورای و علم وتدبیر
رسد آنگه اجل از حضرت پاك	رود پاکی بپاکی خاك با خاك
همه اجزای عالم چون نبات‌اند	که یك قطره ز دریای حیاتند
نگر تا قطره باران ز دریا	چگونه یافت چندین شکل واسما
بخار و ابر و باران و نم گل	نبات و جانور انسان کامل
همه یك قطره بود آخر در اول	کزو شد اینهمه اشیا ممثّل
جهان‌ازعقل ونفس وچرخ‌و اجرام	چو آن‌یك‌قطره‌دان‌ز آغازو انجام »

---

(۱) شرح گلشن راز ، ۲۷۰

تمثیل چهل وهفتم ـ «دیو و آدمی»

الف ـ «کَمَثَلِ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِیباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» (الحشر ١٥/٥٩)

ب ـ «کَمَثَلِ الشَّیْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْكَ إِنِّي اخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ» (الحشر ١٦/٥٩).

ترجمه(١):

الف ـ «مانند وسان آنانکه پیش‌ازیشان بودند وناسازگاری سرانجام خویش بچشیدند وایشانراست (در آنجهان) عذابی دردناك.

ب ـ «راست همچون مثل دیو که آدمیرا گفت کافرشو چون کافر شد گفت من ازتو بیزارم من‌میترسم پرورگار جهانیانرا»



مفسرین برآنند(٢) که این‌مثل برای‌منافقان ویهودانست، یعنی‌مثل‌منافقان در مواعید باطله بیهودبنی نضیر درست‌ماننده‌مثل شیطان‌است‌که فریب‌وغروربانسان‌میدهد وچون‌آدمی‌بیچاره ومحتاج گردد ازاوتبرّی جوید واورا دستخوش‌هلاك وتباهی سازد.

چون سورة‌الحشر مدنی است پس نزول این آیات درزمانی است که پیغمبر(ع) همواره درمقام‌دعوت واحتجاج بایهودان‌مجاور مدینه بوده‌است. وظاهراً این‌وجه تفسیر درست باشد چه منافقان یهود را غالباًفریب میدادند وبآنها وعده‌ها میکردند که اگر با رسول خدا پیکار کنند هرآینه نصرت یابند.

نیزگفته‌اند که معنای مثل عام‌است ومدلول آن چنین است‌که هرکس بآدمیان وسوسه کفر وضلال نماید و ایشانرا بباطل خواند مانند دیو است که چون آدمی بامر او کافر شود اورا رها سازد و گوید که من ازتوبری وبیزارم. همین معنی‌در قرآن در آیت دیگر آمده است که:

---

(١) ابوالفتوح، ٢٧٩/٥ کشف‌الاسرار، ١٠٤٢/١١.

(٢) البیضاوی، الغازن، ابن عباس، ٢٢٨/٦.

« وَ اِذ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَکُمُ الْیَومَ مِنَ النّاسِ وَ اِنّی جارٌ لَکُمْ فَلَمّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیْهِ وَ قالَ اِنّی بَرئٌ مِنْکُمْ اِنّی اَری مالا تَرَونَ اِنّی اَخافُ اللهَ واللهُ شَدیدُ العِقابِ . »

(۴۸/۸). درداستان روز **بدر** آمده‌است که این آیت در آنروز نازل شد در آنموقع که **ابلیس** با **بو جهل** گفت « لاغالب لکم الیوم من‌الناس . . . »

چگونگی داستان یهود **بنی‌نضیر** آن بود که چون پیغمبر به **مدینه** هجرت فرمود یهود **بنی‌نضیر** که درجوار **مدینه** بودند با او پیمان بستند که جنگ وقتال با او نکنند وچون غزوهٔ **بدر** واقع شد و مسلمانان فیروز گشتند آن یهودان به **پیغمبر** گرائیدند، لیکن بعد از واقعهٔ **احد** وهزیمت مسلمانان عهد خود را بشکستند و **کعب‌بن‌الاشرف** پیشوای ایشان به **مکه** رفت وبا مشرکان بپیوست . چون **پیغمبر** آگاه شد خون او مباح ساخت و با آن یهودان بجنگ برخاست وایشانرا خاضع کرد، ولی منافقان در هنگام جنگ و شدت آنها را رها کردند و بر خلاف پیمان بیاری آنها نیامدند .

بعضی‌ازمفسرین‌بر آنند که :ـ دیووآدمی دراین‌تمثیل اشاره‌است‌بداستان‌ابلیس و**برصیصای راهب** ، وآن‌داستان درغالب کتب تفسیر بتفصیل آمده‌است(۱) وشرح آن دراین مقام بیرون ازحوصله این رسالهٔ مختصراست وبعلاوه از غایت‌شهرت محتاج بوصف مجدّد نیست .

در کتب تفاسیر بچهارصورت این‌داستان نقل شده‌است . (بروایت ابن‌مسعود و ابن‌عباس) ـ وظاهراً روات صدر اول قبل از **طبری** این حکایت را نیزروایت کرده‌اند نیز بنقل **عطا** از ابن عباس روایت شده است . در مسند اسحاق بن را هویه (متوفی به ۲۳۳ ه) هم چنین آمده است . بعداز **طبری** دربسیاری از کتب و روایات اسلامی این حکایت بتفصیل موجود است .

---

(۱) ابوالفتوح ، ۲۹۳/۵



بسیاری از محققین اروپائی مانند **گلدزیهر** ـ **لندبرگ** و **شون** Chauvin و **مکدونالد** دراصل‌وفرع این‌حکایت‌تحقیقات بسیار نموده‌اندکه بعداً همه بالسنه‌اروپائی انتقال یافته ودر امبرزیو Ambrosio تألیف‌لویس O.Lewis نیزترجمه شده‌است(۱).

و باید دانست‌که منبع قبل‌ازاسلام این حکایت هنوزمجهول‌است. **ابن‌بطوطه** اشاره به **قصر عابد برصیصا** درمغرب **اسکندریه** در راه طرابلس می‌نماید

شیخ **سعدی** نیز پس از آنکه حکایت **برصیصا** را برسان طبری بنثر فتان و قلم سحّار خود نوشته است(۲) درپایان کلام خویش بهمین‌آیت اشارت نماید و گوید:

«.... **برصیصا** باشارت **ابلیس** ویرا سجده کرد از هفت آسمان ندا آمد که جانش بدوزخ فرستید وقالبش پیش سگان اندازید ومغزش بمرغان هوا قسمت کنید پس ندا در دادند که فکان عاقبتهما انهما فی‌النار خالدین فیها...» (۵۹/۱۷).

در بسیاری از تفاسیر داستان **برصیصا** را ذکر کنند ودرپی آن حکایت **جریح راهب** را نیزبیان نمایند.(۳) و **جریح** برخلاف برصیصا زاهدی پرهیزگار بوده که اورا متهم کردند، لیکن درپایان بیگناهی‌اومعلوم گشت ونجات یافت، وازاو کرامات عجیبه نقل کنند.



«کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی مثل‌یهود **بنی‌نضیر** مانند داستان مشرکان **مکه** در غزوه **بدر** ودیگر یهوداست که باپیغمبر درهمان نزدیکی «قریباً» بپیکار برخاستندونا کام شدند، وجنگ بدر دوسال‌قبل ازغزوه بایهودواقع‌شد. ونیز گفته‌اند که معنای مثل عام‌است و «مثل» دراینجا اشاره باممماضیه‌است که همه هلاك گشتند.

---

(۱) انسیکلوپیدیا اسلام مقاله «Barsisa»، ونیز رجوع شود به «Bibliographie Arabe» ۱۲۸/۸

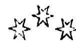
(۲) دیوان سعدی، مجلس پنجم از رساله دوم

(۳) الخازن: ۲۳۱/۶



یکی ازمفسرین معاصر که درتفسیر آیات قرآنی مباحث و تحقیقات عصری دارد(۱) فعل منافقین را بایهود و عمل شیطانرا با **برصیصای** راهب برفتار مردم **اروپا** نسبت باقوام **شرق** تشبیه کرده‌است و گفته‌است :ـ نظیر این اعمالرا **همه** روزه درزندگی ایشان می‌بینیم که چگونه تظاهر بمدنیت وانسانیت میکنند ومدعی بسط تمدن ونشر اخلاق درملل متأخره هستند، ومدارس میگشایند وداعیه پیشوائی وتربیت جنس بشررا درراه ترقی دارند ولی درهمانحال چون شیطان خون آن مردمرا میمکند وامم آزاده جهانرا بجنگ و کشتار می کشانند وسرمایه وثروت اهل عالمرا میربایند وصرف عیش ونوش خود می‌سازند و از این قبیل است آنکه **گاندی** حکیم **هند** گفت :

« ان الشیطان تفلح فی اضلال الناس اذا ظهر وفی فمه ذکر الله ... »



مشایخ **صوفیه**(۲) درتأویل « کمثل الشیطان » بر آنند که آن اشاره بوهم انسانی است که چگونه دردیدهٔ او لذات حسی وشهوات بدنیرا بیاراید، و او را برمخالفت عقل وپیروی هوی برانگیزد، تابیچاره دردام هلاك ونابودی فروافتد، وچون ازحق دورماند و درظلمات نفسانی سرگردان گشت ازاو تبرّی جوید، وتظاهر بتقرب آستان حقیقت نماید، واستشعار بخوف ازقدرت ربانی کند، اما سرانجام هم فریبنده وهم فریفته هردو درآتش شقاوت افتند، زیرا دیو وآدمی هردو جسمانی و ملازمان طبیعتند .

«مثل شیطان کادمیرا گفت هم	باش اندر کفر خود ثابت قدم
من ترا یار و معینم در عمل	پس چو محکم شد دراو کفرودغل
گفت من بیزارم از تو در یقین	ترسم از پروردگار عالمین
خواند آدمرا بکفر ابلیس دون	پس گریزد زاوچوبکشیدش بخون
پس بود در آخر و انجام کار	جاودان آن هردو رامأوی بنار(۳)»

---

(۱) تفسیر الجواهر : ۱۴۳/۲۴

(۲) تفسیر محیی الدین : ۴۲۷/۲

(۳) تفسیر صفی ۱۰۷۶/۲

تمثیل چهل و هشتم ـ «عظمت قرآن»

«لَوْ اَنْزَلْنا هٰذا الْقُرْآن عَلٰی جَبَلٍ لَرأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشْیَةِ اللّٰه ، وَ تِلْكَ الْاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُون» (الحشر : ۲۱/۵۹)

ترجمه (۱) :

«اگر فرو میفرستادیم این **قرآن** را بر کوهی هرآینه میدیدی اورا ترسنده وشکافته (پاره پاره) از بیم خدای واین مثل هارا میزنیم برای مردمان تاشاید ایشان در اندیشند»



مفسّرین عامه گویند (۲) که این مثل در تعظیم **قرآن** است ومردم را توبیخی است که اگر کوه‌را خِرد وتمیزمی‌بود و **قرآن** براو فرودمی آمد هرآینه ازبیم‌خدای کوه درهم‌میگسیخت‌وپایداری‌نمیتوانست‌وازهم‌می‌شکافت، وحال آنکه نادانان‌و کافران ازحکم و امثال **قرآن** پندی نمیگیرند وباقلبی سخت‌تر از کوه ودلی قاسی‌تر ازسنگ آنرا می‌شنوند وازحکمت‌های آن درسی نمیآموزند .

استعارهٔ نرم‌شدن وپاره‌شدن سنگ یا کوه ازهیبت‌امری‌عظیم وتشبیه‌قلوب‌قاسیه بسنگ در کلام ادبی غالب ملل آمده است(۳) چنانکه در کتاب عهد عتیق است (٤) که خداوند فرمود : « ایشان را یك دل‌خواهم داد ودل سنگی را ازجسد ایشان دور کرده دلی از گوشت بایشان خواهم بخشید تا درفرایض من سلوك نمایند . »

شاعر عرب گوید :

« لولا بس الصخرالاصم بعض ما — تلقاهُ قلبی فضّ اصلاد الصفا »

و نیز گفته‌اند : « ولو ان یلقاه مابی بالجبال تصدّعت »

و دیگری گفته:

«لوحاملت الجبال‌عشقی رکعت — ملّت و تململت و خرت صعقا »

و در بیت دیگر گفته‌اند :

« ولو انّ مابی بالحصا فلق‌الحصا — وبـالریح لم یسمع لهّن هبوب »

---

(۱) ابوالفتوح : ۲۷۹/۵ ـ کشف الاسرار : ۱۰٤۲/۱۱

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۲۳۳/٦

(۳) رجوع شود به‌تمثیل سوم « قلوب قاسیه » درهمین کتاب

(٤) کتاب حزقیال، ۱۹/۱۱

در شعر فارسی است :

« گر کوه غمان ما کشیدی کاهی　　کوه ازغم ما گداختی چون کاهی »

سعدی گوید[۱] :

« اگر آن داغ جگرسوز که برجان من است　　بر دل کوه نهی کوه بآواز آید . »

مولوی همین معنی را با اشارهٔ بهمین آیه آورده است[۲] :

« حق همی گوید که ای مغرور کور　　نی ز نامم پاره پاره گشت طور
که ـ لو انزلنا کتاباً للجبل　　لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل
از من ار کوه احد واقف بدی　　پاره گشتی ودلش پرخون شدی »

در **قرآن** مجید نظیر همین مثل است دراین آیه که گفت : « ثمّ قَستْ قلوبکم مِن بعد ذلك فَهی کالحجارة اَوْ اَشد قسوةً » (۷٤/۲)[۳] .

این تمثیل تخیلی است که عظمت **قرآن** را درعالم فکر مجسّم میسازد از اینرو متعاقب آن فرمود : « تلك الامثالُ نضر بها للناس لعلهم یتفکّرون » تاخوانندهٔ **قرآن** درمعانی آن اندیشه کند ودربرابر آن سرتعظیم فرود آرد . و این امری است صریح درتدبر درقرآن وقرائت آن باتأمل ودقت نظر درمعانی آن ، چنانکه درجاهای دیگر نیز فرموده است :

۱ـ « اَفَلا یَتَدبّرونَ القُرآنَ » (۸۲/٤)

۲ـ « اَفَلا یَتَدَبّرونَ الْقرْآنَ اَمْ عَلی قُلوبٍ اَقْفالُها » (۲٤/٤۷)

۳ـ « اَفَلَمْ یَدّبروا القَوْلَ . . . » (۶۸/۲۳)

٤ـ « کِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَیْكَ مُبارَكٌ لِیَدَّبَّروا آیاتِه وَ لیتَذَّکَرَ اُولوا ـ الاَلْباب » (۲۹/۳۸)

امام رازی را درذیل این تمثیل تحقیقی است دربیان حال خوانندگان **قرآن** وتدبّر واندیشه‌ایشان، ووصف‌حال‌غافلان که ازخواندن **قرآن** جز تلفظ بالفاظ وترتیل کلام چیزی‌دیگر ندانند ودرآنجا که‌گفته است[٤] : « من یَقرءُ القرآن وقلبه مشغولٌ

---

(۱) طیبات

(۲) مثنوی ، ۱۱۶/۲ .

(۳) رجوع شود به‌تمثیل سوم ، ص۱٤۹ همین کتاب .

(٤) الرازی ، تفسیرالکبیر .

بتدبیر الامور الدنیویه فی لذائذها وشهواتها و سایر کیفیاتها المعلومة عِنداهلها سیّما اذا کان من اهل الریاسة مَع الفراسة فَانّ قلبه مشغولٌ فی جمیع الاوقاتِ علی ترتیب المقدّمات و کیفیة السّیاسات. و اِن قَرأ اوسمع الفاً مِن الایاتِ، بخلاف عبادالله الموصوفین بما ذکرَ اللهُ فی کتابه: «الذّین... یتفکّرون فی خَلق السموات والارض ربّنا ما خلقتَ هذا باطلاً...» فانّ قلوبهم مشحونةٌ بذکرالله مقرونةٌ اِلی رحمةالله واوقاتهم مستوعبة علی عبادالله...»

سنائی فرموده است:

«عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی	که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا
عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد	که دارالملك ایمان را مجرد بیند از غوغا»

شیخ عطار درباب تفکر و تعقل گفته‌است:- که راهنمای سالك فکر اوست و این فکر از دل است نه از عقل، زیرا که اهل دل را فهم و فکری روحانی است که ماورای فهم وفکر این عالم است، واین روایت را بنظم آورده است(۱).

«کرد **حیدر** را **حذیفه** این سئوال	گفت کای شیرحق و فخر رجال
هیچ وحیی هست حق را در جهان	در درون بیرون ز **قرآن** این زمان؟
گفت وحیی نیست جز قرآن ولیك	دوستانرا داده فهمی نیك نیك
تا بدان فهمی که همچون وحی خاست	در کلام او سخن گویند راست
فکرت قلبی که سالك آمده است	زبده کل ممالك آمده است.»



صوفیه در تأویل آیه گفته‌اند که جبال را نیز عقلی وروانی است که برما مجهول ولی برحق معلوم است؛ چنانکه کوه مخاطب خدای واقع شد وباو گفت: «یاجبالُ اوّبی.» ودراین تمثیل عتابی است لطیف باهل دل وتنبیهی است عاشقان جمال حق را که چگونه درتاب خطاب ازلی آب نمیشوند ودرمشاهدهٔ صفات وتجلّی ذات فانی نمیگردند.

نیز گفته‌اند که این تمثیل برسبیل عتاب نیست بلکه اشارتی است بفضیلت اهل

(۱) مصیبت‌نامه - طبع تهران ۵۳

معرفت ، چنانکه گوئی کوه را طاقت تحمّل کلام حق نیست لیکن قلوب واصلان را آن قوت است که استماع خطاب الهی تواند کرد .

و نیز گفته‌اند که کوه اشاره به حجاب هستی است که سالك باید آنرا ازهم بردراند تانور تجلّی حق بردل او بتابد ومحو مطلق شود ، چه اقتضای تجلّی حق فنای مظاهر و کثرات است .

شیخ شبستری در همین معنی گفته است :(۱)

« حقیقت کهربا ذات تو کاه است ... اگر کوه توئی نبود چه راه است

تجلی گر رسد بر کوه هستی ... شود چون خاك را هستی زپستی

گدائی گردد از یك جذبه شاهی ... بیك لحظه دهد کوهی بکاهی »

و هم ایشان را در فضیلت تفکّر که از ارکان سلوك است سخنان بسیار است و گویند که ـ تفکر در کتاب آفاق وتأمل در آیات عالم وجود سالك را چون قرائت و تدّبر در کتاب حق ضرورت است . و شیخ شبستری را در این معنی قطعه‌ای نغزاست که کتاب ملحوظ یعنی عالم وجودرا تمثیل به کتاب ملفوظ یعنی قرآن نموده ، وبتدبر و بتأمل درآن وصیت فرموده است(۲) :

« بنزد آنکه جانش درتجلی است ... همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب وجوهر چون حروف است ... مراتب همچو آیات و وقوف است

ازو هر عالمی چون سورهٔ خاص ... یکی زان فاتحه وان دیگر اخلاص

نخستین آیتش عقل کل آمد ... که در وی همچو باء بسمل آمد

دوم نفس کل آمد آیت نور ... که چون مصباح شد درغایت نور

سیم آیت در او شد عرش رحمن ... چهارم آیت الکرسی همی خوان

پس از وی جرم های آسمانی است ... که درآن سورهٔ سبع المثانی است

نظر کن باز در جرم عناصر ... که هریك آیتی هستند باهر

پس از ایشان بود جرم سه مولود ... که نتوان کردن این آیات معدود

بآخر گشت نازل نفس انسان ... که برناس آمد آخرختم قرآن »

---

۱ ـ شرح گلشن راز : ۱۱۱

۲ ـ شرح گلشن راز : ۱۱۵

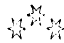
تمثیل چهل و نهم - «حمار»

« مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوریٰةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الحمارِ یَحْمِلُ اسفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللهِ وَاللهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ »

(الجمعه ۶۲/۵)

ترجمه(۱)

« مثل ایشان که آنانرا گفتند که **توراة** را بردارید و برنداشتند (نپذیرفتند) چون مثل خر است که کتابهارا بر گیرد، بد مثلی‌است (درشأن) این گروه که‌سخنان خدایرا بدروغ فرادادند وخدا راهنمای گروه ستمکاران نیست . »



مفسرین برآنند(۲) که این تمثیل در بارهٔ **یهود** آمده است ووجه مماثلت آنست که همانگونه که دراز گوشرا اززحمت حمل کتب علم و تحمیل رنج بار اسفار دانش منفعتی نیست، همچنان آنانکه اسفار **توریة** را میخوانندوازمعنای آن بهره‌ور نمیشوند ایشانرا نیز جزرنج بارو تعب حمل بهره‌ای نیست ، ازاینرو ایشان بدان حمار مانند که اوراق دانش برپشت او بار کنند .

« لَمْ یَحمِلُوها » یعنی لم یَعملوابها ولم ینتفعوا بمافیها - چه‌معنی حمل کفالت و ضمانت نیز باشد . « اَسْفاراً »جمع سفر ، و سِفْر کتاب عظیم را گویند. لغویون عرب گفته‌اندکه‌کتابرا ازآنجهت سفرخوانندکه مسائل پوشیده ازآن کشف شود زیرا سَفر - ای- کَشف - و سَفرتِ المرأة عن وجها یعنی کشفت عنها . ودرآیهٔ شریفه« والصبح اذا اسفر » یعنی اذا اضاء - ولی لغت شناسان‌جدید برآنند(۳) که کلمه - سفر - ازاصل‌عربی نیست وعرب آنرا برای کتب یهود و نصاری استعمال میکردند ، ودرالسنهٔ عبری وآرامی وسریانی وحبشی همین کلمه بمعنای « نوشته» آمده‌است . مسیوبلاشر مثل « خرحامل کتب» را

---

(۱) ابوالفتوح : ۵/۳۱۵ ، کشف‌الاسرار : ۱۱/۱۵۰

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۶/۲۵۸

(۳) آرتور جفری : ۱۷۱

در زبان عبری نیز یافته است(۱).

در خاتمهٔ این مثل قباحت اعمال و انکار کردار ایشان را تأکید فرمود و گفت «بئس مثل قوم الذین کذّبوا بآیات الله» یعنی بد مثلی است مثل آنقومی که آیات الهیرا بدروغ نسبت دادند، وآنانکه آیات خدایرا تکذیب کنند ستمکارانند که خدای ایشانرا هدایت نفرماید.

وجه تمثیل وتشبیه نادانان بحمار از آنست که آن چهارپا از دیگر دواب درنزد آدمیان ببلادت وکودنی مشهورتر گشته از ینرو در بسیاری از السنهٔ اهل عالم تشبیه آدم کودن وبلید بدراز گوش از امثال جاریه است: ودر امثال عربست که «فلانٌ اکفر من الحمر» یعنی اجهل منه. **علامهٔ زمخشری** گفته است(۲)« الحمار مثلٌ فی الذم الشنیع والشتیمة و من استیحاشهم لذکر اسمه انهم یکنّون عنه و یرغبون عن التصریح به فیقولون «الطویل الاذنین» وقد عدّمن مساوی الآداب ان یجری ذکر الحمار فی مجلس قوم ذوی مروات، و من العرب من لایرکب الحمار استنکافاً و ان بلغت به الرحلة الجهد.»

و تشبیه جهال و نادانان بچهارپایان در دیگر آیات قرآنی نیز آمده مانند:

۱ـ «اِنْ هُمْ اِلّا کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلًا» (۲۵/۴۴)

۲ـ «اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ (۷/۱۷۹)

۳ـ «اِنَّ شَرَّ الدوابِ عِنْدَاللهِ الصُّمُ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلونَ (۸/۲۲)

۴ـ «کَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (۷۴/۵۱ ـ ۵۰)

۵ـ «وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ» (۳۱/۱۹)

در کلمات گویندگان عرب و عجم تعبیر از مرد جاهل به «خر» بسیاراست چنانکه گفته اند.

« تعلم یافتی فالجهل عارٌ ولا یرضی بـه الا الحمارُ »

---

(۱) ترجمهٔ قرآن Le Coran : ۸۲۴/۳ ، بنقل از Geiger

(۲) الکشاف.

ونیز دراین بیت **ابوسعید ضریر** :

ذوامل للاسفار لاعلم عندهم بمضمونها الا کعلم الاباعر (۱)

شیخ سعدی اشاره بهمین معنی کرده است که گفته :(۲)

«علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل درتو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپائی براو کتابی چند
آن تهی مغز راچه علم وخبر که بر اوهیزم است یادفتر»

حافظ نظر به آیهٔ « اولئك کالانعام . . . . » داشته که فرموده :

«ای گدایان خرابات خدایار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند

شیخ شبستری را در شکایت اهل زمان که درپی پیشوایان ریاکار افتند و گروه نادانان که نادانی دیگررا بسروری بر گزینند این قطعه لطیف‌است که در آن پیشوای نادان را بخر **دجال** تشبیه نموده است(۳)

« بجمعیت لقب کردند تشویش خری را پیشوا کرده زهی ریش !
فتاده سروری اکنون بجهال از آن گشتند مردم جمله **دجال**
نگر دجال اعور تا چگونه فرستاده است در عالم نمونه
نمونه باز بین ای مرد حساس خر اورا که نامش هست جساس
خرانرا بین همه در تنگ آن خر شده ازجهل پیش آهنگ آن خر»

جلال‌الدین رومی نیزاشاره بهمین تمثیل‌قرائت قرآنی کرده‌است ودرمذمت عالم نمایان جهل پیشه که علم را وسیلهٔ کسب منافع دنیوی نمایند و از اشتغال بظاهر از عوارف باطنی فرو مانند فرموده است(٤) : ـ

«علم های اهل دل حمالشان علم های اهل تن احمالشان
علم چون بردل زند یاری شود علم چون برتن زند باری شود
گفت ایزد «یحمل اسفاره» بار باشد علم کان نبود ز هو
لیك چون این بار را نیکو کشی بار بر گیرند وبخشندت خوشی
هین بکش بهرخدا این بار علم تا ببینی در درون انوار علم
تا که بر رهوار علم آئی سوار آنگهان افتد ترا ازدوش بار»

---

(۱) الاباعر جمع بعیر وهوالحمار .
(۲) گلستان .
(۳) گلشن راز
(٤) مثنوی ۱/ ۹۰

تمثیل پنجاهم ـ «زنان نیك و زنان بد»

« ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذینَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وامْرَأَةَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحینِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً وَقیلَ ادْخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ »

« وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَونَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَكَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ.»

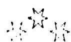
« وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتینَ.» (التحریم ۶۶/ ۱۲ـ۱۰)

ترجمه(۱)

« مثل زندخدای برای ناگرویدگان (کافران) (داستان) زن **نوح** وزن **لوط** را که بودند زیر (حکم) دوبنده ازبندگان شایستهٔما ، پس خیانت کردندآن دورا (کج رفتند باهردوی ایشان) وآن هردو (پیغمبررا) آن دو زن هیچ بکارنیامد ، ازخدای بدیشان (سودی نرسانیدند). وبآن دوزن گفتند که هردو درآتش درروید بادیگر دوزخیان .

« ومثل‌زدخدای برای گرویدگان (مؤمنان) زن **فرعون** را درآنگاه که گفت خداوند من مرا بنزد خویش‌خانه‌ای ساز دربهشت ، وبازرهان مرا از **فرعون** و کردار او، ونجات‌ده‌مرا ازگروه ستمکاران» .

« **ومریم دخترعمران** آنکه پاك داشت فرج خودرا ، پس دمیدیم دراو از روح خود و بپذیرفت او سخنان پروردگار و کتابهای او را واز فرمانبرداران بود » .



دراین مثل دو زن طالح که همسر دوپیغمبر بودند **نوح و لوط** و دو زن صالح که یکی زوجه **فرعون** و دیگر مادر **عیسی** است نام‌برده و بسرگذشت ایشان اشارت فرموده است، تا دیگر زنانرا درجهان درسی وپندی باشد وبدانند که تنها عمل‌ایشان موجب رستگاری وفلاحست نه‌همسری ونسبت با پیغمبران . و کسیرا برفعل دیگری ثواب و عقاب ندهند .

---

(۱) ابوالفتوح : ۳۵۹/۵ ـ کشف الاسرار : ۱۰۶۰/۱۱



مفسران در تفسیر این آیت گفته‌اند:(۱) ـ که این‌دومثل برای تعریض وتحذیر ازواج پیغمبرفرودآمده زیرا درصدر سوره تحریم آیاتیست درتعلیم و وعظ بایشان، پس ختم سوره باین دو مثل فرموده تا بدانند که همسر پیغمبر بودن آنانرا سودی ندارد. واین جای عبرت ومحل تذکراست تمامت زنان جهانرا باینمعنی که هرچند پیغمبران چون **نوح و لوط** خلقرا بپرستش خدای وعمل صالح خواندند وبسیار خلایق بدست ایشان ایمان‌آوردند بااینهمه زنان ایشان با وجود چنان قرابت و نسبت چون نیکوکار نبودند خسران یافتند.

« وَخَانَتَاهُما » خیانت آن دو زنرا بنفاق و کفر ویا بنمیمه و سخن چینی تفسیر کنند و گویند: «مابغت امرأة نبیٍ قط(۲)» وهمانکه بدین شوی خود نرفتند واورا متابعت نکردند بحقیقت بااوخیانت نمودند. « فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهما » یعنی آن دو پیغمبر از زنان خود عذاب خدایرا دفع نتوانستند کرد، و آن دو تن را با دیگر کفار بآتش داخل کردند.

« رَبِّ ابنِ لِي بَیْتاً فِي الجَنَّةِ » این سخن زن فرعون است که چون **فرعون** از ایمان او به **موسی** آگاه شد ویرا بشکنجه های دردناك گرفتارساخت. ونقل کنند که اورا درآفتاب سوزان دردست وپای اوچهارمیخ فروکرد وسنگی‌عظیم برسینه اونهاد! لیکن‌آن زن نکوکار درچنین‌حالتی‌خدایرا خواند، و گفت ـ پروردگارا برای من‌خانه دربهشت نزد خود ساز، واین دعا پذیرفته‌گشت وروح در کالبدش فراآمد، وازآنهمه شکنجه او را دردی نرسید.

« أحْصَنت فرْجَها » یعنی مصون داشت خود را ازفواحش، ازینجاست که زن عفیفهٔ پاکدامنرا ـ محصنه ـ گویند. « بِکلماتِ رَبِّهاوکُتبِهِ »بعضی‌این‌دورابصیغهٔ مفرد. خوانده وازکلمهٔ خدا **عیسی**، وازکتاب او **انجیل** خواسته‌اند. «مِنَ القانِتینَ» یعنی ـ المطیعین ـ واینکه بصیغهٔ مؤنث نیاورد اشارتست باینمعنی که طاعت زن صالحه ازعمل

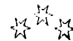
(۱) البیضاوی، الخازن، النسفی: ۳۰٦/٦.
(۲) تفسیرالکبیر: الرازی بروایت ابن عباس.

مردان صالح کمتر نیست. (١)

در معارف اسلامی سخن در احترام زنان صالح بسیار است، و ارباب **حدیث** از منابع عامه وخاصه روایت کنند(٢) که چهارزن برگزیدهٔ خدایند : **آسیه** زن **فرعون** و **مریم** مادر **عیسی** و **خدیجه** دختر **خویلد** و **فاطمه** دختر **نبی** صلعم.



یکی ازعلمای عصرجدید بعداز ذکرشأن نزول آیت ونقل روایات مربوط **بزنان پیغمبر** چون **عایشه** و **حفصه** و **ماریه قبطیه** نتیجه عام از اینمثل استخراج میکند وسخنی بلیغ میگوید که نقل کلام او خالی از فایده نیست(٣) میگوید : « این مثل تنها برای زوجات **نبی** نیست بلکه عامست برای تعلیم هرزن نافرمانبردار و بالعکس، ومنطبق است باآیهٔ شریفه «لن تنفعکم ارحامکم ولااولادکم یومالقیمة یَفصلُ بینکم.» (٣/٦٠). پس زنان جهان باید که ازین مثل درس عبرت گیرند وازداستان آن زنان اربعه دانش وحکمت پذیرند.



صوفیه در تأویل این آیه که در شأن **مریم** آمده گفته‌اند(٤) : ـ « روح الهی دمیده در او اشارتست بنور فعل که ازآن نور صفت ظاهر گردد وازآن نور ذات هویدا شود، و آدمی ازآن انوار بهره گیرد و بمشاهدهٔ ذات توانا شود و«صَدقَتْ بِکَلِماتِ ربّها» اشارتست بانوار قدسی وروح انسی که چون بنفس تافتن گیرد سالك بمقامسکر وصحو رسد وازقانتین شود، یعنی درمعرفت رب مستقیم و پایدار گردد ودر ارادهٔ حق مسخّر آید.

وبزرگان آن طایفه برآنندکه زنان درطریق معرفت وراه سلوك وکسب حقیقت مانند مردانند. وچه بسیار زنان دانشمند راکه برمران جاهل فضیلت و برتری است

---

(١) الصافی ـ ٤٥٧ .

(٢) الصحیح الترمذی .

(٣) تفسیر الجواهر ١٩٥/٢٤ .

(٤) تفسیر روزبهان ، ٣٣٣/٢ .

ودرنفس انسانی خواه زن وخواه مرد علی‌السواء گوهر دانش نهفته است .

ولوكان النساء كما ذكرنا　　لفضلت النساء على الرجال

فلا التانيث لاسم الشمس عيب　　ولا التذكير فخر للهلال .

در ادب فارسی وصف زن خوب وزن بد بسیار آمده‌است چنانکه **فردوسی گفته:**

«اگر پارسا باشد ورایزن　　یکی گنج باشد بر آگنده زن

بویژه که باشد ببالا بلند　　فروهشته تاپای مشکین کمند

خردمندوبادانش ورای وشرم　　سخن گفتن خوب و آوای نرم»

شیخ اوحدی گفته(١)

«زن مستور شمع خانه بود　　زن شوخ آفت زمانه بود

پارسا مرد را بر افرازد　　زن نا پارسا بسر اندازد

چو تهی کرد سفره و کوزه　　دست یابد بچادر و موزه

پیش قاضی برد که مهر بده　　بخوشی نیستت بقهر بده

زن نا پارسا شکنج دلست　　زوددفعش بکن که رنج دلست»

اسدی گوید:(٢)

«زن نیك درخانه ماراست و گنج　　زن بدچو دیواست ومارشکنج»

مکتبی راست :

«زن پرهیزگار زاینده　　مردرا دولتی‌است پاینده»

زن که مستور ونیکخو باشد　　نیست عیب ارنه‌خوبرو باشد

مولوی در معنای این سخن پیغمبر که گفت : « انهن يغلبن العاقل و يغلبهن الجاهل » چنین فرموده(٣)

« گفت پیغمبر که زن برعاقلان　　غالب آید سخت وبرصاحبدلان

باز برزن جاهلان غالب شوند　　زانکه ایشان تندوبس خیره‌سرند

کم بودشان رأفت ولطف ووداد　　زانکه حیوانی‌است غالب برنهاد»

---

(١) جام جم .

(٢) گرشاسب‌نامه .

(٣) مثنوی ٦٤/١

و نیز در معنی این آیت « زیّن للناس حُبّ الشهوات من النساء والبنین» (١٤/٣)
فرموده است(١)

« زیّن للناس» حق آراسته است — زانچه حق آراست چون تانند رست
چون پی یسکن الیهاش آفرید — کی توانند **آدم** از **حوا** برید
رستم زال ار بود از **حمزه** بیش — هست در فرمان اسیر زال خویش
آنکه عالم مست گفتش آمدی — « کلمینی یا **حمیرا** » میزدی
آب غالب شد بر آتش از نهیب — ز آتش او جوشد که باشد در حجیب
ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی — باطناً مغلوب وزن را طالبی»



(١) مثنوی : ٦٤/١

تمثیل پنجاه و یکم - «راستان و کژان»

« اَفَمَنْ یَمْشي مُکِبّاً علي وَجْهِهِ اَهْدیٰ اَمَّنْ یَمْشی سَوِیّاً عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیم » (الملك ۶۷/۲۲) .

ترجمه(۱) :

« آیا آنکه نگونسارمیرودبرروی‌خویش راست روتر است یا او که میرودباعتدال برراه راست . »

☆☆☆

مفسّران گفته‌اند(۲) که تقدیر آیه چنین است : آنکس که سر بزیر افکنده وراه خود نمی‌بیند و بکژی وانحراف آن پی نمیبرد ، برشد و نجات نزدیك است؟ یا آن‌کس که براه راست میرود سر برافراشته ؟ واین مثلی‌است برای مرد دانای موحّد و نادان مشرك که‌اولی‌راه‌رانبیندوبرو درافتد ودومی راه را بیند وسلامت بمنزل رسد. واین کنایه در آیات دیگرقرآن نیز آمده‌است مانند« ونحشرهم یوم‌القیامةعلی وجوههم.» (۱۷/۹۷) گویند که این آیه درباره **حمزةبن‌عبدالمطلب** یا **عمار یاسر** که ازمؤمنان واصحاب **نبی** بوده‌اند و **ابوجهل بن‌هشام** که از مشرکان و دشمنان بوده فرود آمده است .

« مُکِبّاً » یعنی : یعثر کل ساعه و یَخّر عَلی وجهه ، هر لحظه برو میافتد . و گفته‌اند که مکبّ ، بمعنی اعمی نیز نیست .

« یَمْشي‌سَوِیّاً » یعنی ـ قائماًسالماً ـ راست وایستاده وازخطرسقوط سلامت‌مانده

☆☆☆

درنزدمفسّرین خاصه باستناد روایتی که از **امام کاظم** ع نقل نموده‌اند(۳) این مثلی‌است در بارهٔ « من حادَ عَنْ ولایة **علی** ع و هوکمنْ یَمشی عَلی وجهه لایهتدی لامره وَجعل من تبعه سویاً علی‌صراط مستقیم . والصراط‌المستقیم هوامیرالمؤمنین‌ع . »

☆☆☆

صوفیه در تأویل آیه گفته‌اند(۴) : مکبّاً عَلی وجهه ، یعنی آنکه سرنگون در

---

(۱) ابوالفتوح : ۳۲۶/۵ . کشف‌الاسرار : ۱۰۶۱/۱۱ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ۳۲۰/۶ .

(۳) الکافی ـ تفسیرصافی : ۴۵۸ .

(۴) تفسیرالفرائس : ۲۳۶/۲ .

هوای نفس فرو افتاده و بریسمانی ازوهم و پندار دست زده ودرچاه بدبختی فرومانده، چنین کس کجا و آنکه به حبل‌المتین هدایت و صراط المستقیم توحید، سر بلند رهسپار است ؟

«فرق است‌میان آنکه‌ازروی یقین — با دیده بینا رود اندر ره دین
باآنکه دوچشم بسته بی‌دست کسی — هر گوشه همیرود بظن‌وتخمین(۱)»

نیز گفته‌اند، آن کسی که دل او را ظلمات جهل فراگرفته نگونسار میرود، و مقصد او نامعلوم است، لیکن آنکه روح اودرفضای ملکوت بال معرفت گشاده است بانوارمشاهدت درصراط المستقیم سعادت ونجاح راه می‌پیماید.

« زاهد غرورداشت سلامت نبرد راه — رند ازره نیاز بدار السلام رفت »

مولانا جلال الدین رومی دردومحل ازاین تمثیل قرآنی‌یاد کرده‌است، یکی درآنجا که درفرق مابین علم وظن سخن گفته وتشبیه کرده‌است مرغ علم را که دارای دوبال است و ظن را یك بال شکسته، و میفرماید:(۲)

« علم‌را دوپر گمان رایك‌پراست — ناقص آمدظن بپرواز ابتراست
مرغ یك پر زود افتد سر نگون — باز برپرد دوگامی یا فزون
میفتد میخیزد آن مرغ گمان — با یکی پر برامید آشیان
چون‌زظن وارست وعلمش رونمود — شد دوپر آن مرغ‌وپرهارا گشود
بعد از آن یمشی سویاً مستقیم — نی علی وجهه مکباً اوسقیم »

درجای دیگری درستایش صبر و شکیبائی درطریق پرمشقت طلب :(۳)

« هین ره صبر و تأنی را مبند — صبر کن اندیشه میکن روزچند
در تأنی بر یقینی بر زنی — گوشمال ظن بایقانی کنی
در روش یمشی مکباً خود چرا — چونکه‌می‌شایدشدن براستوا؟؟»

استادمن که غریق رحمت‌باد درمقایسهٔ حال‌مخنث طبعان زن صفت، که سرنگون پیشانی عزت برخاك ذلت نهند وآبروی خود برباد شهوت دهند باآن جوانمردان که با سربلند و پیشانی گشاده و گردن افراخته زندگانی را بعزت و پاکدامنی بسرآرند ودربرابرهیچکس پشت عفاف خم نکنند، همواره بدین‌آیه تمثّل میفرمود.

---

(۱) مواهب علیه : ۳۲۷/٤ .
(۲) مثنوی : ۲۳۱/۳ .
(۳) مثنوی : ٦۱۳/٦

تمثیل پنجاه و دوم ـ « دلهای بیمار»

« . . . . وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا . . . . . » (المدثر : ۳۱/۷٤)

ترجمه:(۱)

« تامنافقان و بیماردلان وناگروندگان گویند که خدای چه خواسته است (وباین چه میخواهد) بآن مثلی . . . »



ظاهراً این قدیمترین آیتی است که در **قرآن** اتیان بکلمهٔ «مثل» فرموده است چه آیه درسورهٔ « المدثر » وارد است و باتفاق جمع محققان از علمای اسلام و بیگانه آن‌سوره ازاقدم سورمکیهٔ **قرآن** است . وحتی باستناد بعض‌روایات موجوده جمعی آنرا اولین سوره نازله دانند.(۲)

مفسران درتفسیراین آیه گفته‌اند(۳) این فقره جزئی است از آن آیت که درآنجا خدا فرموده است که خازنان دوزخ‌را قرار ندادیم جز ازفرشتگان وعدد ایشان‌را (که نوزده است) نگرفتم مگر برای افتتان و امتحان کافران . ونیز برای آنکه اهل کتاب (یهود و نصاری) بدانند که **رسول** اسلام صادق‌است و مومنان را ایمان و یقین بیفزاید وایشان‌را شکی نماند. وآنانکه شك کنند بیماردل و کافرانندهر آینه گویند که‌خدای باین مثل چه خواست .

گویند مقصود ازمثل دراینجا اشاره است‌بآیهٔ‌قبل که فرمود« علیهاتسعةعشر »واز این‌عدد شمارهٔ‌خازنان‌دوزخ‌را اراده کرده ازاینروگفته‌اندکه کلمهٔ مثل دراینجا بمعنی معنای غریب است « فاستغرب بهذاالعدد الغریب‌استغراب المثل . » بعضی گفته اند ممکن‌است که این عدد درآن زمان مثلی«مضروب» بوده است . ونیز گفته‌اند که مثل

(۱) ابوالفتوح : ٤۲۲/٥ ـ کشف‌الاسرار : ۱۰۸۱/۱۱ .
(۲) الاتقان : ٤۰/۱ ـ بلاشر Le Coran : ۱۰۹/۲ .
(۳) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤۰۲/٦ .

در اینجا بمعنی - حدیث - است و باین معنی ترجمهٔ آیه چنین میشود که خدای ازاین سخن چه خواسته است . (۱)

« فی قُلوبِهم مَرَضٌ » اشاره به شك و نفاق است که درون خاطر منافقان را بوسوسه دائماً آزار میداد، ومفسرین که مرض قلوب را تعبیر به نفاق کرده‌اند باین اشکال دچار شده‌اند که این سوره و آیه چنانکه گفتیم در ابتدای بعثت در **مکه** فرود آمده ودر آن زمان در آن شهر سخن از نفاق نبود . بلکه همه‌جا اشارت به‌مشرکین و کفّاراست و بحث ازمنافقان ازاختصاصات سور و آیات مدنی است پس برای دفع این اشکال - ناگزیر چنین تعبیر کرده‌اند که دراین آیه اِخبار بغیب است و اشاره است بآنچه بعدها درمدینه پس از هجرت واقع خواهدشد . ومنافقین درآنجا بوسوسهٔ قلبی دچارخواهند گشت، چنانکه گوئی درعلم الهی بوده‌است که در بین جماعت مسلمانان در **مدینه** گروهی منافق پیشه بوجود خواهندآمد .

بعضی دیگر که بانظر ظاهر بآیات مینگرند گفته‌اند در نزد مکیان نیز اهل شك ونفاق هم از آغاز بعثت وجود داشته‌است ، و این مریضان قلوب‌هم در آن زمان در **مکه** نیز بوده‌اند و این آیه اشاره بدیشان است .



بعضی از محققین خارجی بر آنند که این آیت شاید که مدنی شد و درسال دهم ویا یازدهم هجری فرودآمده‌است. زیرا مفاد آن درواقع جواب اعتراضات وشکوك یهود **مدینه** است که بر آیهٔ ماقبل : - « علیها تسعة عشر » احتجاج میکرده‌اندو سبك کلام آن نیز بآیات مدنی خالی از شباهت نمیباشد و چون سایر آیات سورهٔ « المدّثر دارای وزن نیست .(۲) والله اعلم

ترجمهٔ آیت بشعر چنین‌است(۳)

«ما موکل برجهنم بی زشك — جز ملائك را نکردیم ازمحك
هم نگردانديم ما جز امتحان — این عدد را از برای کافران
امتحان یعنی که دانند این قلیل — بر خلائق غالبند ازهر قبیل

---

(۱) بلاشر : Le Coran : ۱۰۹/۲ .

(۲) بلاشر : Le Coran : ۱۰۸/۲ .

(۳) تفسیر صفی : ۱۱۲۸/۲ .

بی گمان گردند تا اهل کتاب — بر نبی خاتم از حکم وخطاب
یا که قرآن کو بتورات متین — مر مصدق باشد از راه یقین
اهل ایمان را کند ایمان زیاد — محکم ایمانی ز عقل واعتقاد
تا نیارند ایچ شك اهل کتاب — واهل ایمان‌این عددرا درنصاب
تا بگویند آن کسان کاندر قلوب — هستشان بیماری ریب از ذنوب
هم دگر آن کافران کاندر مجال — جازم‌اند ایشان به‌تکذیب رجال
خواسته تاحق چه چیزازماحصل — زین‌عدد که شد معین‌درمثل ...»



تمثیل پنجاه سوم ـ « بادهٔ سر بمهر »

« يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ . خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ » (سورة التطفيف ۸۳/۲۶/۲۵) .

ترجمه(۱) :

« میآشامانند. ایشانرا ازخمری (شیشهٔ آن مهر کرده) که مهر آن مشك است. وایدون باید که کوشندگان در آن کوشند (جویندگان بسوی آن شتابند) .



مفسّرین گفته‌اند(۲) « رحیق » شراب ناب است بی غل و غش . نیز گفته اند بادهٔ کهن است و یا بادهٔ سفید است که سر آنرا با مشك مهر کرده‌اند تا دست هیچکس جزخدا بدو نرسد. بعضی دیگر گفته‌اند یعنی: « یوجَدُ ریحُ المسك عند خاتمة شربه »(۳) در پایان شرب مزهٔ آن چون مشك باشد و چون از دهان باز گیرند بوی مشك از آن شنیده شود ، بعضی دیگر بر آنند که در این جهان چنانکه مرسوم است میخواران شیشه شراب با گل مهر کنند لیکن این رحیق را بجای گل با مشك اندوده اند . آمیختن شراب بعطر ازقدیم الایام در تمام ازمنهٔ تاریخ و در همهٔ سرزمین های شراب خیز مرسوم و معمول بوده است(٤) .

روایتی است نیکو در باب رحیق مختوم از سخنان پیغمبر که شنونده را کرم وسخا میآموزد آنجا که گفت : « اَیّما مُؤمن سَقیٰ مؤمناً شربة ماءٍ عَلیٰ ظَماءٍ سقاهُ الله تعالی من الرحیق المختوم ، و ایمّا مؤمن اَطعمَ مؤمناً عَلیٰ جوع اطعمه‌الله مِن ثمارِ الجنه » .(۵) هر که تشنه‌ای را جرعهٔ آبی دهد خدای او را ازبادهٔ سربمهر درچشاند

---

(۱) ابوالفتوح : ٤۸۸/۵ ـ کشف الاسرار : ۱۱۰۱/۱۱ .

(۲) البیضاوی ، الخازن ، النسفی : ٤۷٦/٦ .

(۳) روح البیان : نقل ازابن‌عباس وحسن : ۷۵/۳۰ .

(٤) ترجمهٔ قرآن : Montet : ۸۲۷ . طبع پاریس .

(۵) ابن کثیر : ۱٤٦/۹ .



در تفاسیر خاصه در تفسیر آیهٔ : « عیناً یشربُ بهاالمقربونَ » (۸۳/۲۸) که درهمین سوره آمده است گفته‌اند که شراب خاص‌مقربان درگاه آله رحیقی‌است‌خاص **پیغمبر** و آل او وذریّات او(۱) .



دراصل‌کلمهٔ ـ رحیق ـ لغت شناسان جدید گفته‌اند(۲) که این‌کلمه فقط یك بار در **قرآن** آمده‌است وریشهٔ لغوی آن معلوم نیست که ازکدام لسان بزبان‌عرب داخل شده، مسلماً بمعنای یك نوع ازشراب‌است ودرتشخیص آن اختلاف است ، بعضی‌گمان کرده‌اند که همان کلمهٔ ـ عتیق ـ است که بلهجهٔ دیگر ازلهجات قبائل‌عرب ـ رحیق ـ گفته شده . دراشعارعرب عصر جاهلی همین کلمه‌آمده‌است چنانکه **حسان**(۳) گوید« بردیّ یصفق بالرحیق‌السلسل» . و بعضی دیگر بر آنند که این لغت سریانی‌الاصل است و بعضی آنرا پهلوی « رهیك » دانسته‌اند .



یکی از علمای معاصر درتفسیر عصری خودلطیفه‌ای اندیشیده وگفته است(٤) : « این جهان شیشه‌ای‌را ماندکه سراپای‌آن نور تابنده‌است وکواکب واقمار درآفاق‌آن نورفشان‌وبرضمیرهای‌تاریك‌ازهرطرف پرتوی تابان‌وشعاعی‌ازعلم‌ودانش بر **آن**درخشان، ورحیق مختوم همانا شربت‌علم‌است‌که برانبیاءِ وعلماءِودانشمندان نوشانیده‌اند . »



درتأویلات **صوفیه** آمده‌است(٥) که رحیق اشارت است بشراب خالص از شائبه کدورت وخمار کونین، واوانی‌مختومهٔ آن‌قلوب اولیاء ، وختام ان مشك عشق‌است وتسنیم اعلی‌مرتبهٔ‌محبت است تاکسی دربساط قرب درمحل انس ورياض قدس ازدست ساقی‌رضا جرعه‌ای ازاین شراب نچشد بوئی ازلطائف این سخنان بمشام جان وی نرسد .

« بیا ای‌شیخ در خم خانهٔ ما   شرابی‌خور که در کوثر نباشد »(٦)

---

(۱) الصافی : ٤٧٦ .   (۲) آرتور جفری : ١٤٢ .

(۳) حسّان بن ثابت الانصاری . شاعر مخضرمی ومداح پیغمبر ص ، متوفی٥٤ ھ .

(٤) تفسیرالجواهر : ۹۲/۲٥ .   (٥) مواهب علیه : ۳۰۰/٤ .   (٦) خواجه حافظ .

شیخ شبستری درمعنای می وشراب تجلّی جمال محبوب که سکر محو وفنا لازمهٔ آنست چنین گوید(۱) :

«شراب بی‌خودی‌در کش زمانی | مگر از دست خود یابی‌امانی
بخور می تا زخویشت وارهاند | وجود قطره با دریا رساند
شرابی‌خور که‌جامش‌روی‌یاراست | پیاله‌چشم مست باده خوار است
شرابی را طلب بی ساغر و جام | شراب باده خوار ساقی آشام
شرابی خور ز وجه جام باقی | سقاهم ربهم اوراست ساقی»

مولوی نیز دراشاره بآیت «وسقاهم ربهّم شراباً طهوراً (۲۱/۷۶) گفته‌است(۲).

« آب کم‌جو تشنگی آور بدست | تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا ـ سقاهم ربهم ـ آید خطاب | تشنه باش ، الله‌اعلم بالصواب »

ختام القول بمسك(۳)

۱۳۳۰

---

(۱) شرح گلشن راز : ۴۱۲ .

(۲) مثنوی : ۱٤٦/۲ .

(۳) چون سخن به « ختامه مسك » رسید این گفتار پایان یافت و کلمه «ختام القول بمسك» تاریخ تألیف این کتاب شد که بعدد جمل مطابق ۱۳۳۰ هجری شمسی است . والحمدلله رب‌العالمین .

۱ - فهرست اعلام

الف

۲ - فهرست کتب

الف

ب

ن

ه

و

ی

۳ - فهرست امکنه و بلاد

٤ ـ فهرست كتب اروپائی

Europian Books.

تصحیح اغلاط

ازخوانندگان تمنی آنکه اغلاط ذیل را درنسخه خود تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۱۸	بیاس	بیاس
۲	(حاشیه)	Passèe	Passée
٥	۲۰	وَضرب لَهُم	و آضْرِبْ لهم
٦	۱۸	دراین کلمه	در این‌جا کلمه
۸	۱٦	Faeirie	Faerie
۱۰	٤	اسطورة	اسطوره
۱۱	٦	من کند	می کند
۱۲	۱۰	پاره‌از	پاره‌ای‌از
۱۳	۸	سخن که درعالم	سخن درعالم
۱۳	۱۲	خلابق	خلایق
۱۳	۲۱	شیوه	شیره
۱٥	۷	درنشر	درصورت
۱٥	حاشیه	Etude Folklorique	Etudes Folkloriques
۲۰	۷	آشوریك(۲)	آشوریك(۱)
۲۰	۱۱	پهلوی(۱)	پهلوی(۲)
۲۰	۱۳	کرده(۲)	کرده(۳)
۲۲	حاشیه	دنیوری	دینوری
۲٥	۱٥	بردن	بردل
۳۰	٦	پلاندوس	پلانودس
۳۱	۳	موسوم	موسوم‌به
۳۲	۷	اقوام ملل	اقوام وملل
۳۸	٦	Constriure	Construire
٤۲	٤	نیاورد(۱)	نیاورد(۲)
٤۲	۷	میسازی(۲)	میسازی(۳)
٤۲	۱۳	ننهند (۳)	ننهند (٤)
٤۲	۱٦	گردد(٤)	گردد(٥)
٤۲	۱۷	است(٥)	است(٦)
٤٦	۱۸	یحطون	یحطمون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٦	حاشیه	Momde	Monde
٥٣	۳	مرکزی	غربی
٥٤	۸	می بینیم	می بینم
٦۰	٤	عنهالایدخلون	لاتفتح لهم ابواب السماء ولایدخلون
٦۳	۱۷	منیتنی	منیتی
٦۷	۱۳	۲۳۸ مثل	۲٤٥ مثل
۸۳	۱۲	جلعنا	جعلنا
۹۰	۱۲	آذر	آزر
۱۰۱	۰	Plato	Platon
۱۰۲	٦	پنلوب	پنلوپ
۱۱۲	۲۰	Evengilistes	Evangélistes
۱۱٤	۱۷	راتمثیل	را هفتاد ویك تمثیل
۱۱٦	۱	الاصنیاف	الاضیاف
۱۱۷	۲٦	تمثیلاث	تمثیلات
۱۲٦	۲۳	بثوبیه	بثوبه
۱۲۷	۲۰	دارد و	و ارُدو
۱۲۸	حاشیه	ابطلکم که‌لامثال والحبم	الامثال والحکم که بطبع
۱۳۲	۹	بعض	بعضی
۱۳٥	۱۰	پنج نوع	چهارنوع
۱٤۰	۷	مکنیم	میکنیم
۱٤٤	حاشیه	الاسرار ص۱/٦۱	الاسرار ج ۱ ص ٦۱
۱٦۳	حاشیه	کشف‌الآیات	کشف‌الاسرار
۱۷۲	۱٤	محرون	محزون
۱۸۰	حاشیه	Bassett	Basset
۱۸٦	٦	تاباَب	تابدان
۱۸٦	۱۰	بیان کنم	بیان کنیم
۱۸۷	٤	اِیما	اِنّما
۱۸۹	۱۳	لیلاونهاراً	لیلاً اَوْنهاراً
۱۹۰	۱۱	باین سفر	باین شعر
۱۹۲	٤	چون بینا	چون نابینا
۱۹٥	حاشیه	زار	راز
۱۹۷	۱	درسید	دررسید
۱۹۸	۱۷	درمحال	درمجال
۱۹۹	۱٤ و ۱٦	بگذارند	بگدازند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۱	۱۵	سب	شب
۲۰۳	۱۰	discription	description
۲۰۳	حاشیه	Cran	Coran
۲۰۹	۷	زمایی	زمانی
۲۰۹	۷	الی اسماء	الی السماء
۲۰۹	حاشیه	تفسیر العمی	القمّی
۲۱۰	۸	الایمان	الایمان شجرة
۲۱۰	۹	ارضُها	ارضُها
۲۱۰	۱٤	بر کهایش	بر کهاش
۲۱۲	۲۰	بهدالحکایة تیاویل ، الایة	بهذه الحکایة بتأویل الایه
۲۱٤	۱٤	متعاقب آن	قبل از آن
۲۱٤	۱۸	زاد ولد	زاد وولد
۲۱۵	۱٤	فیفتی	فیفنی
۲۱۸	۱۷	صاحبه دولی	صاحب دولتی
۲۱۸	۲۲	بن عفمان	بن عفّان
۲۱۹	۳	بن یاسیر	بن یاسر
۲۲۲	۲۱	سرسر بدن	سر اسر بدن
۲۲۳	٤	انما	بما
۲۲٤	۱	فها	فیها
۲۲٦	۱٦	درمشان	درمشان را
۲۳۱	۱۹	و«هَیّ	«وهِی
۲۳۲	۷	ازیکی	یکی
۲۳۵	۱٤	خالق الحب	فالق الحب
۲۳۸	۲	صرّفنا	صرّفنا
۲٤۲	٤	أویل	تأویل
۲٦۰	۱٦	ظاهر کنند	ظاهر کننده
۲٦٤	۱٦	ظلمت ومخرج	وظلمت مخرج
۲۸۱	حاشیه	تفسیر العرائس	عرائس المجالس
۳۰٦	۳	مفسرین از برانند	مُفسران بر آنند
۳۰٦	۱۲	درتمثیل	دو تمثیل
۳۱۰	٤	تم	ثم
۳۱۰	۵	۲۰/۷۵	۲۰/۵۷
۳۱۱	۸	بمعنی مکرر آمده شکستن	بمعنی شکستن
۳۱۱	۱۹	همچنین واشاره	همچنین اشاره
۳۱۲	۱۳	متل	مثل
۳۲٤	۱۷	تمثیل قرائت قرآنی	تمثیل قرآنی
۳۳۰	حاشیه	تفسیر الفرائس	العرائس